باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۰۷

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۷ الف ۵۵ الف ۴۲۲ ج ۲۹۷٫ مرجع ☐

سرشناسه: اشرفی، محمد بن مهدی، ۱۲۳۲؟ - ۱۳۱۵ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: احکام عبادات

شرح پدیدآور:

کاتب: محمد حسن گلپایگانی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۷ ق

صفحه شمار: ۴۲۲ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲ x ۱۷/۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: نامعلوم تاریخ ثبت: بهمن ۸۰

یادداشتها: ناقص الآخر (برگ آخر افتاده)
عنوان دیگر: رساله عملیه

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. گلپایگانی، محمد حسن، کاتب. ب. عنوان. ج. عنوان: رساله عملیه.

فهرستنگار: ملبانی تاریخ فهرستنگاری: دی ۸۷

سازمان
کتابخانه‌ها، موزه‌ها
و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

احکام عبادات

۱۳۹۶۰۶

۱۸

اصطلاح و مراد

احقر در این کتاب کلمه در جمیع

رسالها	اقوی	اظهر	ظاهر	دور نیست
خالی	فتوی	فتوی	فتوی	فتوی
از رجحان نیست		خالی از قوت نیست		و احوط
فتوی		فتوی		وقتیکه

در مقابل فتوی مذکور نباشد فتوی نیست لکن
چون فتوی مذکور نیست کسیکه بخواهد با حقر انام رجوع
نماید باید بهمان نحو عمل نماید و همچنین لفظ قدر متیقن و
لفظ اگر نگوئیم اقوی مخفی نماند که این اول کتابی است که احقر
انام نوشته ام و صحیح و مسائل و شبهه بعد از این نوشته شد
واصل این کتاب اگرچه در عبادات است لکن ملحق کرده
شد باین رساله صیغ عقود که علاوه بر نفس عقود مشتمل
است بر ذکر شرائط عقود بنحو اختصار نیز و بقدر امکان سعی
در تصحیح شد فی شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۹۷

کتبه العبد الاثم الجانی محمد حسن الکرمانی

محل مهر جناب حجة الاسلام
مد ظله

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۱۰۵۰
تاریخ ۰ بهمن ۸۰

۲۹۷۳۴۲۲
۱۵۵ الف

معلوم بوده باشد که این کتاب از زمان قبل از امام زمانست و امیدوارم که مقتضای امام طیبه باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین **اما بعد** چنین گوید احقر عباد الله الکریم الوفی محمد بن محمد مهدی الاشرفی علیهما رحمة الله بلطفه الجلی والخفی که این خادم برادران ایمانی با کمال اختلال و پریشانی باستدعاء جمعی از اخلاء روحانی تحریر این مختصر کتابی در احکام عبادات شرع مستطاب احتراز از ایجاز و اطناب اقدام نمودم و این طریق عمیق را بامید نجاة از عذاب حریق نمودم و او را مرتب ساختم بر یک مقدمه و پنج باب متوکلا علی الکریم الوهاب اسئل الله العصمة من الزلل والتوفیق للعمل **اما مقدمه** پس در بیان ضروریات از مسائل تقلید و نحو آنست **بدانکه** معنی تقلید در اینجا اخذ نمودن قول غیر است بدون دلیل تفصیلی بعنوان اینکه در حق او حکم الهی است و بعبارة اخری بناء عمل گذاشتن بقول غیر است بعنوان تعبد و بعبارة اخری اخذ کردن قول مجتهد است بعنوان تدین بان و قرار دادن او دین و آئین خود بعد از فهمیدن قول او در خصوص مسئله پس همین قدر حاصل میشود از برای مقلد تقلید بلکه شرط صحت عمل است و جایز نیست از برای او رجوع نمودن بمقتضای آن بلکه قبل از عمل نیز خصوصا با رسیدن وقت و عمل علی الاشکال اگرچه اظهر عدم جواز رجوع است بعد از تحقق موضوع تقلید بتصحیح عمل مطلقا و اشکالی نیست در صحت

تقلید مجتهد حی عادل اعلم خواه در جمیع مسائل تقلید کند یک مجتهد را یا تبعیض کند در تقلید مثل اینکه در عبادات تقلید مجتهدی کند و در معاملات تقلید مجتهد دیگر بلکه جایز است در هر یک از عبادات و معاملات تبعیض مثل اینکه در طهارات تقلید مجتهدی کند و در صلوة تقلید مجتهد دیگر و در بیع تقلید مجتهدی و در اجاره تقلید مجتهد دیگر بلکه در نوع واحد نیز ضرر ندارد تبعیض در تقلید مثل اینکه در اجزاء و شرایط صلوة تقلید مجتهدی کند و در احکام خلل تقلید مجتهد دیگر یا در صلوة یومیه تقلید مجتهدی کند و در صلوة آیات تقلید مجتهد دیگر یا در بعضی از مسائل یک نوع تقلید مجتهدی کند و در بعضی از آن تقلید مجتهد دیگر مجملا همینکه واقع و مسئله جدا باشند ضرر ندارد در تعدد مجتهد حتی اینکه میشود در مسائل خیار عیب مثلا تقلید مجتهدی کند و در مسائل خیار غبن تقلید مجتهد دیگر بلی در ماهیت عبادت واحده یا در معامله واحده احتیاط نماید اینکه بعضی توهم کردند که اگر مکلف در صلوة مقلد مجتهدی باشد که بیع فارسی را مثلا جایز نداند و در معامله تقلید مجتهدی کند که بیع فارسی را با قدرة بر عربی صحیح بداند پس بصیغه فارسی جنسی ابتیاع کند و بان ابتیاع لباس بپوشد و نماز کند همچو تبعیض جایز نیست و همچو نماز صحیح نیست این سخن بسیار ضعیف و بی وجه است و اظهر عدم جواز تقلید اموات از مجتهدین است مطلقا خواه ابتداء بخواهد تقلید کند یا تقلید کرده باشد در حال حیوة و آن مجتهد وفات یافته باشد و حاصل مرادم اینست که در مذهب ما امامیه صاحب قول و رای معتبر نیست پس چنانکه ابتداء متابعت میت جایز نیست بقاء بر آن قول و پیروی رای نیز بهمین معنی است و لکن در ثانی یعنی استمرار بر آن اگر بتواند در محال اختلاف جمع نماید ما بین قولین یعنی قول حی و میت در مقام عمل احوط خواهد بود و اگر تقلید مجتهدی کرده بود اولا و بعد از وفات او بتقلید مجتهد دیگر برگشته باشد و تقلید مجتهد دیگر کرده باشد و بعد از فوت مجتهد ثانی مجتهد حی که مقلد باو رجوع کند حکم کند بلزوم بقاء ظاهر اینست که باید باقی بماند بقول ثانی و احتمال وجوب رجوع بقول اول اگرچه مکرر برگشته باشد ضعیف است و لکن اگر مجتهدی که مقلد

شماره
رده‌بندی
سرشناس
عنوان ق
عنوان:
شرح پد
کاتب:
محل نش
صفحه
زبان:
روش ت
واقف:
یادداشت
موضو
شناسه
فهرست

بقول او اختیار بقاء کرد بگوید باید رجوع بفتوای او کند زیرا که برای مقلد او چاره نیست
مگر اینکه در خصوص این فرض تقلید او نکند بلکه تقلید دیگری کند مخفی نماند
که بعد از فوت مجتهدی که مکلف تقلید او کرده صحیح است جمیع اعمال سابقه از عبادات
و معاملات بلکه دور نیست عدم وجوب اجتناب از مانند آلوده شده بغساله در بنا
بسبب بودن رأی مجتهد ثانی بر نجاست آن و عدم وجوب دخانه خریده شده بصیغه
فارسی با امکان عربی و جواز تصرفات در آنخانه و مانند اینها بلی اگر جامه مخصوص
آلوده شده باشد بغساله مثلا یا آمد بوجیر تازه تذکیه کرده باشند که هنوز بمصرف
نرسیده باشد و فتوای مفتی ثانی بر تنجیس یا تحریم باشد باحتیاط عمل نماید و یا بتکمله
حال این مقلد بعد از رجوع مانند مقلد نیست که رأی مجتهد او برگشته باشد و مانند
مجتهد نیست که رأی او برگشته باشد و مانند مجتهد نیست که بسبب تزلزل مقلد شده
باشد و مانند مقلد نیست که متمکن از فتوای اعلم شده باشد یا غیر اعلم اعلم شده یا
بنا بر اینکه تقلید اعلم را لازم بدانیم مطلقا چنان نیست که شرعا عادم النظیر
باشد هر قسم در سایر موارد از برای چاره قائل شدیم در اینجا نیز همان نحو قائل
میشویم و لازم نیست باعتقاد اقل انام تقلید اعلم از مجتهدین خصوصا در
مسائل مدونه در کتب مشهوره ما بین اصحاب و احوط اینستکه در ابتداء تقلید
مکلف اختیار کند فتوای کسی را که در نزد او اقرب بواقع باشد پس اگر مثلا زید و عمرو
و بکر مجتهد باشند و زید اعلم و اوثق باشد و مکلف در مسائل فرعیه تقلید او
نموده باشد و بعد از وفات او عمرو اعلم از بکر باشد لکن در محل اختلاف فتوای بکر
موافق باشد با فتوای زید که اعلم و افقه از هر دو بود در این صورت وثوق
اعتماد بیکر غالبا زیاد خواهد بود در هیچ جا نمیتوان گفت که احوط اختیار تقلید
عمرو است و همچنین اگر علما مثلا اندک تفاوتی در بین باشد لکن نسبتا احد
اگر چه غیر اعلم باشد ممکن باشد سؤال و عمل بقطع و یقین و نسبت بدیگری محتاج
شود بعمل بوسائطیکه از جهات متعدده محل لغزش باشد اگر چه جایز باشد اتکال

انها فی الجمله مجملا انسب از احتراز مقلد لازم نیست مراعات ترجیح بلکه جایز است تقلید
مطلق مجتهد حی عادل که مجتهد مطلق باشد و در متجزی اشکال است لکن مقلد در
خصوص این مسئله باید خود اجتهاد کند و تحصیل قطع کند یا مجتهد متجزی باشد و
تحصیل مظنه معتبره کند که واقعا منتهی بقطع خواهد بود یا در این مسئله تقلید کند
اوثق در فتوی را و ظاهر اینستکه بر فرض لزوم تقلید اعلم یا اوثق شرط بودن
ملحوظ میشود در ابتداء نه مطلقا پس اگر تقلید کرده باشد اعلم او اوثق را و
بعد از آن بگردد غیر اعلم لازم نیست عدول و رجوع از تقلید سابق بلی اگر
منکشف شود خطاء مقلد در تشخیص موضوع دور نیست که بنا بر قول بلزوم
تقلید اعلم لازم باشد رجوع و ظاهر اینست که بنا بر قول بلزوم تقلید اعلم یا اوثق اگر
اعلمیت یا اوثقیت معلوم نباشد لکن مظنون باشد بسبب شهرت و نحو آن و ممکن
نباشد تشخیص اعلم بدون عسر شدید لازم است اختیار مظنون الاعلمیت و الله العالم
و ایضا بدانکه شرط است در مجتهد مضافا الی ما ذکر از برای تقلید یعنی در صحت تقلید
او بالغ بودن و عاقل بودن بلکه رشید بودن علی الاحوط و عادل بودن و مرد
بودن و بعد از احراز شرایط تقلید بلکه بعد از احراز شرایط مطلقا اگر شک
حاصل شود در عارض شدن مزیل باید حالت سابقه را استصحاب بدارد بلی اگر شک
ساری شود و از اصل در دارا بودن شرایط شبهه شود که نتواند مستصحب بدارد
پس در صورتیکه شک بعد از عمل کردن باشد و اصل احراز شرط ببینه کافیه نشده
باشد بلکه بعلم و اطمینان شده باشد پس دور نیست که از برای اعمال بعد از آن لازم
شود رجوع بغیر یا ازاله اشتباه و عبادات سابقه محکوم بصحت اند خصوصا
بعد از خروج وقت بلکه ممکن است که حکم کرده شود بصحت معاملات سابقه نیز
علی اشکال بلی اگر اصل احراز شرایط بشهادت عدلین شده باشد زوال اعتبار
از تقلید بسبب شک و تزلزل بنظرم بسیار بعید است لکن عملا احتیاط نمایند که
طریق نجات است و اظهر صحت عمل جاهل مطابق واقع است اگر چه مطابق شود با

و بخوان و بوده باشد بالای فقط بقدر کر یا مجموع بالا و پائین بقدر کر میباشد
پائین در حکم کر اما آب بالا پس اگر بوده باشد بتنهائی کمتر از کر و بنجس شود
از بالا مثل اینکه خبث ای ز بالای حوض کبیر متصل کرده شود بان پس کفایت
نمیکند این اتصال و نمیگردد آب فوق در حکم کر بخلاف عکس که حوض صغیر بسبب اتصال
بمادهٔ فوقانی میگردد در حکم کر والله العالم و اگر آبی بقدر کر بود و شک شود در
اینکه آیا چیزی از آن برداشته شد و گردید کمتر از کر باقی است بحکم کریت چنانکه
آبی اقل از کر بود و شک شود در اینکه آیا زیاده و افزوده شد و گردید بقدر کر
باقی است در حکم قلت و اگر آبی مشکوک باشد که آیا یکی از دو معیار بمرتبه کریت میرسد
یا نه پس اگر حالت سابقه از برای او اصلا معلوم نباشد یا معلوم باشد لکن قلیل
بود باز قلیلی بر او افزوده شود و رسیدن بمرتبه کر معلوم نشود یا سابق جاری
یا باران بوده و آن عنوان زایل شده باشد و کریت معلوم نباشد پس از این
صور محکوم است بحکم قلت و در حکم آب قلیل است اما اگر در سابق عنوان کریت
متحقق بود و بسبب کم شدن در ما بقی شک شود یا مقداری مثلا از دریا گرفته
شود و قدرش مجهول باشد و ندانست که باز در حکم قلیل باشد و کفایت میکند
در ثبوت کریت شهادت عدلین و اخبار ذوالید بلکه ممکن است اکتفا بخبر عدل واحد
نیز و جمیع اینها پاک و پاک کننده است از حدث و خبث و چهار قسم اول نجس نمیشوند
بملاقاة نجاسة مگر در صورتیکه تغییر بیابد احد اوصاف ثلثه اینها باحد اوصاف
نفس نجس حقیقة پس اگر حاصل شود تغییر از متنجس باوصاف متنجس حکم کرده نمیشود
بعد در حصول اضافه بسبب آن متنجس مضاف حکم کرده میشود بطهارت و اگر
تغییر بدهد آب را بوصف نجس که حاصل شده باشد از ملاقاة عین نجس مثل اینکه
شیره بملاقات میته متعفن شده باشد و داخل کرده شود در آب و متغیر شود
آب بعفونت حاصله از میته پس آب نجس خواهد شد و کفایت نمیکند تغییر
تقدیری مگر اینکه بگردد آب بسبب ممازجه با نجس مضاف و اگر مانع از جانب آب

باشد مثل اینکه آب سرخ باشد لهذا بملاقات خون ظاهر نشود در آن تغییر حکم
بطهارت مشکل لکن اظهر طهارتست پس در هر جا که حاصل نشود تغییر واقعا
حقیقة پاک است و اگر چه مانع از جانب آب باشد بلکه در صورتیکه معلوم نشود تغییر
نیز چنین است یعنی محکوم بطهارتست و اگر شک کرده شود در حصول تغییر یا بودن
تغییر از نفس نجس یا حصول اضافه باز محکوم میشود بطهارت و قسم آخر یعنی
قلیل بمباده نجس میشود بمحض ملاقات نجاست مطلقا مگر غساله استنجاء
مخرج بول و غایط در صورتیکه تغییر نیابد احد اوصاف ثلثه و مخلوط بنجاست
دیگر نباشد بلکه قول بعفو بودن مطلق غساله در صورت عدم علم بحصول
تغییر بنظر حقیر اظهر است لکن از غساله کم در صورت عدم علم بتغییر محکوم بنجاست
نمیشود بلکه محکوم بطهارتست در صورتیکه وارد شود آب قلیل بر محل متنجس
بلکه ظاهر اینست که شرط است در تطهیر باب قلیل در نجس وارد ساختن آب
بر شیء متنجس و کفایت نمیکند وارد ساختن متنجس بر آب قلیل از برای تطهیر و قدر
که معلوم است این است که لازم نیست احتراز از غساله و واجب نیست شستن
چیزیکه ملاقات نماید بان لکن صحیح نیست بان وضو ساختن یا غسل کردن بلا
اشکال بلکه صحیح نیست تطهیر بان از نجاسات نیز علی اشکال والله العالم
و هر آب نجس پاک میشود باب جاری و آب باران و آب کر با زوال تغیر و آب چاه پاک
میشود با اینها و بکشیدن تا زایل شود تغیر و در صورت تغییر یافتن کشیدن
مقداریکه معروف است مستحب است نه واجب مخفی نماند اینکه شرط نیست در تطهیر اینکه
نجس شده باشد در صورتیکه تطهیر کرده شود باب جاری یا آب باران یا آب کر اینکه
حاصل شود ممازجه حقیقة بلکه کفایت میکند حاصل شدن تا حد عرفا اگر چه
بتلاطم و تموج باشد که حاصل شود از سمت آب مطهر و بهمین قدر هم حاصل
میشود طهارة بلکه ممکن است حکم بطهارة بنزول آن یعنی بمحض اتصال معتدبه
عرفی با تحقق وحدة عرفیه و شرط نیست در تطهیر بکر وارد شدن دفعة و حد

نشود اینکه بعد از عمل اختیار تقلید آن نمود در صورتیکه عبادات را در حین عمل بقصد
تزلزل بعمل آورده باشد بلکه با ظن معتد به اگر مکلف جاهل بدون تزلزل عمل کند
یعنی اعتماد بظن کند با امید اصابه اینکه بعد عمل کشف تطابق واقع اتفاق بیفتد
ممکن است حکم بصحت خصوصاً نسبت بقضاء لکن عملا احتیاط کند در همچوجاها باعاده
و قضا مجملا محض نداشتن تقلید هیچ نیست که مطلقا سبب بطلان عبادة شود
پس اگر در غسل مندوب و واجب مثلا بقانون تداخل عمل نموده باشد باعتقاد
اینکه این عمل صحیح است و ندانسته باشد که تقلید لازم است یا هیچ و فهمیده باشد
تقلید صحیح دارد بعد از مدتی منکشف شود خلاف آن پس رجوع کند بمجتهدی
عادل و فتوای او این باشد که تداخل غسل واجب و مندوب صحیح است و تقلید او
نموده باشد ظاهر اینست که در این صورت غسل سابق محکوم میشود بصحت پس در
همچوجاها بسبب تقلید لاحق جمیع اعمال سابقه محکوم بصحت میشوند بلکه اگر عمل
جاهل مطابق واقع از معاملات باشد تزلزل در حکم مسئله در حین عمل مضر بصحت
معامله نیست بلی ترتیب آثار آن معامله موقوفست باجتهاد یا تقلید اگرچه بعد
از عمل باشد و همچنین صحیح است عمل باحتیاط در صورتیکه معلوم شود بودن عمل
احوط بقطع یا اجتهاد یا تقلید اما اگر بداند که اینجا جای احتیاط هست یا نه یا اینکه
مقدور نباشد رفع اشتباه بسؤال از مجتهد جامع الشرایط یا رجوع بکتاب او یا
معتبر و او بخواهد بمحض ندانستن مسئله احتیاط کند باعاده و تکرار احوط ترک این
احتیاط است بلی اگر بداند که بعد از رجوع باز جای شبهه و احتیاط باقی میماند احتیاط
عیب ندارد اگرچه آموختن مسئله واجبست اما اگر ممکن نباشد سؤال صحیح است احتیاط بلکه
بخوان بلا اشکال اما اعاده امیکه منتهی نشود بسوء وسوسه و اختلال احوال و ایضاً مخفی
نماند که در تحصیل قول مجتهد لازم نیست سؤال نمودن از مجتهد و اخذ نمودن از
او بلا واسطه بلکه جایز است اخذ نمودن بخبر عادل واحد نیز اگرچه باعث حصول علم
نشود بلی اگر بسبب قراینی از قول عادل ظنی حاصل نشود اعتماد بآن مشکل است و

همچنین

هم چنین جایز است عمل نمودن بکتاب مجتهد بلکه بکتاب عادل واحد که جمع نموده باشد
فتوای مجتهد را نیز لکن باید مأمون از غلط باشد باین نحو که خود مکلف تصحیح نماید
بنحو معتد به عقلائی و زیاد دقت نمودن در تصحیح کتابها اینکه عادة تحصیل قطع
مستلزم عسر شدید است بنحویکه تحصیل قطع و یقین نماید باینکه اصلا غلط ندارد
ضرور نیست بلی اگر مختصر باشد که تحصیل علم بصحت عادة عسر معتد به در آن نباشد
احتیاط شدید در تحصیل علم است اگر نگوییم که لازم است و هم چنین اگر دو عادل شهادت
بدهند بر صحیح بودن آن نیز کافی نیست بلکه کافیست خبر دادن عادل واحد بصحیح بودن
کتاب چنانکه کافیست خبر دادن عادل واحد باینکه این کتاب از فلان مجتهد است
بلکه محتمل است اکتفا نمودن در صحت کتاب بخبر مسلم بلا معارض خصوصاً ذو الید و جایز است
در صحت کتاب اکتفا نمودن بمطلق مظنه علی الاظهر و لکن ظاهر اینست که جایز نیست اعتماد
بظن حاصل از مانند تصحیحاتی که در این زمان در بعضی از چاپها میکنند بلکه بظن معتد به
حاصل از ظهور آثار تصحیح معتد به که در کتب قدیمه و امثال آنها موجود است میتوان
اعتماد نمود بلکه با چنین ظن ضرر ندارد ظن بوجود غلطی در کتابهائی که تحصیل
علم بصحت در آنها صعب است و باید اجتهاد مجتهد معلوم شود بشیاع قطعی یا باختبار
خود مقلد اگر خود قابل تمیز باشد یا بتصدیق عدلین از اهل خبرت و بصیرت علی الاحوط
والله العالم بحقایق احکامه مخفی نماناد که آنچه مذکور شد تا حال از وجوب تقلید یا
احتیاط در مسائل در غیر ضروریات بلکه در غیر قطعیاتست پس از برای عالم خبیر یا اینکه
مجتهد و مطلع نیست در بسیاری از مسائل که از برای او قطعی است حاجت بتقلید نیست
اگرچه نسبت بعامی نظری و محتاج بتقلید باشد و هم چنین لزوم تقلید در غیر مندوبات
و مکروهات است و اما مکروهات پس جایز است از برای مجتهدین تسامح در ادله آنها
و اعتماد بخبر ضعیف نمودن بلکه جایز است اکتفا بقول اموات از مجتهدین نمودن لکن
در مقام افتا احوط اینست که قسمی بیان کنند که مشتبه نشود بر مقلد و هیچ نداند که
خود بدلیل اجتهادی خاص فتوای بآن داده و هم چنین جایز است از برای مقلدین در

مندوبات

جائیکه

عرفیه بلکه اگر سر از پر کرده شود از فوق مثلاً که وارد شود باتصال مانند
ماده بر آبهای حیاض صغار در حمامات کفایت میکند و فرق نیست در تطهیر به
آبهای مذکوره مابین آب کر هم و آب قلیل یعنی آب متنجس کر باشد یا قلیل باشد
مخفی نماناد که در تطهیر آب نجس باران کفایت میکند احاطهٔ باران بسطح ظاهر آب
متنجس پس اگر آب حوض نجس باشد بسبب باریدن باران بر ظاهر حوض پاک میشود آب
سطح ظاهر نیز و حاجت نیست بسوی بهم زدن آب و همچنین اگر دیگ نجس گذاشته
شود در توی باران پاک میشود تمام آب و ظرف نیز که مقرر آبست والله العالم

فصل دوم در آب مضاف بدانکه مضاف جسم و آنیست که اطلاق آب بر
ان نشود با قید و نتوان گفت آب نیست مثل آب انگور و آب میوه و آب دوغ و گلاب که
تعبیر میشود از قسم اول بمعتصر و از ثانی بممتزج و از ثالث بمصعد و اگر مایعی
مشکوک باشد که یا آبست یا گلاب در حکم مضاف بلی اگر بمرتبهٔ کر باشد و در
که نتوانیم حکم بنجاست ان کنیم بمحض ملاقات و طریق احتیاط واضح است و کفایت میکند
اخبار ذوالید و بینهٔ کافیه از برای حکم بآب بودن و مضاف بودن و چنین آب
مضاف نه پاک کنندهٔ از حدث و نه زایل کنندهٔ خبث و نجس میشود بمحض ملاقات
بنجاست مطلقا و ابتکال الود آب مطلق است تا صدق میکند بر او آب و همچنین آب برف
و مانند ان و در آب مضاف نجاست از پایین ببالا سرایت نمیکند چنانکه در آب
قلیل سرایت نمیکند باین نحو قطعا و سزاوار است ختم مبحث بچند امر **اول** اینست
که اگر چه اظهر و اقوی اینست که آب چاه بمحض ملاقات بخلاف نجس نمیشود و کشیدن
دلوها مستحب است لکن اگر مراعاة احتیاط نمایند بسیار خوبست لهذا دانستن مقادیر
نزوحات احوط خواهد بود پس میگوئیم آب چاه باعتبار نزوحاتیکه بسبب ملاقات نجاسات
از برای تطهیر یا تنزیه بر حسب الشرع مقرر شده دوازده قسم است **قسم اول**
آنست که لازمست نزح تمام آب از برای آن بنا بر قول بنجاست و مستحب است بنا بر قول
وان چند چیز است **اول** ریختن خمر اگر چه یک قطره باشد بنا بر احوط **دوم** ریختن

فقاع کذلک **سیم** ریختن دماء ثلثه یعنی خون حیض و نفاس و استحاضه **چهارم**
ریختن منی از انسان یا حیوانی که بوده باشد صاحب نفس سائله یعنی خون جهنده
پنجم مردن شتر اگر چه کوچک باشد **ششم** مردن گاو نر بزرگ و ظاهر اینست که فرق
نیست که در اینها مابین اینکه تغییر بیابد احد اوصاف ثلثه آب بسبب نجاسات مذکوره
یا نه و همچنین است در ما بقی آنچه مذکور میشود این قدر است که در صورت حصول
تغییر اگر بکشند مقدار شرعی زایل نشود تغییر بکشند تا زایل شود تغییر چنانکه اگر زایل
شود تغییر و قبل از ان باید بکشند تا تمام شود مقدار مقدر بنا بر قول بلزوم نزوحات
قسم دوم کشیدن مقدار یک کر است و ان از برای مردن اسب و حمار و استر و گاو
ماده است **قسم سیم** کشیدن هفتاد دلو است و ان از برای انسانست مطلقا مگر کافر
که احوط الحاق اوست بما لانص فیه اگر در ما لانص فیه نزح جمیع را لازم بدانیم مخفی
نماند که در اینجا و در جمیع مسائل اینه نزح نمایند بدلو همان چاه بنا بر احوط اگر
کوچکتر از دلوهای متعارف آن ولایت نباشد و الا احوط دلو معتاد غالب است
و اگر مختلف باشند و غلبه در ما بین نباشد احتیاط نمایند بمراعاة بزرگتر آنها اگر نسبت
بدلوهای غالب بلاد کوچکتر نباشد و الا احتیاط نمایند بمراعاة دلو متعارف
در غالب بلاد و در چاهائیکه دلو یا ظرف متعارف نیست مثل غالب بلدان مازندران
که ظرف مسمی متعارفست که تعبیر میشود از ان بمشربه و در بعضی از قریه اصل ظرف
خاصی نیست بلکه از هر ظرفی که میسر شود کشیده میشود امر مشکل میشود و لکن چون
اصل این نزح واجب نیست و آب چاه بمنزلهٔ کر و جاریست لهذا باکی نیست پس اگر بخواهند
احتیاطا از همان مشربهٔ متعارفه در چاهائیکه مشربه متعارفست بکشند و در چاهها
که مشربه متعارف نیست بقدری بکشند که قدرا با آن مقدار مساوی شود باعتبار مشربه
شاید قسمی از احتیاط مرعی شده باشد و اگر بقدری نزح کنند که بملاحظه اعظم دلوها
شده و در غالب بلاد یقین بنزح حاصل شود کمال احتیاط مرعی خواهد شد **چهارم**
پنجاه دلو است و ان از برای ریختن خون بسیار است مثل خون کشتن گاو و گوسفند و نحو

انها غیر دماء ثلثه و غیر خون نجس العین بنابر احوط و همچنین عذرهٔ انسانی که تر
باشد یا خشک باشد ولکن در اب خیسیده شود و متفرق شود اجزاء ان در اب بنابر
احوط **پنجم** چهل دلو است و ان از برای موت سگ و خوک و روباه و شغال و گربه و
مانند انها است و از برای بول مرد نه زن و نه خنثی و نه طفل **ششم** سی دلو است
و ان از برای ریختن اب باران است که مخلوط باشد ببول و عذره و سرگین سگ **هفتم**
ده دلو است و ان از برای عذره یابسه که در اب گداخته نشده باشد و خون قلیل مثل
خون مرغ خانگی و نحو انها است **هشتم** هفت دلو است و ان از برای مردن طیور مانند
کبوتر و بزرگتر از ان و مردن موش با ورم کردن ان و بول صبی یعنی طفلیکه پسر باشد
مطلقا علی الاحوط و غسل کردن جنب در چاه بنا بر وقع شدن او در ان و افتادن سگ
در ان و بیرون امدن ان زنده **نهم** پنج دلو است و ان از برای فضلهٔ مرغ خانگی است **دهم**
سه دلو است و ان از برای مردن موش است با انتفاء ورم و مردن مار و مردن وزغه
و عقرب **یازدهم** یک دلو است و ان از برای مردن عصفور است و تفسیر کرده شد
بمرغهای کوچکتر از کبوتر **دوازدهم** نجاساتیست که بخصوص شرعا نرسیده که چند
دلو باید کشید پس واجبست بنا بر قول نجاست کشیدن تمام اب از برای ان و در اینجا و در
هر جا که لازم است کشیدن تمام اب اگر ممکن نشود تمام اب بسبب کثرة اب چاه و قوة جوشیدن
باید یکروز تمام از طلوع صبح تا غروب افتاب چهار مرد بکشند براد و نفر دو نفر که
بکشند و یکی او را امداد کند بگرفتن و ریختن و نحو ان و قدری پیش از صبح شروع کنند
و قدری بعد از مغرب بکشند تا یقین بیرون شود علی الاحوط و چون اقوی اینست
که اب چاه مانند اب جاری نجس نمیشود مگر بتغییر یافتن یکی از اوصاف ثلثه پس واجب نیست
هیچیک از امور مذکوره بلکه مستحب است و لهذا اکتفا نمودیم باقوال مشهوره با عدم
دقت در اطراف مسئله **امر دویم** در بیان اقسام اب مستعمل است مفصلا پس میگوییم اب
قلیل در صورتیکه مستعمل باشد یا مستعمل است در رفع حدث یعنی مستعمل است در وضو
و غسل رافع حدث یا مستعمل است در رفع خبث که مستعمل در ازالهٔ نجاست است و مستعمل در

رفع حدث اگر مستعمل باشد در رفع حدث اصغر یعنی مستعمل باشد در وضو پاکست و پاک
کننده از حدث و خبث است بلا اشکال و اگر مستعمل باشد در رفع حدث اکبر مثل اب مستعمل
در غسل جنابت در اینجا نیز اقوی اینست که مطهر است از حدث و خبث اما با امکان احوط انست
که استعمال در رفع حدث نشود یعنی با امکان باین اب وضو نسازند و غسل نمایند از باب
احتیاط و اما مستعمل در رفع خبث که تعبیر از ان میشود بغساله تطهیر از نجاست اظهر در نزد
احقر اینست که این اب پاکست بچند شرط **شرط اول** اینکه تغییر نیابد احد اوصاف
ثلثه ان که اگر تغییر بیابد البته محکوم بنجاستست و اگر شک شود در تحقق تغییر و عدم
ان حکم کرده میشود بطهارة **شرط دویم** اینکه استعمال شود اب بجهة تطهیر پس
اگر ابی ریخته شود بر متنجس بدون قصد تطهیر محکوم بطهارة نیست ولکن ممکنست تفصیل
داده شود در این مسئله باین نحو که ان ابیکه بدون قصد پاک کردن ریخته شود اگر باعث پاک
شدن نشود محکوم بنجاست باشد و اگر افاده نماید طهارة محل را مثل ابیکه قلیل خونی
در موضعی از بدن باشد و ریخته شود ابی غفلة نه بقصد تطهیر از ان ولکن اتفاقا عین نجس
ریختن اب عین زایل شود ممکن است در همچو جا حکم کنیم بطهارة ان ابیکه افادهٔ طهارة
نموده و این احتمال خالی از رجحان نیست **شرط سیم** اینستکه اب وارد شود بر متنجس که اگر
عکس شود باین معنی که متنجس داخل کرده شود در اب قلیل بجهة تطهیر محل اقوی نجاست
ان اب بوود است بلکه اظهر اینست که این نحو از شستن باعث طهارة نمیشود که فی
الحقیقة وارد شدن اب بر نجس شرط صحت تطهیر و حصول طهارتست پس بعد از تحقق شرایط
مذکوره اظهر طهارت غساله است اما مهما امکن در باب غساله ترک احتیاط نشود که احتیاط
شدید دارد ولکن بنا بر قول بنجاست غساله نیز چند موضع مستثنی است که در انمواضع
حکم بطهارت میکنیم اگرچه قائل شویم بنجاست غساله یکی از انها غساله استنجا است که عبارتست
از غساله تطهیر مخرج بول و غایط که این اب پاکست بپنج شرط که سه شرط دانسته شد
شرط چهارم اینستکه تعدی فاحش نکند از مخرج که اگر تعدی فاحش نماید از مخرج
باین معنی که بیشتر تعدی کند که صدق نکند بر شستن انمواضع عرفا شستن مخرج چنین

چنین آب استنجا نیست و در حکم مطلق آب غساله است بلی اگر محل بعد نجس باشد بعد
تطهیر کرده شود با ضرر بی نجال استنجا ندارد شرط پنجم اینست که نجاست مخرج بول
منحصر باشد در بول و نجاست مخرج غایط منحصر باشد در غایط پس اگر چنین نباشد
مثل اینکه از احد مخرجین خون خالص یا ممزوج ببول و غایط خارج شود آن نیز در حکم
سایر غسالها خواهد بود بلکه اگر نجاست احد مخرجین بعد از جدا شدن ملاقات نماید
مخرج را مثل اینکه بول ترشح نماید و بمخرج بول برخورد و نیست ملحق بغسالات
غسالها و شرط نیست در طهارت آب استنجا که آن آب بسبب ملاقات نجاست متغیر و وزن
زیاد نشود و همچنین شرط نیست سبقت آب پیش از دست بلکه شرط نیست نبودن ریزه
نجاست در آب که اگر ریزه نجاست در آب استنجا باشد اقوی اینست که نفس آب پاکست و
بملاقات آن مادامیکه ملاقات عین نجاست حاصل نشود حکم بنجاست نتوان نمود و شستن
ملاقی لازم نیست بلکه ممکنست چنین قایل شویم در جمیع غسالها بنا بر قول بطهارت
آنها چنانکه آن قول اقوی نیست باینمعنی که در حال شستن قطراتیکه ریخته میشود با اینکه
هنوز ریزه نجاست نیز موجود است و عین نجاست بالمره زایل نشده آن قطرات بهرجائی برسد
محکوم بطهارت است اما اگر غساله در یکجا جمع شود و مشتمل بر عین نجاست باشد در اینجا
چون اشکال زیاد است باحتیاط عمل نمایند و همچنین پاکست غساله در تطهیر بول شیرخواره
در صورتیکه مجرد ریختن کافی باشد چنانکه تفصیل آن خواهد آمد انشاء الله و همچنین پاکست
غساله در آب جاری و آب باران و آب کر بعد از شستن یک دفعه واحده توضیح مقام این است
که کافیست در تطهیر با آب باران و آب جاری یک دفعه واحده از جمیع نجاسات و همچنین آب
کر لکن احتیاط در مراعاة تعدد است خصوصا در آب کر در شستن از بول و فرقی نیست
در اینمعنی ما بین ظروف و غیر ظروف که در اینها نیز کافیست شستن یکدفعه در آبهای
مذکوره بلی در مواضعی که خاک مالی معتبر است پس در شستن آنها دور نیست کفایت یک دفعه
واحده اما ترک خاک مالی نشود که احتیاط شدید دارد اگرچه احتمال حاجت نبودن بآن
خالی از رجحان نیست و اظهر اینست که در تطهیر با آب باران و آب جاری و آب کر حاجت بفشردن

نیست بلکه کفایت میکند ازاله نجاست بجریان در آبهای مذکوره بنحویکه فرا بگیرد آب تمام
محل نجس را و جاری شود بر آن و زایل نماید نجاست را از آن پس اگر جامه مثلا متنجس ببول باشد
و گذاشته شود در آب جاری و حرکت آب جاری زایل نماید آن بول را کافیست و فشردن ضرور نیست
و همچنین در آب باران همینکه آب باران فرا بگیرد محل را و ازاله نماید نجاست را و جاری شود
بر محل کافیست و علاوه حاجت نیست و همچنین در آب کر بهمین که گذاشته شود و حرکت داده شود
بنحویکه زایل شود عین نجاست و جاری شود آب بر تمام محل نجس که متنجس شود کافیست اما
اکتفا نمودن بمحض گذاشتن در آب بیکه خود حرکت نمی نماید و بمجرد رسیدن باران بدون تحقق
جریان خالی از اشکال نیست احتیاط در آن تا ممکن مطلوبست بلکه احوط اعتبار فشردن است
مطلقا در اشیاء فشردنی بتفصیلی که بعد در باب تطهیر با آب قلیل معلوم خواهد شد بعد
از آنکه اینمطلب معلوم شد میگوئیم بنا بر کفایت یکدفعه شستن در آب جاری و بخوان همینکه
یکدفعه شستن بعمل آمد آن متنجس محکوم بطهارت و غساله آن محکوم بپاکی است پس در شست
متنجس ببول که داخل کرده شود در آب جاری یا کر و زایل شود عین نجاست بول از آن البته
بعد از بیرون آوردن پاکست و حاجت بحرکت دادن نیست بلکه اگر دو دفعه شستن را در آب کر
یا مطلقا لازم بدانیم باید در آبهای مذکوره غساله دفعه ثانیه بلا اشکال پاکست و حاجت
بحرکت دادن معمول بعد از بیرون آوردن از آب بجهت بیرون رفتن غساله بلکه رجحان آن نیز
معلوم نیست و بنا بر قول کسیکه دو دفعه شستن را در آب کر لازم میداند از بول یا مطلقا
غساله دفعه اولی نجس است و همچنین بنا بر مذهب کسیکه فشردن جامه و نحو آن را در آب کر
و جاری لازم میداند غساله حین فشردن اگر فشردن در خارج آب لازم بداند نجس است
و اقوی اینست که در آب کر و جاری اگر فشردن لازم باشد کفایت میکند فشردن در توی
آب هم بنحویکه اتفاق بیفتد و لازم نیست بیرون آوردن و فشردن در خارج آب
پس کفایت میکند در جامه آلوده بخون گذاشتن در توی آب کر و مالیدن بدست یا نحو
آن بجهة زوال عین و بهمین قدر از مالیدن بدست حاصل میشود فشردن و متحقق میشود
از شستن و حاجت نیست بفشار دیگر بعد از بیرون آوردن از آب علی الاظهر بخلاف

منه

۲۴۱۰۵۰

باب قلیل که فشردن در هنگام ریختن آب بجهت ازاله عین نجاست یا مزیل آن کفایت میکند بلکه لازم است
فشردن بعد از فراغ از شستن بجهت ازاله غساله اگر چه فی الفور بل شود بطهارت غساله علی الاحوط
و هم چنین یاکست نقد دانی که بعد از فشردن بنحو متعارف باقی میماند در چیزهائیکه دفع آنها
معتبر است فشردن اگر چه شسته شود با آب قلیل و همچنین آبی که باقی میماند در بدن و بخوان بعد
از انقطاع جریان و حرکت دادن معتد بها بجهت ریختن قطرات کثیره بلکه دور نیست حکم بطهارت باقی
بعد از انقطاع جریان و عدم حاجت به حرکت دادن بلکه محتمل است حکم بطهارت محل و آب باقی در آن
بعد از حاصل شدن فراغ از شستن عرفا مثلا در بدن آلوده ببول بنا بر اینکه دو دفعه باید شست
همینکه دفعه دوم آب ریخته شد و دفع ریختن شد اگر آبی که باین شستن دوم حاصل شد از محل برود
رفتن بنحویکه عرفا صدق کند که دو دفعه شستن بعمل آمد و تمام شد اگر چه هنوز باعتبار جمع شدن
بقیه قطرات آب غساله جاری است انقطاع نشده باشد ممکن است حکم کنیم بطهارت محل و آب باقی
مانده در آن چنانکه این احتمال خالی از رجحان نیست بلکه محتمل است بودن امر اوسع از آن
ایضا نه بنا بر قول بنجاست غساله است الا امر ~~[illegible]~~
و الا امر اوسع و اسهل خواهد بود بلکه بنظر احقر اقوی کافیست از برای تطهیر بعضی زمین
و صحن خانه و حیاط و پشت بام و بخو آنها در ریختن آب قلیل بنحویکه شسته شود آن محل و خارج
شود آب از آن محل [illegible] میشود و باک کنند آن آب غالب یا [illegible] بالقاء کرد در تطهیر آنها الخ
و صحنهای بیوتات و مساجد و حوضها مثل که بلکه در تطهیر [illegible] ناودان و بخو آنها [illegible]
آنچه ذکر کردیم معلوم شد حکم آب حمام که آن نیز در احکام مانند سایر آبهاست و از برای آب حمام
بخصوص احکام خاصه نیست و همچنین غساله حمام نیز مانند سایر غسالهاست و قول باینکه
غساله حمام مادامیکه علم بطهارت آن حاصل نشود محکوم بنجاست است چنانکه قول جمعی
از اعلا علما است ضعیف است مخفی نماند اینکه آب غساله در جائیکه محکوم بطهارت است
صحیح نیست با آن وضو ساختن یا غسل کردن بلکه در جواز تطهیر متنجس بمکرر از آن نیز اشکال است
بنو [illegible] طاهر بودن آن مبنی است که احتراز از آن و شستن ملاقی آن احوط است [illegible]
در بیان حکم بعضی از میاه مشتبه میگوییم اگر آبی مشتبه باشد که بودن آن و مشوق با [illegible]

اوز نیست

بعلم

بعلم بکریت اشکالی نیست در عدم توقف آثار کریت بر آن در جائیکه حاجت بانها کرده شود و هم
چنین در هر حکمی که شرعا موقوف باحراز عنوان کریت باشد لکن در حکم بنجاست هیچ یک
بمحض ملاقات نجاست اشکال است اگر چه احتمال بودن آن در حکم قلیل و وجوب اجتناب از آن
بمجرد ملاقات نجاست خالی از رجحان نیست چنانکه گذشت و اگر مشتبه شود آب مطلق
بآب مضاف باین نحو که دو آب یکی آب مضاف باشد و دیگر مطلق و مشتبه شوند بیکدیگر و منحصر
شود امر تطهیر بآن دو تطهیر نماید بهر دو و اگر در مقام تطهیر از حدث با هر دو بقدر که
کفایت نماید باشد اما اگر قلیلی از مضاف داخل کرده شود بکر و مجموع آب مطلق و کفایت نماید
احوط آنست که ممزوج نماید و تطهیر نماید و اگر در صورت اشتباه مطلق و مضاف بیکدیگر
هر یک بقدر کر باشند و بعضی قطره بولی مثلا در احدهما افتد و ندانند که کدام یک بود در
محکوم بطهارتند بلکه اگر معلوم باشد که در فلان ظرف بخصوص افتاده است باز در
فرض مذکور در هر دو محکوم بطهارتند و اگر مطلق و مضاف هر دو بقدر کر باشند و اشتباه
نباشد اما احدهما ملاقات بنجاست نماید و مشتبه شود که کدام یک بوده باز هر دو محکوم
بطهارتند چنانکه اگر جسم مایع بقدر کر باشد و مشتبه شود که آب است یا غیر آب و ملاقات
بنجاست نماید محکوم بطهارتست اگر چه سایر احکام آب بر آن مترتب نشود و هم چنین اگر
مطلق و مضاف یکی بقدر کر باشد و دیگری کمتر از کر باشد و بهم مشتبه شوند یعنی شبهه
شود که آیا آنکه بقدر کر است آب مطلق است یا آنکه کمتر از کر است و بر سد بنجاست یا بعد
و مشتبه شود که بکدام یک برخورده هر دو محکوم بطهارتند و هم چنین اگر دو آب یکی
کر باشد و یکی کمتر از کر باشد و اشتباهی نباشد و احدهما ملاقات بنجاست نماید و مشتبه شود
که کدام یک بوده هر دو محکوم بطهارتند و هم چنین اگر دو آب قلیل باشد و یکی از آنها
معلوم النجاسه باشد و دیگری محکوم بطهارت باشد و احدهما ملاقات بنجاست نماید
و مشتبه شود که آیا متنجس ملاقات بنجاست شود یا آب پاک باز آن آبیکه معلوم الطهاره بود
محکوم بطهارت نشود بلی اگر دو آب قلیل پاک باشند و احدهما ملاقات بنجاست نماید و
مشتبه شوند هر دو در حکم نجسند باین معنی که صحیح نیست وضو ساختن یا غسل نمودن یا ازاله

نجاست

نجاست نمودن از طهارت قوی بیست ازاله نجاست از هیچ یک یعنی قول با آنکه اگر دو کوزه آب مکی
پاک باشد یکی نجس و مشتبه باشد و عضو نجسی مثلا تطهیر کرده شود از هر دو بتدریج آن
عضو محکوم میشود بطهارت ضعیف لکن اگر چیزی ملاقات نماید بیکی از آن دو آب محکوم
بطهارت نیست و همچنین در هر جا که نجس مشتبه شود بشبهه محصوره و چیزی ملاقات کند
ببعضی از مواضع مشتبه در حال رطوبت و علم حاصل نشود بملاقات موضع نجس ملاقی
محکوم بطهارت خواهد بود **فصل دویم** در بیان نفس اعیان نجسه است بدانکه
انواع نجاسات بنا بر احوط باحتیاط شدید سیزده است **اول و دویم** بول و غائط
از حیوان غیر ماکول اللحم که صاحب نفس سائله باشد یعنی حیوان حرام گوشتی که خون جهنده
داشته باشد خواه آن حیوان ادمی باشد یا غیر ادمی مرغ باشد یا غیر مرغ بری باشد یا بحری
حرام بودن خوردن گوشتش بالذات باشد مانند سباع یا بالعرض باشد مانند حیوانیکه موطوء
انسان شود و حیوان جلال و نحو اینها اما حیوان حلال گوشت پس بول و غائط آن
پاک است اگرچه خوردن گوشت آن مکروه باشد پس بول و سرگین اسب و استر و الاغ پاک است
و همچنین فضله پرستوک پاک است بخلاف شب پره که فضله آن نجس است و همچنین حیوانی
که صاحب خون جاری شونده بقوت که تعبیر از آن بخون جهنده نمودیم نباشد مانند ماهی
و وزغ و غیر اینها که بول و غائط آنها پاک است و اگر فضله یا بولی مشتبه شود که آیا
از حیوان ماکول اللحم است یا از حیوان غیر ماکول اللحم ظاهر طاهر است و غالب افراد مار خون
جهنده ندارد و اگر حیوانی مشتبه شود که آیا صاحب خون جهنده است یا نه بول در گوشت
او محکوم بطهارت است در صورتیکه شبهه موضوعی باشد و در شبهه حکمی مانند متولد
از حیوانین که احدهما حلال گوشت باشد و دیگری حرام گوشت و شبیه بهیچیک یعنی مصداق
هیچیک نباشد بلکه قسم ثالث باشد احتیاط نماید و همچنین است امر در دو موضوع
بعد یعنی خون و منی و در میته **سیم** منی است از هر حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد
مطلقا خواه حلال گوشت باشد و خواه حرام گوشت انسان باشد یا غیر انسان طیور باشد
یا وحوش بری باشد یا بحری **چهارم** خون حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد

خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا بسیار چه از رگ باشد چه از غیر رگ مگر
خونیکه باقی بماند در ذبیحه بسبب آنکه خونیکه متعارف است ریخته شود و قدر متیقن از آن
بعد از انقطاع آن خون و خارج شدن روح است و همچنین پاکست خونیکه مشتبه بخون
طاهر شود و همچنین خونیکه جاری شود از درختی یا بجوشد از زمینی و خون تخم مرغ
اگر علقه باشد نجس است و اگر غیر علقه باشد محل اشکال است لکن قول بنجاست خالی
از قوت نیست **پنجم** میته است و قول صحیح آنست و همچنین اجزاء میته هرچند
اجزائی باشد که حیوة در آنها حلول نکرده باشد مانند مو و ناخن و حیوانیکه متولد
شود از میته و خوک بنجاست محکوم علی الاحوط و حیوان متولد از مسلک طاهر و خون تابع
اسم است در طهارت و نجاست و بانتفاء اسم طاهر است **هفتم** میته است هر گاه
از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد حتی میته ادمی پیش از سرد شدن و بعد از سرد شدن
بنا بر احوط و اجزاء جدا شده از چنین حیوان در حال حیوة نجس است اگر بوده باشد از
اجزائیکه حیوة در آنها حلول کرده باشد و در اجزاء صغار مثل اجزائیکه از انسان جدا میشود مثل
از لب جدا میشود در بعضی اوقات ظاهر طهارت است لکن قدر متیقن آنست که در حال
انفصال مبینه شده باشد و در اجزاء کبیره که در حال انفصال میته شده باشد و بعد از آن
جدا شود و در اجزاء صغاری که قبل از میته شدن جدا شوند احوط اجتناب است و زهره
که از زیر یا غیر آن از شخصی زنده کنده میشود پاک است و شیر مشتبه که در پستان
میته است که مایه است پاک است و شیریکه در پستان حیوان در حال موت باقی بماند همچنین
مثل آنکه خود از میته یا زنده احوط اجتناب است **هشتم** کافر است حتی مرتد و یهود
و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزاء آنها هرچند از اجزائی باشد که حیوة
در آنها حلول نکرده باشد و طریق معرفت کافر آنست که انکار الوهیت یا رسالت یا ضروری
از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب از اولاد کفار است پیش از بلوغ چنانکه احوط
اجتناب است از زنی که ظاهر در بعضی اقوی است و در اولاد کفار اقوی نجاست است
مطلقا خواه حلال زاده باشند یا حرامزاده و اولاد مسلم پاک است اگرچه از زنا باشند اما اگر احدهما

مسلم باشند و ولد ایشان حلال باشد و طاهر است و اگر کافر با مسلمه زنا کند یا عکس و ولد
اشکال است و مقتضای اصل طهارت است اما ظاهر فتوی الفقها که نا طاهر است و اما میگویند علم
بنجاست عبا ساتر ایشان برطوبت مانند آن بهم رسد و مظنونه کفایت نمیکند بلی اگر ظن
مستند باشد بسبب شرعی معتبر است مثل شهادت عدلین یا اخبار مسلم ذو الید بنجاست
اگر چه بتولید او عادی نیست بلکه عادی باشد بنا بر احوط **ششم** شراب هر مسکر بالاصل که در اصل
روان باشد هرچند بخشکد **هفتم** آب انگور است بنا بر مشهور هرگاه غلیان بهم رساند
بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد را نیز لکن اظهر طهارت است هرچند اگر اسکار از آن
ظاهر نشود که مصداق شراب شود و الا حکم بنجاست آن اشکال است **هشتم** فقاع
و آن نوعی از مباحیست که جمعی نجس دانسته اند و معتبر در آن صدق اسم است در عرف و عادت
نهم عرق جنب از حرام است خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه
در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از آنچه حرمت آن
ذاتی باشد بلکه وطی حائض و مانند آن نیز مانند زنا و غیر آن از محرمات ذاتیه مدبای بعضی
از محرمات عرضیه مثل جماع در مکان غصبی و در نهار رمضان از صائم یا حلال خوردن
بخوانی باعث نجاست عرق نمیشود بلکه قول بطهارت عرق جنب از حرام مطلقا در کمال قوت
دهم عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوان جلال است بنا بر احوط لکن قول بطهارت
در آن نیز خالی از قوت نیست و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که عدد نجاسات در
در نزد احقر نامرده است اول بول دوم غائط سیم منی چهارم میته پنجم سگ
ششم خوک هفتم کافر هشتم خون نهم شراب دهم فقاع **فصل** دوم در کیفیت تنجیس
شدن است بدانکه نجس نمیشود چیزی بملاقات نجس یا متنجس مگر در صورت تحقق رطوبت
که باعث سرایت باشد پس باخشک بودن هر دو سرایت نمیکند نجاست هرچند تر داده
باشد و اگر با چنین رطوبت ملاقات متنجس حاصل شود حکم کرده میشود بنجاست ملاقی
اگرچه عین نجاست در آن متنجس باقی باشد و همچنین اگر چیزی ملاقات کند با چیزی را
که بملاقات نجس نجس شده در حال رطوبت ملاقی نیز محکوم بنجاست میشود و هکذا و اگر

بنجاست میرسد یا آن موضع از جسم پس اگر آن جسم بحسب عرف روان محسوب میشود همه آن جسم محکوم
بنجاست است اگر چنین نباشد نجاست مختص است بهمانقدر که ملاقات نموده پس در مثل
روغن بسته و شیره بسته مختص بملاقات نجاست حکم بنجاست تمام آنچه در ظرف است
نمیتوان نمود بلکه اگر جسم جامد باشد عرفا و رطوبت داشته باشد بنهانی که فی الجمله
تری دارند و مثل آنکه عرق داشته باشد فی الجمله رطوبتی دارد و چنین جسم اگر موضعی از
آن ملاقات نجاست نماید نجاست مختص است بهمانقدر و نکه ملاقات نموده و دفع علی
و داین ایضا بهیمه است حتی در بسیاری از مواضعها که بسته نباشد لکن غلیظ داشته باشد
بملاقات موضعی از آن حکم بنجاست باقی نمیتوان نمود و رطوبت داشته باشند که ماست دارد
مضر نیست مثل آنکه آب افتاده باشد سرایت میکند بالنسبه بانقدر و نکه چنین است و وجود
اشیا میکرر شک کرده شود در اینکه با حکام جامد محسوب میشوند یا مایع باید حکم جامد
مترتب ساخت حتی در بلغم سینه که غلیظ باشد و در مانند آن اگر گوشت از آن بیرون
مثلا آلوده شود حکم بنجاست مختص است بهمان محل ملاقات و همچنین بسیاری از مرتبات
که فی الجمله غلظتی داشته باشند بملاقات جزئی از آن حکم بنجاست جای دیگر نمیشود
تحقیقی نماند که هرچیزی یا قید برطهارت آن معلوم شود نجس نمیشود مگر آن بعلم قطعی
یا شرعی مثل شهادت عدلین و اخبار ذو الید مثنی بعادی بر یا النسبه بغیر یا الظن یا النسبه
بما الظن نیز بنا بر احوط و محض مظنه کفایت نمیکند مثل بطریق اولی مکرر و هشتم
بول قبل از استبراء در مقام تا در حکم بطهارت بعد از تحقق علم بنجاست بی اشکال
معتد بر ثبت و کفایت شهادت عدلین و غیر ذو الید یا کافیست تطهیر غیر
یا نه پس مکرر ثم مسئله منتفی میشود بچند صورت **صورت اولی** اینست که
شخص عادل امین نماید در تطهیر و بعجز نخوان **صورت ثانیه** اینست که
شخص مسلم مکلف غیر عادل امین نماید در خصوص تطهیر **صورت ثالثه**
اینست که امین در تطهیر نماید لکن اعتماد نمود و در دعیت پیدا نباشد بنحوی که عادة مباشر
تطهیر نماید و امثال آن را او نماید که امین نوعی باشند مثل غالب زنان بالنسبه بظروف

وغائب الانتخانه که تحت ید ایشانست **صورت رابعه** اینست که شخصی اجنبی بدون
اذن خاص یا باعتبار اذن شاهد حال با بدن ان مباشر تطهیر شود و تطهیر نماید اظهر
بنظر احقر جواز اکتفاء بفعل مسلم مکلف است در جمیع صور مذکوره اگرچه شبهه در
صحت و فساد تطهیر او باشد و اظهر انست که کافیست خبر مسلم باینکه من تطهیر نمودم
اگرچه غیر عادل باشد و اگر هم اکتفا بخبر مسلم ننمائیم و بجهت صحت عبادت تطهیر را
لازم بدانیم ملاقی این نجس استصحابی لامحاله طاهر است یعنی هرگاه مصلی بگوید من
این لباس شما را اگر نجس شده بود تطهیر نمودم اگر در حال رطوبت بدن مکلف مثلا
ملاقات ان لباس نماید محکوم بطهارتست اگرچه شستن انرا بجهت استصحاب در عبادت
لازم بدانیم بلکه اقوی اینست که ان متنجس نیز محکوم بطهارتست در مواضع تطهیر نجاست
مجملا در بنای تطهیر تا فعال و اقوال مسلمین محمول بر صحت است خصوصا بالنسبة بمتعلقات خود ایشان که
بی اشکالست اگرچه مظنه برخلاف است **فصل** در بیان چیزهائی که در امور مشروطه بطهارت
است بدانکه واجب نیست ازاله نجاست لنفسها ولکن واجب است ازاله ان بجهت نماز واجب
و طواف واجب و شرط است از برای صحت هر نماز و طوافی با امکان ازاله و معفو نبودن
و همچنین شرط است ازاله ان از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و همچنین شرط
است ازاله ان از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه مشروط بطهارتست
از خوردن و اشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه مستلزم تعدی نجاست باشد و از ماکول
از برای خوردن زیرا که خوردن نجس حرام است و واجب است ازاله ان از مساجد بلا
اشکال و از مصحف و الات مختصه بان مثل جلد و ضرایح مقدسه و پوشانیدن انها با
احوط و حرام است نجس نمودن مسجد ولکن اگر لباس یا بدن کسی نجس باشد و سرایت
بمسجد ننماید عبور کردن چنین شخص در مسجد و نماز کردن و ظاهر انست که حرام نباشد
خصوصا در خون کمتر از درهم و خصوصا در صورت مستور بودن که بحسب ظاهر ملاقی
مسجد نباشد مثل اینکه توی کلاه یا موضعی از بدن که مستور است بنجاسه الوده باشد
بخون یا بغیر ان و حرام است داخل شدن کافر خواه داخل کافر مسلک و خواه در مسجد پس واجب

اخراج اینها از مسجد و همچنین حرام است گذاشتن عذره خشک در توی مسجد و بر روی
فرش مسجد بلکه گذاشتن لباس نجس در مسجد و بر روی فرش مسجد علی الاحوط و در لباس
هرگاه موضع نجاست مشتبه شود و نجاست ان معفو نباشد پس اگر در یک لباس باشد
معین است شستن هر موضعی از ان که احتمال نجاست در ان باشد و اگر اشتباه در چند
لباس باشد پس هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن و اگر محصور باشد واجب است شستن
انکه بخواهد در ان نماز کند و اگر ممکن نشود شستن لباس را زیرا که نماز کردن جایز است
برهنه نماز کند بلکه معین است بنابر اظهر و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما
و انحصار منحصر شود بان نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست و اگر دو لباس از برای
نماز کردن داشته باشد یکی نجس و دیگری طاهر و مشتبه باشد و ممکن نشود از برای او غیر از
و نه شستن انها نماز را در هر دو مکند با یعنی دو نماز کند و هرگاه نماز را بجا
اورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم داشتن او بان واجب است اعاده نمودن نماز
در وقت و قضا نمودن ان بعد از وقت و اگر فراموش کند ازاله کردن نجاست را و بعد
از فراغ از نماز بخاطرش اید اعاده ان واجب است و اگر متذکر نشود تا اینکه وقت
خارج شود لازم نیست قضا نیز بنابر احوط بلکه اظهر و اگر در بین نماز بخاطرش اید
اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد احوط اینست که تمام کند و قضا
نماید و اگر نمیدانسته نجس بودن رخت یا بدن را پس اگر علم بهم رساند بعد از فراغ
از نماز و بیرون رفتن وقت واجب نیست بر او قضا و همچنین هرگاه وقت باقی باشد
اعاده لازم نیست لکن احوط مراعات اعاده است و اگر علم بهم رساند در بین نماز
پس اگر ستر عورت منحصر در ان باشد و ممکن نباشد تطهیر مگر بفعل منافی صلوة
واجب است قطع نمودن نماز و بعد از تطهیر ثوب استیناف صلوة نمودن و اگر ممکن
باشد تطهیر بدون فعل منافی یا ستر بگردد زیرا که لباس مثلا موجود باشد و ممکن
باشد خلع ان لباس بدون فعل منافی مثل اینکه عبا باشد و بتواند بیندازد پس اگر
معلوم باشد که حاصل شده نجاست در همان ان قبل از بجا اوردن فعلی از افعال واجبه

صلوة یا عشیه بطال باشد باید تطهیر کند و در دو صورت وجوب ساتر نیز تکرار بکند آن لباس
نجس را ولی یا تطهیر کند بدون فعل منافی نماز و اتمام کند و اگر معلوم باشد که پیش از نماز یا
پیش از بجا آوردن بعضی از افعال واجب بوده و ستر عورت حاصل باشد بان و ممکن باشد
تطهیر بدون فعل منافی و ممکن نباشد تبدیل بدون فعل منافی احتیاط شدید آنست که
تطهیر نماید در همان حال و نماز را تمام کند و بعد از فراغ از نماز اعاده نماید لکن قول
بعدم وجوب اعاده خالی از قوت نیست و اگر بعد از اطلاع بر نجاست در اثناء صلوة
تطهیر بدون فعل منافی ممکن نباشد و لکن وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند بدون آنکه
کندن لباس ممکن نباشد مگر بفعل منافی صلوة لباس را بکند و الا بکند و عاریا نماز کند
چنانکه در مبحث لباس مصلی مذکور خواهد شد **فصل پنجم** در امور نجسه که
ثابت شده شرعا عفو از آنها در صلوة بدانکه معفو است نجاست بالنسبه بمصلی در چند
موضع **اول** خون قروح و جروح است چه جاری باشد دائما یا نه چه در بخت باشد
چه در بدن یا استعمال و کهنه تواند منع از تعدی نماید یا نه چاره آن بدوا ممکن باشد
یا نه لکن قدر متیقن آنست که بسیار خون بیاید یعنی مکرر خون بیاید بنحویکه احتراز
از او دشوار باشد اگرچه بمرتبه عسر نگیرد منشاء سقوط تکلیف میشود نرسیده باشد
و همچنین قدر متیقن آنست که خون بالمره منقطع نشده باشد یعنی صحیح نباشد که دیگر
خون آمدن موقوف شده باشد و خون نیاید مگر بصدمه خارجی و قدر متیقن دیگر
جراحت آنست که جراحت معتد بها باشد و ثبات و استقرار معتد به از برای آن باشد
و همچنین معفو است آلوده شدن عرق بدن که کثیرا انسان را ممکن میشود منفک شدن از آن بخون
قروح و جروح بلی بعضی از مراتب عرق مثل آنکه جاری شود در بدن محل اشکال است البته
مهما امکن مراعات احتیاط نماید **دوم** خون کمتر از درهم بغلی است که معفو است
خواه در لباس باشد یا در بدن خواه مجتمع باشد یا متفرق لکن بشرطیکه در غیر خون حیض
و نفاس و استحاضه است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بنا بر احوط اگرچه
اظهر معفو بودن خون کمتر از درهم غیر خون حیض و نفاس و استحاضه است مطلقا و اگر

~~خون بقدر درهم یا زیاده باشد پس اگر مجتمع باشد اشکالی نیست در معفو نبودن و اگر~~
متفرق باشد پس اگر مجتمع باشد اشکالی نیست در معفو نبودن و اگر متفرق باشد که
هر یک بقدر درهم نباشد و مجموع بقدر درهم یا زیاده شود در حکم بمعفو نبودن اشکال است
لکن احتمال عدم عفو خالی از قوت نیست و احوط در درهم اکتفا نمودن بمقدار سر بند
از انگشت وسطی است که در کمتر از آن اشکال معتد به نیست اگرچه زیاده از آن بحسب ظاهر
در کمتر از مقدار دینارهای متعارفه در بلاد عجم در این زمانها اظهر است که عیب ندارد
چنانکه بعضی گفتهاند که نزدیک بگودی کف دست هست و این خالی از قوت نیست
لکن مهما امکن در مقدار بند اول انگشت وسطی شخص متوسط و زیاده ترک
احتیاط ننماید و اگر خون از یکجا مثلا پشت یکو بیرون رود و غالبا یکخون محسوب بود
و اگر خون مخلوط شود بآب یا عرق و مجموع کمتر از درهم باشد اظهر معفو بودن
بلکه در مخلوط شدن بنا بر احتیاط ظاهر نیز احتمال عفو در صورت مذکوره خالی از قوت نیست
سیم هر چیز متنجس که نماز با آن تمام نشود یعنی بتنهائی ساتر عورت نمیشود
چه در محل خود باشد چه نباشد و نجاست خواه از ماکول اللحم یا غیر باشد اگر لباس که ساتر
عورت نیست عین آن لباس معمول باشد از اجزاء غیر ماکول اللحم نجس مثل عرقچین
معمول از مو یا کلاه یا خون نماز در آن جائز نیست و در خصوص دماء ثلثه که خون
حیض و نفاس و استحاضه باشد در اینجا اشکالی هست احوط اجتناب است **چهارم**
همراه داشتن شیء نجس در صورتیکه لباس یا جزء لباس حساب نشود یا لباس نجس بنحویکه
صدق کند که از توابع بدن و لباس است نباشد و بعبارت اخری نتوان گفت که بجا
آورده شد نماز در آن بلکه محض همراه داشتن شیء متنجس باشد خواه چیزی باشد
که ساتر عورت نشود مثل دستمال نجس که همراه مصلی باشد یا ساتر عورت بشود و نیز در کار
تنها نجس شده را تا نموده و در دستمال طاهری مثلا بر بندد و در جیب خود گذارد
و نماز بجا آورد ظاهر آنست که موجب بطلان نماز نشود بلی در همراه داشتن خصوص
مردار نجس اشکال عظیم است احتیاط شدید در اجتناب است و اگر کسی بخورد مردار

در این وقت در همین بود تامل یا در بین احتیاط نماید

باشد یا غیر ماکول اللحم

یا بنحو دیگر خواه زمین را که بگردد کم نزاد در معده یا بنا شاه شرابرا یا بنحو دیگر اعیان
نجسه و ظاهر بدن طاهر باشد ظاهر این است که نماز صحیح است اگر چه واجب باشد در
بعضی از آنها یا مطلقا و طریق احتیاط اقرب بنجات است پنجم زنیکه تربیت نماید
صبیی یا صبیه را و صاحب یک جامه باشد کفایت میکند شستن آنرا در شبانه روزی یک دفعه
از جهة بول آن طفل پس نجس بودن جامه او به بول آن طفل در غیر زمانیکه شسته شده در
شبانه روز مضر بصحت صلوة نیست خواه صلوة یومیه باشد یا غیر یومیه ادا باشد
یا قضا ولکن قدر متیقن آنست که شستن جامه در روز واقع شود نه شب و ملحق نیست
بول غیر بول و نه زن مربیه مرد مربی و اگر بدن نجس شود به بول طفل مذکور پس اگر بدانرا
باشد واجب است تطهیر آن و اگر از جامه نجس به بول بواسطه عرق و شبه آن سرایت نما
احتمال عفو در کمال قوت است و اگر مربیه مذکوره جامه متعدد داشته باشد لکن بجهة سرما
و نحو آن محتاج بپوشیدن همه باشد و همه را بپوشد باشد در حکم ثوب واحد است لکن
احوط اجتناب است یعنی احتیاط اینست که جامها را در وقت هر نماز تطهیر نماید و اگر جامه
نجس شود به بول و غایط هر دو نسبت بتطهیر از غایط معفو نیست و نسبت بنجاست بول
زاید بر یک شستن لازم نیست و اگر طفل پسر شیر خواره باشد که هنوز غذا نخورده
باشد بجهة تطهیر جامه ریختن آب کافیست اگر چه شستن صدق ننماید چنانکه تفصیل
مسئله خواهد آمد پس اگر مربیه مذکوره که صاحب ثوب واحد است اکتفا نماید در تطهیر
بریختن آب پس اگر با پاکی جامه نماز کند نمازش صحیح است و اشکالی در آن نیست و اگر بخواهد
بهمان ریختن آب اکتفا نماید و در سایر اوقات آن شبانه روز او با نجاست جامه نماز
کند مشکل است اما اگر بشوید جامه را بنحویکه در بول غیر طفل معتبر است جایز است اکتفا
اکتفا نمودن بان در شبانه روز بلا اشکال و در شخص مقطوع الذکر که بول او قطره
قطره بیاید قولیست ببودن آن مانند مربیه مذکوره در جواز اکتفا بغسل مره واحده
در شبانه روز و این قول اگرچه وجهی دارد لکن اعتماد بان مشکل است طریق نجات مراعات
احتیاط است بنحویکه منافی با قانون عسر و حرج نباشد انشاء الله العالم **فصل ششم**

در مطهرات است بدانکه مطهرات یازده چیز است **اول** آب مطلق است و دانستی در مبحث سابق
که آب دو قسمت **قسم اول** آبیست که بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود و از بارا
و آب کر و آب جاریست و این قسم از آب پاک کننده است هر نجسی را که قابل پاک شدن باشد
حتی آب نجس را بان تفصیلی که در مبحث مذکور شد حتی چیزهائیکه آب بدرون آن فرو رود و فرو بردن
آن ممکن نیست از قبیل صابون و مانند آن مجملا هر چیزیکه آب بدرون آن نفوذ کند و عین
نجاست را زایل کند و عین نجس باقی نماند اگرچه متفرق شود در آب پاک میشود در
آبهای مذکوره اما چیزهای روان مانند شیره روان و نحو آن در صورت نجس شدن پاک
نمیشوند مگر بعد از کردن آنها آب مطلق بهمان تفصیلی که در مبحث آبها مذکور شد و
کافیست یک دفعه شستن در آبهای مذکوره از جمیع نجاسات چه بول باشد چه غیر بول چه
در رخت باشد چه در بدن چه در ظروف باشد چه در غیر ظروف حتی در ولوغ سگ
و خوک لکن در ترک خاک مالی در موارد یکه با آب خاک مالی بود اشکال است اگرچه
اظهر اینست که حاجت بخاک مالی نیست چنانکه سابق مذکور شد لکن احوط این است که
خاک مالی نمایند بنحویکه ذکر میشود و بعد از آن بشویند در یکی از آبهای مذکور
بنا بر اظهر خصوصا در باران که نیست اشکال معتبر در آن و معتبر نیست خارج شدن
آب از بدن در شستن بدن خارج نمودن در شستن اشیاء نجسه در آبهای مذکوره مثل
رخت و نحو آن لکن احوط مراعات تعدد است در شستن بول و احتیاط شاید در فشردن
است در جامها و مانند آنها از چیزهائی که فشردنی باشند لکن بنا بر اعتبار فشردن
در آبهای مذکوره لازم نیست فشردن در میان آب بلکه کفایت میکند فشردن در
توی آب به نحوی که حاصل شود فشردن و کیفیت خاصه در آن معتبر نیست و احتیاط
در اخراج از آبست بجهت فشردن و بجهت تطهیر بدن و نحو آن مخفی نماند که کفایت
نمودن شستن با آبهای مذکوره دفعه واحده در صورتی است که تغییر نیابد هیچ یک از اوصاف
ثلثه آب بان شستن والا حصول طهارت بان شستن مشکل است احوط اینست
که در صورت تغییر از آن موضع متغیر بردارند و دور و موضع غیر متغیر یک دفعه دیگر بشویند

[illegible]

مگر اینکه شستن در آب کر باشد و بعد از شستن یکدفعه بعضی تغییرها باید ما بقی
کمتر از کر باشد در اینصورت احوط این است که یکدفعه دیگر در آب کر تطهیر نمایند
قسم دویم از آبها اینستکه نجس میشود بمحض ملاقات و آن آب قلیل غیر آبهای
مذکوره است و معتبر است در تطهیر نجس آب چند امر بنا بر احوط **امر اول** اینست
که وارد شود آب بر محل نجس بنحویکه آب فرا گیرد جمیع محل نجس را و جاری شود از آن محل بنحویکه
صدق نماید شستن نه اینکه محض رسیدن بنجس باشد مگر در بول طفل شیرخوار که غذا خور
نشده باشد و ضرر ندارد اینکه مادر او غذائی بخورد و بنحو اذ غیر شیر او غذا خورده باشد
پسر در بول چنین طفل کفایت میکند محض رسیدن آب بنحویکه فرا گیرد تمام محل را اگر چه
صدق نکند شستن با آنکه قدر متیقن بالنسبه به پسر شیرخوار است اما دختر پس
قول بکفایت محض رسیدن در اینجا نیز وجهی دارد اما اعتماد بآن مشکلست احتیاط در این
مراعات شستن است مانند بول غیر صبی و لازم نیست در شستن بول پسری که مذکور
شد بیرون کردن آب از محل نجس بلکه از اینطاهر است اگرچه قائل شویم بنجاست غساله
در بنا بر مواضع مذکوره مگر در صورتیکه تغییر یابد بیکی از اوصاف ثلثه که در اینصورت آب نجس میشود
بلکه اکتفا بچنین آب نجس که معلوم شود حصول تغییر هم نیز نیست علی الاحوط
و اگر آب فرا بگیرد تمام محل را و معلوم نشود تغییر کافیست **امر دویم** عصر یعنی فشردن
و چیزهائیکه آب در آنها نفوذ کند و عادة قابل فشردن باشند یعنی شان آنها در شستن
شستن بفشردن باشد مانند غالب البسه و ثیاب نه محض اینکه آب در آن نفوذ میکند
مانند حصیرها و بعضی از جلودها مانند آنها پس در آنها حاصل میشود طهارت بدون فشردن
با تحقق شستن بنحویکه معلوم شود رسیدن آب بهر جا که رسیده نجاست و در جائیکه
دو دفعه باید شسته شود معتبر است در آن دو دفعه فشردن و احتیاط در فشردن
اینست که فشرده شود بنحو متعارف خارج کرده شود غساله بعد از نجس آب و بنا
بر طهارت غساله محتمل است اکتفا نمودن بفشردن حال نجس آب اگر چه حاصل شود
از مالیدن دستی که بجهت ازاله عین باشد و چیزهائیکه آب در آنها فرو برود قابل

فشردن نیستند مانند نان و صابون احوط شستن آنها است با آب جاری یا کر یا آب باران
اگر چه قول بپاک کردن با آب قلیل بشستن بعد از فشردن خالی از قوت نیست و در همه جا مانند
آن احوط مراعات فشردن است اگرچه بلگد کردن یا بخوابانیدن باشد **امر سیم** دو دفعه شستن
از بول در غیر مخرج بول در صورتیکه تعدی نماید بنحویکه از حد استنجا خارج شود اما در بولی
که در مخرج بول تعدی بنحو مذکور حاصل نشده باشد خواه تعدی نکرده باشد یا تعدی فی
الجمله که غالبا میشود و منافی با صدق استنجا نیست نموده باشد کفایت میکند یکدفعه
شستن بر نجس دو قدر رطوبتیکه بر سر حشفه است مع حاصل شدن شستن عرفا بلکه
محتمل است جواز اکتفا بکمتر از آن و در غیر اینصورتها بنا بر حکم بوجوب دو دفعه شستن از بول
خالی از اشکال نیست لکن احتیاط در این عمل نمودن بتعدد است بلکه احوط مراعات
تعدد است در جمیع نجاسات اگرچه در مخرج غایط نیز کافیست یکدفعه شستن بلکه قول
بکفایت یکدفعه شستن در جمیع نجاسات غیر بول در غیر ظروف خالی از قوت نیست
اما در ظروف غیر واجب است بنا بر احوط در شستن آنها از آب قلیل سه دفعه شستن
از جمیع نجاسات غیر مردن موش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن
آنها از ظرف بطرف زبان خود اما در ولوغ سگ واجب است سه دفعه شستن که
اول بتراب باشد و دو دفعه دیگر با آب باشد و احوط این است که خاک خشک بمالند
بموضع نجاست یکدفعه و یکدفعه هم خاک را ممزوج با آب نمایند و موضع نجاست را با آن
بشویند و بعد از آن با آب بشویند دو دفعه اگر چه جواز اکتفا بمالیدن خاک خشک و شستن
دو دفعه بعد از آن خالی از قوت نیست و در سابق مذکور شد که در آب باران و آب جاری و کر
بلکه در آب کر نیز کافیست یکدفعه شستن حتی در ظروف و ظاهر این است که حاجت بخاک
نیز نباشد لکن احتیاط خوبست همچنین در لیسیدن سگ ظرف را نیز واجب است همه
قسم بنا بر احوط اما سایر اعضا سگ نیز اقوی در آنها واجب نبودن خاکمالیست و در
شراب و مردن موش خصوصا نوعی از آن که عبارت از جرذ است و در ولوغ خوک
احوط هفت دفعه شستن است **چهارم** مراد در ساختن آبست بر نجس که اگر در تطهیر

آب قلیل منعکس کرده شود و داخل کرده شود شئ متنجس در آب حاصل نمیشود طهارت با
برای تطهیر متنجس بغیر اینستکه تغییر نیابد احد اوصاف ثلثه آبی که بان تطهیر کرده میشود
یعنی اگر تغییر نیابد باید بقدری بریزند تا رفع تغییر شود و در جائیکه دو دفعه باید شست
آب دفعه دوم هم باید بدون تغییر باشد پس بقدری بریزند که حاصل شود طهارت از آب
در تغییر اگرچه بسبب دادن شستن دوم و استمرار و ریختن در آن باشد مجملا در صورتیکه
آب پاک کننده تغییر نیابد حصول طهارت منتشر و طشت با سنگ آن نیز زائل کرده شود
از آن جسم متنجس با آب غیر متغیر اگرچه در آب جاری باشد مانند آن باشد و در آب جاری اگر در کره تنها
نگاه بدارند تا آب متغیر بگذرد و آب غیر متغیر تطهیر نماید کافیست مخفی نماند اینکه در
شستن ظرف مانند کوزه کفایت میکند اینکه بریزند آب در ظرف و حرکت بدهند تا آب
بهمه جا برسد و بریزند و همچنین تا سه دفعه بنابر مراعات سه دفعه اگر بعد از آب بریزند تا
پر شود بعد از آن بریزند و همچنین تا آخر نیز کفایت مینماید و ایضا مخفی نماند
که اینکه در باب ظروف مذکور شد در اینجا و در سابق اینهم در آب قلیل است اما در آب
باران و آب جاری و آب کر یک دفعه کفایت میکند در ظروف و نحو آنها بلکه
مطلقا و حاجت نیست در ظروف بخاک مالی نیز علی الاقوی چنانکه گذشت والله العالم
دوم از مطهرات آفتابست و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول
هرگاه بخشکاند آنرا عین آفتاب عرفا هرچند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر اینست
که پاک میکند هر نجاستی را که از برای آن جرم نباشد هرچند آن نجاست [illegible] نباشد
بلکه بر غیر آن نیز از چیزهائیکه منقول نباشد مثل درخت و میوه و علف و
باقی چیزهائیکه از زمین میروید مادامیکه در جای خود باقی باشند و تعلق داشته
باشند و همچنین دیوار و سقف و پنجره و ارسی و ستون و نحو آنها چنانکه فرقی
نیست در زمین ما بین آنکه سنگ باشد و متصل بزمین باشد یا غیر آن [illegible]
فرش شده باشد باجر و گچ و قیر و آهک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر سنگ منفصل
از ارض باشد حکم بطهارت آن مشکلست و اگر نجاست خشکیده باشد و [illegible] آنرا

ترکنند و آفتاب آنرا بخشکاند کفایت میکند و فرق نیست در پاک نمودن آن میان ظاهر و باطن
هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن و اگر ظاهر خشک باشد یا نجاست باطن منفصل
باشد بر تابیدن آفتاب پاک نمیشود **سیم** زمین است و آن پاک میکند باطن قدم و ته
چکمه و کفش و ته هر چیز را که عادة بجای کفش یا چکمه پوشیده میشود بلکه احتمال
پاک شدن چوبی که پا بریده بجای پا اخذ میکند و زانوی کسیکه بزانو راه میرود و کف دست
کسیکه بکف دستها راه میرود خالی از وجهی نیست و قدری از پهلوی پا که قریب بکف پا
باشد بر کف است و براه رفتن غالبا زائل میشود از آن عین نجاست پاک میشود نیز
و در زیاده از آن از حواشی حکم بطهارت مشکل است بلکه در حواشی مطلقا احوط اجتناب است
و حاصل میشود طهارت براه رفتن بقدری که زائل شود عین نجاست و نمالیدن نیز
بقدر مذکور و احوط راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگرچه بکمتر از آن زوال عین نیز
حاصل شود و اگر بعد از مالیدن بزمین یا راه رفتن زائل شده باشد عین نجاست حاصل
میشود طهارت بمحض راه رفتن یا مالیدن و شرط است در زمین طهارت بنابر اقوی
بلکه شرط است خشک بودن زمین یعنی که رطوبت مسریه نداشته باشد بنابر احوط
و نم فی الجمله ضرر ندارد و ظاهر اینست که ضرر ندارد در مطهر بودن زمین مفروش
بسنگ یا آجر و پخته بودن آجر مضر نیست پس راه رفتن بر روی آجر در حیاطهای مفروش
باجر باعث طهارت پا و کفش و نحو آنها خواهد شد **چهارم** استحاله است یعنی
بدل شود حقیقت نجس یا متنجس بصورت چیز دیگر که نجس نباشد و اما محض تغییر
اوصاف یا تفرق اجزا بی اعتبار است پس باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع
بسیاری میباشد از قبیل نمک شدن سگ یا کرم شدن عذره یا خاک شدن آنها و دود
شدن نجس یا متنجس یا خاکستر شدن آنها و بول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول اللحم
و همچنین سرگین شدن غذاء نجس از برای آن و همچنین مستحیل شدن شئ نجس ببخار
پس طاهر است بخار اگرچه متصاعد شود از عین نجس هرگاه علم ببالا رفتن اجزاء نجسه
بی استحاله آن با بخار بهم نرسد بلکه با علم ببالا رفتن اجزاء صغیره غیر ممتازه حکم

نجاست مشتمل است یا کثافت دیگر حاصل میشود از بخار متصاعد از شیء نجس نیز و عرق
حمام پاک است اگرچه متصاعد شود از غسالهای موجوده در حمام و آن غسالها محکوم
بالنجاسه یا محکوم بنجاست باشند و همچنین عصیر عنبی جوشیده بنا بر قول بنجاست
پاک میشود بسبب مستحیل شدن بسرکه اگرچه بعلاج باشد خواه آنچه بآن علاج میشود
باقی بماند یا مستهلک شود و همچنین پاک میشود و حلال میشود شراب بسبب مستحیل
شدن بسرکه و مسک بسبب مستحیل شدن بگوسفند چنانکه در صورت عکس هر دو محکوم میشوند
بنجاست مجملا هر جا که شرعا حکم بنجاست تعلق گرفت باسم خاص و عنوان مخصوص بود
رفع میشود حکم بزوال آن اسم مانند خمر و خل و هر جا که بنجاست بسبب ملاقات حکم
شد بنجس وقتی پاک میشود که آن موضوع یعنی حقیقت المتنجس عرفا منتفی شود که استحاله
غیر معتبر شود مثل اینکه چوب نجس خاک یا خاکستر شود و کفایت نمیکند اینکه انگور
نجس شیره شود بلکه در زغال شدن چوب نجس حکم بطهارت مشکل است و کفایت نمیکند
آجر شدن یا سفال شدن خاک متنجس و نان شدن خمیر نجس شده و مانند اینها والله العالم
پنجم انتقال است باینمعنی که چیزیکه محکوم بنجاست باشد باعتبار محلی هرگاه نقل
شود بمحلیکه بحسب اسم محکوم بطهارت باشد اگر داخل در اسم آن شود و اسم او تغییر یابد
حکم کرده میشود بطهارت آن مثل خون انسان و غیر انسان از حیوانات صاحب نفس
سائله در وقتیکه منتقل شود بشکم یا عروق حیوان دیگری که صاحب نفس سائله
نباشد و بحسب اسم نسبت داده شود بآن حیوان و گفته شود خون فلان حکم کرده میشود
بطهارت آن مثل خون پشه و کیک و شپش و کنه و مانند اینها محکوم بطهارتست و از این
قبیل است آبیکه نجس شده باشد و بزراعت و درخت داده شود و در عروق آنها داخل
شود و همچنین میوه و خیار و مانند اینها که تربیت کرده شوند از آب نجس طاهر میباشند بلی
اگر با حصول انتقال اسم اول باقی باشد و اضافه بثانی نشود حکم بطهارت نمیتوان نمود
پس در خونیکه منتقل میشود بشکم زالو حکم بطهارت بمحض انتقال آن بسیار مشکل است
ششم برطرف شدن نجاست از بدن حیوانات غیر انسان خواه غایب شود یا نه پس

در حیوانات حاجت بشستن نیست محض زوال العین از هرچه حاصل شود کافیست و همچنین
برطرف شدن از بواطن مثل باطن دهن و گوش و دماغ اینها و غیرها که مجرد زوال العین کافیست و
شستن ضرور نیست بلکه آنچه میماند از غذا در میان دندانها نیز چنین است و شستن
آنها ضرور نیست لکن احتیاط اقرب بنجاست **هفتم** کم شدن و آن در باب انگور جوشیده
است که بنا بر قول بنجاست پاک میشود برفتن دو ثلث از آن و باقی ماندن یک ثلث و قبل از
آن محکوم بطهارت نمیشود اگرچه صدق نماید اسم شیره مگر اینکه بگردد بسرکه چنانکه
مذکور شد و همچنین پاک میشود آب چاه بنزح نمودن مقادیر مخصوصه بنا بر قول
بنجاست بمحض ملاقات **هشتم** تبعیت است پس پاک میشود بتبعیت پدر و مادر
طفل در صورتیکه پدر و مادر کافر باشند و هر دو یا احدهما اسلام بیاورند و همچنین
پاک میشود آلات و ادوات شیره پزی بنا بر قول بنجاست آن به تبعیت پاک شدن شیره
و همچنین لباس و بدن شیره پزها مادامیکه آن آلات و ادوات و پزنده بهمان حال باقی باشند
عرفا و همچنین پاک میشود ظرف شراب و عصیر نجس به تبعیت پاک شدن اینها و پاک میشود
اطراف چاه بتطهیر چاه بکشیدن و همچنین پاک میشود ظرفیکه در آن آب نجس باشد
بپاک شدن آن آب بنا بر پاک شدن بآب باران و نحو آن و همچنین پاک میشود آلات غسل دادن
میت از تخته که در روی آن است و لنگی که بر میت میاندازند و در آن غسل میدهند و
همچنین دست غسل دهنده بلکه حکم در تبعیت جاریست در هرچه سیره قطعیه قائم
باشد بر آن **نهم** اسلام است و آن پاک مینماید بدن و رطوبات کافر را از آب
دماغ و دهن و بلغم و امثال اینها و همچنین آنچه متصل ببدن او باشد از مو و ناخن
و غیر آن و اما لباس و ظروف و فرش و خانه پس احوط در آنها اجتناب است اگرچه قول بطهارت
به تبعیت در کافر اصلی خالی از رجحان نیست و فرقی نیست در اسلام کافر ما بین
حربی و ذمی و اصلی و مرتد ملی و اما فطری پس اگر زن یا خنثی باشد پس از اسلام محکوم
بطهارت میباشد و الا محل اشکال عظیم است لکن اظهر در نظر احقر طهارت است و اشکال
معتد به نیست در جاری شدن حکم بطهارت بر مرتد فطری بعد از توبه بالنسبه بتکلیف خود

او ببینند و بیقین رد بر وصحت عبادات او لکن اشکال در تکلیف بکوا نیست در ملاقات او
نمودن بعد از توبه اظهر در نظر احقر ادراک شد لست و مراد از توبه اینجا علاوه بر ندامت
اینست که اعتراف نماید با نچه انکار کرده بود اگر بسبب تلذذ و انکار بود بلکه تعظیم و احترام
نماید بانچه را که اهانت کرده بود اگر بسبب استخفاف و اهانت واقع شده باشد که این
قسم قدر متیقن از توبه است در این مقام **فصل نهم** در سنک و کسیکه بخوان از برای استنجا
بتراشیکه در محل ان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **مادهٔ نهم** استبراء و باید
حکم کرده میشود بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی و لکن در رطوبت مشتبه بمنی حکم
بطهارت در صورتی نیست که حاصل شود استبراء ببول و الا حکم بطهارت مشکل است و همچنین
میشود با استبراء حیوان جلال بنا بر حرمت لحم ان بول و روث ان بعد از تحقق استبراء منجوس
در محل ان مذکور است **مادهٔ دهم** غائب شدن مسلم است با احتمال حصول
طهارت مطلقا حتی انکه جائز است ملاقات بر رطوبت نسبت باطفال مسلمین و مجانین ایشان
با علم بحصول ملاقات نجاست سابق و احتمال حصول طهارت بعد از ان پس اگر چه غائب شدن
مسلم فی الواقع از مطهرات نیست لکن در ظاهر حکم کرده میشود بطهارت ملاقی بلکه
دور نیست حکم کردن بطهارت بدن و لباس و ظروف و فرش مسلم و من بحکمه ظاهرا
بعد از غائب شدن تا انکه ممکن باشد تطهیر و قدر متیقن در صورت علم داشتن مکلف است
بنجس بودن اگر چه دور نیست کفایت احتمال طهارت مطلقا چنانکه گذشت والله العالم — وگذشتن ٤
مطلب دوم در طهارات ثلث است که عبادات از وضو و غسل و تیمم است و در ان
سه مبحث است **مبحث اول** در وضو است و در ان چند فصل است **فصل اول**
در اموریستکه واجب است وضو از برای انها پس بدانکه واجب است وضو از برای نماز
واجب و طواف واجب و شرط است در صحت مطلق نماز ~~اگر چه مطلق نماز~~ اگر چه مستحب
باشد و همچنین واجب است وضو از برای مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود مس نمودن — و همچنین واجب است وضو از برای اجزاء
بلکه بجهت مطلق مس اسماء الله بنا بر احوط و وجوب وضو در این صور در صورتیستکه — منسیه نماز و در
مسبوق بطهارت نباشد اما اگر شخص متطهر باشد حاجت نیست بسوی وضو ساختن پس اگر — سجده سهو

وضو ساخته باشد بجهة نماز مستحب یا بخوان از اموریکه مستحب است در انها وضو ساختن بجهة انها
کافیست بجهت نماز واجب بجهة عدم ضرورت نیست و گاهی واجب میشود وضو بنذر و عهد
و یمین و بخواهها مانند اجاره و صلح **فصل ثانی** در بیان چیزهائیست که شکننده
وضو و باعث وضو میباشند و ان بول و غائط و ریحیست که خارج شود از شکم و یا مدفعهای
او بلکه از موضع متعارف خارج شود یا از موضع دیگر غیر متعارف که موضع متعارف مسدود
شود و موضع دیگر بگردد مخرج بول و غائط بلکه مطلقا بنا بر احوط اگر چه در صورتیکه
موضع متعارف مفتوح باشد و قضاء حاجت از انجا شود و اتفاقا از جای دیگر چیزی خارج شود
مثل انکه پهلوی کسیرا نیزه بزنند و بسبب ان بول یا غائطی از انجا خارج شود اظهر اینستکه
این موجب بطلان وضو نمیشود و همچنین باعث بطلان وضو ناقض است نومیکه غالب
شود بر چشم و گوش که چشم نبیند و گوش نشنود و اگر بمرتبهٔ مذکوره نرسد بلکه گوش فی
الجمله بشنود باعث بطلان نخواهد شد و هم چنین است هر چیزیکه زائل نماید عقل را از جنون
و غشی و مستی که اینها نیز ناقض وضو و باعث ان میباشند و همچنین است استحاضه قلیله
بلکه هر چیزیکه باعث غسل شود غیر جنابت بنا بر مشهور و احوط و افضل تقدیم وضو است
بر سایر اغسال اگر چه اظهر جواز تقدیم غسل است بر وضو و ایضا و وجوب وضو از برای
نماز است نه انکه شرط صحت غسل باشد بجهة اصل وضو و تقدیم ان همچنان شرط صحت
غسل نیست و باید هر یک از نواقض مذکوره معلوم الوقوع باشد بلی اب مشتبه ببول
که خارج شود از مخرج بول بعد از بول و قبل از استبراء در رجوع مردان در حکم بول است در
ناقض وضو بودن و باعث وضو شدن **فصل ثالث** در بیان اداب تخلیست بدانکه
واجب است در حال تخلی بلکه در جمیع احوال ستر عورتین از هر ناظر محترمی مگر زوجه
خود و کسیکه در حکم آن باشد مثل کنیز و عورت عبارتست از قبل و دبر و بیضتین بنا
بر اقوی و حرام است استقبال قبله و استدبار قبله در این حال بنا بر اظهر بلکه در حال
استنجا نیز بنا بر احوط و متعین است شستن مخرج بول با ب و کفایت نمیکند بکید فعه شستن
بر احوط — و قدری رطوبتی که در سر حشفه است با صدف شستن بر ان مکرر در صورتیکه تعدی

فاخشن نموده باشد بنحویکه از صدق استنجا مخرج بول خارج باشد که در این صورت دو دفعه
شستن لازم است بلی اگر تعدّی بنحو ترشح باشد و محل تعدّی منفصل باشد از نفس مخرج
بنحویکه ممکن شود شستن آن محل علیحده و قدریکه سر حشفه است تعدّی از قدر و رقار بمعنی
مذکور نموده باشد و کفایت میکند شستن نفس مخرج را بلکه در صورتیکه هر یک را
جدا تطهیر نماید و اگر بخواهد هر دو را بغسل واحد بشوید باز در مسئله تفصیلی است و چون
مطلقا احوط دو دفعه شستن است پس در اینگونه موارد البته مراعات احتیاط نماید
و در مخرج غایط مخیر است ما بین شستن با آب فی ما البین سه سنگ یا بخوان از چیزهائیکه
عین نجاست را زائل نماید مانند کرباس و کتان و علف و غیرها در صورتیکه نجاست تعدّی
از قدر معتاد نموده باشد و الا معتبر است شستن با آب مناط زائل نمودن عین نجاست است
و عدد معتبر نیست لکن احوط مراعات تعدد است و بعد از ازاله عین بالمره مضر نیست
مانند رنگ یا بو و در استنجا بسنگ و بخوان معتبر است سه بودن و کفایت نمیکند
کمتر از آن حتی سنگ سه گوشه بنا بر احوط چنانکه اگر از سه حاصل نشود طهارت لازم است
زیاده تا زائل شود عین و بعضی از ذرهای ریزه صغیر که عرفا عین غایط محسوب نمیشود
و زائل نمودن آنها از مانند سنگ عادةً بسیار مشکل است و موجب اذیت است لازم
نیست زائل نمودن آنها و جایز نیست استنجا با نخوان و سرگین و هم چنین جایز نیست استنجا
اجسام محترمه چون نان بلکه مطلق مطعوم بنا بر احوط و ورق قرآن و دعا بلکه کاغذی
استعمال آن موجب کفر و ارتداد خواهد شد و بر فرض استعمال اشیاء محترمه احوط اکتفا
با آن در تطهیر نمودن است و واجب نیست استبرا از بول بنا بر اظهر و لکن مستحب است از برای
مردان و از برای زنان نیز عرضا استبرا نمودن واجب است و اگر مرد استبرا بکند رطوبتی
که بعد از آن از مخرج بول بیاید و مشتبه باشد بول بودن آن پاک است و ناقض وضو نیست
اما اگر استبرا نکرده باشد پس در حکم بول خواهد بود بخلاف زنان که اگر در زنان
بعد از بول و تطهیر مخرج آبی بیاید که مشتبه باشد بول بودن آن پاک است و ناقض وضو
نیست خواه استبرا کرده باشد و خواه نکرده باشند و مستحب است از برای تخلی علاوه بر استبرا

و در شستن با آب حق

بلکه اثر محسوس می شود ع

عدم من

که مذکور شد چند چیز است اول پنهان شدن از بیننده است بداخل شدن در بنا یا دور شدن از
نظرها یا نشستن در گودی دوم پوشانیدن سر در حال تخلی سیم کشیدن
چیزی مانند عبا یا غیر آن بر سر خود مانند کسیکه از حالت خود شرمنده باشد و ممکن است
که ثانی مغنی از اول باشد چهارم اینکه در هنگام دخول با پای چپ پیش بگذارد و
در وقت بیرون آمدن عکس نماید پنجم اینکه در وقتیکه کشف عورت نمود بسم الله
بگوید ششم بخواند دعاهائیکه در حال الاستنجاء و قبل از آن و بعد از آن ماثور
و در کتب مبسوطه مذکور است هفتم اینکه اعتماد نماید در حال تخلی بر پای چپ
و پای راست را فراخ بگذارد و مکروه است استنجا نمودن بدست راست و استنجا نمودن
بدستیکه در حالتیکه در آن انگشتری باشد که نقش باشد بر آن اسم خدا و در انگشتری
که خاتم آن از سنگ زمزم باشد نیز وجهی است و مکروه هستند رفتن کنار راهها
و کنار نهرها و تحت اشجار مثمره و در جاهائیکه قرار داده شد بجهة مترددین و در
مواضع لعن مانند در خانها و رو بآفتاب و ماه کردن و رو بباد کردن و پشت بباد کردن
نیز بنا بر روایتی و بول کردن در سوراخ حیوانات و بول کردن در زمین سخت و بول
کردن در آب ایستاده بلکه مطلق آب و خوردن و آشامیدن و مسواک کردن در بیت
الخلاء و سخن گفتن مگر بذکر خدا و خواندن آیة الکرسی و دعا عطسه کنند و حکایت اذان
مطلقا بنا بر قولی و مکروه است بول کردن در حال ایستاده بودن و بسیار نشستن
در بیت الخلاء و غیر اینها از امور یکه در کتب مبسوطه مذکورند مخفی نماند که در بعضی
از صور مذکوره در مکروهات کاهی تصریح کرده میشود در ملک غیر با عدم اذن حتی شاهد
حال بنا بر حکم بکراهت مشکل است بلکه باید حرام باشد مگر در جائیکه سیره قطعیه بر آن
قائم باشد مانند مزارع و سبعه بساتین عظیمه و نحو آنها والله العالم فصل چهارم
در بیان حقیقت وضو است بدانکه وضو دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن
پس عبارتست از شستن رو از رستنگاه موی سر تا آخر ذقن بحسب طول و بحسب عرض بحیثیکه از را
که فرا بگیرد انگشت ابهام و وسطی و هر چه از این دو حد خارج باشد شستن آن لازم نیست

ثانی شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان برو جهیکه هیچ چیز از عرض و طول او ترک
گذاشته نشود و مناط در حد دو دست مستوی الخلقه است پس کسیکه پیشانی او مو داشته باشد
باید قدری از پیشانی را نیز بشوید و کسیکه ناصیه او مو نداشته باشد باید بشوید تا
انجا که غالب رستنگاه موی است و در دست و انگشتان مناط مستوی الخلقه است لکن بالنسبه بجز
یعنی اگر کسی بالنسبه بجز او از مستوی الخلقه خارج باشد مثل اینکه دست بسیار بزرگ و
انگشتان بسیار بلند غیر متعارف داشته باشد لازم نیست شستن هر قدر که در دست و انگشتان
او احاطه نماید بلکه باید شسته شود انقدر که اگر دست او مناسب حال او میبود شسته میشد
چه بالنسبه بزیاده و چه بالنسبه بنقیصه و باید من باب المقدمه قدری زیاده از حد مزبور
شسته شود اما دو مسح اول مسح سر است از پیش سر بقدر مسمّی بحسب طول و عرض
دوم مسح دو پا است از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا بنحویکه بحسب طول چیزی فرو
گذاشته نشود و بحسب عرض کفایت میکند قدر مسمّی و معتبر است در وضو چند
امر اول نیت و آن عبارتست از قصد بجا آوردن عمل معلوم بجهت فرمان بردن
حضرت باری جل شانه و کافیست در ان داعی یا بمعنی که باید باعث بجا آوردن عمل اطاعت
خلاق عالم باشد و مقصود این معنی بتفصیل ضرور نیست و اخر وقت نیت که تا اخر آن
جایز نیست زمان شروع نمودن در شستن رو است و معتبر است در نیت خلوص او
برای خداوند کریم جل شانه پس ضرر دارد در قصد ریا و غیر ان از سایر مقصودها اگر چه جزء
داعی باشد بلکه اگر چه جزء ضعیف داعی باشد و معتبر نیست قصد وجوب در واجب و
قصد استحباب در مستحب بلکه معتبر نیست دانستن وجوب و استحباب در صحت عمل اگر
چه تعلم و اموختن مسئله غالبا لازم است مجملا کافیست بجا آوردن عمل معلوم
قربة الی الله و قصد اینکه خصوصیات لازم نیست بلی گاهی لازم میشود قصد یکی از انها
از نیا باعتبار تمیز چون در صورتیکه عمل متعدد متشابه در ذمه باشد تمیز عمل ضرور است
پس اگر وضوء واجب و مستحب هر دو در ذمه باشد باید تعیین کند که این وضو واجب است
یا مستحب پس کسیکه نماز قضا در ذمه او است و اراده تلاوت قرآن هم داشته باشد

یا رو بسیار کوچک غیر متعارف داشته باشد صح

و ملتفت شود که الان دو وضو در ذمه ملتفت یکی واجب و یکی مستحب و تعیین نماید که این
وضو نیکه میسازم کدام یک از انها است این وضو باطلست لکن چون وضو خود فی نفسه
عبادت محبوب و پسندیده حضرت معبود جل شانه میباشد اگر در چنین حال قصد کند که
بجا آوردن وضو را از ان جهتیکه خود پسندیده و مطلوب الحقیقت و متعرض هیچیک
از اعتبارات خاصه نشود عیبی ندارد و اینکه بعضی از اعیان فرموده در وضو اشتراک
ما بین واجب و مستحب نمیشود و کسیکه وضو واجب در ذمه دارد وضو مستحبی نمیتواند بسازد
ظاهر این است که صحیح نیست و اگر کسی وضو مستحبی را هیچ اعتقاد نماید که واجب است و بان
اعتقاد بجا بیاورد اظهر صحت وضو است اگر چه در نیت متعرض وصف وجوب و تعلیل بوجوب
هم نشود و در عکس نیز در نیت حکم بصحت و احتیاط معلوم است و همچنین شرط نیست
در صحت وضو قصد رفع حدث در جائیکه رفع حدث میشود لکن مراعات ان احوط است و کسیکه
نماز قضا در ذمه دارد لکن قصد بجا آوردن ان با خصوص این وضو نیکه میسازد نداشته
باشد بلکه مقصود بجا آوردن بوضوء دیگر باشد بعد از دخول وقت نماز شخص مکلف بخواهد
وضو بسازد لکن مقصود او این باشد که با این وضو نماز واجب را بجا نیاورد بلکه بجا بیاورد
نماز را بوضوء دیگر مثل اینکه اراده داشته باشد که بخوابد و بعد از برخاستن وضو
بسازد و نماز کند در چنین صورت در این وضو اول قصد وجوب نمیتوان کرد و قصد
امتثال امر وجوبی نمیتوان نمود بلی اگر نخواهد وضو دیگر بسازد بلکه مقصود این باشد
که وضوئیکه در ذمه او است بسازد و نماز را ترک نماید حکم بطلان وضو مشکلست
لکن احوط اعاده است با قصد بجا آوردن نماز بان **دویم** ابتدا نمودن در شستن
رو از رستنگاه موی سر و در شستن دو دست و از مرفق پس باید بشوید رو را از رستنگاه
موی سر و در شستن دو دست از مرفق پس باید بشوید رو را از رستنگاه موی تا ذقن
و در دو دست از مرفق تا سر انگشتان و عکس ان جایز نیست بنا بر اظهر و مناط در ترتیب
صدق عرفیست و تدقیق زیاد ضرور نیست پس همینکه صدق کند که شستن رو را از رستنگاه
موی سر تا ذقن کفایت میکند اگر چه اول جانب راست را مثلا بشوید از بالا تا پایین و همچنین

در شستن دست اگر اوّل از یکسمت بشوید از مرفق تا سر انگشتان و برساند آب را بهمه مواضع
بعد از آن سمت دیگر را همین نحو بشوید از مرفق تا سر انگشتان صحیح است و اگر اوّل یکسمت را
بشوید تا وسط عضو مثلا پس محاذات آنرا از جانب دیگر بشوید تا وسط آن عیب ندارد
و اگر اوّل یکسمت را تا نصف مثلا بشوید بعد از آن جانب دیگر را بشوید تا آخر بعد از آن شستن
اوّل را تمام کند نیز عیب ندارد و اگر از مرفق بشوید تمام ظاهر و باطن را تا بند دست تمام
بنحوی که اوّل مثلا دست بکشد از یکسمت دست از مرفق تا بند دست بعد از آن جانب دیگر
کذلک پس تمام دست شسته شود از مرفق تا بند دست بعد از آن بشوید بند دست را تا
سر انگشتان اینهم عیب ندارد بلکه اگر یکدفعه آب بریزد و بشوید از مرفق تا بند دست
بنحوی که احاطه کند آب بظاهر و باطن و شسته شود تمام بازو تا بند دست بعد از آن
بریزد آب بنحوی که شسته شود از بند دست تا سر انگشتان که بریختن آب ظاهر و باطن با هم
جدا شسته شود و ظاهر و باطن زند تا سر انگشتان جدا ظاهر اینست که عیب ندارد مادام
اتصال عرفی و عدم تخلل فصل معتد به عرفی علی الاحوط و اما اگر دست شستن مثل اینکه دست
بمالد نه بکشیدن از بالا بپائین بلکه بمالیدن از سمت ظاهر بباطن یا عکس که تمام دست
بمالیدن باین نحو مثلا شسته شود پس هیچ شستن اگر چه از راهی احوط است لکن
او چند راه دیگر خلاف احتیاط است اگر کسی بخواهد این احتیاط را بکند باید دو دفعه وضو
بسازد یا هر یک از اعضا را دو دفعه بشوید و در شستن دست چپ این قسم شستن را
مقدم بدارد و تحصیل کند که منافی موالات بعمل نیاید در شستن و قصد قربة الی الله وضو
بقصد ما فی الذمه اعم از غسل واجب و مندوب قصد کند که شبهه مسح با آب جدید نبود
قسم اوّل یعنی در وضو احوط آنست در رو هر قدر از آن که بموی ریش یا شارب یا ابرو پوشیده مثلا
باشد کفایت میکند شستن ظاهر آن و تخلیل بجهة رسانیدن آب بزیر مو ضرور نیست
بلی هر قدر از ریش که عرفا ظاهر و غیر مستور باشد شستن آن لازم است و اگر تعمد
بر از رو بمو باشد لکن بواسطه موی دیگر که بلند شده باشد مستور باشد احوط
رسانیدن آبست بزیر آن بدون تخلیل و مالیدن با آنکه آب بیشتر بریزد چنانکه در بعضی

از صور مشتبهه که آیا مستور محسوب میشود یا غیر مستور احوط چنین است و واجب است
در شستن دو دست شستن انگشت زائد و گوشت علاوه بلکه اگر زیر مرفق دست
علاوه داشته باشد واجب است شستن آن بنا بر احوط و نفس مرفقین را واجب است شستن
بالاصالة و قد مرّ بالاقوی نیز در باب المقدمه و اگر دست موی زیادی داشته باشد که
پوست دست را پوشیده باشد احوط رسانیدن آبست بزیر مو بلکه احتمال وجوب
اقوی است و اگر مانع دیگر از قبیل انگشتر باشد البته لازم است رسانیدن آب بزیر آن
و اگر در زیر ناخن چرک باشد خلال کردن آن لازم نیست بلی اگر بواسطه گرفتن
ناخن چرک ظاهر را بپوشاند ازاله آن لازم است و اگر زیاده از قدر متعارف وساط
ناخن بلند شود احتیاط در تخلیل است و اگر دست کسی بریده باشد هر قدر که باقیست بشوید
و اگر از مرفق بریده باشد احوط اینست که قلیلی از بازو را بشوید و باید در رو و دو دست
آب را جاری نماید بنحوی که صدق شستن نماید اگر چه بکشیدن دست بجای کرده شود و منتقل
کرده شود از محلّ خود مجملا باید حاصل شود ادنی درجه جری خواه از دست بریزد یا از
ظرف بریزد بلکه جایز است در اثنا تماس نمودن و در اثنا تماس احوط اینست که از بالا
شسته شود تا بانتهاء عضو و که هر یک از اعضاء ثلثه اگر چه بحرکت دادن عضو مغسول
در آب و قصد کردن ترتیب باشد الاول فالاول تا آخر عضو و لکن چون بجهة مسح
شستن دستها بنحو ارتماس اشکال هم میرسد زیرا که اگر شسته شود دست در زیر
آب و بعد از فراغ از شستن بیرون آورده شود ممکن است گفته شود این آب حاصل
در حین اخراج آب جدید است و مسح بآن مسح با آب جدید است احتیاط اینست که قصد
شستن در وقت فرو بردن دست در آب نماید و هم چنین در زیر آب نیز قصد شستن
ننماید بلکه در وقت بیرون آوردن از مرفق بیرون بیاورد و در این حرکت قصد شستن
بجهة وضو نماید با مراعات ترتیب بنحوی که حاصل شود شستن کف دست و انگشتان
بقصد وضو و وقتیکه کف و انگشتان بیرون آورده میشود از آب این قسم از ارتماس اقرب
بنجات خواهد بود و اگر در زیر آب قصد شستن تا بند دست نماید مثلا و لی وقت بیرون

آوردن از آب قصد شستن ما بقی نماید و بنحوی نگاه بدارد که با آب باران مخلوط نشود
باز از جهت مذکوره بی اشکال نخواهد بود و اگر در زمان بارندگی باران کسی وضو سازد
در جائیکه آب باران بمحال شستن برخورد عیبی ندارد بلکه میتواند که در اعضای وضو
آب بکیرد و اکتفا نماید باب باران بمالیدن دست مثلا احتیاطا تا حاصل شود قدر متیقن
از شستن و اگر آب بکیرد در وقت شستن آب باران زاید بر وضو محسوب بدارد که اکر
بخواهد محسوب بدارد بعضی از فرض اشکالی وارد میشود بجهت مسح و در هر حال کرد
مسح احتیاط نماید که مسح با آب جدید نشود و اکر کسی در وقت ریختن آب بر زیر ابرو در
اعلی لکن از آن قصد شستن وضوئی نماید و در وقت کشیدن جزء اعلی را بشوید و این
شستن را وضو محسوب بدارد عیبی ندارد و اما مسح سر پس کفایت میکند در آن مسمی در
طول و عرض اگرچه احوط و افضل مسح کشیدن بقدر سه انگشت جفت کرده شده است
و در مسح پاها لازم است مسح کردن از سر انگشتان تا کعبین با تصال و در عرض
کفایت میکند مسمی لکن افضل مسح کشیدن تمام پشت پا است بتمام کف دست و باید مسح
سر واقع شود بر پوست پیش سر اکر مو نداشته باشد و اکر پیش سر مو داشته باشد ضرر ندارد
مسح بر روی مو بلی اکر موئی را که از حد سر بیرون رفته باشد و امتداد داشته باشد
در یکجا جمع کند مسح بر آن صحیح نیست پس اکر صاحب موی بلند موها پیش سر را از سر
کند و مسح کند بر روی موی پیش سر عیب ندارد و اکر موها بسیار قد بسیار است که اکتفا
بمسح انفلیل از بشره که نمود او میشود نماید بلکه همه مسح کند که واقع شود مسح بر
بشره و بعضی از موی اطراف آن تا قدر متیقن از مسمی بعمل بیاید و در مسح و پاها
سر پا چنانکه جایز است بجا آوردن بروش معروف که در سر از بالا بپائین و در
پا از سر انگشتان تا کعبین مسح نماید جایز است عکس آن نیز که در سر از پائین
بالا مسح نماید و در پا از کعبین تا سر انگشتان مسح کند لکن احوط مراعات روش
معروفست خصوصا در پا **ششم** ترتیب است در اعضا بتقدیم نمودن شستن دست
و تقدیم دست راست بر دست چپ و تقدیم دست چپ بر مسح سر و تقدیم مسح سر بر مسح پا

و تقدیم مسح پای راست بر مسح پای چپ بنابر احوط اگرچه قول بجواز مسح هر دو پا دفعه
واحده خالی از قوت نیست و عکس ترتیب اشکال عظیم دارد البته احتیاط نماید و اکر سهوا
مقدم بدارد عضو لاحق را پس اکر در شستن باشد برکردد و عضو سابق را بشوید بعد از آن
عضو لاحق را دو دفعه بشوید اکر موالات بهم نخورده باشد و واجب میشود از سر کرفتن
و اکر عمدا عکس ترتیب نماید پس اکر اعتبار کرده باشد آنرا در نیت یعنی در حین نیت
قصد چنین وضو کرده باشد البته اصل وضو باطل خواهد بود و اکر در نیت قصد آن
نموده باشد پس اکر از این شستن قصد لغو کرده باشد نه شستن وضوئی و بواسطه این
فعل موالات بهم نخورده باشد عیبی ندارد بلکه این از محل کلام خارج است و اکر قصد
شستن وضوئی نموده باشد پس اکر بواسطه آن موالات بهم خورده باشد البته وضو
باطل خواهد شد و اکر قبل از بهم خوردن موالات نادم شود و مراعات ترتیب نموده وضو را
تمام نماید اکرچه احتمال صحت خالی از رجحان نیست لکن احتیاط شدید در عدم اکتفا
بچنین وضو است و در چنین وضو که عمدا عکس ترتیب کرده اکر عضو سابق را هم شسته
باشد اما بعکس ترتیب بعد از اینکه نادم شد و بنای تمام وضو کذاشت احوط عدم
اکتفاء بغسل سابق است یعنی که اکر اول مثلا دست چپ را شسته باشد عمدا بعد از آن
نادم شود در حالتیکه موالات بهم نخورده باشد احوط این است که باز دست راست را
دو دفعه بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید بلکه در صورتیکه منظور او اکتفا بما
نمی بود شستن دو دفعه بر فرض صحت وضو لازم است و اکر عکس ترتیب در مسح باشد
یا ما بین مسح و غسل باشد پس حکم آن ظاهر میشود بتامل در آنچه مذکور شد و از آنچه
در سابق و در اینجا ذکر کردیم معلوم شد که در وضو دو ترتیب معتبر است یکی ترتیب
ما بین اعضا و یکی ترتیب در اجزاء هر عضو بان تفصیلیکه کذشت **هفتم** موالات
است و آن در وضو عبارتست از شستن عضو لاحق پیش از خشک شدن جمیع اعضا سابقه
بالمره و احوط به هم شستن بنحو معتاد عرفی است در حال اختیار و اکر با مراعات
موالات عرفی بجهت شدت حرارت هوا یا قرب آتش یا بخوان خشک شود اعضا سابقه عیبی

واکر موالات بهم خورده باشد

بعد از آن دست راست را شسته باشد

ندارد لکن احوط عدم اکتفاء بچنین وضو است چنانکه احوط اعاده است اگر خود باختیار
خشک کرده باشد اعضای سابقه را و اگر عضو متصل بان عضویکه شروع در او مینماید خشک
شود ولکن عضو سابق بر آن رطوبت داشته باشد اظهر اینست که کافی نیست لکن احوط عدم
اکتفاء بانست و اگر همهٔ اعضای سابقه خشک شوند لکن باقی مانده باشد رطوبت در ریش
پس اگر باقی مانده باشد رطوبت در آن قدر از ریش که از حد وجه خارج نشده باشد وضو
صحیح است و اگر رطوبت باقی باشد در آن قدریکه از حد وجه خارج باشد احوط عدم اکتفا
بانست با امکان اگرچه اظهر جواز اخذ از آن و صحت وضو است از آن و اگر بواسطهٔ برودت
و رطوبت هوا رطوبت در اعضای سابقه مانده باشد لکن معلوم باشد که اگر هوا معتدل
میبود باقی نمیماند احتمال صحت در کمال قوتست بلکه اقویست لکن احوط عدم اکتفاء بانست
مخفی نماند اینکه چنانکه معتبر است موالات ما بین اعضا همچنین معتبر است موالات
در اجزاء هر عضوی از غسل و مسح و موالات در نفس هر عضو حاصل میشود بمتابعت
عرفیه ما بین اجزاء آن عضو علی الاحوط **پنجم** بودن مسح از بقیهٔ رطوبت
در دست بلکه احوط بودن مسح سر و پای راست است از رطوبت دست راست و مسح پای
چپ از رطوبت دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از سایر مواضع وضو با امکان بنابر
احوط اگر نگوئیم اقوی و اگر خشک شود رطوبت دستها جایز است اخذ نمودن از سایر
مواضع حتی از موضعی از ریش که از حد وجه خارج شده باشد بنابر اقوی و معتبر است
در مسح خشک بودن محل مسح بنحویکه رطوبتی از آن بدست سرایت نکند که حاصل شود
مسح بآن رطوبت و رطوبت دست هر دو و ضرر ندارد رطوبتی که نرسد بحد مانع بودن و صدق
نماید حقیقة مسح بهمان رطوبت دست فقط و در مسح سر نیز احوط مراعات جفاف بنحو
مذکور است لکن در وجوب آن در صورتیکه رطوبت باقیه از شستن رو حاصل شده باشد
خصوصا بنحو متعارف تأملی هست و ضرر ندارد بسیار بودن آب دست در هنگام مسح
نمودن بنحویکه حاصل شود جریان بسبب مسح کردن ما دامیکه صادق باشد مسح عرفا و ضرر
ندارد مکرر دست مالیدن بر دست چپ بجهت کمال اطمینان و خواطر جمعی یا مبالغه در

که مندرج در تو شود که شود خالی از اشکال نیست و باید مسح واقع شود بباطن دستها بلکه
احوط بودن مسح است بباطن انگشتان اگرچه اظهر جواز است بباطن دستها مطلقا
و اگر ممکن نشود مسح بباطن دستها مسح نماید بظاهر دستها و اگر ممکن نشود مسح نماید
بذراع و احوط بجا آوردن تیمم است با چنین وضو و اگر بواسطهٔ شدت گرما ممکن
نشود مسح برطوبت وضو مطلقا احوط اینست که وضو بسازد با مسح نمودن با آب
جدید و تیمم هم نماید **ششم** پاک بودن اعضاء وضو و قدری که لازم است
اینست که هر عضوی را که میخواهند بشویند بجهت وضو یا مسح نمایند پاک باشد و احوط اینست
که قبل از شروع در وضو جمیع اعضا را تطهیر نماید بعد از آن شروع نماید در وضو
و در محل مسح معتبر پاک بودن قدریست که حاصل شود مسح صحیح بآن و مراعات تطهیر
جمیع شاید احوط باشد و کفایت میکند یک شستن از برای وضو و تطهیر حتی در موردی
که شستن وضو زایل عین نماید اگر بنحو ارتماس باشد بنابر احوط **هفتم** اینکه آب وضو
پاک باشد و آب غساله تطهیر از نجاست نباشد اگرچه آن غساله پاک باشد و هیچ اشکالی
در پاکی آن نباشد مثل آب استنجاء مخرجین با تحقق شرائط آن پس صحیح نیست وضو
ساختن با آب نجس و نه با آب مشتبه بنجس با علم بنجاست احدهما و نه با آب غساله تطهیر از نجاست
مطلقا و اگر با آبی وضو بسازد و بعد از وضو معلوم شود نجس بودن آن آب آن وضو
محکوم ببطلان است و همچنین اگر معلوم شود بودن آن آب مستعمل در ازالهٔ نجاست
مثل آب استنجا طاهر و همچنین است اگر منکشف شود بودن آن آب مضاف **هشتم**
مباح بودن آب وضو پس حرام است وضو ساختن با آب غصبی و باطل است وضو با آن اگر
چه الآن ممکن باشد وضو ساختن با آب مباح ولی اگر نداند غصبی بودن آنرا و بعد از
فراغ از وضو معلوم شود مغصوب بودن آب وضو صحیح است و همچنین اگر فراموش
کرده باشد مگر اینکه در این فراموشی معذور نباشد مثل کسیکه خود آب را غصب نموده
باشد و در وقت وضو فراموش نموده بان وضو ساخته باشد که در این صورت نیز احتمال
بطلان وضو در کمال قوتست الا در بعضی از فروض نادره ولی در نهرها و قنوات مغصوبه از برای

غاصبی و بخواهد آن را از آبهائیکه سیره بر جواز آن باشد حکم کرده میشود بصحت لکن فی
الحقیقة از باب اذن شاهد حال یا غیر آنست که از عنوان غصب خارج است نهم مغصوب
بودن ظرفیکه از آن وضو میسازد نیز جایز نیست وضو ساختن با استعمال ظرف مغصوب
اگرچه استعمال بمعنی اخذ آب از ظرف مغصوب باشد پس در صورت انحصار آب در آن ظرف
که ممکن نشود وضو ساختن مگر با ارتکاب فعل حرام در اینصورت تکلیف بوضو ساقط است
و مکلف مأمور بتیمم است لکن اگر عصیانا تصرف در آن ظرف مغصوب نماید و آب را خالی
نماید در ظرف مباحی بعد از آن مأمور بوضو میشود و صحیح است وضو و اگر ممکن
باشد وضو ساختن از ظرف مباح نیز بنحویکه بعد از شروع در وضو اگر بخواهد رجوع
بظرف مباح نماید و وضو را تمام نماید موالات بهم نخورد و استعمال ظرف غصبی در وضو
همین قدر باشد که آب را از آن بردارد و نفس فعل وضو بهیچوجه تصرفی در آن ظرف نباشد
وضو صحیح است و با انتفاء بعضی از قیود مذکوره در صورت تمکن از ظرف مباح وضوی
مذکوره باطلست و با انتفاء بعضی حکم بصحت مشکلست احوط عدم اکتفاء بچنین وضو
دهم آنکه مکان وضو مباح باشد بنا بر احوط خصوصا مکان مسح لکن در مثل
از ظرف و مکان اگر اطلاع بر غصبیت بعد از فراغ از وضو شود و قبل از آن بحسب
ظاهر شرع مباح باشد از برای او تصرف در آن وضو صحیح است بلا اشکال چنانکه
در آب مغصوب نیز در چنین صورت وضو صحیح است یازدهم آنکه از استعمال
آب مظنه ضرری نباشد والا ساقط میشود تکلیف بوضو و لازم میشود تیمم
بلکه در صورت احتمال مساوی نیز احتمال وجوب تیمم وجه وجیهی دارد بلکه قول
بآن خالی از رجحان نیست و اگر با ظن ضرر یا احتمال مساوی وضو بسازد وضو
محکوم ببطلانست دوازدهم مباشرت خود مکلف وضو را بنفسه مگر در حال
اضطرار مانند شل و مرض که جایز است وضو دادن غیر در چنین حال احوط نیت کردن
هر دو است اگرچه ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است **فصل پنجم**
در جبایر و نحو آنست بدانکه اگر کسی در موضعی از مواضع شستن وضوء او جبیره

در وضو دادن غیر صحیح

باشد یعنی چوبهائیکه بر شکسته می بندند و در حکم جبیره است بخیه و مانند این باشد
کهنهائیکه بر جراحات و دملها می بندند و دواهائیکه بر آنها مالیده میشود پس
اگر ممکن شود برداشتن و زیر آن را شستن اشکالی در آن نیست و اگر برداشتن
ممکن نشود و بتواند مکرر آب بریزد که برساند آب را در زیر آن بنحو جریان که شستن
بعمل آید این قسم نیز بی اشکالست بلکه اظهر اینست که با امکان هر دو مخیر است ما بین این دو و اگر
ممکن نشود رسانیدن آب در زیر جبیره یا موجب ضرر باشد اطراف جبیره را بشوید و مسح
کند بر روی جبیره اگرچه بر آب جدید باشد و اگر ممکن شود رسانیدن آب در زیر جبیره
بدون حصول شستن و جاری شدن احوط جمع است ما بین این قسم یعنی گذاشتن عضو با
جبیره در زیر آب بقدری که برسد آب بزیر جبیره و مسح نمودنست بر جبیره اگرچه بعد از
وضو باشد و اگر رسانیدن آب منشاء ضرر شود یا عسر شدید باشد یا جبیره نجس باشد
و ممکن نباشد تطهیر عمل نماید بشستن اطراف و مسح در مسح روی جبیره و اگر جبیره نجس باشد
و تطهیر آن ممکن نباشد پارچه طاهری بر روی آن بچسباند و بر روی آن مسح کند و تیمم نیز
بجا آورد احتیاطا و قدر معتاد از اطراف جبیره که صحیح است و جبیره آنها را میپوشاند و بجهت
عادت لابد بر بستن است عیبی ندارد و اگر جای شستن مجروح باشد و جبیره بر روی جراحت
نباشد و شستن ممکن نشود بشوید اطراف آنرا و بر روی آن مسح نماید بنا بر احوط و اگر نجس باشد
و تطهیر ممکن نباشد مانند سابق عمل نماید و اگر جبیره یا نحو آن در موضع مسح باشد و بقدر
واجب مسح خالی باشد مسح کند بر روی آن موضع خالی و اگر خالی نباشد مسح کند بر روی جبیره
و اگر بعضی از مواضع وضو مریض باشد بغیر قرح و جروح و شکسته که آب ضرر داشته باشد
لازم است تیمم و اگر کسی صاحب حدث مستمر باشد مثل اینکه بول او همیشه قطره قطره بیاید
احوط اینست که جمع نماید ما بین نماز با یک وضو و بجوانبش از جمله مضطر نیست
و در آن نیز اشاره نمودیم **فصل ششم** در احکام شکوک و بعضی از مسائل متفرقه است
پس در اینجا چند مطلب است **مطلب اول** اگر کسی یقین بحدث داشته باشد بعد
از آن شک نماید در اینکه آیا رفع آن نموده و وضو بجا آورده یا نه باید وضو بسازد

هرچند مظنه داشته باشد که وضو ساخته بلی اگر ظن او مستند بشهادت عدلین باشد
احتمال اکتفاء بان خالی از قوت نیست و در اکتفا بخبر عدل واحد اشکال است بلکه عدم جواز
اکتفاء بان در کمال قوت است و اگر سابق با وضو بود و شک کند که آیا ناقض وضو بعد
آمده یا نه باید بنا بگذارد بر صحت وضو اگرچه مظنه قوی حاصل شود بعمل آمدن ناقض
مگر در صورتیکه مستند بشهادت عدلین باشد و اگر یقین بهر دو داشته باشد لکن
نداند کدام یک مقدم بوده اند باید وضو بسازد اگرچه زمان صدور هر دو واحد یا معلوم
باشد و شک در دیگری باشد یا حالت سابقه معلوم باشد و لکن بسبب علم بحالت سابقه
گاهی شک رفع میشود پس از محل کلام خارج میشود مثلا اگر معلوم باشد که در سابق
متطهر بود و یقین کند که بعد از آن ناقضی که مثلا سبب نقض طهارت شد بعمل آمد و طهارتی
که حقیقة متطهر شد بعمل آمد یقین میشود که متطهر است و در عکس از یقین میشود که محدث
است و اگر اول یقین بحدث داشته باشد بعد شک نماید که آیا وضو داشته یا نه باید اعتبار
بان یقین نکند و حکم شک را عمل نماید و آنچه ذکر نمودیم در سابق از عدم اعتبار بشک
بعد از یقین در غیر بلل مشتبه بول است که باید از کسیکه استبراء نکرده باشد زیرا که در
انجا آن بلل مشتبه در حکم بول است نه در حکم مزان چنانکه در محلش ذکر شده بود مطلب
دوم اگر مکلف شک کند در وضو بعد از فراغ از نماز اعتباری بان شک نیست
یعنی نماز بجا آورده شده صحیح است لکن خود را متطهر نداند و از برای عبادات بعد از آن
که مشروط بوضو باشد وضو بسازد و اگر در اثناء نماز شک کند در اینکه وضو ساخته
یا نه باید وضو بسازد و نماز را از سر بگیرد و لکن اگر پیش از آن نمازی کرده باشد
محکوم بصحت است مطلب سیم اینکه هرگاه یقین بترک نمودن جزئی از وضو کند
پس اگر هنوز موالات بهم نخورده باشد بجا بیاورد آن جزء و ما بعد الجزء را و اگر
موالات بهم خورده باشد اعاده نماید وضو را و اگر شک کند در جزئی از اجزاء
وضو پس اگر پیش از فراغ از وضو باشد باید بجا بیاورد آن جزء و ما بعد آنرا اگر
موالات بهم نخورده باشد و الا از سر بگیرد و اگر بعد از فراغ از وضو و منتقل

بحالت غیر وضو باشد اعتباری بان شک نیست و در صورت عدم اعتبار فرقی نیست مابین جزء
آخر و غیر آن بنابر اقوی بلی اگر شک در جزء آخر باشد بنحویکه منشاء شک در فراغ
شود که نداند حالت فراغ حاصل شده یا نه باید بجا بیاورد جزء آخر را و اعتباری نیست
بشک کثیر الشک و همچنین اعتباری نیست بشک بعد از فارغ شدن از وضو مطلقا
خواه در شرائط باشد و خواه در اجزاء بلی اگر بعد از فراغ از وضو شک کند در
پاک کردن عضوی از اعضای وضو که معلوم النجاسة بود وضو صحیح است لکن تطهیر
آن عضو لازم است و همچنین اگر آب معلوم النجاسة باشد و مکلف بعد از وضو شک
نماید که آیا آن آب را تطهیر نمود یا نه وضو محکوم بصحت است لکن واجب است تطهیر
مواضعیکه آن آب رسیده باشد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی مطلب چهارم هرگاه
در موضعی از مواضع وضو چیزی باشد که مشکوک باشد مانع بودن آن از رسیدن
آب واجب است مالیدن یا حرکت دادن و تحصیل یقین نمودن و اگر شک داشته باشد
در اینکه مانعی دارد یا نه بنا را بگذارد بر اینکه ندارد لکن با امکان تفحص و احتمال
معتد به احوط تفحص از آنست و اگر بعد از فراغ از وضو ببیند مانعی و شک کند در اینکه
آیا در حال وضو هم بود یا نه بنا را بگذارد بر صحت وضو لکن اگر زمان حصول آن مانع
معلوم باشد و نداند پیش از آن وضو ساخته بود یا بعد از آن احوط وضو ساختن است
اگر موالات بهم خورده باشد و اتمام همان وضو است اگر بهم نخورده باشد و در صورت
اخیره اگر موالات فقط نسبت بعضوی که آن مانع در آنست بهم خورده باشد احوط اینست که
آن عضو را از سر بگیرد با ما بقی از اعضا آنرا تمام وضو نماید و اگر بسبب بودن آن
مانع مشکوک الحال در دست چپ قطعی شود که در شستن جدید بسبب شبهه مسح
با آب جدید احتیاط پیدا شود میشود بعد از اتمام شستن دفعه دویم بقصد
شستن عند وب بشوید حاصل اینستکه باید تحصیل احوط و قدر متیقن بنحوی شود
که شبهه مسح با آب جدید نشود و اگر مانعی در عضو بوده و معلوم مکلف بود و بعد
از فراغ از وضو شک کند در اینکه آیا آب زیر مانع رسانده یا نه بنا بگذارد

پیدا نکرده رسانند و اگر بعد از فراغ از وضو چیزی ببینند و شک کند در اینکه مانع
از رسیدن آب بوده یا نه و در حالت وضو مطلع بر آن نبوده باشد لکن معلوم باشد بودن
در حال وضو احوط تحصیل قطع بطهارت است فصل ششم در آداب و مستحبات
و مکروهات وضو است بدانکه واجب در وضو همان سه شستن و مسح
کردن است و در هر یک از شستن و مسح کردن واجب یک دفعه است و شستن دفعه دویم
دفعه شستن صدوق قائل نیست بتفصیلی که ذکر شد و مکروه است بی شبهه بوسوسه یا اسراف
منشأ صدق مکرر شستن نمیشود و جایز است اما شستن در هر یک از اعضاء ثلثه یا مسح که
نشود و اشکالی نیست در جواز دو دفعه شستن و اگر یک دفعه دیگر بشوید این شستن در اینکه شرعیست
بعد از فراغ از شستن جزء وضو است شبهه در آن نیست لکن در مستحب بودن یا مکروه بودن کلام است
ظاهر استحباب است اما غسل ثالث پس آن بقصد شرع عبث و جزء وضو بودن
بدعت است لکن اگر در حین نیت قصد چنین وضو نداشته باشد و در اثناء وضو
چنین کاری کند بنحوی که منافی با موالات نباشد باعث بطلان وضو نمیشود مگر اینکه
منتهی شود که مسح با آب شود که در آن صورت بجهة بودن مسح با آب جدید وضو باطل است
و اگر در نیت قصد چنین وضو کرده باشد پس اگر قصد فرمان برداری از ما نهی کرده باشد لکن عصیانا اراده چنین فعلی در اثناء وضو داشته باشد حکم
همانست که مذکور شد و اگر قصد فرمان برداری از این اجزاء مغسوله که از جمله آنها
شستن سیم بوده باشد پس اگر مقصودش این بود که مسح هم با آب جدید شود البته وضو باطل
است اگرچه مسح با آب جدید کرده نشود چنانکه در صورت سابق بقصد امتثال از
ما نهی کرده بود اگر در نیت مقصودش مسح با آب جدید بود باز حکم همین است و اگر مسح
با آب جدید مقصودش نباشد مثل اینکه مقصودش سه دفعه شستن رو باشد نه اعضا
دیگر در این صورت حکم ببطلان وضو فی الجمله محل تامل است لکن احتمال بطلان بجا
خالی از رجحان نیست بلکه احتمال صحت در کمال ضعف است اگر دفعه سیم بشوید

لکن

لکن بجهة شبهه باشد و غرض کامل کردن و تحصیل علم بشستن اول یا ثانی باشد عیب
ندارد نه حرام است و نه موجب بطلان وضو مگر در صورتیکه از وسواس باشد که
حرام است یا منشأ مسح با آب جدید شود که محل اشکال میشود و تکرار در مسح نیست
نه بنحو استحباب و نه بنحو وجوب بلکه بجا آوردن آن بقصد شرع عبث بدعت است
و بقصد تحصیل اطمینان و خاطر جمعی در مسح اول عیب ندارد بلکه بعنوان احتیاط
کاهی هم خوبست و مستحب است مگر در صورت وسوسه و مستحب است مسواک کردن قبل از
وضو بدانکه معنی مسواک کردن مالیدن دندانها است بجهة تنظیف بچوب و یا بخوان اگرچه پارچه
باشد بلکه اگرچه با انگشت باشد لکن افضل از اینست که از شجر اخضر ماخوذ شود یعنی
چوب تر و تازه باشد و افضل از آن اینست که از درخت اراک باشد و مسواک
مطلقا مستحب مؤکد است و در بعضی از مواضع مانند وضو و نماز تاکید و اهتمام زیاد
اشد است و مستحب است شستن دست یکدفعه از برای حدث بول و نوم و در بول دو
دفعه هم خوبست و دو دفعه شستن مستحب است از حدث غائط بلکه مطلقا دو دفعه شستن خوبست — برای
قول اول و بقصد استحباب ضرر ندارد و مستحب است بسم الله گفتن در وقت شروع
در وضو بلکه وضوی با بسم الله ثواب غسل دارد بنا بر روایتی و مستحب است سه دفعه
مضمضه کردن و سه دفعه استنشاق کردن و مستحب است استعمال آب بدست راست
یعنی در شستن دست راست از دست راست آب بدهد بدست چپ و از دست
چپ بریزد بدست راست و مستحب است ابتدا کردن مرد در شستن اول دستها بر
ظاهر ذراع و از برای زن مستحب است ابتدا کردن در شستن اول بباطن ذراع
و در شستن دویم مستحب است عکس بنا بر قولی و مستحب است خواندن دعاهای مخصوص
در احوال وضو پس بتحقیق که روایت کرده است شیخ صدوق از امام بحق ناطق
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حدیثی که حاصل مضمون آن
اینست که آن بزرگوار فرمودند روزی جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علی
اولاده الطاهرین نشسته بودند محمد حنفیه در نزد آن بزرگوار حاضر بود حضرت

فرمودند

فرمود ای محمد ظرف آبی بیاور که وضو بسازم از برای نماز پس محمد آب حاضر کرد و
از دست راست کفی از آب برداشتند و بر دست چپ ریختند یعنی بجهت شستن دستها که
پیش از وضو مستحب است و گفتند بسم الله و بالله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا
و لم یجعله نجسا و بعد ازان استنجا کردند و این دعا را خواندند اللهم حصن فرجی
و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار و بعد ازان مضمضه کردند و این دعا را
خواندند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک بعد ازان استنشاق کردند
و این دعا را خواندند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها
و طیبها بعد ازان شستند روی خود را و این دعا را خواندند اللهم بیض وجهی
یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه و بعد ازان دست راست را
شستند و این دعا را خواندند اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری
و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران بعد ازان مسح سر
کردند و این دعا را خواندند اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک بعد ازان
مسح کردند پاها را و این دعا را خواندند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه
الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی و بعضی زیاد کردند یا ذا الجلال و الاکرام را
و عمل باین اخبار بقدر متیقن است پس سر برداشتند و فرمودند ای محمد هر که وضو بسازد
مانند وضوی من و بگوید مثل قول من خلق میفرماید خداوند تبارک و تعالی از
هر قطره ملکی که تقدیس میکند خدا را و تسبیح میکند او را و تکبیر میگوید پس مینویسد
خداوند ثواب آنها را از برای وضو گیرنده تا روز قیامت و مستحب است بودن
وضو بیک مد آب و مستحب است که متوضی بعد از فراغ از وضو بگوید اللهم انی
اسئلک تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام رضوانک و الجنة و احتمال دارد
حصول استحباب بخواندن در حال وضو لکن قدر متیقن خواندن بعد از فراغ است بلا
فاصله معتد به و در تعدد دارد که این دعا زکوة وضو است مخفی نماند که از حدیث شریف
محمد علی مستفاد میشود که اگر مکلف استنجا نکرده بود یعنی بول کرده بود و بسبب حاضر

بذکرک

بجانبتی حسابا یسیرا بعد ازان دست چپ را شستند و این دعا را خواندند اللهم لا تعطنی کتابی بیساری صح

نبودن آب یا مانعی از استعمال آن یا بخواند خود را تطهیر نکرده باشد طهر است که استنجا
واقع شود بعد از شستن دو دست و این مطلب چون استبعادی دارد اگر بعد از
استنجا باز تجدید شستن دستها بشود عمل بقدر متیقن خواهد بود و مکروه است
استعانت در وضو و وضو بگیرد بوضو با خشن یا آب گرم شده از آفتاب و پاک کردن
مواضع وضو بدستمال و مانند آن فصل خامس در بیان وضوی صاحب اعضا
متعدده است پس میگوییم اگر کسی در یک سمت مثلا صاحب دو دست باشد پس اگر
هر دو اصلی باشند مثل آنکه از دوش دو دست مستقل داشته باشد که هر دو اصلی
باشند واجب است شستن هر دو بالاصالة و کفایت میکند مسح بهر یک چنانکه اگر
در یکجانب پا متعدد باشد و هر دو اصلی باشند لازم است مسح همه و هم چنین اگر دو
سر و غیر آن متعدد یا پای متعدد داشته باشد و اگر احدهما زائد باشد و معلوم
باشد زائد لازم است شستن اصلی فقط و اگر معلوم باشد بودن یکی اصلی و دیگر
زائد لکن معلوم نباشد که اصلی کدام است و زائد کدام است واجب است شستن
همه من باب المقدمه و در هر یک مسح نماید بعضی من باب المقدمه چنانکه اگر موضع
مسح چنین باشد لازم است مسح همه نیز من باب المقدمه و اگر مشتبه باشد اصلی
بودن و زائد بودن باز لازم است مراعات احتیاط و آنچه مذکور شد معلوم شد
حکم صاحب سر متعدد از جهت شستن و مسح کردن فصل سادس در بیان
وضوهای مستحبی است پس میگوییم مستحب است وضو در موارد کثیره که ما اشاره میکنیم
باکثر آنها اول وضو بجهت بودن بطهارت و توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی
است که گفته شود انسان دو حالت است حالت حدث و حالت طهارت و حدث
عبارت است از حالت نفسانیه که مانع شرعی است از اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس
کتابت مصحف و غیر آنها است و چیزهائی که مذکور شد و همین مانع است از فضیلت
یا کمال یا منافی با تعظیم اموریست که مذکور میشود و رفع این حالت باعث نظافت
باطنی نفس میشود و تعبیر میشود از این حالت نفسانیه بطهارت و چونکه وضو افعال

حالتست که تعبیر از آن بحدث میکنند و موجب حدوث نجاست آنست که تعبیر از آن بطهارت
میشود و مقصود این مقام اینست که وضو مستحب است بجهت حصول نجاست و استمرار آن
که تعبیر از آن بطهارت میکنند **دوم** وضو بجهة اتیان بصلوة مندوبه **سیم**
وضو بجهة طواف مندوب **چهارم** وضو بجهة سجدهٔ تلاوت قرآن خواه سجده
واجب بوده باشد یا مستحب **پنجم** وضو بجهت اعمال حج سوای طواف واجب و نماز آن
ششم وضو بجهت اذان گفتن قبل از طلوع فجر اگرچه وضو بجهة مطلق اذان
مستحب است لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد مگر در فجر بقصد اعلام
و بعد از دخول وقت وضو واجب میشود لهذا ثمری ندارد و ثمرهٔ حکم باستحباب وضو
در اذان بجواز اذان گفتن است با عدم وضو و لکن مستحب اینستکه بعد از طهارت و وضو
بوده باشد بلی ممکن است تصویر استحباب وضو بجهت اذان بعد از دخول وقت نماز
بنحوی که نیت کند که این وضو بجهة اذان فقط میسازد بعد از فراغ از اذان مثلا
نقض وضو مینماید بعد از آن وضوی واجب میسازد بجهة نماز و احتمال عدم استحباب
وضو بعد از دخول وقت ضعیف است **هفتم** وضو بجهة سجدهٔ شکر **هشتم**
وضو قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن از برای اتیان نماز در اول وقت بلکه
دور نیست حکم باستحباب بنحو مذکور از برای اتیان بصلوة با وضو در وقت
مطلقا زیراکه مذکور در روایت ابن عباس است یا قریب باین مضمون ما وقر الصلوة من
اخر الطهارة لها الی الوقت **نهم** وضو بجهة داخل نمودن میت در قبر **دهم**
وضو بجهة تلاوت قرآن **یازدهم** وضو بجهة حمل قرآن **دوازدهم** وضو بجهت
تعقیب صلوة و مقید بودن **سیزدهم** وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلم **چهاردهم**
وضو بجهة دخول در مساجد **پانزدهم** وضو بجهة زیارت مؤمنان
شانزدهم وضو بجهة داخل شدن در روضهٔ متبرکهٔ ائمه انام **هفدهم**
وضو بجهت وارد شدن مسافر از سفر در منزل خود نزد عیال **هیجدهم** وضو
بجهت طلب حوائج خواه از درگاه احدیت جل شانه بوده باشد یا غیر آن **نوزدهم**

وضو بجهت مس قرآن بجهت پاک نمودن غبار از خط قرآن بدون دستمال سائیدن بجهت
آن یا دفع قرآن از زمین بجهة تعظیم **بیستم** وضو بجهت کتابت قرآن **بیست و یکم**
وضو بجهة بیرون آمدن مذی **بیست و دوم** وضو بجهت بیرون آمدن ودی بدانکه آنچه
از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است **اوّل** بول **دوّم** منی تنگنگی
نیست در اینکه هردو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است چنانکه ثانی موجب
غسل است **سیم** مذی بذال معجمه **چهارم** ودی بدال مهمله **پنجم** ودی
بذال معجمه اما مذی پس آن رطوبت غلیظ تنسبه منی که بعد از ملاعبه و تقبیل و نحو آن از
انسان خارج میشود و اما ودی پس آن رطوبت غلیظیست که خارج میشود از انسان بعد
بول مقصود در این مقام اینست که این هر دو اگرچه هیچیک ناقض وضو نیستند نه
بمذهب و فتاوی اصحاب لکن باعث استحباب اعادهٔ وضو میشوند پس هرگاه مذی از متطهر
خارج شود یا ودی اگرچه وضوی او باطل نمیشود علی المشهور الاقوی لکن مستحب در حق او
اینست که وضو بسازد پس از جملهٔ وضوهای مستحبه وضو بجهة خارج شدن مذی یا
ودی است و اما ودی بذال معجمه پس آن آبیست که خارج میشود بعد از انزال منی
بیست و سیم وضو بجهة نسیان استنجا قبل از وضو است یعنی کسیکه استنجا را
فراموش کرده بعد از فراغ متذکر شد در آنوقت استنجا مینماید و وضوی او صحیح است
لکن مستحب در حق او اینست که وضو را اعاده نماید **بیست و چهارم** وضو بجهة قی
کردن یعنی متطهر هرگاه قی کرد اگرچه این قی باعث نقض طهارت او نمیشود لکن
مستحب اینست که وضو بسازد **بیست و پنجم** وضو بجهت رعاف یعنی که [illegible]
شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو میشود **بیست و ششم**
وضو بجهت خارج شدن خون بسبب خلال کردن لکن در صورتیکه خون بحدی بوده
باشد که موجب تنفر شود **بیست و هفتم** وضو بجهت دست مالیدن بآلت
یعنی هرگاه متطهر مس آلت کند مستحب در حق او اینست که اعادهٔ وضو نماید
یا وضو بسازد **بیست و هشتم** وضو بجهت تدارک نقصان کذب است پس هرگاه

از وضو ۲

منظهر کذبی از او صادر شود مستحب در حق او اینست که وضو بسازد بلی
وضو بجهت تدارک ظلم است یعنی که مذکور شد سی اُم وضو بجهت تدارک
که بجهت کتاردر شعر خواندن حاصل شده باشد سی و یکم از جمله اسبابی
که موجب وضو است بنحو استحباب بوسیدن زنست بشهوت سی و دویم مس
فرج زنست سی و سیم مس باطن دبر سی و چهارم مس باطن احلیل مرد یک
از اینها موجب استحباب وضو میشوند سی و پنجم ضحک در اثنای نماز پس هرگاه
مصلی در اثنای نماز خنده صدادار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود
پس اعاده نماز لازم است و اعاده وضو مستحب است سی و ششم وضوی قاضی است
بجهت جلوس در مجلس قضا سی و هفتم وضوی عروس است در شب زفاف که وارد
بر شوهر خود میشود و همچنین در حق شوهر او مستحب است که در حال وصول عروس با وضو
باشد سی و هشتم وضوی کسیست که اراده جماع با زوجه حامله داشته باشد
سی و نهم وضو در حق کسیست که اراده جماع نماید بعد از جماع اوّل چهلم
وضوی جنب است بجهت اکل چهل و یکم وضو در حق کسیست که غسل میت داده باشد
و قبل از غسل اراده جماع داشته باشد چهل و دویم وضوی جنب است در وقت خواب
که اراده غسل میت داشته باشد چهل و سیم وضو است قبل از اغسال مسنونه
بلکه مطلق اغسال غیر غسل جنابت یعنی در هر غسلی غیر جنابت مستحب است پیش از
غسل وضو از برای اینکه اگر حایض باشد و پیش از وقت نماز بخواهد غسل
کند مستحب است که اوّل وضو بسازد و بعد از آن غسل کند و در وقت فریضه احوط
اینست که در وضو قصد استحباب نکند چهل و چهارم وضو است بعد از غضب
پس هرگاه کسی با وضو بوده باشد و غضب طاری او شود مستحب در حق او اینست که
اعاده وضو نماید و هرگاه وضو نداشته باشد مستحب در حق او اینست که وضو بسازد
چهل و پنجم وضوی تجدیدی است پس کسیکه وضو ساخته باشد و ناقضی بر آن
وضو وارد نشده باشد و همچنین امور یکه مرجح اعاده وضو بوده از امور یکه مذکور

شد

شده نیز متحقق نشده باشد مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید بقصد تجدید
و احوط در وضوی تجدیدی اینست که زیاده از دو دفعه نشود یعنی تجدید زیاده از یکدفعه
نکند و الله العالم مبحث دویم در مباحث غسل است و در آن دو مقصد است
مقصد اوّل در اغسال واجبه است بدانکه سبب وجوب غسل شش چیز است اوّل
جنابت دویم حیض سیم نفاس چهارم استحاضه پنجم مس میت
بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن ششم غسل میت است پس در اینجا چند فصل
است فصل اوّل در بیان حقیقت غسل و کیفیت آنست بدانکه غسل عبارتست
از شستن ظاهر جمیع بدن حتی زیر موها با نیت خالصه و اگر مانعی از رسیدن آب باشد
واجبست دفع کردن مانع و اگر رسانیدن آب موقوف بمالیدن باشد واجبست مالیدن
و واجب نیست شستن موی بدن هر چند احوط است ملی اگر موقوف باشد
شستن ظاهر بدن بشستن مو البته باید بشوید مو را و در این حال هرگاه در موضعی از
بدن مغتسل و در عضوی از اعضای او جبیره باشد جبیره اگرچه دوا باشد و ممکن نشود شستن
موضع جبیره و رسانیدن آب پس باید شسته شود اطراف و مسح کرده شود خود
جبیره یا مانند آن و همچنین اگر جراحتی باز ملی باشد بی جبیره و مانند آن کافیست
شستن اطراف و احوط مسح بر محل جراحت است اگر ممکن شود و بالجمله حال جبیره و مانند
آن و جراحات در حکم اتحاد در غسل بهمان نحو است که در وضو گذشت و در محال شبهات
احتیاط کردن بضم تیمم در اینجا زیاده مطلوبست بلکه در غسل مطلقا در جبایر و
جروح و مانند آنها احوط جمع است اگرچه عمل بنحو مذکور در وضو صحیح است علی الاظهر
و واجب نیست شستن هر جائیکه از باطن محسوب شود مثل داخل گوش و درون بینی
و نه باطن چشم و همچنین سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد
و عرفا از بواطن محسوب شود و باید شستن بدن بترتیب باشد یا بارتماس و مراد از ترتیب
اینست که بشوید سر را پیش از طرف راست و طرف راست را پیش از طرف چپ و گردن را
با سر باید شست لکن احوط شستن طرف راست گردن نیز با طرف راست بدن و

شستن

شستن طرف چپ است تا طرف چپ بدن و فرقی نیست در معتبر بودن ترتیب با نسیان
مسئله را بداند یا نداند یا فراموش نموده باشد پس اگر سهوا عکس ترتیب نماید اعاده
عود کردن بجهت تحصیل ترتیب و در شستن سر و گردن قدری از بدن را داخل در شستن
هر یک از طرفین قدری از جانب دیگر را احتیاطا بشوید تا علم بشستن کل واجب حاصل
شود و احوط در ناف و عورت شستن با هر دو جانب است و در نفس هر یک از اعضا
ترتیب ضرور نیست یا بمعنی که در شستن خود سر جانب راست و چپ تقدیمی نیست پس اگر
مجموع جانب راست را یکدفعه داخل آب نماید بجهت شستن جانب راست عیبی ندارد و
خارج شدن از آب نیز ضرور نیست همینکه بقصد غسل در میان آب عضو را حرکت بدهد
بجهت شستن آن عضو کافی است بلکه اگر تمام بدن در آب باشد و در زیر آب یک حرکت کند
بجهت شستن سر و یک حرکت کند بجهت شستن جانب راست و یک حرکت کند بجهت شستن
جانب چپ عیبی ندارد و همچنین اگر بعضی از اعضا خارج باشد و بعضی دیگر در آب
یا بعضی از یک عضو در خارج آب باشد و شسته شود و بعضی دیگر از همان عضو در
آب باشد و حرکت داده شود در آب بقصد اتمام شستن آن عضو عیبی ندارد و همچنین است
غسل کردن در زیر ناودان باران پس اگر بنیت غسل در زیر ناودان بایستد
و آب باران بشوید هر عضوی از اعضا که باید بشوید با نیت کفایت میکند و همچنین در زیر
ناودان و بحوان محتمل است سقوط ترتیب در اینجاها نیز لکن قدر متیقن عمل کردن
بنحو مذکور و مراعات ترتیب است و ساقط میشود اعتبار ترتیب در ارتماس و مراد
بارتماس این است که فرو رود در آب یکدفعه بحسب عرف یعنی در عرف بگویند یکدفعه
داخل در آب شد و ضرور نیست بیرون آوردن جمیع بدن را از آب پس ضرر ندارد بودن
بعضی از بدن در آب بلکه اگر تا گردن زیر آب باشد عیبی ندارد بلکه ممکن است تجویز
غسل ارتماسی با بودن جمیع بدن حتی سر و گردن در زیر آب با اینکه در زیر آب حرکت
کند بقصد غسل چنانکه بنظر اظهر است لکن چون فی الجمله اشکالی دارد احتیاط
نماید که طرفی نشسته است و اگر قدری باقی بماند از بدن در غسل ارتماسی که شسته نشود

وبعد

وبعد از بیرون آمدن از آب معلوم شود باید غسل را اعاده کند و معتبر است در غسل
چند چیز اول نیت بتفصیلی که در وضو گذشت دویم ترتیب در غیر ارتماسی
چنانچه دانسته شد سیم مباح بودن آب چهارم مباح بودن مکان در غسل
ارتماسی بلا اشکال و در غسل ترتیبی نیز علی الاشکال و فرقی نیست در این شرط ما بین
اینکه غسل در آب مباح و مکان مباح ممکن باشد یا نه پنجم مباح بودن ظرفی
که از آن آب بر میدارند یعنی ظرفیکه آب غسل در آنست اگرچه از دست بر دارد و بریزد
و غسل کردن موقوف باشد بر ارتکاب بفعل حرام و همچنین معتبر است مباح بودن
ظرفیکه آب بر بدن خود میریزد در صورتیکه آب را در ریختن قصد غسل کند اما
اگر از ظرف غصبی بریزد و از آن قصد غسل ننماید و بعد از آن بدست یا مالیدن
آب را بر محل بقصد غسل جاری نماید غسل صحیح خواهد بود بلی اگر ممکن نباشد غسل
کردن مگر باستعمال ظرف غصبی یا ریختن از ظرف غصبی ساقط میشود تکلیف
بغسل و متعین میشود تیمم اما اگر ممکن باشد غسل بدون استعمال ظرف حرام و
شخص مکلف عصیانا از ظرف غصبی آب بر دارد و یا آب بریزد و از آن ریختن قصد
غسل نکند بلکه بتحصیل غسل کند بمالیدن بدست و بعنوان غسل صحیح است
ششم مباشرت کردن خود بنفسه مگر اینکه بواسطه مرض قادر بر این نباشد
پس دیگری میشوید او را و خود نیت میکند و احوط نیت کردن هر دو است هفتم
پاک بودن بدن پیش از شستن حتی در غسل ارتماسی بنا بر احوط و موالات در
غسل ترتیبی لازم نیست پس اگر سر را بشوید مثلا و مدتی صبر کند تا خشک شود و
موالات عرفی نیز بهم خورد و بعد از آن جانب راست را بشوید عیبی ندارد بلی گاهی
واجب میشود تعجیل بالعرض مثل تنگ بودن وقت یا حاصل شدن حدث در زمان
مثل زن مستحاضه که ترک موالات در حق او مشکل است و نسبت بنفس عضو احوط
مراعات موالات است در اجزاء آن و اگر شک کند در عضوی از اعضاء
غسل پس اگر شک نماید در عضو قبل از داخل شدن در عضو دیگر واجب است

بجا

بجا آوردن آن و اگر بعد از داخل شدن در عضو دیگر باشد اقوی عدم اعتبار آن شک است
لکن احوط بجا آوردن مشکوک فیه و ما بعد است و اگر کثیر الشک باشد اعتبار
بشک خود ننماید مط و اگر شخص جنب بانزال بعد از غسل رطوبتی ببیند و مشتبه
شود که آیا بول است یا منی پس اگر پیش از غسل بول کرده باشد دوباره غسل کردن
لازم نیست و اگر بول نکرده باشد واجب است غسل کردن حتی در صورتیکه استبرا
نموده باشد با جهها بنا بر احوط و اگر در اثناء غسل ترتیبی صادر شود از او حدث اصغر
مثل بول کردن اظهر آنست که باطل نمیشود غسل بلکه لازم میشود وضو از برای
آن حدث بعد از غسل اگر چه آن غسل غسل جنابت باشد یا سایر اغسال باشد و مسبوق
باشد بوضو لکن احوط اعاده غسل است یعنی از سر گرفتن بعد از حصول حدث
با وضو ساختن بعد از آن و اگر در همان زمان یعنی در اثناء غسل ترک غسل نماید
و وضو بسازد و بعد از آن غسل را تمام کند عیبی ندارد مگر اینکه در اثناء عضو
واحد از تکرار چنین فعل بجهة مراعات موالات در اجزاء عضو واحد بی اشکال نیست پس
اگر بخواهد چنین بکند بعد از فراغ از شستن عضویکه مشغول بان بود بکند و
در غسل ارتماسی اگر حادث شود حدث اصغر اشکال زیاد است و احتیاط در
اعاده اشد است اگر چه احتمال صحت غسل خالی از رجحان نیست و در وجوب وضو
بعد از آن بنا بر صحت غسل اشکالست خصوصا اگر غسل ارتماسی ذاتی الحصول بدانیم
و حدث مقارن با جزء آخر نشود و کیف کان ترک ننمایند وضو را بعد از آن و لازم نیست
دانستن این مطلب که غسل ارتماسی آنی الحصولست یا تدریجی الحصول اگر چه قول
ببودن آن تدریجی الحصول نسبت بحصول نفس غسل خالی از قوت نیست فصل
دوم در بیان چیزهائیست که واجب میشود غسل از برای آنها بدانکه هر یک از
اغسال مذکوره غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب و شرط است
از برای مطلق نماز از سنت و واجب و شرط است از برای طواف واجب و واجب
میشود از باب مقدمه از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن کتابت قرآن

پنجم و واجب ص

واجب شود مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور
عزائم چه تمام آن چه بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و
درنگ کردن در باقی مساجد و گذاشتن چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک
بنذر یا بخوان و استحاضه که موجب غسل باشد در حکم احداث مذکوره است
در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط و هم چنین واجب است هر یک از غسل
جنابت و حیض و نفاس از برای روزه واجب بنا بر احوط و تفصیل آن و حکم غسل
استحاضه در مبحث صوم مذکور خواهد شد و شرط است غسل جنابت از برای
جواز مس نمودن اسم جلاله یعنی لفظ الله بلکه احوط مس نکردن غیر آن از اعلام
است که مرادف لفظ الله سبحانه میباشند در سایر لغات و سایر اسماء غیر اعلام و مثل
اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن و هم چنین شرط است غسل جنابت از برای جواز
مس اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام بنا بر احوط و واجب میشود غسل گاهی بنذر و عهد
و قسم و استیجار و بخوان و واجب نیست غسل از برای غیر آنچه مذکور شد و واجب نیست
اغسال مذکوره لنفسها و تداخل در اغسال صحیح است مط بنا بر اقوی توضیح مقام آنست
که اگر اغسال متعدده در ذمه مکلف باشد یا همه واجبند یا همه مستحب یا بعضی واجب
و بعضی مستحب اشکالی نیست در جواز تداخل در صورت اولی و لیتر از آنست در عدم
اشکال در صورت ثانیه و اشکال در صورت ثالث است اظهر صحت تداخل است در
اینجا بلی کلامی هست در اینکه آیا این غسلیکه موجب برائت از واجب و مندوب هر دو
هست هم واجب است و هم مندوب یا همان واجب است و مغنی از مندوب است لکن
دانستن این دقایق از برای مقلد لازم نیست که ضرور نباشد همینکه شخص
جنب قصد کند در روز جمعه از غسل رفع حدث جنابت و تحصیل فضیلت غسل
جمعه را کفایت میکند بلی مجملا کسیکه اغسال واجبه متعدده در ذمه دارد مثل
جنبی که حایض باشد و بعد از فراغ از حیض بخواهد غسل کند ممکن است حصول
امتثال بجمیع هم اول اینکه یک غسل کند بجهت رفع حدث حیض و حدث جنابت دوم

بلکه مستحب لنفسها

اینکه قصد کند از غسل رفع شدن مطلق حدث و متطهر شدن را بسبب تمام اینکه قصد کند رفع
حدث جنابت را و متعرض حیض نشود این غسل نیز صحیح است و مغنی از غسل حیض است
بنا بر اقوی لکن احوط آنست که در این صورت غسل دیگر نیز بکند بجهت رفع حدث
حیض و همچنین میتی که جنب باشد یا حائض باشد یا نفسا باشد همان غسل میت کفایت
میکند لکن احوط آنست که در ضمن غسل اخری قصد پاک شدن از آن حدث دیگر نیز
کرده شود و اگر نکرد احوط آنست که غسل دیگر داده شود و احوط از همه آنست
که در ضمن هر سه غسل قصد کند پاک شدن میت را از هر حدثی که او محدث باشد بعنی
منظور حصول طهارت باشد در ضمن هر سه غسل بهر نحوی که در واقع حاصل میشود
و اما عکس صورت سابقه یا بمعنی که جنب حائض قصد غسل حیض کند و متعرض جنابت
نشود بسبب غفلت یا التفات و تذکر پس این قسم محل اشکال است اگر چه اظهر در نظر آنست
که کفایت میکند بغسل مطهر خواه قصد یکی بکند یا قصد همه پس اگر در هنگام
غسل حیض غافل شود از غسل جنابت حاصل میشود طهارت از آن نیز بلکه دور نیست
که اگر شخص جنب در روز جمعه قصد غسل جمعه کند کافی در موجب حصول طهارت
از جنابت شود لکن در خصوص غسل میت جنب واجب است قصد غسل میت البته و
جایز نیست اکتفا کردن بقصد غسل جنابت یا مانند آن و اگر کسی قصد تعدد کند
در مانند جنب حائض یعنی در هنگام غسل قصد رفع احد الحدثین بکند یا قصد عدم
دیگری در صحت چنین غسل اشکال است احوط و اکمل اعاده آن غسل است بقصد
هر دو و در اغسال مندوبه قدر متیقن از تداخل آنست که قصد کند از غسل
واحد غایات متعدده را اما اگر قصد یکی کند بین بودن آن مغنی از دیگری فی
الجمله اشکالی دارد و اولی آنست که غسل دیگر نیز بعمل آورد از برای تحصیل فضیلت
آن و در این مقام دقایق و فروعات چندیست که مناسب وضع این رساله نیست **فصل**
سیم در بیان حقیقت هر یک از احداث مذکوره است و در آن چند مطلب است
مطلب اول در بیان آنکه جنابت متحقق میشود بیکی از دو چیز

اول غایب شدن ختنه در قبل زن از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و غیر بلکه
قبل یا دبر هر حیوان **دوم** بیرون آمدن منی از مرد و زن در خواب یا بیداری خواه بجماع
باشد خواه بغیر جماع با اختیار یا اکراه زیاده باشد یا کم هر چند بقدر ذره باشد
و محض حرکت کردن از محل خود موجب غسل نمیشود و همچنین هر گاه خواب ببیند
و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن
منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانکه اگر شک نماید که منی خود یا آن
هست یا نه یا اینکه مظنه بهم رساند که یا آن هست واجب نمیشود غسل و اگر از مکلف رطوبتی
بیاید و مشتبه شود منی بودن آن اختبار کرده میشود در مرد صحیح بشهوت و جستن
و سستی بدن و در مریض اعتبار کرده نمیشود جستن بلکه شهوت و سستی بدن کافی
و همچنین در زنان بنا بر احوط **مطلب دوم** در حیض است بدانکه خون
حیض غالبا خونیست تازه یا سرخ مایل بسیاهی و گرم که بیرون میاید بگرمی و
سوزش از جانب چپ پس اگر مشتبه شود بخون بکارت باید اختبار کرده شود بگذارد
پنبه در فرج و پس بخوابد آهسته بگذارد و قدری مکث نماید و بعد از آن بیرون
بیاورد پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارتست و الا خون حیض
چنانچه اگر دائر شود ما بین اینکه از حیض است یا از قرحه که در داخل فرج بهم رسیده
باشد امتحان کرده میشود باینکه بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت را داخل
فرج نماید پس اگر خون از جانب راست بیرون میاید از حیض نیست و اگر از جانب چپ
میاید از حیض است و هر خونیکه دیده میشود پیش از نه سال یا بعد از شصت سال
یا کمتر از سه روز متوالی یا زیاده از ده روز حیض نیست و سن یائسه در غیر قرشیه
پنجاه سالست و در قرشیه شصت سالست و بعضی ملحق نموده اند بان نبطیه را و در آن
اشکالست و جمع میشود حیض با حمل بنا بر اقوی و اقل حیض سه روز متوالی است
و اکثر آن ده روز است و اقل طهر نیز ده روز است یعنی ما بین دو حیض کمتر از ده روز
فاصله نمیشود و در سه روز باید اتصال داشته باشد بنحویکه عادت خبر نیست در

زنان پس اگر هر روزی یکساعت مثلا خون ببیند حیض نخواهد بود و اگر سه روز متوالی
حیض ببیند و بعد از ان منقطع شود و نداند که قبل از عشره عود خواهد نمود یا نه
باید بعد از حصول اطمینان بنحویکه مذکور میشود غسل کند و نماز کند لکن اگر پیش از
تمام شدن ده روز باز خون ببیند و از ده تجاوز نکند و منقطع شود معلوم میشود بودن
مجموع ایام خون و ما بین ایام پاکی تا ده روز ایام حیض و هر خونیکه ممکن باشد
حیض بودن ان باید از حیض دانست باینمعنی که کمتر از سه روز نباشد و زیاده از ده
نباشد و ما بین ان و خون پیش از ان بقدر اقل طهر فاصله شده باشد شرعا محکوم
است بحیض بودن و مرضیکه تازه خون ببیند مینامند او را مبتدئه و اگر مکرر
خون ببیند لکن مختلف ببیند و عادة مستقره نداشته باشد مینامند مضطربه
و همچنین کسیکه عادة خود را فراموش نموده باشد و اگر مکرر مثل هم خون ببیند
مینامند ذات العادة و حاصل میشود عادت بدیدن خون دو دفعه مانند هم با فاصله
اقل طهر که ده روز است میگردد در دفعه سیم ذات العادة پس اگر در وقت و عدد
مثل هم باشند میگردد ذات العادة وقتیه و عددیه و اگر در وقت مثل هم باشند
دون عدد میگردد ذات العادة وقتیه فقط و اگر در عدد مثل هم باشند دون
وقت میگردد ذات العادة عددیه فقط و اگر خون منقطع شود قبل از ده روز استبراء
میکند بگذاشتن پنبه تا مطمئن شود پس اگر معلوم شد انقطاع غسل میکند و الا
فلا و اگر خون از عادت تجاوز کند استظهار کند بترک عبادات یکروز و یا دو روز نیز قویا
بنابر احوط اگرچه دور نیست جواز استظهار تا ده روز و در صورت مراعات احتیاط
باکتفاء بیکروز یا دو روز و بعد از ان عمل استحاضه میکند تا ده روز پس اگر تا ده منقطع
شود همه حیض است و اگر از ده تجاوز کند مقدار عادت حیض است و ما بقی استحاضه
پس قضا مینماید عبادت ترک شده حتی ایام استظهار را نیز بنابر احوط و اگر ضعیفه یا
خون دیده باشد و خون از ده تجاوز نکند همه را حیض حساب کند و همچنین مضطربه
و اگر تجاوز کند رجوع میکند باوصاف هر قدر که باوصاف حیض بوده حیض قرار دهد ببیند

اگر ممکن شود و ما فی باشد و اگر ممکن نشود رجوع میکند مبتدئه باقربای خود و اگر
مختلف باشند و غلبه در بین نباشد رجوع میکند بهمسران خود از اهل ان بلد بنابر ارجح
و الا عمل میکند بروایات و همچنین یکقسم از مضطربه یعنی زنیکه عادة مستقره ندارد
علی اشکال و اگر هیچیک ممکن نشود هر یک از مبتدئه و مضطربه رجوع کنند بروایات
باینمعنی که ماه شش روز حیض قرار میدهند و ما بقی عمل استحاضه میکنند یا
هر ماهی هفت روز را حیض قرار بدهند یا از ماهی سه روز و از ماه دیگر ده روز
بنابر انچه مشهور ما بین فقها است و عمل بان نیز بی عیب نیست لکن احوط اختیار
هفت روز است از هر ماهی و ذات العادة وقتیه هر خونیکه در ایام عادت ببیند
و احتمال برود که حیض باشد باید حیض حساب کند اگرچه باوصاف حیض نباشد و دور
نیست که یکروز دو روز پیش از ایام عادت در حکم ایام عادت باشد و باید ترک
عبادت کند بمحض دیدن خون در ایام عادت اما اگر خون از عادت تخلف کند
و پیش از عادت واقع شود و ممکن باشد حیض بودن ان پس اگر باوصاف حیض باشد
باید حیض بداند و بمحض دیدن خون ترک عبادت نماید و اگر باوصاف حیض نباشد
احتیاط انست که عمل استحاضه کند تا سه روز پس اگر سه روز دید شد حیض بداند
و روزه ها را قضا نماید بلکه ترک قضای روزه مشکل است اگرچه پیش از سه منقطع
شود و معلوم شود که حیض نبوده و همچنین مبتدئه و مضطربه ترک مینمایند عبادت
بمحض دیدن خون در صورتیکه باوصاف حیض باشد و الا استظهار نمایند تا سه روز
احتیاطا چنانکه مذکور شد بدانکه اگر زن ذات العادة در غیر وقت عادت خون
ببیند و لکن گذشته باشد از زمان عادت او ده روز پس اگر سه روز متوالی خون
ببیند حکم کرده میشود ببودن ان حیض و اگر کمتر از سه روز شد استحاضه خواهد
بود و اما بمجرد دیدن خون حکم میشود ببودن ان حیض یا نه پس میگوییم دور نیست
که تفصیل داده شود ما بین انکه خون باوصاف حیض باشد یا نباشد پس اگر بوده باشد
باوصاف حیض حکم کرده میشود ببودن ان حیض و اگر باوصاف حیض نباشد احتیاط

کند تا سه روز که طریق احتیاط است و اگر همه ده روز بماند تا سه روز پس مقتضای قاعده حکم کرده
میشود آن حیض و اگر زن ذات العاده خون او از ده تجاوز کند چنانکه گفتیم که عادت خود را
حیض قرار میدهد و در ماقی عمل استحاضه میکند غرض این است که اگر خون او مستمر گردد
پیدا کند باید عمل استحاضه را مستمر بدارد تا ماه دیگر یعنی زنانیکه عادت ایشان ماهی
یکدفعه است چنانکه غالب زنان چنین اند پس اگر ذات العاده وقتیه و عددیه باشد صبر میکند
و عمل استحاضه میکند تا آن وقت پس آن وقت و آن عدد عادت را حیض محسوب میدارد و ترک
عبادت میکند و اگر وقتیه فقط باشد باز تا همان وقت عمل استحاضه کند و اگر زن ذات
العاده خون او از ده بگذرد و لکن تا ماه دیگر نرسد و منقطع شود اشکالی ندارد و همان
قدر عادت حیض است و ماقی استحاضه و اگر منقطع شود و فاصله شود بقدر ده روز
و بعد از آن خون ببینند باید آن خون را حیض محسوب بدارد پس بمجرد رؤیت ترک
کند عبادت را اگر بوده باشد خون با وصف حیض و اگر با وصف حیض نباشد احتیاطا
عمل استحاضه کند تا سه روز پس اگر مستمر بماند تا سه روز ظاهر حیض است و همچنین
زن غیر ذات العاده که تا ده روز خون دیده باشد و بعد از آن بعد از فاصله ده روز
خون دیده باشد یا زن ذات العاده که بمقتضای عادت پاک شده باشد بعد از ده روز
بر خلاف عادت خون ببینند و اگر زنی که خون او از ده گذشته ذات العاده عددیه
فقط باشد که در وقت عادت مستقره نداشته باشد و عدد عادت داشته باشد همچو
زنانیکه خون او از ده تجاوز کند پس در غالب زنان که ماهی یکدفعه حیض می بینند
صبر میکنند تا ماه دیگر یعنی عمل استحاضه کند و از ماه دیگر همان عدد مخصوص را بجای
خود حیض قرار میدهند پس اگر خون در اوصاف مساوی باشند مختار است هر وقت
میخواهد قرار بدهد و اگر گاهی با وصف حیض باشد پس احتیاط کند و آن عدد را
در آن زمان قرار بدهد که با وصف حیض خون می بیند و اگر با اوصاف کمتر از آن عدد
باشد کامل کند آنرا از غیر صاحب اوصاف و اگر زنیکه خون او از ده گذشته و مستمر
شد ذات العاده وقتیه و عددیه بوده و وقت را فراموش کند و عدد را بداند یا عدد را

بداند و وقت را فراموش کند حکم ایشان از آنچه گفتیم معلوم شد با تحقیق مراعات کند
بمقتضای عادت در عدد عمل بر وایات کند و اگر عدد را نداند و وقت را فراموش
کرده باشد عدد را مراعات کند در وقت در صورت فقد تمیز مختار است و با تمیز احتیاطا
کند با اعتبار زمان تمیز بتفصیلی که گفتیم مخفی نماند که هر خونی که ممکن باشد حیض
بودن آن باینکه پیش از نه سالگی نباشد و بعد از تجاوز از سن یأس نباشد و کمتر از
سه روز نباشد و زیاده از ده روز نباشد و ما بین آن خون و حیض سابق ده روز
پاک گذشته باشد شرعا حیض است و تفصیل زیاده مناسب وضع این رساله نیست
اما احکام حایض پس از جمله آن این است که صحیح نیست از آن نماز نه واجب و نه سنت
و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حایض شود نماز باطل است
حتی اگر جزء تشهد باقی مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در
نماز باشد و گمان نماید که حایض شد داخل کند دست خود را و نماید بموضعی پس
اگر خون بیرون آمده باشد از نماز خارج شود و الا نماز را تمام نماید لیکن ظاهر این است
که اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز
ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانکه
شک مبطل نیست ظاهر این است که مظنه نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث
از جهت مذکوره و همچنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف مطلقا بنا بر احوط و حرام است
بر او داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در سایر
مساجد و حرام است گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از سوره های عزایم و اجزاء
آنها و حرام است مس نمودن کتابت قرآن و وطی نمودن حایض در قبل با دانستن خون
با قیست و هرگاه طاهر شود جایز است بشرط شستن فرج بنا بر احوط و حرام نیست
وطی حایض در دبر و لکن مکروه است این فعل مطلقا و هرگاه وطی نمود در حال
حیض در قبل احوط وجوب کفاره است و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی
طلا است در اول حیض و در وسط حیض نصف آن و در آخر ربع آن و احوط التکفیر

سکنه داو باشد اگر میسر شود و کفایت میکند غمیت تا امکان بنا بر احوط و اجمله احکام
استظهار واست یا منقطع شدن خون پیش از ده روز با منکه پنبه بگذارد در فرج خود
بعد از آنکه پای چپ را بر دیوار بگذارد و شکم را اندکی بجنباند بعد پنبه حقیقت امر
ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد میبایست
صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت حکم آن گذشت و شکم و پاک شدن از
مستحب است **مطلب سیم** در نفاس و آن خونیست که در وقت زائیدن
زنان میاید خواه همراه طفل بیاید و خواه بعد از آن بشرط آنکه تا ده روز یا کمتر
از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خونی ببیند
نفاس نخواهد بود و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط
شود هر چند مضغه باشد بلکه اگر چه علقه باشد بشرط آنکه معلوم شود بودن آن علقه
و نطفه اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش
از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب
عادت مستقره است در حیض و صاحب عادت مستقره در حیض نفاس او بقدر عادت
او است اما در صورتیکه از مقدار عادت تجاوز کند پس اگر از ده تجاوز نکند مجموع
نفاس است و اگر از ده تجاوز کند همان قدر عادت او نفاس خواهد بود و اینکه گفتیم ذات
العادة در حیض نفاس او بقدر عادت حیض او است در صورتیست که خون تا قدر
عادت مستمر بماند پس اگر به کمتر از عادت یا کمتر از ده روز خون منقطع شود نفاس او
همان مقدار است و گفتیم که اگر بر ده روز منقطع نشود و از آن بگذرد عادت او نفاس
او است و تتمه استحاضه خواهد بود بدانکه آنچه ذکر شد و آنکه عادت او نفاس قرار دهد
یا تا ده روز او قتیست که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره
بخلاف آنکه در یکی از اول یا آخر یا وسط خون دیده باشد که نفاس او مقدار دیدن
خون او است چنانکه اگر در وسط و آخر یا اول و وسط ببیند نفاس از مختص بطرفین
و آنچه زمان ما بین است خواهد بود پس کسیکه عادت او هشت روز باشد در اول

و آخر خون ببیند نفاس از مختص بطرفین و آنچه زمان ما بین است خواهد بود
و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون ببیند چهار روز نفاس خواهد بود
چنانکه اگر نه بیند مگر یک روز از زائیدن نفاس او همین مقدار است و مدت خون
خواهد بود و اگر در چهار ده مثل در چهارم از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهار
تا ده همه نفاس است و مثل اینست حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز که نفاس ایشان
در صورت استمرار خون تا ده روز است و بعد از آن عمل استحاضه میکنند و اینکه گفتیم
که اگر روز اول خون ببیند باز نه بیند تا روز پنجم ببیند نفاس او پنج روز است یا اگر ندیده
تا روز دهم ببیند مجموع ده روز نفاس است منظور اینست که در وقتی که پاک شد در باطن
بظاهر خود را پاک فهمید غسل کند و عبادت را بکند لکن اگر تا روز دهم وقتی خون ببیند
معلوم میشود که او نفسا بوده در تمام مدت و در واقع پاک نبوده پس واجبست قضای آن
عبادات اگر قضا داشته باشد مانند صوم علی الاحوط و هر چیزیکه مباشد بر حائض
از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است **مطلب چهارم** در استحا
ضه است بدانکه خون استحاضه غالبا زرد رنگ و رقیق است و بی قوت میاید بسستی
و هر خونیکه دیده شود قبل از نه سالگی یا بعد از سن یاس استحاضه است و همچنین
هر خونیکه کمتر از سه روز یا زیاده از ده روز باشد و همچنین خون گذشته از عادت
با تجاوز از عشره و خون زیاده از اکثر ایام نفاس نیز استحاضه است و استحاضه
بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه که در فرج
میگذارد خون آلوده بشود و لیکن از آن تمام فرو نگیرد و متوسطه آنست که خون در
پنبه فرو رود و فرا بگیرد آنرا و لیکن خون بنفسه تجاوز نکند و اندک آلوده شدن
بجهت آلوده بودن پنبه مضر نیست و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و بکهنه
برسد چه از کهنه بگذرد و چه نگذرد در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب
از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند احوط اینست که هر نماز را با یک وضو
بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو از برای

یا نفسا یا مستحاضه باشد یا نباشد یا نه بمعنی که در همه کفایت میکند اغسال ثلثه مذکوره
و واجب بغسل علیحده نیست لکن احوط اینست که در غسل ثالث قصد کرده شود رفع
شدن با حدث مخصوص نیز و احوط از آن اینست که در جمیع اغسال ثلثه قصد کرده
شود پاک کردن میت را از جمیع احداث اگرچه ضرور نیست که همان اغسال ثلثه یعنی
غسل میت کافی و بمعنی باشد پس اگر نداند غسل دهنده جنب بودن یا حایض بودن
میت یا غافل شود در هنگام غسل دادن از قصد اینها ضرر ندارد و واجب اعاده
غسل نیست چنانکه در سابق مذکور شده بود لکن احوط اینست که در هیچ صورت
یکغسل دیگر بجهت پاک کردن از سایر احداث بدهند و احوط غسل دادن بنحو
ترتیبی است لکن احتمال کفایت ارتماسی در آب کر و مانند آن حسب الادله قوت
دارد لکن علما اکتفا بآن نکنند و اگر بخواهند بعد از غسل ترتیبی مثل ارتماسی ترتیب
هم بدهند بجهت مراعات بعضی از جهات احتیاط باکی نیست و حاصل میشود در
اینجا نیز بنحو معروف فرو بردن تمام میت یکدفعه بجهت شستن سر یکدفعه بجهت
شستن جانب راست و یکدفعه بجهت شستن جانب چپ و فرو بردن سر یکدفعه بنیت
راست همچنین و جانب چپ همچنین محال حاصل میشود ترتیب بنحویکه حاصل
میشود در غسل حی لکن احوط مراعات ترتیب بنحو معروف است و لازم است تطهیر بدن
میت از نجاسات اگرچه پاک نمیشود و اقتصار بغسل و احوط تقدیم تطهیر تمام
بدن است بر غسل اگرچه جزو اخر باشد و شرط است نیت در اغسال مذکوره و کسیکه
بسبب بلا و نحو آن ترسیده شود از غسل دادن و بجهت متفرق شدن پوست یا گوشت
تیمم داده شود بدل غسل و احتیاط اینستکه سه تیمم داده شود که حاصل
شود علیحده از برای هریک از اغسال مذکوره و یک تیمم دیگر داده شود قربة
الی الله بقصد ما فی الذمه و اقل از آن اینست که دو تیمم سیم قصد کرده شود
قربة مطلقه یعنی بنحویکه شرعا لازم است که اگر دو واقع از برای هرسه یک تیمم
لازم است همین باشد و اگر سه تیمم لازم است بن ثالثی باشد همچنین

نیت کردن بسبب تیمم اولی که بدل غسل سدر است بلکه در تیمم دویم نیز و هم چنین
در صورت امتناع اغسال مذکوره از واجب فقدان یا بنحو آن بنابر احوط اگر نگویم اقوی
و باید تیمم را بدست خود داد نه بدست میت اگر ممکن نشود کافی از برای
غسل احوط اینست که سه غسل بدهند یا بقراح و باید غسل دهنده مانند میت
باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در چند موضع اول زن و شوهر که جایز است
غسل دادن زن شوهر خود را و شوهر زن خود را در حال اختیار بنابر اظهر لکن
احوط در حال اختیار ترک آنست و در حال اضطرار احوط غسل دادن از زیر
ثیاب است بنحویکه در سابق مذکور میشود لکن اقوی عدم اعتبار آنست دویم
مالک که جایز است غسل دادن او کنیز خود را و در عکس احتیاط شدید در ترک آنست
سیم غسل دادن سایر محارم است یکدیگر را فی الجمله پس صحیح است غسل دادن
پسر مادر را و غسل دادن مادر پسر را و مانند اینها از محارم لکن قدر متیقن
اینستکه در صورت اضطرار و عدم امکان مماثل باشد و در این صورت نیز قدر
متیقن اینست که از زیر ثیاب شود یا بمعنی که بدنش را بپوشانند بنحویکه متعارف
در پوشانیدن است از لباس و بدنش یا عورت و شستن شود از زیر آن یعنی از زیر آن
ثوب یا ساتر و نجس شدن آن مانند لنگ مضر نیست اگر بتوانند خارج قرار دهند
یا بنحوی که داده یا لباسی را با لای میت مثلا لنگی بیاندازند بنحویکه بدن میت مستور
شود و آب را بر بدن میت بریزند و اسطه بر زیر شانه اولی باشد لکن اظهر اینست
که کفایت میکند ستر عورت در غسل دادن محارم و پوشانیدن سایر اعضا لازم
نیست هر چند لزوم آن و پوشانیدن مطلقا احوط اینستکه غسل صحیح است چهارم
غسل دادن زن پسر سه ساله را اگر این نیز جایز است مگر در زیاده از سه سال در
صورتیکه واجب باشد ستر حکم بمنع مشکل است لکن مشهور منع است در کنیف کافر
صورتیکه ممکن نشود مماثل و نه محارم دفن نمایند بدون غسل و باید غسل دهنده
شیعه اثنی عشری باشد مگر در صورت اضطرار یعنی در جائیکه ممکن نشود مماثل

ونیز محارم و منحصر شود امر غسل باینکه یهودی یا نصرانی غسل دهد امر نمایند ایشان را بغسل
دادن و احوط اینست که آن یهودی یا نصرانی غسل کند و بعد از آن میت را غسل دهد
و اگر منحصر در سنی شود احوط آنست که سنی غسل دهد و در هر دو احوط نیت کردن
شیعه است نیز خصوصا در صورتیکه غسل دهنده کافر باشد و اگر عذر رفع شود
و اعاده ممکن شود احوط اعاده است و واجبست غسل دادن شیعه اثنی عشری و
اطفال ایشان حتی سقطیکه گذشته باشد بر آن چهار ماه و جایز نیست غسل دادن
کافر و در سنی واجبست علی الاحوط و همچنین واجبست غسل دادن سینه
میت یا قطعه که در آن سینه باشد خواه با دل باشد یا بدون آن بلکه هر عضویکه
گوشت با استخوان باشد علی الاحوط و در عظم مجرد نیز احوط غسل دادنست و در
لحم فقط ظاهر عدم وجوبست اگر چه مراعات احتیاط در آن هم خوبست مخفی نماند اینکه
هر یک از غسل و کفن و نماز و دفن واجب کفائیند بر جمیع مکلفین لکن اولی بمیراث
اولی از غیر است و از برای دیگران معتبر است اذن از ایشان با امکان و کفایت میکند
محض رضا و طیب نفس اگر چه لفظ صریح صادر نشده باشد و زوج اولی است بزوجه از
جمیع ارحام او و اهل طبقه اولی در ارث مقدمند از دیگران و همچنین در سایر
طبقات و ذکور هر طبقه مقدمند بر اناث ایشان در صورتیکه بسبب ارث زیاده برند
بلکه مطلقا بنا بر مشهور اگر چه در آن تاملی است و در بعضی از موارد خاصه که اشکال
در ترجیح است احتیاط نمایند بمراعات اذن از همه و چون اذن فعلی و شاهد حالی
کفایت میکند غالبا امر سهل است و متعرض شدن بجمیع تفاصیل مناسب نیست اینجا
نیست و کسیکه پیش از موت میتواند اغسال را بعمل آورد و بجا آورده باشد مانند
کسیکه اراده رجم او داشته باشد ~~واجب نیست~~ واجب نیست غسل دادن او بعد از مردن
و همچنین واجب نیست غسل دادن شهید والله اعلم **مطلب دوم** در تکفین میت است
بدانکه واجبست کفن میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی باشد چه ممسوح به سه پارچه
اول پیراهن و لنگ و لفافه که از سر تا سر بپوشاند و شرط است در پیراهن که

از دوش تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در
لفافه آنکه از طول بقدر زیاد باشد که بتوان دو سر کفن را بست ~~و از عرض بقدر~~
~~زیاد باشد که بتوان دو سر کفن را بست~~ و از عرض بقدر زیاد باشد که بر روی هم
بیفتند و طرفان و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم و در
لنگ پوشاندن سینه است تا بقدم لیکن احوط آنست که زائد بر قدر واجب را بدون
اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال الصغیر بیندازند و اگر متعذر
شود سه پارچه اکتفا نمایند بانچه مقدور است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه باشد
بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشاندن عورت نیز واجبست پوشاندن عورت و کیفیت
تکفین آنست که لنگ بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک
از سه پارچه بپوشاند تمامی آنچه را که در زیر آنست و جایز نیست مغصوب بودن کفن و نجس
بودن و نه حریر محض بودن و نیز پوست بودن هر چند از حیوانی باشد که تذکیه کرده شده و
ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن ننمایند از تو یکه از مو و کرک بافته باشند
هر گاه از ماکول اللحم باشد هر چند معروف در میان اصحاب اینست که جایز نیست و کفن واجب
بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند مدیون باشد مگر زن که کفن او بر شوهر
است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل حنوط نمودن هفت موضع
سجود میت یکافور و کفایت میکند در آن مسمی و اگر پیش از حنوط را بر غسل کفنا
نمیکند و فرقی نیست در حنوط در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح و صغیر و کبیر لیکن
مخصوص است بوجوب به میتی که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او
نیز نبرند در تحنیط و چیدن و تغسیل **مطلب سیم** در نماز میت است بدانکه
واجبست نماز بر هر میت مسلم که شش سال از عمرش گذشته باشد و داخل در سال هفتم شده
باشد و کسیکه داخل شش سال شد احوط آنست و واجبست در نماز شیعه پنج تکبیر یکی
اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و
بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر

و اگر از غیر ماکول اللحم باشد صح

للمؤمنين والمؤمنات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از آن
تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند و اگر میت غیر مکلف باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید
اللهم اجعله لنا و لابویه سلفا و فرطا و اجرا و کم و زیاد در دعاها که وارد شده بعضی
نیست لکن احتیاط در خصوصیات قصد توظیف نکنند حاصل منظور را نیست که بعد از
تکبیر اول شهادتین و بعد از تکبیر دوم صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
آل او و بعد از تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و بعد از تکبیر چهارم دعا از برای میت
خوانده شود و ترک نشود علی الاحوط و زیاده از قدر لازم ز مادتی در خیرات و قربة
الی الله بخوانند نه بقصد توظیف خاص چون بقسم بلا اشکال است فی عمل الخیر محض
بعضی از دقایق در عبارات و عوات این قسم است پس نماز کننده نیت میکند که نماز
میکنم بر این میت حاضر واجب قربة الی الله و بعد از آن میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة
ولا ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره الکافرون و المشرکون پس میگوید الله اکبر و بعد از آن میگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد افضل ما
صلیت و بارکت و ترحمت و سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید
مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس الله اکبر میگوید و بعد از آن میگوید
اللهم اغفر لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم
و الاموات و تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم
الراحمین انک علی کل شیء قدیر پس میگوید الله اکبر و بعد از آن میگوید اللهم
ان هذا المسجی قدامنا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک و قد قبضت روحه الیک
و قد احتاج الی رحمتک و انت غنی عن عذابه نزل بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر لنا و له اللهم احشره مع من یتولاه و یحبه

و ابعده ممن یتبرؤه و یبغضه اللهم الحقه بنبیک و عرف بینه و بینه و ارحمنا
اذا توفیتنا یا اله العالمین اللهم اکتبه عندک فی علیین و اخلف علی عقبه فی
الغابرین و اجعله من رفقاء محمد و آله الطاهرین و ارحمه و ایانا برحمتک یا ارحم
الراحمین پس الله اکبر میگوید خارج میشود از نماز و بهتر است که بعد از تکبیرات
بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و اگر میت زن باشد بعد هذا
المسجی بگوید هذه المسجاة قدامنا امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک و قد
قبضت روحها الیک و قد احتاجت الی رحمتک و انت غنی عن عذابها نزلت
بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها
منا و اگر بگوید اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا عیب ندارد و بو
بگوید اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و
اغفر لنا و لها اللهم احشرها مع من تتولاه و تحبه و ابعدها ممن تتبرؤه و تبغضه
اللهم الحقها بنبیک و عرف بینها و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین
اللهم اکتبها عندک فی علیین و اخلف علی عقبها فی الغابرین و اجعلها
من رفقاء محمد و آله الطاهرین و ارحمها و ایانا برحمتک یا ارحم الراحمین
و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم ان کان یحب
الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه خوب است و اگر مخالف باشد نماز صبی که
نقیه مراد نماز کند در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املأ جوفه نارا
و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و در نماز ناصبی بگوید اللهم اخز
عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد حر نارک اللهم اذقه حر عذابک
فانه کان یوالی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک و تکبیر
پنجم در نماز ناصبی نیست و اگر میت مستضعف باشد در نماز او بگوید اللهم
اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و واجب است در آن نیت و
قیام و رو بقبله بودن با امکان و کذا رو بسر میت را بطرف راست نماز گذار و کذا دوری

بودن عرفا و نگذشتن از محاذات آن مگر آنکه مأموم باشد و شرط است بر پشت خوابانیدن
میت در حال نماز و باید نماز بعد از تغسیل و تکفین باشد نه قبل از آن هر وقت میت اگر
در بیان احکام دفن کردن میت بدانکه واجب است که میت را پنهان بکنند در
زمین بر وجهی که جسد او محفوظ بماند از جانورها و بوی آن بیرون نیاید و آنچه
که از او جدا شده است از قبیل مو و مانند آن باید همراه او گذاشته شود و نیز واجب است
که میت را بر پهلوی راست در میان قبر بخوابانند بر وجهی که روی میت بسمت قبله باشد و
همچنین واجب است این دو امر بر طفلی که سقط شده باشد و چهار ماه را کامل کرده باشد
و اگر کمتر از چهار ماه باشد احوط آن است که در خرقه بپیچند و دفن کنند و همچنین در
اعضائی که از زنده جدا شده باشد احوط آن است و سنت بمیت و اهل او و قبر او و
مباشر دفن او چند امر مستحب است **اول** تشییع جنازه با طریقی که عقب آن یا یکی از
دو طرف آن را بروند **دوم** آنکه قبر بقدر یک قامت باشد یا آنکه تا دو ترقوه
باشد **سیم** آنکه در جانب قبله گودالی قرار بدهند که میت را در آنجا بخوابانند
که آن را لحد می‌نامند **چهارم** بندهای کفن را باز کنند و سر میت را برهنه
کنند **پنجم** پای برهنه شدن آنکس که در میان قبر میرود تا آنکه میت را
بخاک بسپارد **ششم** آنکه آنکس از جمله ارحام میت نباشد مگر آنکه میت زن باشد
هفتم آنکه اگر میت مرد باشد او را پیش از داخل کردن در قبر در جانب پای قبر بگذارند
و اگر زن باشد پیش روی قبر بگذارند **هشتم** آنکه میت را پیش از داخل کردن در قبر
دو مرتبه بر زمین بگذارند که در مرتبه سیم داخل قبر کنند **نهم** آنکه اگر میت
مرد باشد سر او را داخل قبر کنند بر وجهی که سر او زیر باشد و اگر زن باشد از پهلو
او را داخل قبر کنند **دهم** آنکه با میت بگذارند قدری از تربت جناب سید
الشهداء روحنا له الفداء **یازدهم** آنکه میت را ولی یا شخصی نایب ولی او
علی الاحوط تلقین بکند باین طریق که دست راست خود را بدوش راست او
بگذارد و دست چپ را بالای دوش چپ او و را حرکت سختی بدهد و بگوید اسمع افهم

او محمّد نبیّک والاسلام دینک و علیّ ولیّک و امامان و همچنین هر یک از ائمه را
نام ببرد تا آخر ایشان و بعد از آن نیز تلقین بکند **دوازدهم** آنکه بر روی لحد
خشت یا مانند آن میگذارند بطوری که خاک بروی میت نریزد **سیزدهم** آنکه
که میت را بخاک سپرد از جانب پای قبر بیرون بیاید **چهاردهم** آنکه کسانی
که حاضرند سوای ارحام میت با پشت کف دست خاک بریزند و بگویند انا لله و انا الیه
راجعون **پانزدهم** آنکه از غیر خاک قبر در میان قبر نریزند **شانزدهم**
آنکه قبر را بقدر چهار انگشت باز کرده بلند کنند **هفدهم** آنکه برای قبر
چهار گوشه قرار بدهند یعنی مربع کنند **هیجدهم** آنکه بروی قبر آب بریزند و
ابتدا کنند از سمت سر و دور بدهند تا بسمت سر برسانند و آنچه علاوه کرده بریزند
بر وسط قبر **نوزدهم** آنکه جناب مصیبت را بعد از دفن بلکه مطلق تعزیت بگویند
و تسلی بدهند و بیان ثواب بر مصیبت و وعدهای خداوند را از برای صابران
و مانند اینها بنمایند **بیستم** آنکه نماز وحشت که آنرا نماز لیلة الدفن میگویند
از برای میت بجا بیاورند و طریق آن بنا بر مشهور آن است که نیت کنند که دو
رکعت نماز وحشت میکنم بجهت فلان میت قربة الی الله تعالی الله اکبر بگویند
و حمد و آیة الکرسی را بخوانند و احوط آن است که آیة الکرسی را تا هم فیها خالدون
بخوانند بعد رکوع و سجود کنند و در رکعت دوم بعد حمد ده مرتبه انا انزلناه
بخوانند و نماز را تمام نموده پس سلام بدهند پس از آن بگویند اللهم صلّ علی
محمّد و آل محمّد اللهم ابعث ثواب هاتین الرکعتین الی روح فلان بن فلان و
بجای فلان بن فلان اسم او و پدر او را بگویند و اگر بخواهند در غیر شب دفن
از برای میت نماز کنند خصوصا والدین و اولاد نماز هدیه بجا آورند باین
نحو که مصلی بعد از حمد در دو رکعت اول یکمرتبه انا انزلناه بخوانند و در رکعت
ثانی انا اعطینا بخوانند بلکه در شب دفن نیز این نماز را میتوان کرد خصوصا
اگر یکنفر بخواهد که زیاده از یک نماز برای میت بجا آورد بهتر این است که

بعد از نماز اول این نماز را بجا آورد و بجا آوردن اینگونه نماز ها مابین نماز
مغرب و عشا اگرچه در نظر احقر جایز است و حرام نیست لکن احوط احتراز است که
بعد از نماز مغرب و عشا یعنی وقتیکه ذمه مشغول بنماز واجبی نباشد بکنند و
اینکه متداول شده که نماز وحشت را بجهة مؤمن میت میکنند و وقتی در این
باب بنظر نرسیده احوط این است که بقصد خصوصیت نکنند و دیگر این بقصد
قربت مطلقه که این قسم ان شاء الله قدر متیقن است والله العالم مبحث سیم
در تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول در اسبابی منتقل شدن از وضو
و غسل به تیمم است و آن چند چیز است اول نداشتن آب بقدر کفایت و اگر آب داشته
باشد لکن بدن یا لباس نجس باشد و بعد از تطهیر نماند تطهیر از نجاست را مقدم بدارد
و تیمم بکند مگر اینکه اگر تطهیر کند تیمم هم ممکن نشود آنوقت وضو بسازد یا غسل
کند و با آن نجاست نماز کند یا برهنه نماز کند با آن تفصیلی که ذکر شد دویم
نرسیدن بآب بسبب پیری از دزدی یا درنده یا نداشتن آب یا فوت شدن آن یا
نداشتن قیمت آب یا آلات یا بخواهند یا اینکه در قیمت چندان گران بگویند
که بالنسبه بحال این شخص اجحاف و ضرر لازم آید و الا بخرد اگرچه زیاده از قیمت
متعارف بگویند سیم اینکه بترسد از استعمال آب بهم رسیدن و حادث شدن مرضی یا طول
کشیدن مرضی اگرچه ترکیدن دست و رو و یا شقاق افتادن آنها باشد بنحو متعارف
و همچنین است خوف بر عطش و بر حیوان و کافی نیست در خوف احتمال و هم و شرط
نیست حصول ظن بضرر علی الاقوی و همچنین است خوف تا دارای سرما نتواند که
عادة نتوان متحمل شد و اگر کسی آب نیابد و احتمال وجود آب بدهد واجب است تفحص
در چهار طرف بمقدار طلب بقدر رمی تیر یعنی انداختن تیر از معتدل بالة
معتدل اگر زمین پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر
دو تیر پرتاب بنحو مذکور در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت
وقت نماز باطل است و اگر صبر نمود تا تنگی وقت احوط آنست که بجا بیاورد

نماز را در وقت و قضا کند در خارج وقت مجملا کفایت مینماید از برای معین تیمم
مدهوش نکن از استعمال آب اگرچه بسبب قضا شدن نماز باشد خوف و صادر جا بیکه بعد
مکان بتحصیل آب یا مدخلیتی در قضا شدن باشد والله العالم مطلب دویم
در آنچه تیمم بآن باید کرد میشود بخاک خالص تیمم کردن و با شکال است بچیزهای
... نشده باشد بخاک و زمین و سنگ تیمم نمودن بگچ و خشت پخته
و ... مثل آن با شکال است و اگر متیسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل و
یال حیوان یا یکی از آنها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار و سنگ است و مخیر
در اشیاء نمودن غبار رخت و جل و یال حیوان و نحو آن و در آنها معتبر است
جمع نمودن غبار را و تکاندن و نحو آن بنابر احوط و اگر هیچ غبار در آنها بهم نرسد
تیمم بآن نکند و همچنین هرگاه غبار از خاک کمتر و نحو آن باشد تیمم بآن نکند
و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود و گل میسر شود تیمم نمودن بگل تیمم
نماید بآن در صورتیکه ممکن نشود خشک شدن و تیمم نمودن بخاک حاصل
از آن والا احوط آنست که تحصیل خاک نماید با امکان و اگر گل خشک شد
شود و لکن تحصیل خاک ممکن نشود احوط مراعات آنست و کیفیت تیمم بگل
مثل تیمم بخاک است و اگر سنگ و گل هر دو میسر شود احوط جمع میان تیمم بهر دو
است و هرگاه فاقد باشد تیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن بغیر خاک است
و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت میسر نشود ساقط میشود تیمم و نماز هرچند میسر
شود یخی که نتوان بآن وضو ساخت یا غسل کرد و بعضی قائل شده‌اند بتیمم و احتیاط
در جمع میان هر دو و قضا است فرق نیست در میان انواع خاک از سرخ و سیاه
و سفید و غیر آن و جایز است تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک غیر
هرگاه علم نداشته باشد بنجاست آن جایز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی و بعضی زمین مثل
اشنان و ارد و معدن ها مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر غیر زمین و مکروه است تیمم
در زمین شوره زار تنبیه و تسهیل بدانکه احتیاط آنست که

اگر با امکان خاک تیمم بخاک نماید اگرچه بجمع کردن غبار باشد بعد بکه حاصل
شود بتکاندن یا بجنبانیدن بکار و نیز بکردن باشد و الا تیمم نماید بنفس زمین و
از جمله آنست آجر و سفال لکن آجر و سفال را موخر بدارد از سنگ گرانهم جزء ارض
پس اگر ممکن نشد نفس زمین تیمم کند بسنگ و اگر ممکن نشد سنگ تیمم نماید
با آجر و سفال و اگر ممکن نشد آجر و سفال تیمم کند بغبار نمد و پالان است و الا تیمم
نماید بگل که عمل باین ترتیب بنظر احقر عمل باحتیاط و طریق نجات است و الا تکلیف
ساقط است والله اعلم بحقایق الامور **مطلب تیمم** در بیان کیفیت تیمم است
بدانکه واجب است زدن دو کف دست را با هم در صورتیکه ممکن باشد بنابر احوط که
هر دو کف بهم باشد و هم چنین واجب است مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی
سر تا بطرف بالای بینی بباطن هر دو کف با یکدیگر بنابر احوط و احوط علاوه
نمودن جبینین است که عبارت از دو طرف پیشانی است و همچنین علاوه نمودن
ابروها است بلکه اکتفا بکمتر از اینها خالی از اشکال نیست اگرچه ظاهر اینست که
است مسح پیشانی بچهار انگشت شخص مستوی الخلقه بباطن هر دو دست و حال انتها
آنها مسح کند از رستنگاه موی سر تا طرف بالای بینی بتمام باطن دو دست انشاءالله
عمل به تکلیف نموده بلکه گویا اندکی علاوه را نیز مسح نموده باشد والله العالم و هم
چنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست تا سر انگشتان با
کف دست دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر آن بنا
بر احوط و معتبر است در پیشانی و دو کف تمام را مسح نمودن و در ماسح که عبارت
از باطن دو کف باشد بتمام مسح نمودن معتبر نیست هرچند احوط است و از طرف
حدود هر یک از اعضا تیمم چیزی را زیاده نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر
واجب و واجب است در تیمم نیت قربت و احوط تعیین وجوب یا ندب یا استباحه
است بنحویکه در وضو گذشت و اما رفع حدث در اینجا قصد آن خلاف احتیاط
و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضو یا غسل است اما اگر تیمم بدل از وضو

مبحث تیمم ص

و غسل هر دو در ذمه مکلف باشد معین است که تعیین نماید که تیمم بدل از وضو
میکند یا بدل غسل و احوط آنست که نیت نماید بانطریق که تیمم میکنم بجهة مباح شدن
نماز بدل از وضو یا غسل از جهة آنکه واجب است یا مستحب است قربة الی الله و بعد
زدن دست بر زمین خلاف است و اظهر کفایت نمودن یکدفعه زدن است چه آنکه تیمم
بدل از غسل باشد چه بدل از وضو هرچند احوط جمع نمودن میانه یکدفعه زدن و
دو دفعه زدن است به تکرار تیمم خصوصا در تیمم بدل از غسل و واجب است در تیمم
ترتیب بانطریق که زدن دست پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی
پیش از مسح نمودن دو دست و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ
باشد لیکن تا یزد و صورتیست که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین و اما در صورتیکه
دو دفعه بزند دفعه دوم پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و هم چنین واجب
است موالات هرچند بدل از غسل باشد مراد بان در اینجا بی در پی بودن عمل است
و همچنین واجب است در جای دست خاک و ماسح و ممسوح مانعی نباشد مگر در
که جبیره مانند آن باشد و نزع آن ممکن نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه
صحیح نیست در وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت
وقت اشکال دارد و احوط تاخیر نمودن است خواه امید رفع شدن عذر داشته
باشد یا نه هرچند اظهر جواز تقدیم در اول وقت است هرگاه علم داشته باشد
که عذر برطرف نمیشود تا باخر وقت و هم چنین در صورت ظن بان بلکه در صورت
شک نیز یا بعض معتبره در صورت جواب و باطن تمکن تجویز آن دیناو مشکل است
احتیاط شدید در تاخیر است و فرق نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت
میان نماز واجب و سنت یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب
نیست بر او اعاده نمودن نماز خواه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه
در خارج وقت متعمد بر جنابت باشد یا نه عالم باشد به نبودن آب در صورت تعذر جنابت
یا نه تیمم از برای نمازی باشد که آن نماز از وقتش گذشته باشد که متعذر باشد بر او

در سابق رابعاً آنچه در وضو و غسل مذکور شد و هم چنین واجب صح

از اوّل تا سه غیر معفو از آن خشک نماید و همچنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای فریضه
حاضره نمود و بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر شود در اول وقت و واجب نیست انتظار
تا آخر وقت و اگر نماز قضا در ذمه شخص باشد میتواند با عدم تمکن از وضو و غسل
تیمم از برای آن بکند هر وقت که اداء نماز قضا داشته باشد و جایز است نماز دیگر را
بجا آوردن بهمان تیمم و لازم نیست تجدید تیمم از برای نمازهای دیگر و جایز است
بجا آوردن نماز در اول وقت لکن در صورتیکه گمان بهم رسیدن آب نداشته باشد
علی الاحوط و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب پیدا شد و ممکن
نشود او را استعمال نمودن آن و بقدر زمان استعمال آب بگذرد آن تیمم باطل نمیشود
و اگر در وسط نماز آب پیدا شد باطل نمیشود نماز در صورتیکه بحد رکوع رسیده باشد
و اگر بحد رکوع نرسیده باشد احوط اتمام نماز و اعاده است توضیح آنست
که اگر تیمم واقع شده باشد در آخر وقت و بعد از دخول در صلوة آب یافته شود
در حالتیکه اگر بخواهد قطع صلوة نموده وضو بسازد و یا غسل کند و استیناف صلوة
نماید صلوة قضا شود بلا اشکال نماز صحیح است نه قطع آن جایز است و نه اعاده
قضاً از برای آنست و اگر نماز واقع شده باشد بتیمم مشروعی که در سعه وقت
واقع شده باشد لکن نماز در ضیق وقت واقع شود بنحویکه مذکور شد باز حکم
همانست که مذکور شد و اگر نماز واقع شود بنحو مشروع در سعه وقت و آب
یافته شود در اثناء نماز که اگر شخص مصلی قطع صلوة و تحصیل طهارت اختیاریه
کند و استیناف صلوة کند صلوة او ادا باشد که لااقل بتواند یک رکعت از نماز را در وقت
دریابد که وقت اضطراری دریافته شود و اداء حکمی بشود پس اگر وجود آب
در اثناء نماز و بعد از رسیدن برکوع باشد بلا اشکال نماز صحیح است قطع نماز
جایز نیست و اگر بحد رکوع نرسیده باشد مسئله محل اشکالست اظهر در نظر احقر
آنست که باید نماز را قطع کند و بعد از تحصیل طهارت اختیاریه یعنی وضو یا
غسل نماز را از سر بگیرد لکن احتیاط کردن و اتمام نماز و اعاده در صورتیکه

یعنی اگر داخل شود وقت نماز دیگر ع

وقت

وقت وسعت این قسم احتیاط را نیز داشته باشد اقرب بنجات است و اگر شخص جنب تیمم
کند بدل غسل و بعد از آن محدث شود بحدث اصغر مثل اینکه بخوابد یا بول کند
لازم است تجدید تیمم از برای نماز بعد از آن و بخوان و تیمم بدل غسل و
احوط آنست که در تیمم ثانی قصد قربت کند یعنی بقصد ما فی الذمه تیمم کند چون
احتمال میرود که این تیمم بدل وضو باشد مانند حدث اصغر بعد از غسل جنابت و احوط
از آن این است که دو تیمم کند یکی بدل غسل و یکی بدل وضو و اگر شخص حائض و
مانند آن که باید هم وضو بسازد و هم غسل کند لزوما یا احتیاطا اصلا آب نداشته
باشد یعنی متمکن از هیچیک از وضو و غسل نباشد باید دو تیمم بکند یکی بدل از وضو
و دیگری بدل غسل و اگر بقدر وضو آب داشته باشد نه غسل وضو بسازد و بدل
غسل تیمم کند و اگر بقدر غسل داشته باشد و بقدر وضو نداشته باشد غسل
کند و بدل وضو تیمم کند و اگر بعد از تیمم بدل غسل حائض مثلا محدث شود
بحدث اصغر باید بسازد و تیمم کند فقرا که باز شرعا حائض است حالت و مانند حالت
پیش از تیمم خواهد بود و اگر وضو در حائض و مانند او لازم ندانیم بلکه تیمم باید
بکند بدل غسل بدانکه مباح میشود به تیمم هر چیزیکه مباح میشود بوضو و غسل
پس جایز است از برای شخصی که تیمم کرده باشد مثلا از برای نماز واجب بجهة نداشتن
آب مکث در مساجد و عبور در مسجدین اعظمین و مس کتابت قران و مانند اینها و هم
چنین بجا آوردن نافله بتبعیت فریضه و اما اگر بخواهد مستقلا کسی از برای مس
کتابت قران و نماز نافله تیمم کند پس اگر ضرورت در مس کتابت قران اقتضا کند
مثل تصحیح آن اگرچه واجب فوری ندانیم و نماز قضا واجب اگرچه موسع بدانیم
و نماز شب در صورتیکه فوت شود بنا بر اظهر از نهایت که مشروع و صحیح
باشد تیمم از برای اینها بلکه دور نیست جواز تیمم از برای قضای نافله و مانند
زیارت عاشورا و زیارت جامعه بجهت احرام و دخول حرم و مانند اینها بدل
غسل بجا لا هر جا که شخص محدث بخواهد بجا بیاورد عملی را که مشروط بطهارت باشد

خواه

خواه واجب خواه مندوب و مشروع است تیمم از برای آن بلکه دور نیست رجحان آن از برای
اموریکه راجح باشد طهارت از برای آنها مطلقا اما وضو و غسلی که بالاصالة مستحب باشند
یا بجهت وقت خاصی مستحب باشند مثل تیمم کردن قبل از وقت فریضه بدل از وضو
بجهت بودن بر طهارت و همچنین تیمم قبل از وقت فریضه در حق جنب بجهت بعضی
متطهر بودن پس نظر بفتوای جمعی از اعیان فقها بان مانند علامه اعلی الله مقامه
باکی بان نیست بلکه نسبت بمانند بودن بر طهارت در جاهائیکه منظور رفع حکم حدث
است نظر بعموم ادله منظر اشکال معتد به در آن نیست و اما در جاهائیکه غسل
مندوب رافع حدث نباشد یعنی مانند غسل جنابت مندوب باشد و غسل خود راجح
و مندوب باشد و شرط کمال از برای دیگر که طهارت شرط کمال آن باشد نباشد مانند
غسل جمعه و اغسال لیالی ماه رمضان و نحو اینها بنا بر اینکه اینگونه اغسال مندوبه را
موجب حصول طهارت ندانیم چنانکه مشهور ما بین فقها است پس تیمم از برای
آنها خالی از اشکال نیست لکن نظر بفتوای جمعی عمل بان بی عیب است و لکن بهیچ تیمم که
مبدل منه رافع حدث نباشد بعمل نیاورند عملی مشروط بطهارت را علی الاحوط مخفی نماند
که اینکه گفتیم به تیمم از برای نماز و نحو آن میشود اعمال دیگر را بجا آورد وقتی است
که ضرورت اختصاص بان نماز مثلا نداشته باشد پس اگر نابودن آب بجهت قضا
شدن نماز جنب تیمم کند که نماز را ادا دریابد بان تیمم نمیتواند با تمکن از آب اعمال
دیگر را که ضرورتی در آنها نیست مرتکب شود چنانکه مخفی نیست و کسیکه در بعضی
از اعضاء تیمم او جبیره یا مانند آن باشد و ممکن نباشد برداشتن آن واجب است
تیمم کردن بهمان نحو صحیح است و سابق اشاره شد که کسیکه آب بیابد و وضو نسازد
یا اینکه قادر شود بر آن یا غسل نکند در جائیکه واجب باشد بر او غسل و متمکن شود
از غسل و عصیانا یا بگمان وجود آب ترک کند فاسد میشود تیمم او و واجب
میشود اعاده تیمم مطلقا یعنی اگر در اثناء نماز آب بیابد در جائیکه حرام باشد
قطع نماز
و بعد از آن مفقود شود آب که بعد از فراغ از صلوة متمکن نشود از تحصیل طهارت

اختیار دیه طاهر نیست که تیمم او شکسته نمیشود و بصحت باقیست و اگر جمع شوند
جنب و میت و محدث بحدث اصغر و داخل شود وقت نماز و محتاج شوند بطهارت و کفایت
نکند آب مگر از برای یکی از اینها پس اگر آب مملوک یکی از ایشان باشد دیگری نمیتواند بدون اذن
او تصرف کند بدون اذن او و واجب است بر او تحصیل طهارت علی الاحوط و اگر آب مباح یا
باکه مالک اذن داده باشد که هر یک بخواهد استعمال میکنند پس مقدم بدارند جنب را
علی الاحوط و اگر آب مشترک باشد و کفایت نکند مگر میت را مشکل است و اگر ولی میت
بالغ باشد دور نیست که احوط در حق او و دیگران تقدیم جنب باشد و در اینجا
مسائل لطیفه و فروعات دقیقه است که متعرض شدن آنها موجب تطویل و منافی با وضع
رساله است و جایز نیست بدون ضرورت تیمم کردن مگر از برای نماز جنازه که
جایز است در حال اختیار تیمم کردن از برای آن و لکن جایز نیست بجا آوردن
عمل مشروط بطهارت بان علی الاحوط و همچنین جایز است تیمم از برای کسی
که داخل رختخواب شده باشد بدون طهارت یعنی فراموش کرده باشد و بعد از
داخل شدن در رختخواب ملتفت شود و در آن حال در آنجا میسر نشود وضو
یا غسل یا بعضی که دشوار باشد بنحویکه غالبا چنین است پس صحیح است تیمم در
آن حال و ظاهر روایت صحت تیمم است بهمان جا عوض اگر چه نبوده باشد محل تیمم
نفس ارض و تراب و اگر کسی قادر نباشد بهیچیک از طهارات ثلث ساقط میشود
ادا و ساقط نمیشود قضا علی الاحوط الاقوی و از آنچه گفتیم ظاهر شد که
رفع میشود کراهت از برای جنب و حائض که پاک شده باشد و غسل نکرده باشد
نسبت بتلاوت قرآن و از برای مرد مقاربت هم چه زن بعد از شستن ظاهر
فرج و تطهیر آن به تیمم اگر چه تیمم را از برای خصوص آن مطلب بعمل آورد **باب دویم**
در بیان مسائل نمازهای واجبست و در آن باب مقدمه و چند مقصد و یک خاتمه است
اما مقدمه پس در بیان اعداد نمازهای واجبه و عدد رکعات فرایض یومیه و نوافل
آنها است بدانکه نماز واجب هفت نوع است **اول** نماز شبانه روزی که تعبیر از آن بیومیه

میشود و داخلند در آن نماز قضای یومیه حتی قضای از والد و قضای غیر والد با استیجار
بلکه مطلق نماز احتیاط **دویم** نماز جمعه **سیم** نماز عیدین که عبارتست از عید
ماه رمضان و عید قربان **چهارم** نماز آیات که عبارتست از زلزله و ماه و آفتاب گرفتن
و هر امر آسمانی که موجب خوف اغلب ناس شود مثل باد سرخ و سیاه و امثال اینها
پنجم نماز طواف خانه کعبه **ششم** نماز میت **هفتم** نمازیکه واجب میشود
بامر خارج مثل نمازیکه واجب شود بنذر یا عهد یا قسم یا استیجار و مانند آن و نمازهای
یومیه پنج نماز است **اول** نماز صبح **دویم** نماز ظهر **سیم** نماز عصر **چهارم**
نماز مغرب **پنجم** نماز عشا و نماز صبح دو رکعت است و نماز ظهر چهار رکعت است
و همچنین است عصر و عشا و نماز مغرب سه رکعت است پس مجموع هفده رکعت است
لکن در حق مسافر و خائف از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود بشروطیکه در محلش
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در روز جمعه با تحقق شرائط چندی عوض
چهار رکعت ظهر دو رکعت نماز جمعه واجب میشود پس در حق مسافر و خائف بعد از تحقق
شرائط عدد رکعات نماز یومیه یازده و در جمعه با تحقق شروط مخصوص عدد رکعات
یازده است و عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است در غیر روز جمعه و
سی و هشت رکعت است و در روز جمعه هشت رکعت است نافله ظهر و هشت رکعت
نافله عصر است و هر دو نافله واقع میشود پیش از نماز فریضه و در روز جمعه نافله
بیست رکعت است و چهار رکعت است نافله نماز مغرب بعد از آن و دو رکعت نشسته
نافله عشا بعد از آن و جایز است ایستاده نیز و دو رکعت نافله صبح است قبل از آن و
یازده رکعت است نافله شب بعد از نصف شب که هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر است **مقصد اول** در نمازهای یومیه است بدانکه
وجوب نماز پنجگانه بعد از دخول وقت آنها بلکه وجوب هر نماز واجب مشروط است به
پنج شرط **اول** بلوغ است پس بر غیر بالغ واجب نیست **دویم** عقل است پس
بر مجنون و بیهوش واجب نیست **سیم** پاک بودن از حیض است **چهارم** پاک بودن

از نفاس است پس بر نفسا و حائض نماز واجب نیست **پنجم** آنکه قادر باشد
بر طهارت اختیاریه که وضو و غسل است یا اضطراریه که تیمم است پس کسیکه
متمکن از هیچیک نباشد تکلیف نماز از او ساقط است و این شرائط در اکثر نمازهای
دیگر نیز معتبرند چنانکه در بیان شرائط هر یک معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
و غیر شرط اول چنانکه شرط وجوبند شرط صحت نیز هستند بخلاف شرط اول که
عبادت طفل ممیز صحیح شرعیست بنا بر قولی که خالی از قوت نیست مخفی نماند که آنچه
گفتیم که با فقد شرائط واجب نیست نماز در صورتیست که فقدان شرط مستغرق
وقت نماز باشد پس اگر طفل بالغ شود در اثناء وقت بقدریکه بتواند ادراک
کند اقل واجب از نماز را با شرائط مفقوده واجب میشود نماز بلکه دور نیست که
چنین باشد اگر چه بتواند یک رکعت را بعد از تحصیل شرائط در وقت دریابد و هم
چنین است امر در مجنون و حائض و نفساء و بیهوش و فاقد الشرائط بلکه یکی اگر
از اینها دریابد از اول وقت آن قدر از نماز نیز اگر کفایت کند تمام نماز را بعد از
تحصیل شرائط مفقوده باز اگر نکرده باشد لازم است قضای آن و در بیهوشی
قدر معلوم بیهوشی است که از جانب خدا باشد اما اگر از خود یا دیگری باشد
پس احتیاط نمایند بمراعات قضا مطلق خصوصا اگر بوده باشد بسوء اختیار مکلف
و در مبحث نماز قضا متعرض خواهد شد انشاء الله تعالی و کلام در این مقصد
واقع میشود در چند مبحث **مبحث اول** در مقدمات نماز است یعنی چیزهائی
که پیش از نماز باید مراعات آنها نمود و آن شش چیز است **اول** طهارت از حدث
دویم طهارت از خبث **سیم** داخل شدن وقت **چهارم** توجه نمودن
بقبله **پنجم** مباح بودن مکان و پاک بودن بعضی از آن **ششم** پوشیدن
عورت و از این شش چیز دو در کتاب طهارت مذکور شد و چهار چیز باقی مذکور میشود
در چهار فصل و چون اذان و اقامه از مقدمات مندوبه است پس آن نیز بجهت آداب مصلی در
در فصلی مذکور میشود پس در اینجا پنج فصل است **فصل اول** در اوقات نمازهای

واجبهٔ یومیه است اگرچه گفته میشود بالتبع اوقات رواتبهٔ یومیه نیز بدانکه وقت نماز صبح از
اول طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب و وقت نماز ظهر و عصر از اول زوال است تا غروب
آفتاب بشرط آنکه بقدر ادای نماز بماند تا بجا آوردن این دو نماز است لکن از اول وقت بقدر چهار
رکعت در حق حاضر و بقدر دو رکعت در حق مسافر با اقل واجب باعتبار حال مکلف
مختص بنماز ظهر است بعضی گفته اند فاقد وضو بقدر یکه وضو بسازد و اتیان بنماز کند
و در حق واجد وضو بقدر نماز فقط و همچنین بالنسبه بسایر شرایط این است و از وقت
مختص است بنماز ظهر و همین مقدار از آخر وقت مختص است بنماز عصر و ما بین این دو وقت
مشترک است ما بین این دو نماز لکن باید نماز ظهر را مقدم داشت بر نماز عصر
و اول وقت نماز مغرب و عشا بعد از تحقق غروب شمس است بان نحو یکه در معرفت
اوقات مذکور خواهد شد و آخر آن نصف شب است چه در حق مختار و چه در حق مضطر
بنابر اظهر و لکن در حق غیر مختار مانند کسیکه فراموش کرده باشد یا در خواب بوده
باشد قبل از طلوع فجر بقدر یکه بتواند تمام هر دو نماز را یا قدر پنج رکعت را بجا
بیاورد ملتفت شده باشد احوط اینست که نماز مغرب و عشا را بجا بیاورد بقصد
قربهٔ مطلقه یعنی متعرض نیت ادا و قضا نشود و در این دو نماز نیز مانند ظهر و عصر
مقدار سه رکعت از اول وقت بهمان تفصیلی که مذکور شد مختص بنماز مغرب است و مقدار
چهار رکعت از آخر وقت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر بهمان تفصیلی
که سابق ذکر شد مختص بعشا است و ما بین این دو وقت مختص مشترک است ما بین این
دو نماز پس فی الحقیقه داخل نمیشود وقت نماز عصر مگر بعد از گذشتن
از اول وقت مقدار یکه کفایت بجا آوردن اقل واجب نماز ظهر باعتبار حال
مکلف بکند و خارج میشود وقت ظهر وقتیکه باقی بماند از آخر وقت مقدار یکه
کفایت نماز عصر با اقل واجب باعتبار حال مکلف نماید و همچنین داخل نمیشود وقت نماز
عشا مگر از گذشتن از اول وقت مغرب بقدر از زمان که کفایت کند بجا آوردن
نماز مغرب را و خارج میشود وقت نماز مغرب با اینکه باقی بماند از آخر وقت مقدار یکه

کفایت نماز عشا فقط نماید و ما بین این دو وقت مختص در هر دو مشترک است ما بین این دو
نماز با این معنی که هر کدام را بخواهد مقدم بدارد بتواند بلکه لازم است مقدم داشتن نماز
ظهر و مغرب بر عصر و عشا لکن ظاهر میشود ثمرهٔ اشتراک در صورت فراموشی و مانند این
توضیح مقام این است اگر مصلی داخل شود در نماز عصر باعتقاد اینکه نماز ظهر را
بعمل آورده است یا غافل شود از نماز ظهر و داخل در نماز عصر شود و بعد از فراغ
از نماز عصر ملتفت شود که نماز ظهر را بعمل نیاورده بود خالی از این نیست یا نماز
عصر واقع میشود تماما در وقت مختص بظهر یا واقع میشود تماما در وقت مختص
بعصر یا واقع میشود تماما در وقت مشترک یا شروع در وقت مختص بظهر میشود
و فراغ در وقت مشترک یا شروع در وقت مشترک میشود و فراغ در وقت مختص
بعصر در جمیع صور نماز عصر صحیح است مگر در صورتیکه واقع شود تماما نماز عصر
در وقت مختص بنماز ظهر که در اینصورت نماز عصر باطل خواهد بود و اگر در اثناء
نماز عصر متذکر شود واجب است عدول نمودن بنماز ظهر مگر در صورتیکه تمام نماز
عصر واقع شود در وقت مختص بعصر که در اینصورت عدول معنی ندارد بلکه
اگر شروع در وقت مشترک شده باشد و التفات در وقت مختص بعصر جواز عدول
مشکل است بلکه اظهر عدم جواز عدول است پس باید نماز را بنیت عصر تمام کند
و نماز ظهر را قضا کند و همچنین است بعینه کلام در دو نماز مغرب و عشا مگر اینکه
عدول از نماز عشا بسوی مغرب در صورتیست که برکوع رکعت چهارم نرسیده
باشد بلکه بعد از داخل شدن در رکعت چهارم اگرچه هنوز مشغول بقرائت باشد
جواز عدول مشکل است اگرچه اظهر جواز عدول است مادامیکه نرسیده بحد رکوع
شرعی اما اگر داخل رکوع شده باشد جائز نیست عدول از نماز لاحق بسابق
و عدول از لاحق بسابق تخصیص باینمقام ندارد بلکه ثابت است در هر نماز واجب
یومیهٔ لاحق بالنسبه بسابق پس اگر نماز صبح مثلا قضا شود و مصلی فراموش
نماید و داخل در نماز ظهر شود و در اثناء نماز بخاطرش بیاید باید عدول بنماز

بنماز صبح مادامیکه محل عدول باقی باشد لکن بنحو مذکور بنیت ما فی الذمه بنا بر قول کسیکه
تقدیم قضا را لازم میداند نه بنا بر قول بمواسعه و جواز تاخیر اگر چه این قول اقوی است
عدول بنحو استحباب خواهد بود و محل عدول از اداء لاحق باداء سابق واجب است و از
اداء بقضاء در صورتیکه شروع در اداء نماید یا غفلة شده باشد مستحب و احوط
است ما دامیکه از سابق بلاحق مثل کسیکه نماز ظهر را بجا آورده باشد و ثانیا
باعتقاد آنکه بجا نیاورده است شروع نماید بنماز ظهر و در اثناء نماز ملتفت شود
ظاهر این است که این عدول صحیح نیست و نماز باطل است و اگر کسیکه نماز ظهر را یا مغرب را
تاخیر بیندازد تا زمانیکه داخل شود وقت مختص بنماز عصر یا عشا باید مقدم بدارد
نماز عصر و عشا را و ثانیاً سابق را قضا کند و اگر بعد از بجا آوردن نماز عصر مثلا معلوم
شود که نماز او فاسد بود و وقت هم بمقدار نماز باقی بود دور نیست نماز عصر یکه بجا آورده
است صحیح باشد و لازم باشد بجا آوردن نماز ظهر بقصد ما فی الذمه یا اداء اگر وقت آن باقی
باشد و بقصد قضا اگر وقت آن خارج شده باشد و اگر در اثناء نماز عصر معلوم
شود که در وقت شروع بنماز عصر وقت ظهر و نماز باقی بود بنحویکه بجا آوردن
ظهر و بقیه عصر از او ممکن بود اگر چه بسبب ماندن مقدار پنج رکعت از وقت باشد پس
میگوئیم خالی از این نیست این وقتیکه مطلع شد یا هنوز وقت مختص بنماز عصر داخل
نشده یا اطلاع بعد از دخول وقت مختص بعصر و گذشتن وقت مشترکست در
صورت اولی دور نیست که لازم باشد عدول نمودن بنماز ظهر و در صورت ثانیه دور
نیست که نماز عصر صحیح باشد و عدول جایز نباشد و لازم باشد تمام نمودن
بنیت عصر و همچنین است کلام در نماز مغرب و عشا بان تفصیلیکه اشاره شد
والله العالم بدانکه شناخته میشود صبح صادق بسفیدیکه متصل بافق است و بهم
عرض افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند چیز از آنجمله میل نمودن آفتاب
بجانب ابروی راست از برای کسیکه رو بنقطه جنوب بایستد و همچنین بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بحادث شدن سایه آن بعد از بر طرف شدن آن

نقره‌ایست نه الحقیقه و اخری در خاطر است که آفتاب بر سمت الراس بلدی در روز عبور نماید
و در تموز در غیر آن صورت است چنانکه در غالب بلاد و دائما و در بعضی از بلاد غالبا
چنین است و شناخته میشود غروب بتجاوز نمودن سرخی که ظاهر میشود در سمت
مشرق در وقت میل نمودن آفتاب بغروب از سمت راس آن بلد که در این وقت قضا
میشود نماز عصر و داخل میشود وقت نماز مغرب و تمام میشود زمان روزه و شناخته
میشود نصف شب بگذشتن از سمت الراس ستارهائی که طلوع میکنند در وقت
غروب و این نیز تقریبی است بلکه گذشتن کواکب از نقطه جنوب کاشف میشود از گذشتن
نصف شب پیش از آن بنا بر آنکه مراد از شب شرعی شب نجومی ولا اقل از این
جهت مراعات احتیاط بشود نظر به فی الجمله تردیدی که حال حاصل شد و اگر باقی بماند
از آخر وقت نماز مقدار یک رکعت که مکلف بتواند یک رکعت نماز صحیح را در وقت آن در
یابد آن نماز اداء است پس اگر باقی بماند از آخر وقت ظهر مقدار پنج رکعت هر دو نماز را
بجا آورد بتقدیم ظهر بر عصر و همچنین در آخر نصف شب اگر باقی بماند مقدار پنج رکعت
هر دو نماز ادا خواهد بود بخلاف آنکه مقدار چهار رکعت بماند که نماز مغرب قضا خواهد
بود و با ادراک یک رکعت در وقت اگر چه نیت ادا صحیح است لکن تاخیر تا این زمان عمدا
ظاهر این است که جایز نبوده باشد مخفی نماند از برای هر یک از نمازهای پنجگانه دو وقت
است وقت فضیلت و وقت اجزا پس وقت فضیلت نماز صبح از اول طلوع فجر صادق
تا اسفار صبح که ظاهر شدن سرخی است در جانب مطلع آفتاب بنا بر آنچه مشهور میان
فقها است بلکه شاید خلافی در آن نباشد و وقت اجزاء آن تا طلوع آفتاب است مخفی
نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر در دو وقت است اول بعد از طلوع
فجر است بلا فاصله معتد بها ثانی بعد از آنستکه خوب روشن شد و مراد در
اینمقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است که آخر ذکر شد
والله العالم و وقت فضیلت ظهر از زوال آفتاب است از دایره نصف النهار تا آنکه
سایه شاخص بقدر شاخص شود یعنی زیاد شود بقدر شاخص و وقت ... و ...

تا وقت مختص بنماز عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای چهار
از نماز ظهر است تا آنکه سایه دو مثل شاخص شود بهمان معنی که گفته شد و وقت مغرب
آن ممتد است تا غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب است تا برطرف
شدن شفق مغربی یا سرخی است که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب
و وقت دوم ممتد است تا آنکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کفایت بجا آوردن
نماز عشا و وقت فضیلت نماز عشا قدر متیقن آن بعد از غروب که برطرف شدن شفق
است تا ثلث از شب و وقت اجزاء آن ممتد است تا نصف شب یعنی نماند بمقدار ادا
نماز در وقت فضیلت از بسیار تأکید مطلوبست در نزد پروردگار عالم شأنه
بسیار محبوبست حتی اینکه ظاهر میشود از بسیاری اخبار جمعا وقت نماز مثل آن در
خارج شدن وقت نماز با نقضاء آن مجلا و مراعات وقت فضیلت اگر چه از جهت مطلق
شرعیه است لکن کاهی راجح میشود ترک آن چنانکه فقها نیز در مواضع چندی استثنا
نموده اند و بنا این کوثر تفاصیل منا سب وضع این مختصر نیست والله العالم و باید اول
وقت معلوم شود اگر ممکن شود بتحصیل علم و جایز نیست اعتماد بمظنه حتی ظن حاصل
از قول عدل واحد بلکه عدلین نیز بنابر احوط اگر چه اظهر جواز اعتماد بشهادت
عدلین و اعتبار است و اگر ممکن نشود تحصیل علم بجهت مانعی مانند دود و ابر
اقوی جواز اعتماد بمظنه است اگر چه غالبا احوط تاخیر است تا حاصل شود علم بدخول
وقت و اگر باعتقاد اینکه وقت داخل شد مکلف داخل نماز شود و بعد از فراغ از
نماز منکشف شود که در وقت شروع وقت نماز داخل نشده بود پس اگر تمام نماز پیش
از وقت واقع شده باشد نماز باطل است و اگر بعضی از آن در وقت و بعضی قبل
از دخول وقت بعمل آورده شده باشد آن نماز محکوم بصحت است و همچنین اگر
در اثناء نماز معلوم شود که حین شروع در نماز وقت نماز داخل نشده بود
اما بعد از دخول در نماز داخل شده وقت و زمانیکه مکلف ملتفت شده بعد از
دخول وقت باشد نماز صحیح است اگر چه باقی مانده باشد از نماز مقدار تشهد

وسلام بلکه اگر چه باقی مانده باشد سلام فقط اما اگر زمان التفات قبل از داخل شدن
وقت نماز باشد آن نماز محکوم ببطلان است اگر چه معلوم باشد که اگر قطع نماز نماید
داخل میشود وقت نماز قبل از فراغ از نماز و در جائیکه حکم بصحت نماز کرده ایم
اگر بعد از فراغ از نماز باعتبار واقع شدن بعضی از نماز ظهر در خارج وقت هنوز
مقدار بجا آوردن تمام نماز ظهر از اول وقت نگذشته باشد شروع در نماز عصر
مشکل است احوط تاخیر نماز عصر است تا گذشتن آن قدر از وقت که اگر نماز
ظهر را بعد از دخول وقت بعمل میآورد بعمل آورده میشد و همچنین است نماز مغرب
و عشا و اگر عارض شود مصلی را عذری از عذرهای مسقطه تکلیف از قبیل حیض
یا جنون یا اغماء قبل از دخول وقت نماز یا بعد از دخول وقت قبل از گذشتن آن
قدر یکه مکلف قادر شود بر اتیان اقل واجب بوجه صحیح و باقی بماند عذر تا خارج
شدن وقت نماز قضا چنین نماز واجب نیست و اگر عذر مرتفع شود پیش از آنکه
وقت خارج شود و بماند از آخر وقت قدر یکه بتواند مکلف یک رکعت را بنحو صحیح
ادراک نماید و مکلف اهمال نماید لازم است قضاء آن نماز چنانکه اگر از اول
وقت بقدر یکه کفایت مجموع نماز با اقل واجبات شرائط آن نماید بعد از آن
عذر مسقط تکلیف عارض شود در حالتیکه مکلف نماز را بجا نیاورده باشد لازم
است قضاء آن چنانکه سابق اشاره نموده ایم والله العالم و[illegible] مبحث
بیان اوقات نوافل رواتب یومیه اما نافله صبح پس بعد از طلوع فجر کاذب است وقتش
تا طلوع حمره مشرقیه یعنی سرخی شدیدی که ظاهر میشود قبل از طلوع آفتاب نه
آن حمره فی الجمله که در اوائل ظاهر میشود اشکال معتدبه نیست در جواز اتیان
بآن و بودن وقت آن اما قبل از فجر کاذب پس از برای کسیکه نماز شب میکند
جایز است بجا آوردن بعد از فراغ از نماز وتر بلکه جایز است از برای کسیکه
اقتصار میکند در نماز شب بشفع و وتر بعمل آوردن نافله صبح بعد از آن و اما
کسیکه نافله شب نمیکند پس ظاهر اینست که در سدس آخر شب که ثلث آخر نصف ثانی شب است

فی عیب نباشد بلکه دور نیست که در نصف آخر شب مطلقا جایز باشد چنانکه از برای کسیکه
نماز شب را مقدم بدارند بر نصف شب بنحو مشروع جایز است اتیان بنافلهٔ صبح بعد از آن
و بعد از ظهور حمرهٔ مشرقیه اگرچه محتمل است جواز نافله تا وقت تنگ شدن فریضه
لکن احتیاط کنند بتاخیر آن و قضا نمودن بعد از آن و اما نافلهٔ ظهر و عصر که در
غیر روز جمعه شانزده رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است و وقت آن بعد از تحقق
زوال بنابر مشهور ممتد است تا وقتیکه بگردد سایهٔ شاخص یعنی زیادتی شاخص
بقدر دو سبع شاخص و وقت نافلهٔ عصر که هشت رکعت است ممتد است تا وقتی
که زیاد شود سایه بقدر چهار سبع شاخص توضیح آنکه بعد از طلوع شمس هر چیزیکه
بر روی زمین نصب کرده باشد بطوریکه عمود و قائم بر سطح ارض باشد و بعضی لفت
که در ارض مستوی ملحوظ شود لابد حاصل میشود از برای آن شیء که تعبیر میشود از آن
بشاخص سایهٔ طولانی بسمت مغرب هر چند آفتاب میل بارتفاع و بلندی میکند
آن شاخص از جانب مغرب میل بشمال میکند و کم میشود تا وقتیکه آفتاب برسد
بدائرهٔ نصف النهار و آن بلد پس بانتها میرسد نقصان آن سایه و غالب بلاد و تمام
میشود و در بعضی از بلاد در بعضی از ایام و بر فرض بقا سایه مقابل نقطهٔ جنوب
واقع میشود پس همینکه میل کرد آفتاب از دائرهٔ نصف النهار بسمت مغرب متحقق
میشود زوال و داخل میشود وقت نماز ظهر پس حادث میشود سایه یا شروع میکند
بزیاد شدن و مایل میشود سایه بسمت مشرق پس تا وقتیکه زیاد شود آن سایه بقدر شاخص
باقیست وقت فضیلت نماز ظهر و بعد از آن وقت فضیلت نماز ظهر تمام میشود
و فضیلت نماز عصر و وقت آن ممتد است تا بگردد زیادتی سایه بقدر دو مثل
شاخص پس وقت نافلتین بنابر مشهور منقضی میشود بگذشتن قلیلی از زمان
فضیلت که زیادتی بقدر دو سبع باشد نسبت بنماز ظهر و بقدر چهار سبع
باشد نسبت بنماز عصر لکن بنظر احقر تمام اشکال معتد به نیست و امتداد وقت
نافلهٔ ظهر تا وقت فضیلت نماز ظهر و امتداد نافلهٔ عصر تا وقت فضیلت نماز عصر

انسب لا لاحتماله عمل کنند که شیطان اکثر را بهمین خیال نقصان در نافله و تنگی بودن
وقت آن محروم میسازد و از دولت این فیض عظیم غایت ما فی الباب احتیاط کنند به ترک
متعرض شدن اداء یا قضا اگرچه بنظر من نیت ادا فی عیبی نباشد اینکه این اشکال هم
در مورد نیست وقت تمام هشت رکعت منقضی شود اما اگر یک رکعت از هشت رکعت
در وقت و ما بقی از نماز واجب اتیان نماید فی عیب و ادا یا بمنزلهٔ ادا است
بین نافلهٔ ظهر و عصر اگر مصلی یک رکعت از نافله درک نماید پیش از گذشتن دو سبع
در نافلهٔ ظهر و چهار سبع در نافلهٔ عصر بجا آوردن مجموع هشت رکعت مشروع
است اگرچه ما وقت را نفسش مضیق بدانیم با اینکه گفتیم ظاهر این است که چنین نیست
بلکه بنظر قوی میآید جواز اتیان بنافلهٔ هر یک از ظهر و عصر تا وقتیکه تنگ شود
وقت فریضه اما وقت نافلهٔ مغرب پس بدانکه نافلهٔ مغرب تا وقتیکه غروب کند
حمرهٔ مغربیه و مفقود شود بلا اشکال ادا است بلکه بنظر احقر بعد از آن نیز اتیان
بان جایز و مشروع است احتیاطا قصد ادا و قضا ننمایند و بنابراینکه وقت نافلهٔ
مغرب را مضیق بدانیم باید در صورتیکه شروع کرده باشد بدو رکعتی قصد ادا نماید تماما
معلوم شود تنگ بودن وقت و کفایت نکردن از برای اتمام جایز است تمام کردن آن
دو رکعت خواه دو رکعت اولی باشد و خواه دو رکعت آخر و چون احقر اتمام
نمیدانیم اشتغال بنافله را با اشتغال ذمه بفریضه لهذا اتیان نماید بنحو مطلق
صلوتین یعنی ما بین مغرب و عشا را مشروع میدانیم بلکه دور نیست جواز بجا آوردن
قضاء نوافل بعد از دخول اوقات فرایض اگرچه شاید مکروه باشد بکراهت عبادتی
و وقت وتیره که نافلهٔ عشا است ممتد است تا آخر وقت نماز عشا مخفی نماند که
که دو رکعتی که نماز را جبر میشود ساقط میشود نوافل آنها و مشروع نیست
بجا آوردن آنها بقصد خصوصیت مگر دو رکعت وتیره و روایتی دلالت دارد که اتیان بان
نیست بنظر احقر تمام هم دلیل و تعدادات با میدانند این فضیلت که در آن روایت
وارد شده وارد از اتیان نوافل نیست لکن اگر احتیاط کند باینکه دو رکعت نافله

کنند بقصد توظیف و تبرک لکن بنا بر کیفیت سوره‌ها و آیات در قسمیکه عادت در صلوة
واست این قسم بی اشکالست و چون نماز میخوانند بان قصد است و بیست رکعت بان نیز
فائز شود و در سابق اشاره کرده بودیم که انچه ذکر کردیم در نافله ظهر و عصر
غیر روز جمعه است اما روز جمعه نیز بدانکه افزوده شد در روز جمعه بر نوافل
سنت بر آنها چهار رکعت دیگر پس میباشد نافله و امت روز جمعه بیست رکعت و
ان بالاصالة قبل از زوالست اگرچه جایز است بجا آوردن بعد از زوال نیز و فی
الجمله توضیح انکه ممکن است تحصیل امتثال بنافله روز جمعه بچند قسم **قسم اول**
آنست که بیست رکعت نماز بکند هر دو رکعت بیک سلام قبل از ظهر بعد از طلوع
آفتاب در هر وقت که باشد در یکجا **قسم دویم** آنست که بیست رکعت را
پیش از ظهر متفرق بخواند بهر نحو که بخواهد اگرچه دو رکعت دو رکعت بخواند
بخواند یا چهار چهار بخواند یعنی دو رکعت بیک سلام یا مانند اینها **قسم ثالث**
انست که در اول روز در وقت بهن شدن آفتاب شش رکعت را بخواند و قریب بزوال
شش رکعت را بخواند و متصل بزوال باتصال عرفی دو رکعت را بخواند و در وسط
که این اکمل افراد باشد و جایز است خواندن این دو رکعت در وقت ایستادن
آفتاب در وسط سما اگرچه وقت مشتبه باشد و محتمل الزوال باشد بلکه ظاهر اینست
که جایز است اتیان بان بعد از تحقق زوال نیز بلکه مرحوم شهید ثانی فرموده‌اند
که افضل تاخیر اینهاست دو رکعت است تا متحقق شود زوال غرض اینست که ظاهر است
اتیان بان متصل بزوال قبل از زوال و متصل بان بعد از زوال و در دو فرض
قسم رابع آنست که بجا بیاورد مجموع بیست رکعت را بعد از بجا آوردن
نماز ظهر و عصر و در ادا بودن نافله در این زمان یا قضا بودن اشکالست بهتر
انستکه اصلا متعرض ادا و قضا نشود و قربة الی الله بعمل بیاورد و این قسم نیز
بی اشکالست **قسم خامس** انست که شش رکعت در وقت انبساط و انتشار کند و نیز
الصلوتین یعنی ما بین نماز ظهر و عصر شش رکعت را بیاورد یعنی شش رکعت را

بعد از بلند شدن آفتاب بکند و شش رکعت را چاشتگاه و قریب بزوال بکند و دو رکعت را
متصل بزوال یا تقریبا در وقت زوال بکند و شش رکعت را باقی بعد از
نماز ظهر و قبل از نماز عصر بجا بیاورد **قسم سادس** انست که این بیست رکعت را
در روز جمعه بجا بیاورد بهر نحو که باشد در هر وقت که باشد اگرچه دو رکعت
بعد از زوال قبل از نماز ظهر بکند مثلا و ده رکعت را بعد از نماز ظهر قبل از نماز
عصر و ظاهر نیست که جایز باشد اکتفا کردن در روز جمعه بهمان شانزده رکعت
و بعمل آوردن آن مانند سایر ایام نیز و جایز است در روز جمعه بعضی را ترک
بعضی از انحاء مخصوص بکو نیز که در خصوص بخصوص وارد شد والله العالم
مبحث دویم در قبله است بدانکه قبله عبارتست از آن فضائیکه تمام
گرفته است در آن خانه کعبه زادها الله شرفا از فوق تا سما و از تحت تا تحت
الثری و لازم است بر مکلف در حال صلوة توجه بان بنحویکه صدق نماید که رو
بکعبه نماز کرده و این معنی در بعضی جاها اگر از خانه کعبه دور هم صادق میکند بر
نمودن بسمت خانه کعبه و لازم نیست ایستادن بنحویکه اگر از ما بین دو چشم
مصلی خطی کشیده شود تا خود خانه کعبه برخورد و آن خط در واقع بخورد
خانه معظمه یا بمعنی هم ضرور نیست بلکه باید بقصد تمام عرفا که انشخص بسمت
کعبه توجه نموده اتیان بنماز مینماید بلکه باید بسمت کعبه معلوم و یا مظنون
باشد بتفصیلی که مذکور خواهد شد دیگر اینها و بعبارت ایستادن صف
بسیار بلند بطوریکه اگر از موقف هر یکی خطی بکشد در واقع بر نخورد بخانه کعبه
زیرا که همه در عرف رو بخانه ایستاده اند مانند دوری که بدن ایستادها و اجزا
بعید و از برای توضیح مرام میگوئیم مختار در تعریف جهت انستکه گفته شود
جهت قبله عبارتست از انفضائیکه تحقق کعبه در مجموع ان فضا معلوم
یا مظنون باشد با احتمال عدم خروج بالنسبه بهر جزئی از اجزاء امتداد جهت
انفضا نیز قطع یا ظن بتحقق کعبه بالنسبه بمجموع انفضا ملحوظ و احتمال بالنسبه

ربع جنوبی از اجزاء آن مثلا کاهی تحقیق کعبه در مقدار ثلث بسیط از امتداد ربع
جنوبی بلد معلوم باشد لیکن واضح است که انقدر از امتداد هم چیزی دانسته
از هر جزو آن اگر اخراج خطی شود برخورد نموده نماید که نسبه بر خصوص
که محل ربع جهت مصلی و محل توجه مصلی است وقوع کعبه در خصوص
آن نه معلوم است نه مظنون بلکه متعلق ظن یا قطع مجموع امتداد ثلث
چنانکه گاهی در ربع جنوبی میشود و گاهی در آن میشود و گاهی در عشران میشود
و هم چنین در سمت زیاد و گاهی در نصف ربع جنوبی میشود و گاهی قدر معلوم
ربع جنوبی میشود و همچنین است کاسه بالنسبه به ربع شرقی جنوبی و ربع غربی
و ربع شرقی شمالی توضیح این موقوف است بر بسط کلام پس میگوئیم بدانکه در
منتصف فلک فرض کرده شد شرقا و غربا دائره عظیمه که باعتبارات فلک
میشود نصف جنوبی و نصفی شمالی و اسم آن دائره معدل النهار است که شمس
سالی دو وقت عبور میکند در آن یکی و اول بهار که زمان بودن شمس است در
اول حمل و یکی اول پائیز بودن آفتاب در اول میزان که در این دو وقت
شب و روز مساوی میشوند عبور اول در وقت صعود شمس است و عبور ثانی در
وقت هبوط و فرض کرده شد شرقا و غربا در جهه ارض خطی در محاذی معدل النهار
و نامیده شد آن خط بخط استوا پس میگوئیم عرض بلد عبارت از مقدار بعد بلد است
از خط استوا و چون از طرف جنوب سمت جنوبی خط استوا معموره نیست الا قلیلی
پس اعتبار کرده شد سمت شمالی آن فقط پس مراد از عرض بلد مقدار بعد بلد
در جانب شمال از خط استوا اعتبار کرده شد طول بلد از اول معموره از
سمت مغرب که بنا به مشهور اول جزائر الخالدات است پس مراد از طول بلد مقدار بعد
بلد است از اول معموره غربی و بعد از اینکه دانسته شد معنی عرض و طول بلد
پس بدانکه بلد مصلی با مکه یا در طول و مختلف است در عرض یا مساوات
در عرض و مخالفت در طول یا مخالف است طولا و عرضا پس مسئله منحصر میشود

بهشت صورت صورت اولی آنکه بلد مصلی با مکه در طول مساوی باشد لکن
عرض بلد زیاده باشد از عرض مکه صورت ثانیه این است که بلد با مکه
طولا مساوی باشند لکن عرض بلد کمتر باشد در این دو صورت کفایت میکند
استخراج دائره نصف النهار از برای تشخیص قبله بلد به تقریب است که در صورت
اولی اگر مصلی در وقت نماز خط محاذی دائره نصف النهار را بکشد و رو به آن
نموده توجه کند بنقطه جنوب توجه خواهد نمود بکعبه و در صورت ثانیه
اگر بنحو مسطور معمول بدارد و توجه کند بنقطه شمال متوجه بمکه خواهد شد
صورت ثالثه آنکه بلد مصلی با مکه در عرض مساوی باشد و طول
بلد اقل باشد از مکه صورت رابعه آنست که بلد با مکه در عرض مساوی
باشد و طول بلد زیاده باشد از مکه در این دو صورت سمت قبله اجمالا معلوم است
پس در صورت اولی مکه واقع میشود در سمت شرقی بلد و در صورت ثانیه
مکه واقع میشود در سمت غربی بلد بلکه توهم میرود که در صورت اولی قبله نقطه
مشرق باشد و در صورت ثانیه مغرب چنانکه بعضی توهم کرده اند لکن تحقیق آنست
که در صورت اولی مکه واقع میشود در ربع شرقی شمالی بلد و در صورت
ثانیه مکه واقع میشود در ربع غربی شمالی بلد و بیان آن خواهد آمد
ان شاء الله تعالی صورت خامسه آنکه بلد نسبت بمکه طولش کمتر باشد
و عرضش نیز کمتر باشد صورت سادسه آنکه عکس این یعنی طول و عرض
هر دو زیاده باشد در صورت اولی مکه واقع میشود در ربع شرقی شمالی بلد
و در صورت ثانیه مکه واقع میشود در ربع غربی جنوبی آن صورت سابعه
آنکه عرض بلد زیاده باشد و طول آن کمتر صورت ثامنه عکس آنست که
طول بلد زیاده باشد و عرض آن کمتر باشد در صورت اولی مکه واقع
میشود در ربع شرقی جنوبی و در صورت ثانیه مکه واقع میشود در ربع
غربی شمالی و ما بنا دائره عظیمه فرض کرده شد در وسط فلک باعتبار بروج

که نامیده شد آن دائره بمنطقة البروج که اندائره مدار حرکت شمس است
و باعتبار آن دائره نیز فلک دو نصف مساوی میشود لکن این دائره منحرفست از دائره معدل
النهار و در دو جا تقاطع میکند منطقة البروج با دائره معدل النهار یکی در نقطه مشرق
و یکی در نقطه مغرب و بعد از تقاطع دائره منطقة البروج میل میکند بدائره گاهی
جنوبا و گاهی شمالا بایند و نقطه غایت بعد منطقة البروج است از معدل النهار
نقطه از جانب جنوبی و نقطه از جانب شمالی و چون مدار شمس منطقة البروج است پس
سالی دو وقت واقع میشود در محل تقاطع دائرتین و بعد از آن میل میکند بارتفاع
یا انخفاض در دو روز میشود از معدل النهار تا منتهی مرتبه بعد صعود او و نزول پس تعبیر
میشود از مقدار بعد شمس از معدل النهار بمیل شمس و تعبیر میشود از غایت بعد آن
از معدل النهار بمیل کلی پس گفته میشود که در هر سنه از برای شمس دو میل کلی است
یکی در وقت صعود که حال کمال بعد شمس است از دائره معدل النهار صعودا و آن
در آخر جوزا و اول سرطانست و یکی در وقت هبوط و آن در آخر قوس و اول
جدی است در هر بلدی که بوده باشد عرض بلد بقدر میل کلی در سالی یکروز تمام
میشود سایه آفتاب در آن بلد در وقت زوال و آن در وقتی است که شمس شمالا
در غایت بعد باشد مثل شهر مدینه و هر بلدیکه عرض آن کمتر باشد از میل کلی مثل
مکه معظمه هر روز که بعد شمس از معدل النهار بقدر عرض بلد شد در آن روز وقت
تمام میشود پس در سالی دو دفعه آفتاب عبور میکند بسمت راس آن بلد و در دو روز
سایه آفتاب تمام میشود و در وقت ظهر در آن روز یکه آفتاب بقدر عرض آن بلد
حرکت کرده باشد و از معدل النهار در آن سمت دور شده باشد پس در مکه معظمه
سالی دو روز در وقت زوال سایه شاخص تمام میشود زیرا که عرض مکه بیست و یک
درجه و چهل دقیقه است و میل کلی کمتر از بیست و چهار درجه نیست پس در آن روز
که میل شمالی شمس از معدل النهار بقدر بیست و یک درجه و چهل دقیقه شد در آن
روز سایه تمام خواهد شد چنانکه مخفی نیست و ایضا نسبت بهر بلدی که میدانی دائره

فرض کرده شد یکی دائره افق بلد که فلک باعتبار آن دو نصف میشود نصف
فوق الارض و نصفی تحت الارض و بلد واقع میشود در مرکز آن دائره و یکی
دائره نصف النهار است که در وصفهاید بمرکز دائره افق و نقطه جنوبی بلد و نقطه
شمالی آن و یکی هم دائره اول السموت است که آن دائره در دو جا تقاطع میکند
با معدل النهار و چنانکه هر بلدی واقع است در مرکز دائره افق خود و هر بلدی از
بلاد عرضیه نیز واقع است در منتهای بعد شمالی دائره اول سموت آن بلد
از دائره معدل النهار توضیح آنکه از سمت راس هر بلدی از بلاد عرضیه فرض
کرده میشود دائره عظیمه که از سمت راس بلد شرقا و غربا میل میکند بسمت معدل
النهار و که غایت بعد آن دائره از معدل النهار نقطه سمت راس بلد است
بعد از آن میل میکند شرقا و غربا بسمت معدل النهار پس تقاطع میکند در دو
نقطه با معدل النهار و در نقطه مشرق و مغرب هر بلدی نسبت بدائره اول
سموت واقع است در منتهای بعد آن دائره از دائره معدل النهار پس متفاوت
میشود مشرق بلدین و مغرب بلدین پس بلدیکه طول آن زیاده باشد مطلع آن
شمالی و مغرب آن جنوبی میشود بالنسبه ببلدیکه طول آن ناقص باشد پس بلد
زائد الطول واقع میشود در جانب شمال شرقی بلد ناقص الطول و بلد ناقص
الطول واقع میشود در جانب شمال بلد زائد الطول بقدر تفاوت طولین
و این مطلب مبرهن است ببرهان قطعی لکن بجهت سهولت تصور میگوئیم
مخفی نیست که هر بلدی واقع است در وسط مطلع و مغرب که نسبتش بهر دو علی
السواء است پس بلدیکه طول آن زیاده باشد مثلا ببلدیکه یازده درجه
طول آن زیاده باشد از بلدی واضح است که یکساعت پیش از طلوع صبح طالع
میشود و همین قدر تفاوت میکند طلوع شمس و غروب آن پس تفاوت حاصل
میشود بالضروره ما بین آن دو بلد در مشرق و مغرب با فرض مساوی بودن
در ارض و در عرض پس در جائیکه طلوع بعد از یکساعت میشود محل طلوع بلد ثانی

۲ از بلد ناقص الطول [illegible]

مثل قیام آفتاب میشود در بلد سابق بعد از یکساعت از طلوع پس مشرق بلد شرقی
محل طلوع بلدین تفاوت میکند و همچنین در محل غروب در صورتیکه در بلد
شرقی آفتاب غروب میکند در بلد غربی هنوز یکساعت روز باقیست و بعد در
میل بشمال خواهد کرد بقدریکه بقدر یکساعت در طلوع میل بجنوب کرده
بود پس مغرب بلدین تفاوت خواهد شد و مغرب بلد اقصر الطول شرقی الی مغرب بلد اطول
الطول میشود پس محالست که با تفاوت طول بلدین معتدلین مساوی شود مشرق بلدین
و مغرب آنها بنا بقواعد مروجه اشاره شد که غایت تباعد دو دائره عظیمه متقاطعه
در دو نقطه میشود نود درجه باشد و سمت داشت بلد غایت بعد دائره اول سموت آن
بلد است از معدل النهار پس اگر بلدیکه با بود در عرض مساوی و در طول متفاوت
بزیاده یا نقصان مساوی شود در مغرب و مشرق لازم میاید که غایت بعد دائره اول
سموت در یکجهت در دو نقطه شود پس دائره دائره نخواهد بود و بعد از اینکه
این مطالب معلوم شد پس میگوئیم بهترین طرقها از برای تشخیص قبله مراعات قواعد
هیئت است و اسهل و انفع طرق دائره هندیه است پس میگوئیم از برای دائره
هندیه زمین را بخوا افقی مسطح کنند که اصلا بلندی و پستی نداشته باشد
پس دائره را در مکان مسطح رسم نماید که احاطه بتمام محل مسطح نکند بلکه
قسمی رسم کنند که قدری از مکان مسطح خارج باشد بلکه هر قدر بیشتر خارج
باشد بهتر است بعد از آن شاخصی بشکل مخروطی در مرکز آن دائره نصب نمایند
بنحویکه مرکز قاعده آن منطبق شود بر مرکز دائره و باید آن شاخص هم شاخصی
باشد که سایه آن در وقت زیادتی خارج شود از دائره و در وقت نقصان داخل
شود در آن پس باید متوجه شوند تا وقتیکه آن سایه داخل میشود در دائره آن
محل داخل شدن را که در حال انتقاص است علامت بگذارند تا وقتیکه خارج
شود در صورت ازدیاد از دائره پس علامتی نصب کنند در محل خروج او و بعد
میان مدخل ظل و ثانی را میان مخرج ظل پس وصل کنند میان این دو علامت

بخطی و میان این خط را نصف در تربیع و قطعه میان این خط دائره را از مرکز
دائره اخراج خطی میشود که منتهی انتصاف دائره بخط و تر میشود که بسبب این خط
حاصل میشود از برای دائره دو نصف متساوی شرقا و غربا و این خط خط نصف
النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل بر تحقق
زوال است بعد از آن از منتصف این دائره خطی از مغرب بمشرق یا از مشرق بمغرب میان
واضح است که بعد از رسم نمودن این خط که در مرکز دائره تقاطع میکند با دائره
نصف النهار منقسم میشود دائره بچهار ربع متساوی چون اصل دائره باید قسمت
کرده شود به سیصد و شصت قسمت متساوی لهذا هر ربعی مشتمل بر نود قسمت
خواهد بود بعد از آنکه این مطالب منقح شد عود میکنیم باصل مدعا که عبارتست از
استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم در دو قسم از اقسامیکه مذکور شده
همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله احتیاج
بامر دیگر نیست اند و قسم آنست که بلد مسامت بوده باشد با مکه در طول پس در این
حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود
و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد
مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی
در اول متوجه نقطه جنوب بشود متوجه قبله خواهد شد چنانکه کسی در ثانی
متوجه نقطه شمال شود متوجه قبله خواهد شد و لکن در شش قسم باقی بمجرد
همین استخراج خط نصف النهار و تنهائی کفایت نمیکند بلکه در استخراج سمت
قبله محتاج است بعمل دیگر بیان آن این است که در صورتیکه عرض یا طول بلد
با مکه مختلف باشد غیر از دو صورت مذکوره پس بعد از اینکه بسبب دائره مذکوره
که منقسم شد به سیصد و شصت قسمت متساوی و بسبب خط نصف النهار و خط مشرق
و مغرب منقسم شد بچهار ربع متساوی که هر ربعی منقسم است بنود قسمت که هر قسمتی
یکدرجه میباشد اولا باید تشخیص داده شود مقدار تفاوت طول آن بلد از مکه

و مقدار تفاوت عرض ان و صورت تفاوت عرض و طول بلد از مکه مثل اینکه تبریز
طول آن بنا بر تحدید بعضی هشتاد و شش درجه و پنجاه دقیقه پس تفاوت دارد
با طول مکه که طول ان هفتاد و هفت درجه است بزیادتی نه درجه و ده دقیقه بنا بران
تفاوت دانستن نه درجه و چهل دقیقه خواهد شد و عرض بادفروش سی و شش
درجه و پنجاه دقیقه است که تقریبا سی و هفت درجه میشود تفاوت ان با عرض
مکه که بیست و یک درجه و چهل دقیقه است پانزده درجه و ده دقیقه است پس بعد
تشخیص تفاوت طولی از نقطهٔ جنوب بقدر ان زیاده طولی بسمت مغرب و همچنین
از نقطهٔ شمال بقدر ان بسمت مغرب بشمارند بعد از ان وصل کنند ما بین این
دو زیاده بخط مستقیم پس در بادفروش از نقطهٔ جنوب دائره ده درجه ما بشمارند
بسمت مغرب و همچنین از نقطهٔ شمال ان بعد از ان وصل میکنند ما بین این دو محل که این
خط تقریبا خط نصف النهار مکه خواهد بود و اگر از روی تحقیق بخواهند باید از درجه
عاشره بیست دقیقه کم کنند تا تحقیق از روی قاعده شود و اگرچه باز هم حاصل همه اطمینان
تقریبی است چنانکه مخفی نیست و از برای تفاوت عرضی یعنی از برای تفاوت عرض بادفروش
بشمارند از نقطهٔ مغرب و از نقطهٔ مشرق بسمت جنوب پس بشمارند بقدر پانزده درجه
تقریبا بسمت جنوب و وصل کنند ما بین خطین بخط عرضی و واضح است که این خط تقاطع
خواهد کرد با خط سابق یعنی خطی که کشیده شد بجهت تفاوت طول پس از مرکز
دائره که عبارت از خود بلد است خطی اخراج میشود بمحل تقاطع ان خطین طولی
و عرضی این خط عین خط قبلهٔ بلد است که بنای محاریب مساجد بر آن خواهد بود
و اگر عرض و طول هر دو ناقص باشد از برای تفاوت طولی بشمارند از نقطهٔ
جنوب و شمال بسمت مشرق و وصل کنند ما بین ان دو بخط مستقیم و بشمارند
از مشرق و مغرب بسمت شمال پس وصل کنند ما بین ان دو محل و واضح است
که این دو خط بهم تقاطع خواهند کرد پس از مرکز دائره که خود بلد است خطی
اخراج کرده شود که برسد بمحل تقاطع خطین توجه بان محل تقاطع توجه بقبله

خواهد بود مجملا از برای دانستن طول بلد از مکه باید شمرد از جنوب و شمال بسمت
مغرب و از برای دانستن عرض باید شمرد از مغرب و مشرق بسمت جنوب و در عکس بعکس
و در مختلفها باختلاف و با اندک تاملی ظاهر میشود حکم جمیع صور سته مخفی نماند که غرض
از عمل ملاحظهٔ تفاوت طولین یعنی طول مکه و طول بلد تعیین خطی است که مرور بمحل
تقاطع کند که بان تعیین سمت مکه شود نه اینکه مقدار انحراف بملاحظه دائره
همین قدر شود مثلا تفاوت طولی بادفروش از مکه تقریبا زیاده از ده درجه نیست
لکن مقدار انحراف از نقطهٔ جنوب بلد زیاده از سی درجه است بلکه بنا بر انچه بعضی
تحدید نموده اند سی و پنج درجه است الا شش دقیقه که زیاده از ثلث ربع غربی جنوبی
میشود تقریبا به پنج درجه و بنای این مطلب بنحو اشاره و اختصار اینست که در مثل
بلد بادفروش که طول و عرض او زیاده از مکه است وقتیکه از مرکز دائره که خود بلد است
خطی کشیده شده و رسانده شده بمحل تقاطع خطین با این تشخیص مقدار تفاوت
طولین میشود ما باید این خط را برسانیم بدائرهٔ افق که اصل دائرهٔ محیطه معتبر بدائرهٔ
هندیه است و تا منتهی شود بدائرهٔ افق تفاوت فاحش حاصل میشود که از ثلث ربع
جنوبی تجاوز میشود پس بنیکو تامل کن تا مشتبه نشود امر بملاحظه مقدار انحراف
مذکوره ظاهر اینست که هیچ دو امر از امور لایت از منکب این بکند در وطریق بهتر
از طریقی که بان میتوان تشخیص قبله داد طریق تشخیص بنا بودن ظل است وقت توجه
بسمت مکه توضیح این مطلب این میخواهست که سابق مذکور شد که سابق مذکور
شد که عرض مکه بیست و یک درجه و چهل دقیقه است و غایت بعد آفتاب از
معدل النهار که تعبیر از ان میشود بمیل کلی زیاده از بیست و چهار درجه نیست
پس البته در وقتیکه نبوده باشد آفتاب در محلی از منطقة البروج که بعد ان
از معدل مساوی باشد با عرض مکه مرور خواهد نمود بسمت راس مکه
خواه در وقت صعود باشد و خواه در وقت نزول و در ان روز آفتاب در
عین غایت ارتفاع محاذی سمت راس مکه است بنا بر انچه بعضی از اهل اعمال فن تحقیق

داده‌اند زمان بودن آفتاب بسمت رأس در بیست و هشتم جوزا و زمان بودن آفتاب در است بیست و
ششم در شانزدهم سرطان اما تشخیص این حین در بلاد بسیار موقوفست بتشخیص زاوی
مقدار طول بلد و تفاوت آن با طول مکه چون حرکت آفتاب بتقسیم است که در
یکساعت پانزده درجه طی میشود و هر یک درجه بچهار دقیقه طی میشود پس اگر بلد
مثلا طول آن زیاده باشد از طول مکه بهفت درجه و نیم در آن بلد بنیم ساعت پیش از
وقت زوال مکه متحقق میشود زوال پس بعد از نیم ساعت از اول زوال آن بلد
معلوم میشود بودن آفتاب بسمت رأس مکه پس در این حین ظل شاخص اگر گذاشته شود
ما بین دو پای مصلی و توجه کرده شود حاصل میشود توجه بسمت مکه اینقدر است که
اگر عرض بلد زیاده است مثل بلاد ما توجه باید جنوبی شود و اگر عرض بلد کمتر است باید
توجه شمالی شود و اگر طول بلد همین قدر کمتر باشد بهمین قدر قبل از زوال بلد
وقت زوال مکه است و در آن زمان ظل متوجه بسمت مکه خواهد بود بعد از اینکه
انطباق متحقق شد پس میگوئیم در صورت ندانستن قبله اگرچه لازم است اجتهاد
او برای تشخیص قبله لکن ظاهر اینست که امر بجهت مضیق نباشد و مداقه زیاد که
بسیاری از بعضی اهل معرفت و وسوسه است محتاج الیه نباشد بلکه ظاهر اینست که
امر بجهت قبله موسع باشد چنانکه بان اشاره خواهد شد مجملا و رو نمودن بسمت
کعبه واجبست در جمیع نمازهای واجبه و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه ایستاده
باشد چه نشسته باشد چه خوابیده لکن در خوابیده اگر بپهلو باشد بخوابد با
بخوابانند مثل میتیکه در قبر میخوابانند و اگر پشت بزمین و رو بآسمان باشد
مثل محتضر بخوابانند و همچنین شرط است رو بقبله نمودن در جزئیکه فراموش
شده باشد در نماز فریضه و واجب باشد قضاء آن و در سجود سهو و در حال احتضار
و نماز جنازه و دفن میت و ذبح نمودن حیوان با امکان و حرام است توجه بآن
در حال تخلی یعنی غایط نمودن بنا بر مشهور و منصور و همچنین است پشت بآن نمودن در حال مذکور
در حال استنجا نیز بنا بر احوط بدانکه واجب است تحصیل نمودن علم بقبله با امکان

وجایز نیست اکتفا بمظنه حتی ظن حاصل از خبر عادل واحد و ذوالید و شهادت عدلین
بنا بر احوط اگرچه ظاهر اینست که جایز است اعتماد بشهادت عدلین بلکه باخبار عادل حتی
و صاحب منزل مسلم باین معنی که معتبر است ظن حاصل از آنها علی الاظهر و جایز است اکتفا
نمودن بمحراب و مقابر بلاد مسلمین که باعث حصول علم بالنسبه بسمت کعبه شود اگر
چه احتمال تیاسر و تیامن فی الجمله قائم باشد و لازم نیست تجسس و اجتهاد بر خلاف آن
بلکه در جواز تیاسر و تیامن اشکال است بلی تجسس بجهت تشخیص تیامن و تیاسر که بسیاری از مساجد
خالی از آن نیستند عیبی ندارد و اگر بواسطه کوچکی قریه و کمی اهل آن مثلا از
محراب مسجد یا قبر ایشان علم بجهت حاصل نشود بلکه مظنه حاصل شود و ممکن باشد
تحصیل علم در جواز اعتماد بآن ظن اشکال است و اگر تحصیل علم بقبله ممکن نشود
جایز است اکتفا بمظنه از هر جهة حاصل شود و اگر ممکن شود تحصیل ظن اقوی بدون
عسر شدید پس مقتضی احوط عدم اکتفا بما قبل از آنست و اگر سمت قبله نه معلوم شود و نه
مظنون واجب است بجا آوردن چهار نماز در چهار سمت اگر احتمال در چهار سمت
قائم باشد و اگر احتمال منحصر در سه سمت باشد اکتفا نماید به سه نماز به سه سمت
و اگر احتمال منحصر باشد در دو جهت اکتفا نماید بدو سمت و لکن احوط در غیر صورت
اولی نیست که متعدد نماز بجا بیاورد بقدری که یقین کند که نماز او بسمت قبله واقع
شده است اما تعیین جهت عرفیه و ظاهر اینست که واجب است بر متحیر که اول چهار
نماز ظهر را در چهار سمت بجا بیاورد و بعد از آن چهار نماز عصر بجا بیاورد
و همچنین نماز مغرب و عشا و اگر بر متحیر متعسر شد که بجا بیاورد چهار نماز در چهار
سمت بجا بیاورد بعد از بجا آوردن یک نماز معلوم شود سمت قبله پس آن نماز
بجا آورده شده اگر واقع شده باشد بسمت قبله محکوم بصحت است و اعاده آن ضرور نیست
بنا بر اقوی و احتمال وجوب اعاده ضعیف است و اگر مخالف قبله شده باشد پس اگر
نه بین یمین و یسار بوده یا پشت بقبله واقع شده باشد بلکه رو از یمین و یسار بسمت
دیگر قبله باطل است لازم است اعاده با بقاء وقت و اگر ما بین یمین و یسار

قبله واقع شود صحیح خواهد بود و اگر بعد از بجا آوردن دو نماز مثلا معلوم شود
که یک نماز بسمت قبله واقع شد باز نماز محکوم بصحت است اگرچه بوده باشد قبله مضطر دو
یعنی ما بین المشرق والمغرب و اگر شخص متحیر باعتبار تنگی وقت قادر نباشد بر بجا آوردن
چهار نماز اکتفا نماید بهر قدر که وقت وسعت داشته باشد حتی در صورتیکه وسعت
زیاده از یک نماز نداشته باشد ساقط میشود اعتبار تعدد لکن در این صورت اگر ممکن
شود مراعات قرعه مراعات آن احوط است و ظاهر اینست که بقدر چهار نماز از آخر
وقت در حق متحیر مختص بنماز عصر و عشاء است چنانکه بقدر چهار نماز از اول وقت
مختص بنماز ظهر و مغرب است پس اگر بقدر پنج نماز از آخر وقت باقی ماند باید یک نماز
ظهر یا مغرب بیک سمت بکند و چهار نماز عصر یا عشا بچهار سمت بجا بیاورد و اگر
مصلی نماز کند یعنی باعتقاد اینکه سمت قبله است و بعد از فراغ از نماز ظاهر شود
که خطا کرده بود و سمت قبله نبود پس اگر نماز ما بین یمین و یسار واقع شود یعنی
انحراف نشده بود بجانب راست و جانب چپ بلکه ما بین این دو واقع شود محکوم بصحت
است و اعاده و قضا لازم نیست و اگر واقع شود بنفس یمین یا یسار لازم است اعاده
آن اگر ظهور خطا و اعتقاد در وقت باشد و اگر در خارج وقت باشد قضا لازم
نیست و هم چنین است اگر نماز به پشت بقبله واقع شود که با بقاء وقت اعاده لازم است
و با خارج شدن وقت قضا لازم نیست بنا بر اقوی ولکن احوط قضا نمودن است در این
صورت بلکه در صورت یمین و یسار ایضا و اگر در اثنای نماز معلوم شود خطا در امر
قبله پس اگر نماز واقع شود ما بین یمین و یسار قدر بجا آورده شده صحیح است و برگردد
بسمت قبله و ما بقی را بعمل بیاورد و اگر واقع شود بنفس یمین یا یسار یا پشت بقبله
نماز محکوم به بطلان است و واجب است قطع نماز نموده استیناف نماید در صورتیکه
تذکر یا بقاء وقت باشد و بعد از قطع نمودن نماز بتواند تمام نماز یا یک رکعت از آن را
در وقت دریابد و الا حکم ببطلان نماز در بین مشکل است اگر مقدار یک رکعت
از نماز واقع شود در وقت و بعد از خارج شدن وقت هنوز مصلی مشغول بنماز

باشد

باشد و در اثنای نماز معلوم شود خطاء مصلی در امر قبله پس اگر توجه ما بین یمین و
یسار شده باشد نماز صحیح است لازم است برگردد بسمت قبله و ما بقی را بجا بیاورد
و اگر واقع شده باشد بنفس یمین یا یسار یا پشت بقبله اشکال عظیم دارد اگرچه اظهر
صحت نماز است پس برگردد و ما بقی را تمام کند لکن احتیاط شدید در اعاده یا قضا است
بعد از آن و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود خطاء مصلی در امر قبله و باقی مانده
باشد از وقت بقدر یک رکعت و واقع شده باشد نماز بسمت یمین یا یسار یا پشت
بقبله اقوی وجوب اعاده است و اینچه گفتیم از واجب بودن اعاده در صورت
واقع شدن نماز بسمت یمین یا یسار یا پشت بقبله در صورتیست که خلاف معلوم شود
و اگر مصلی اولا باجتهاد و تحصیل مظنه نموده باشد که فلان سمت قبله است و اتیان نماز
بآن سمت نموده باشد ثانیا باجتهاد ثانی مظنه بسمت دیگر نماید در این هنگام اگرچه
احتیاط در مراعات اعاده است و در مواضع که حکم بوجوب اعاده نمودیم لکن حکم
بوجوب آن مشکل است و اما حکم در جاهل بمسئله که نداند وجوب توجه بقبله را یا
ناسی مسئله یا ناسی قبله نیز مانند کسیست که خطا در قبله نموده باشد یا مثل کسیست
که یکمرتبه نداند که نماز واجب است رو نمودن بسمت قبله اگر نماز کند بسمت
یمین قبله یا یسار یا پشت بقبله البته نماز او فاسد است و اعاده آن در وقت
و قضاء آن در خارج وقت لازم است اگر نماز او واقع شود ما بین یمین و یسار
اگرچه حکم ببطلان مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اینست که اعاده کرده
شود در وقت و قضا کرده شود در خارج وقت بلکه ظاهر اینست که باطل باشد
و اعاده و قضا لازم باشد اما اگر نماز او واقع شود بسمت قبله پس اگر قصد
او توجه بقبله نباشد و هیچ التفات نداشته باشد البته آن نماز محکوم است بفساد
و اگر توجه کند بسمت قبله در حالتیکه عارف باشد بقبله پس اگرچه ندانند که نماز
مشروط است باین توجه لکن همینقدر بدانند که این سمت یقینا واجب حصول امتثال است
لهذا متوجها الی القبله نماز کند یا اینکه دانسته باشد که این سمت بهتر است لیکن

خلاف

خدا است و در نیت که نماز صحیح باشد غرض اینست که محض جهل بشرطیت منشاء بطلان
نماز نخواهد شد اما ناسی پس مذکور شد که ناسی دو قسم است ناسی حکم و ناسی
موضوع مراد از ناسی حکم کسیست که عارف بقبله باشد لکن اصل مسئله را که باید
بجا آورده شود نماز رو بقبله فراموش نموده باشد و ناسی موضوع کسیست که
میداند مسئله را و سمت قبله را هم میدانست لکن سمت قبله را فراموش نمود سمت
دیگر را قبله پنداشت پس میگوئیم اما ناسی حکم پس اگر نماز او واقع شود بنفس یمین
یا یسار یا واقع شود پشت بقبله البته باطل است و اگر واقع شود ما بین یمین و
یسار قبله پس خالی از این نیست یا قاصر است یا مقصر یعنی فراموشی یا اتفاق افتاده
بدون تقصیر و بی باکی در دین یا واقع شده از روی تقصیر در هر دو صورت حکم ببطلان
مشکل است بلکه دور نیست حکم بصحت اما در همان صورتیکه در جاهل بمسئله
گفتیم بلکه فی الحقیقة این شخص جاهل بمسئله است پس اگر او قصد توجه بقبله نکرد
بلکه بیک سمتی ایستاد و اتفاق افتاد که آن سمت قبله بود نمازش محکوم بفساد
خواهد بود اما اگر باراده توجه بقبله کند و اعتقاد داند که هیچ نماز صحیح نیست
بالاقل این قسم واجب است نماز کند نماز او صحیح خواهد بود پس محض وقوع صلوة
ما بین یمین و یسار بدون قصد توجه بقبله کفایت نمیکند اما ناسی موضوع پس
اگر واقع شود نماز او ما بین یمین و یسار البته صحیح است و اگر بنفس یمین یا یسار
یا خلف قبله واقع شود واجبست اعاده اگر التفات بشود در وقت بشود و اگر
در خارج وقت شود حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط شدید در مراعات
آنست مخفی نماند که آنچه گفتیم از اعتبار توجه بقبله در نماز واجب بود اما نماز
مستحب پس مطلقا چنین نیست بلکه محتاج بتفصیل است توضیح مرام اینستکه
جایز است بجا آوردن نماز مستحب در سفر در حال اختیار سواره و در حال راه
رفتن بلا اشکال و در حضر نیز در حال سواری و راه رفتن بنا بر اقوی و واجب
نیست رو کردن بقبله در غیر حال تکبیرة الاحرام در همه جا که بجا آورده میشود نماز

مندوب اگرچه اقوی بنا بر اشکال بلکه خالی از شبهه نیست توجه بقبله در حال تکبیرة الاحرام
نیز بنا بر اقوی لکن احوط و افضل توجه بقبله است در حال تکبیرة الاحرام نیز بلکه
اقوی بجهت همین لازم نیست در این حال بجا آوردن رکوع و سجود بنحو متعارف
بلکه جایز است ایما اشاره نماید برکوع و سجود لکن افضل آنستکه در حین بجا آوردن رکوع و
سجود رو بقبله نماید بر روی زمین قرار بگیرد رکوع و سجود را بنحو متعارف بجا بیاورد
و همچنین است کلام در نماز کردن در کشتی که در دریا حرکت نماید جایز است بجا آوردن در کشتی
در حال حرکت کشتی در حال اختیار اگرچه در حال راه رفتن کشتی باشد و در اینجا نیز
احوط مراعات قبله است در تکبیرة الاحرام بلکه در اینجا ترک محل تامل است و احتیاط
اینستکه در غیر حال تکبیرة الاحرام و در جائیکه رو بقبله نمیکند روی نماز گذار بسمت
سر کشتی باشد چنانکه در سواره نیز احتیاط اینست و بسمت سر حیوان باشد یعنی سوار
حیوان و سوار کشتی اگر رو از سر حیوان و کشتی برگردانند رو بقبله شوند و الا رو
بسمت سر نمایند بلکه در حیوان غیر از نخواندن تامل هست بهتر در نماز مندوب
بود اما نماز واجب پس جایز نیست در حال اختیار بجا آوردن سواره و نیز در حال
راه رفتن قطعا بلی اگر در روی حیوان در حالتیکه حیوان مستقر باشد مثل اینکه
دست و پای آن بسته باشد و حرکت نماید بنحویکه بتواند مصلی جمیع واجبات نماز را
بجا بیاورد حتی قیام و استقرار را احتمال جواز نماز قائم است بلکه آن احتمال خالی
از رجحان نیست و اگر مضطر شود مصلی در بجا آوردن نماز واجب در سواره یا
در حال راه رفتن واجبست مراعات قبله در حال تکبیرة الاحرام با امکان قطعا و در
سایر احوال نیز احوط مراعات توجه بقبله است بقدریکه مستلزم عسر شدید
که در شریعت منفی است نباشد و اگر چنین باشد ساقط میشود اعتبار توجه بقبله
~~در حال تکبیرة الاحرام نیز ساقط میشود اعتبار توجه بقبله~~ و اگر ممکن نشود توجه
بقبله در حال تکبیرة الاحرام نیز ساقط میشود اعتبار آن در آن نیز و هم چنین است
کلام در بجا آوردن نماز واجب در کشتی در صورت حرکت کردن کشتی بنا بر احوط

باینمعنی که احتیاط در زدن مقتضی اینست که رعایت کرده شود در نماز کردن در کشتی
مجمه واکند در نماز کردن در حال سواری و در راه رفتن کفتیم اگر چه نسبت داده شده بمشهور
از فقهای جواز نماز کردن در کشتی در حال حرکت کردن کشتی در حال اختیار
واکر بخواهد بجا بیاورد مصلی نماز نافله را در غیر حال سواری و در غیر حال راه
رفتن و در حال بودن کشتی روان در جواز ترک توجه بقبله در حال اختیار خلافست
احتیاط در این اینستکه در اینحال بجا بیاورد نافله را با توجه بقبله در جمیع احوال
صلوة مانند فریضه واکر ممکن نشود از برای مصلی توجه بقبله در جمیع احوال نماز
بجهت مقید بودن یا ماندن واجبست توجه بان بقدر امکان واکر اصلا ممکن
نشود ساقط میشود اعتبار ان بدانکه واجبست رعایت استقبال القبله در جمیع
احوال نماز پس هر کاه بر کردد از قبله خالی از این نیست یا عمدا هست یا سهوا و علی
ای تقدیر یا بهمه بدن است یا بروی تنها و بر هر تقدیر یا بسمت پشت قبله است یا بسمت
راست قبله است یا بسمت چپ یا ما بین جانبین است و بنابرین اقسام دوازده است
شش قسم در عمد است و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول انستکه بر کردد
بکل بدن بسمت پشت قبله در اینصورت البته نماز باطل است دوم انستکه بر کردد
بروی تنها بسمت پشت قبله در اینصورت نیز البته نماز محکوم ببطلانست سیم انست
که بر کردد بکل بدن بجانب راست یا بجانب چپ در این قسم نیز نماز باطل میشود چهارم
انستکه بر کردد بکل بدن ما بین جانب راست و چپ در اینصورت اگر مشغول باشد بفعلی
از افعال واجبه نماز فی الجمله اشکال نماز باطل خواهد شد واکر مشغول نباشد در
حکم ببطلان اشکالست اگرچه احتمال بطلان خالی از رجحان نیست پنجم انست
که بر کردد بروی تنها ما بین یمین و یسار قبله در این قسم نماز بلا اشکال صحیح
ششم انست که التفات نماید بروی تنها بمحض جانب راست یا جانب چپ
در این قسم ظاهر اینستکه نماز صحیح باشد ولکن با این فعل مکروه بوده باشد بلکه
احتمال کراهت در قسم خامس نیز بعید نیست اما شش قسم سهو اول انستکه

توجه نماید بوجه تنها ما بین یمین و یسار دوم انستکه توجه نماید بوجه تنها
بمحض یمین یا یسار در اینصورت نماز صحیح است سیم انستکه التفات نماید بکل
بدن بخلف قبله در اینصورت نماز باطل و اعاده ان لازم است چهارم انستکه
التفات نماید بتمام بدن بجانب یمین یا یسار در اینصورت نیز اقوی قول ببطلان نماز است
پنجم انستکه التفات کند بوجه تنها بخلف قبله در اینصورت نیز نماز باطل است
ششم انستکه التفات نماید بکل بدن ما بین یمین و یسار در اینصورت حکم
ببطلان مشکل است بلکه ظاهر اینست که حکم ببطلان نکنیم لکن احوط اعادة
اعاده است چنانکه در جمیع صور سهوی که با بقاء وقت حکم ببطلان نماز و وجوب
اعاده نمودیم در صورتیکه تذکر و التفات بعد از خروج وقت شود احتیاط در ترک
مقتضی قضا نمودنست بهمه در صلوة فریضه است اما در نافله پس ضرر ندارد
التفات در ان مطلقا بنابر انچه تصریح فرموده اند بان بعضی از اجلاء والله العالم
فصل دویم در مکان مصلی است و در ان چند مطلب است مطلب اول در تعریف
مکان مصلی است بدانکه مکان مصلی عبارتست از موقوف مصلی و محل قرار کرفتن
هر عضوی از اعضا او در هر حالی از احوال الصلوة و فضائیکه بدن مصلی از ان پر میکند
در حال قیام و فضائیکه تصرف میکند در ان در حال رکوع و سجود حتی فضائی
که احاطه مینماید بان بدن او در حال سجود و همچنین فضائیکه احاطه میکند بان
لباس مصلی در حال الصلوة ان نیز داخلست در مراد از مکان مصلی در اینجا
و در محل و موقوف فرقی نیست ما بین اینکه محل و موقوف او باشد بلا واسطه یا محل
وقوف او باشد بواسطه یا وسائط و مراد فقها از مکانی که معتبر است در ان شرعا
بودن مباح بودن اینست که بتفصیل مذکور شد پس اکر ده فرش بر روی هم افتاده باشند
و همه مباح باشند الا ان فرش دهم که در تحت همه واقعست نماز در بالای همه
باطل خواهد بود و همچنین اگر همه مباح باشند ولکن زمین تحت فرشها مغصوب
باشد نماز باطلست و همچنین عکس ان و اگر محل وقوف مصلی مباح باشد لکن

شوائید بکه مصلی مالی و پر کنده آنست مغصوب باشد باعتبار مشغول ساختن از آن
بغیر مصلحت یا غیر آن مثلا یا فضائیکه تصرف میکند بدن مصلی در آن در حال رکوع یا
محل استقرار یکی از اعضاء سبعه یا فضائیکه مابین جبهه و زانو واقع است مغصوب
باشد در جمیع این فروض نماز باطل خواهد بود و همچنین بجهه احاطه میکند بان
لباس مصلی مثلا در حال سجود یا غیر آن در مکان مغصوب پس اگر رفتن بسجود سبب
انداختن تو بست در آنجا که حاصل میشود انداختن بجزئی از اجزاء نماز باز موجب
بطلان نماز میشود اما اگر هیچ نباشد مثل اینکه طفلی در حال سجود بکشد گوشه
جامه مصلی را و بیندازد در مکان مغصوب و مصلی با قدرت بر برداشتن برندارد
و مشغول بجزئی از اجزاء نماز باشد که اصلا اشتغال بجزء صلوة تصرف در آن مکان
مغصوب نباشد اینقدر منشأ بطلان نماز نمیشود مجملا همینکه تصرف کند بجزئی از اجزاء
نماز در مکان مغصوب بجزء منهی عنه و نماز محکوم بفساد است اما اگر تمام مکان
مصلی مباح باشد لکن دیواریکه بان احاطه نموده است کلا یا بعضا مغصوب باشد
یا نماز واقع شود در تحت سقف مغصوب میگوئیم مغصوب بودن دیوار مجموع محوطه
دار و بعبارة اخری دیوار حیاط خانه مغصوب باشد پس بلا اشکال باعث بطلان
نماز نخواهد شد و همچنین هرچه مانند آن باشد اما اگر دیوار خانه یا سقف خانه
یا جزئی از اجزاء دیوار یا سقف مغصوب باشد یا خیمه کلا یا بعضا مغصوب باشد یا مباح
بودن مکان و فضائیکه مصلی مشغول میشود بنماز در آن اگرچه حکم صریح ببطلان
نماز در آنها مشکلست بلکه بنظر هم نماز صحیح است لکن احتیاط شدید در اجتناب
اگرچه یک آجر از دیوار خانه یا یک سفال در سقف خانه مغصوب باشد مخفی نماند
که اینمعنی که در اینجا در معنی مکان گفتیم پس باعتبار پاک بودن و نجس بودن معنی
مکان این نیست بلکه مراد از مکانیکه میگوئیم با طهارت در آن شرط است یا نه
خصوص ظاهر آنجائیست که میچسبد بان پای مصلی یا میرسد بان پیشانی او یا غیر آن
از سایر اعضا چنانکه بیان این خواهد آمد انشاء الله تعالی و مراد ما از غصب در

اینجا همین قدر دانستنی که واقعا هیچ تصرف حرام نباشد اگرچه شخص مکلف عمدا و عدوانا
تصرف نکرده باشد مثل اینکه تصرف بعنوان بیع فاسد یا مانند آن باشد که ممکن است
عادة جاهل بودن مسلم مجتهد این تقصیر یا قصور او نه غصب بمعنی بودن تصرف عمدا
و عدوانا اگر عادة متصور نمیشود در آن جهل بجهت از شخص مسلم چنانکه واضح است
مطلب ثانی اینستکه مکان مصلی بمعنی که اول مذکور شد باید یا مباح
الاصل باشد یا مملوک مصلی باشد عینا و منفعة یا اگر عین مملوک او نباشد
منفعت مال او باشد یا عکس که عین مال او باشد و منفعت مال او نباشد کفایت نمیکند
یا ماذون از مالک باشد مجملا در غیر مباح بالاصالة باید لامحاله منفعت مملوک
مصلی باشد یا ماذون از مالک باشد یکی از اقسام اذن که مذکور میشود انشاء الله
پس اگر نماز کند در مکانیکه نه مالک منفعت آن باشد و نه ماذون از مالک
آن این متصور میشود به چند صورت **صورت اولی** اینستکه عالم باشد باینکه
اینمکان مغصوب است عالم باشد باینکه تصرف در آن حرام است و ملتفت باینمعنی
هم باشد مع ذلک اتیان بصلوة در مکان مغصوب نماید البته چنین نماز فاسد
و اعاده آن در وقت و قضاء آن در خارج وقت لازم است خواه بداند که نماز
در مکان غصبی باطل است یا نه **صورت ثانیه** اینستکه بداند غصبیست لکن نداند که
نماز در آن جایز نیست یا بشخص خالی از این نیست یا مقصر است که تقصیر در یاد گرفتن
احکام دین و بیباکی در آن نموده یا قاصر است اگر مقصر باشد تصرف او حرام و نماز
او باطل است و اگر قاصر باشد حکم ببطلان مشکل است احتیاط در دین مقتضی
اعاده است **صورت ثالثه** اینستکه جاهل بغصبیت آن مکان باشد بنحویکه تصرف او
در آن مکان در زمان نماز بتمام نماز یا بعضی جایز باشد مثل اینکه کسی او را بخانه خود برده و
ماذون نموده که در آنجا بیاورد و بعد از بجا آوردن نماز معلوم شود که خانه مغصوب
و مال غیر بوده این نماز بلا اشکال صحیح است نه قضا دارد و نه اعاده و اگر در اثنا
نماز مطلع شود پس اگر وقت وسعت داشته باشد لازم است قطع نماز نماید و نماز را

قدر یکه معلوم است که جواز صلوة نافله در حال راه رفتن نماء بسر است بجهة
رکوع و سجود و این تصرف علاوه است در مکان مغصوب که واقع میشود باراده
واختیار نظر بودن دخول بسوء اختیار و حکم بصحت آن مشکلست البته بنابرین تماما
امر ثانی آن است که اگرچه باطل است نماز در مکان مغصوب لکن باطل نیست
صوم در مکان مغصوب بلا اشکال بلکه اقوی اینستکه باطل نیست در آن تلاوت
قرآن و مانند آن از ادعیه و اذکار یعنی عباداتیکه حاصل شوند بمحض حرکت دادن
زبان و لب مثل تلاوت آیات قرآنیه و اذکار ظاهر اینست که مغصوب بودن مکان منشا
بطلان اینگونه عبادات نشود و همچنین اداء زکوة در مکان مغصوب در صورتیکه
تصرفی در مکان نشود اشکال معتدبه ندارد مثلا اینکه مال زکوی در مکان مغصوب
باشد و بگوید مالک مکان مغصوب از بابت زکوة واگذاردم مالی را نزد فقیری
باشد و مال آن در مکان مغصوب از زکوة حساب کند و همچنین مانند این
فروض با اگر دادن زکوة حاصل شود بتصرف در مکان مغصوب و اکتفا کند بهمان
فعل حرام در قصد امتثال پس مشکل است حصول برائت اگرچه ظاهر اینستکه
حاصل شود امتثال و برائت **امر ثالث** هرگاه کسی داخل شود در مکان
مغصوب از روی عصیان یا از راه جهل بغصبیت مثلا اینکه در خانه کسی باذن او داخل
شود باعتقاد اینکه مال او است بعد از دخول معلوم شود مغصوب بودن خانه
در هر دو صورت لازم است فورا بیرون رفتن از آنمکان و جایز نیست مکث نمودن
در آن پس اگر وسعت وقت داشته باشد از برای تحصیل مکان مباح و بجا آوردن
نماز در مکان مباح واجب است تاخیر در نماز حتی اگر بتواند بعد از خارج شدن
از مکان مغصوب یکرکعت نماز را در مکان مباح بجا بیاورد و لازم است تعجیل در
خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یکرکعت را در وقت و ما بقی را بعد از
خروج وقت بجا بیاورد و اگر وقت وسعت ادراک نماز بعد از خروج از مکان
مغصوب نداشته باشد حتی نتواند یکرکعت را در وقت ادراک نماید واجب است در حال

بیرون رفتن مشغول بنماز شود و کیفیت مراعات قبله در صلوة ماشی در مبحث
قبله مذکور شد و جایز نیست از برای مصلی در همین حال راه رفتن بجا آوردن رکوع
و سجود بنحو متعارف بلکه لازم است ایما نمودن بدل از آنها بلکه مشکل است ایماء
براس زیرا بالحرکة فیه خصوصا در اینجائیکه دخول در مکان مغصوب عصیانا شده باشد
لکن در صورتیکه دخول در آنمکان از راه جهل بغصبیت شده باشد جواز ایماء
براس که قدری ایما کند بجهت رکوع و قدری زیاده از آن بجهت سجود بکند نهایت
قوتست بلکه دور نیست جواز آن در صورت عصیان نیز و اگر کسی باذن مالک داخل
شود در خانه مثلا و بعد از دخول مالک نادم شود و بگوید من راضی نیستم
دیگر در منزل من باشی نماز واجبست بیرون رفتن و با وسعت وقت جایز نیست
در اینجا نماز کردن و با ضیق وقت واجب است در حال بیرون رفتن بجا آوردن و اگر
مالک اذن بدهد در نماز کردن و در اثنای نماز اظهار عدم رضا نماید و امر کند
به بیرون رفتن مسئله محل اشکالست و دور نیست که اعتبار باین منع نباشد و لازم
باشد تمام نماز و لکن احتیاط نماید با قضا در با قول واجب و احوط مراعات اعاده
در وقت بعد از تحصیل مکان مباح و قضا بعد از خروج وقت است **امر رابع**
آنست که دانسته شد در سابق که چنانکه حاصل میشود مباح بودن مکان
بمملوک بودن عین و منفعت یا مملوک بودن منفعت تنها همچنین حاصل
میشود بماذون بودن از مالک بیکی از اقسام معتبره اذن پس بدانکه اذن
منقسم میشود بصریح و فحوی و شاهد حال و لازم نیست از اذن صریح قطع
حاصل شود برضا بودن مالک در واقع بلکه کافی است مظنه که حاصل شود
از دلالت داشتن لفظ صادر از مالک بدلالت معتبره عرفیه بلکه در بعضی از فروض
میتوانیم بگوئیم که حصول مظنه برضا واقعی ضرور نیست بلکه حصول مظنه باراده
متکلم فهمانیدن اذن را کافیست توضیح این مطلب اینست که کلام مالک که من راضیم
تو در اینمکان نماز کنی متصور میشود بچند صورت **صورت اولی** آنست که از لفظ

فهمیده شود رضای واقعی بنحو قطع صورت ثانیه آنست که مظنه حاصل شود
برضایت واقعیه اشکالی نیست در کفایت کلام مذکور در ردّ و صور مذکوره از برای
جواز تصرف و صحت صلوه در آن صورت ثالثه آنستکه نظر بقراین احوال
مظنه حاصل شود که در واقع شخص مالک راضی نیست از نیز مقصود میشود و
صور صورت اولی از است که مظنه حاصل شود باینکه غرض او از این کلام فهمانیدن
اذن نیست مثل کلام صادر از روی مزاح اگرچه مظنه حاصل شود که این سخن مزاح
است کلام صادر از راه تعارف محض چنانکه گاهی در مقام تعارف گفته میشود
که شما صاحب اختیار جان و مال من میباشید و معلوم یا مظنون است که غرض محض اظهار
تعارف و محبت و مودت است نه اذن و توکیل اینگونه سخنها اعتبار ندارد باینگونه
سخنها مشروع نمیشود تصرف نمودن صورت ثانیه آنست که مقام مقام
بیان واقع باشد و ظن بمراد حاصل شود که متکلم اراده کرده افاده اذن و رضا
اما از قراین احوال مظنه حاصل شود که رضای واقعی نیست و اینکلام که میگوید
من راضیم دروغ است که میگوید باینجهت سخن دور نیست که معتبر باشد و نتوان
بآن اعتماد نمود مگر اینکه مظنه شود که این سخن از راه اکراه و اجبار است که بجهة
وجهی که بقول او در اکراه مانده باشد که در اینصورت نیز اعتماد بظاهر لفظ مشکل است
بلکه احتمال عدم جواز خالی از قوت نیست صورت رابعه از صور اصل مسئله
اینستکه نه ظن حاصل شود و نه قطع بلکه مشکوک الحال شود این نیز متصور میشود با
صور سابقه و حکم آن نیز همان نحو است که مذکور شد صورت خامسه آنستکه
معلوم شود عدم رضای مالک و در اینصورت اشکالی نیست در عدم جواز تصرف و عدم صحت
اعتماد بآن کلام و اما اذن فحوی پس آن اذنیست که فهمیده شود در اعلی بجهة اذن
دادن مثل اینکه شخص مالک خانه میگوید میخواهم در اینجا تو منزل کنم و خیاطی
کنم باید در اینجا انجا جای کنم مالک اذن میدهد از اینجا غالبا فهمیده میشود که از برای
نماز بطریق اولی راضی است پس اگر بخواهد بعد از انکه در از زمان مشغول نماز شود و

مشغول بخیاطت مثلا نشود باید در اثناء خیاطت مشغول بنماز شود عیبی ندارد و اما
اذن شاهد حال پس آن اذنیست که فهمیده میشود از مشاهده حالات مالک مثل
اینکه شخص صدیقی باعتبار ملاحظه صداقت در بعضی از تصرفات استفاده رضا
مینماید یعنی هیچ اعتقاد دارد که اگر از او سؤال کند خواهد گفت که بهیچ چیز
از من سؤال نیست بعینه مالک دلالت بر آن دارد هم هیچ اذن بر کافیست اما اگر
بداند که اگر سؤال کند اذن میدهد لکن احتمال بدهد که سؤال کردن و اذن
خواستن در امری غلطی باشد و بدش از سؤال راضی نباشد پس آن نیز شاهد حال نیست
و حالات مالکین بالنسبه بتصرفات تفاوت دارد و بعضی از تصرفات موقوفست
بر کمال محبت و در بعضی کفایت میکند بودن عنا وقت با تحقق اسلام و در
بعضی از تصرفات با عداوت و انتفاء اسلام هم نیز میشود که باعتبار حال مالک
فهمیده میشود رضا بودن مناط بآنست که اول مذکور شد و احوط اعتبار
علم است در شاهد حال بلکه اکتفاء بظن مشکل است اگرچه غریب بعلم باشد مگر در
بعضی از مواضع که میتوان گفت اشکالی نیست در جواز اعتماد بظن مانند صحاری
مملوکه و ما شاکل آنها از اراضی مملوکه غیر محجوره که عادة حفظ و منع از عبور در
در آنها متعلق بمالکین نیست بلکه این بخواز ماضع بعضی منافع نماز کردن و راه رفتن
و قضاء انها و امثال آنها مقطوع النظر است مثل جنگلهای مملوکه و امثال آنها بلکه
در غالب بساتین و مزارع و مسجد که بمنزله صحاری متسعه اند و نشستن در گوشه
از آن یا نماز کردن در کنار آن که مالکین عادة مانع از این گونه تصرفات
نمیشوند بلکه سیره جاریست بر جواز آنها ظاهر اینست که نماز کردن در اینگونه
امکنه بعنوان اذن خاص از مالک عیبی ندارد اگرچه معلوم باشد که مالک صغیر است
بلکه محتمل است که در اینگونه امکنه صحیح باشد تصرف نمودن و نماز کردن اگرچه
مظنه رضا از مالک بالنسبه بخصوص این شخص بعد از سؤال نمودن نباشد و
بعبارة اخری محتمل است بگوئیم در اینگونه تصرفات مراعات اذن مالک شرط نیست

مادامیکه مالک ملتفت نشود و بنحو عموم یا خصوص منع ننماید تصریحا صحیح
و بی‌عیب است بلی اگر ملتفت شود و مطلع بر این تصرف شود و منع نماید لفظا یا عملا
یا بنحو عموم منع نماید در آنوقت حرام میشود اینطور تصرف در آن و این احتمال بنظر
خالی از وجهان نیست و بعضی استثنا نموده اند اضافه خانه پدر و مادر و فرزند و برادر
و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق را که با ظن برضای ایشان بلکه با شک
در آن بلکه با ظن بعدم رضا جایز است نماز کردن در خانه‌های ایشان و بعضی از
از فرق مذکوره ذکر نموده اند و کیف کان شکل این استثنا منکر است خصوصا با
ظن بعدم رضا البته با امکان احتیاط نمایند یا منع یعنی که اختصاص نمایند بهمان
صورتیکه یکی از اقسام اذن متحقق باشد چنانکه غالبا اذن شاهد حال متحقق است
خصوصا نسبت بنماز یا ظاهر این است که در اینجاها کفایت میکند و اذن شاهد
حال علم عادی بلکه ضرر ندارد و بنماز کردن در خانه صدیق مثلا احتمال غیر معتد
بعدم رضا صدیق بلکه در اینجاها کفایت میکند ظهور معتد به که بنای عقلا
و سیره مسلمین بر عدم اعتنا و احتمال مرجوحه است بلکه در بسیاری از اوقات در
منزل صدیق مثلا سؤال و استیذان علامت بیگانگی و موروث ملال است
ظاهر این است که در اینگونه موارد اکتفا بظن و ظهور کافیست و دقت زیادی
ضرور نیست والله العالم **مطلب ثالث** اینست که معتبر نیست در نماز
پاک بودن مکان باین معنی که نجاست مکان در صورتیکه اصلا تعدی نکند بمصلی
یا تعدی بکند اما تعدیه یکه معفوعنه باشد مضر بصحت صلوة نیست مکروه مو
سجود که معتبر است طهارت آن مطلق لکن همینکه قدر معتبر از محل سجده پاک باشد
کافیست و نجس بودن علاوه که تعدی نماید تعدیه غیر معفو عنه مضر نیست ظاهر
اینجزیکه سجده بر آن واقع میشود پاک باشد کافیست نجس بودن یا دو و
مضر نیست **مطلب رابع** اینست که صحیح نیست بجا آوردن نماز واجب در
راه رفتن یا در حال سواری مگر در حال ضرورت و اضطرار بخلاف نماز مندوب

و همینکه
باطن

چنانکه سابقا ذکر شد و اما نماز کردن در کشتی پس مذکور شد در مبحث قبله
مطلب خامس اینستکه صحیح است نماز کردن هر یک از مرد و زن در یکجا با محاذات
بلکه با تقدم زن و فاصله نبودن مساحت ده ذراع و نبودن حایلی با امکان و اختیار
بنابر اقوی لکن اینعمل مکروه و مرجوح است بلکه با امکان احتیاط شدید در اجتناب
در اجتناب از آنست بلی اگر مابین ایشان حایلی باشد یا ده ذراع فاصله باشد
یا مرد مقدم باشد نه حرام است نه مکروه تفصیل مقام مقتضی ازیست که اشاره
کرده شود بچند امر **اول** اینستکه آنچه گفتیم از مکروه بودن یا حرام بودن
نماز کردن مرد و زن در یکجا فرقی نیست در این باب مابین اینکه هر دو بینا باشند یا هر دو
کور باشند یا احدهما بینا باشد و دیگری کور و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه
روشن باشد که یکدیگر را ببینند یا تاریک باشد و ما بین اینکه محرم یکدیگر
باشند یا نامحرم و رفع نمیشود کراهت بسر کشیدن عبا یا چادر بلکه رفع مرجوحیت
موقوفست بتحقق حائل یا یکی از دو امر دیگر که مذکور شد و قدر متیقن از حائل
حائلیست که حاجب باشد از رؤیت در جمیع احوال نماز اما حایل پستی که مانع از
رؤیت در حال جلوس باشد و در حال قیام نه در اکتفاء بآن از برای رفع مرجوحیت
اشکالست **دوم** اینستکه ده ذراعیکه رافع مرجوحیت میشود در صورتی
که مرد و زن محاذی هم باشند اعتبار کرده میشود از محل قدم احدهما تا محل قدم
دیگری و اما در صورتیکه مرد مؤخر و زن مقدم باشد احتیاط اینستکه مراعات کرده
شود ذراع از محل سجود مرد تا محل قدم زن اگر چه دور نیست کفایت کردن بودن محل
قدم مرد تا محل قدم زن ده ذراع مخفی نماند که آنچه گفتیم از حاصل شدن رفع مرجوحیت
بفاصله بودن ده ذراع قدر متیقن از رافع کراهت است که در آن صورت هیچ مرجوحیت
نیست لکن مستفاد میشود از بسیاری از نصوص معتبره که در صورت ایستادن زن
محاذی مرد اگر بقدر یک ذراع یا بقدر یک وجب فاصله باشد چندان مرجوحیت ندارد
تند... اگر چه مکروه است یکوئیم شدید ترین مرتبه کراهت در اینجا در صورتیستکه بقدر یک

وجب هم فاصله نباشد و بمیزان تمام اینستکه بقدر ده ذراع فاصله باشد و تمام بین این
دو مرتبه متفاوته است اما در صورت تقدم زن چه مرد پس حکم بمجموع تخفیف کراهت
بکمتر از ده ذراع مشکلست سیم اینست که در صورت تاخر زن و تقدم مرد که
گفتیم کراهت در اینصورت منتفی است احوط اینستکه محل سجده زن موخر باشد از
محل قدم مرد بلکه محل سجده زن با فاصله باشد لکن ظاهر اینست که حاصل میشود رفع
کراهت یا حرمت بتاخر محل قدم زن از محل قدم مرد بیکوجب اما تاخر محل سجده زن چیزی
بنابر احوط بلکه محتمل است حصول رفع کراهت بتاخر زن از مرد مطلقا چهارم
اینستکه اگر زن و مرد هر دو با هم دفعة واحدة شروع در نماز نمایند حرمت یا
کراهت طرفین تعلق میگیرد و اگر احدهما اول شروع کند دیگری بعد از او پس
آنکه آخر شروع نمود البته متعلق کراهت یا حرمت خواهد شد نه آنکه اول شروع
نمود پس اگر ممکن او نباشد بعد از شروع نمودن دیگری در نماز تحصیل رفع
کننده کراهت مگر بفعل منافی صلوة ظاهر اینست که او در اینصورت متعلق حکم
نیست و از برای او حرجی نیست و اگر بتواند مثل اینکه بتواند برود بدون فعل منافی
حائلی در بین قرار بدهد یا بتواند مگر اینکه بفهماند که حائلی قرار بدهد حکم بانتفاء
کراهت در حق اولی مطلقا خالی از اشکال نیست پنجم اینستکه کراهت یا حرمت
در حق هر یک از مرد و زن در صورتیستکه نماز دیگری صحیح باشد پس اگر نماز
احدهما باطل باشد بر دیگری حرجی نیست لکن از این صورت نیستکه عالم به بطلان
صلوة انکسیکه صلوة او باطل است باشد اما اگر عالم به بطلان نباشد بلکه بنا به
حال مسلم معتقد صحت باشد ظاهر اینست مرتکب فعل مرجوح شده است ششم
اینستکه کراهت یا حرمت در صورتیست که نماز کننده مطلع بر نماز دیگری باشد
پس اگر هیچیک مطلع نشوند مگر بعد از فراغ از نماز اشکالی در صحت هیچیک
نیست و اگر احدهما مطلع باشد بدون دیگری آنکه مطلع نبود بر او حرجی نیست
و اگر مصلی در حین شروع در نماز مطلع نباشد و در اثناء نماز مطلع شود

پس اگر

پس اگر تحصیل رفع کننده کراهت بدون فعل منافی ممکن نباشد ظاهر آنکه کراهتی نیست
و اگر ممکن شود حکم بانتفاء کراهت خالی از اشکال نیست هفتم اینستکه
حرمت یا کراهت در صورتی است که مکان تنگ نباشد پس اگر مکان تنگ باشد و تحصیل مکان
دیگر ممکن نباشد لکن وقت تنگ نباشد و بتوانند یکی یکی نماز کنند اولی اینست
که اول مرد نماز کند بعد از آن زن خواه مکان مال مرد باشد یا مکان مباح باشد
بلکه اگر چه مکان مملوک زن باشد یعنی که از برای زن اولی اینستکه مقدم
بدارد مرد را والله العالم هشتم اینستکه شبهه نیست در ثبوت کراهت در
صورتیکه دو نماز کننده که مختلفند بحسب ذکوریت و انوثیت مرد و مکلف باشند
اما اگر چنین نباشد بلکه هر دو یا احدهما طفل ممیز باشد پس مسئله متصور
بچند صورت میشود صورت اولی اینستکه هر دو ممیز غیر مکلف باشند
در اینصورت اگر چه حکم بثبوت کراهت در حق خود ایشان مشکلست لکن ظاهر
اینست که رجحان تمرین در حق ولی ثابت باشد یعنی که از برای ولی راجح است که
ایشان را منع نماید از نماز کردن با هم مگر با تحقق یکی از امور ثلثه سابقه
از باب اینکه بیاموزند و عادت کنند صورت ثانیه اینستکه مکلف مذکر بود
باشد و غیر مکلف مونث یعنی که مردی مشغول نماز شود در جائیکه پیش روی
او یا محاذی او صبیه مشغول نماز باشد ظاهر اینستکه از برای مرد حکم بکراهت
نتوان نمود لکن احوط و اولی اجتناب است از آن صورت ثالثه عکس اینست
که صبی مشغول بنماز باشد و زنی در محاذات یا پیش روی او مشغول نماز شود
در اینصورت نیز اگر چه دلیل بر کراهت ظاهرا تمام نیست لکن نظر بفتوای بعضی
از اجلاء فقها بکراهت البته ترک این اولی بلکه احوط خواهد بود نهم اینستکه
مستفاد میشود از بعضی از نصوص اینکه حکم بکراهت مذکوره در غیر مکه معظمه است
و در مکه کراهت مذکوره منتفی است لکن قائل صریحی باین معلوم نیست دهم
اینستکه آنچه مذکور شد در صورتیستکه زن و مرد هر دو در مکانی باشند که [illegible]

معذلک

معتدّ به در بلندی و پستی نداشته باشند اما اگر چنین نباشد مثل اینکه مرد در محلی
مشغول نماز باشد و زن در برابر یا محاذی او در مکانی مرتفع مشغول بنماز شود
که ارتفاع آن بقدر معتدّ به باشد پس اگر چه حکم بثبوت کراهت یا حرمت مشکل
است لکن احوط مراعات یکی از امور ثلثه است در آن و در مقدار احوط اعتبار
آنستکه از محل قدم مرد تا محاذات محل قدم زن در زیر آن بلندی که محل قیام است
والله العالم **مطلب سادس** در بیان ما یصح السجود علیه است بدانکه صحیح نیست
سجده نمودن در حال اختیار مگر بر زمین یا چیزیکه بروید از زمین و ماکول و ملبوس
نباشد یعنی خوردنی و پوشیدنی نباشد مگر کاغذ که صحیح است سجده کردن بر آن مطلقا
بنابر اقوی و باید محل سجده بنحوی باشد که قرار دیگیرد پیشانی بر آن و بلندتر از محل قدم
بزیاده از چهار انگشت نباشد و همچنین معتبر است در آن طهارت چنانکه سابقا مذکور
شد توضیح مرام در مقام موقوفست بر بیان چند امر **اول** آنکه مذکور شد که
باید سجده واقع شود بر زمین یا چیزیکه بروید از زمین پس صحیح نیست سجده بغیر آنها
مانند پوست و مو و پشم و کرک و غیر اینها و همچنین چیزیکه بیرون رفته باشد
از زمین بودن بسبب استحاله مثل طلا و نقره و عقیق و فیروزه و نحو اینها از معدنیات
که بیرون رفته باشند از زمین بودن نه هر چیزیکه صدق کند بر او معدن بودن
اگر چه بیرون نرفته باشد از زمین بودن چنانکه بعضی توهم کرده اند و فرقی نیست در
اجزاء زمین ما بین اینکه بحالت اصلیه باقی باشد یا مشوی یا پخته شده باشد پس
صحیح است سجده بر سفال و کوزه و آجر بلکه صحیح است سجده بر گچ پخته ایضا بنابر اقوی
و اختلاف و اشکالی نیست در صحیح بودن سجده بر سنگ و همچنین صحیح است بلا اشکال
سجده نمودن بر رمل و ریگ بنحویکه قرار دیگیرد پیشانی بر آن و لکن افضل سجده
نمودن بر نفس ارض است و افضل تربت حسینیه است که ملتجای ملائکه آسمانهای
هفتگانه را و عمده امیدها در مقبول شدن این نمازهای نامقبول از برکت
تربت آن بزرگوار است **امر ثانی** آنستکه مذکور شد صحیح نیست سجده نمودن

بر خوردنی و پوشیدنی و خوردنی و پوشیدنی چیزیستکه مهیا باشد نوعا
از برای خوردن و پوشیدن یعنی بنحویکه صدق کند بر آن که خوردنی است یا پوشیدنی
همینکه صدق کند آنرا یعنی عرفا حقیقة کافیست اگر چه در بعضی از بلاد متعارف
نباشد اکل آن مثلا جنس ارزن خوردنیست اگر چه در بسیاری از بلاد متعارف
نیست خوردن آن پس سجده بر آن و مانند آن صحیح نیست و ایضا مراد از خوردنی
و پوشیدنی این نیست که بالفعل قابل خوردن باشد بلکه اعم است از اینکه بالفعل
باشد یا بالقوه اما بنحویکه صدق نماید عرفا خوردنی و پوشیدنی پس صحیح نیست
سجده بر گندم و جو و شالی و پنبه و کتان و مانند آن و همچنین صحیح نیست سجده
بر میوه‌ها خوردنی که پوست آنها خوردنی نباشد پس مثلا سجده نمودن بر
گردو صحیح نیست اگر چه پوست آن ماکول نیست و سجده واقع میشود بر پوست بلی
اگر پوست آن جدا کرده شود از مغز و همچنین قشر شالی و مانند آن دور نیست
جواز سجده بر آنها بعد از جدا شدن اگر چه احتیاط شدید در ترک آنست و از آنچه
گفتیم معلوم شد که مانند برگ مو که در اوائل از آن میخورند و در اواخر غیر
ماکول است اشکالی نیست در جواز سجده زیرا که معلوم نیست برگ مو نوعا از جنس
خوردنی محسوب شود و همچنین مانع نیست از جواز سجده اینکه گاهی بجهة
دواء چیز غیر ماکولی ماکول واقع شود چنانکه مضر نیست پوشیدن بعضی از اشیائی
که عادة ملبوس نیستند بجهة ضرورت و ضرورت ندارد محو بودن ما یصح السجود
علیه بر اکول لباس از چیزی باشد که سجده بر آن صحیح باشد صحیح است سجده نمودن
بر چیزی از لباس **امر ثالث** اینستکه مذکور شد صحیح است سجده نمودن بر
کاغذ با اینکه از زمین و نبات نیست که صحیح باشد سجده بر آن نباشد و فرقی نیست
ما بین اینکه ممکن شود سجده بر زمین و نبات غیر ماکول و ملبوس یا نه که در
هر دو صورت سجده بر کاغذ عیبی ندارد و همچنین فرقی نیست در کاغذ ما بین
اینکه از قطن و کتان درست شده باشد یا از غیر آن بلکه فرقی نیست ما بین اینکه

کاغذ نوشته باشد یا نوشته نباشد لکن در نوشته اکر سجده واقع شود بر غیر مکتوب
تنها بلکه معتبر است در سجده اشکالی نیست خواه باین نحو باشد که بسمت نوشته
باشد و سجده بر سمت دیکر واقع شود یا در میان نوشته قدری نوشته باشد که
کفایت کند از برای سجده اما سجده کردن بر خود نوشته پس اکر نوشته از چیزی باشد
که صحیح باشد سجده نمودن بر آن مانند نوشته از طین اشکالی در صحت سجده بر آن
نیست و اکر از چیزی باشد که سجود بر آن صحیح نباشد پس اکر عین نباشد و محض
رنگ باشد چنانکه کاهی از شستن نوشته چنین میشود اقوی صحت سجود بر آنست
چنانکه صحیح است بر چوب رنگ کرده مثل غالب شانهای دلیل و مانند اینها و اکر محض رنگ
نباشد بلکه صاحب عین باشد در جواز سجود بر آن اشکالست احوط اجتناب است بلکه
ظاهر اینست که جایز نباشد **امر رابع** اینستکه آنچه کفتیم که صحیح نیست سجده بر ماکول
و ملبوس و غیر آن در صورت امکان سجده بر زمین و نبات غیر ماکول و ملبوس است
پس اکر ممکن نباشد سجده بر اینها جایز است سجده نمودن بر لباس بافته شده از پنبه
و کتان که قرار کیرد پیشانی بر آن و با عدم امکان سجده بر اینها جایز است سجده بر
معدنیات و با عدم آن جایز است بر پارچه بافته شده از ابریشم و بر پوست و نحو اینها
و با عدم امکان هیچیک از اینها جایز است سجده نمودن بر پشت دست و مخیر است ما بین
پشت دست و دست چپ و حکم بوجوب مراعات ترتیب بنحویکه مذکور شد بعد از
جواز غیر آن اکرچه مشکل است بلکه بالنسبه ببعضی از اینها وجه معتدبه ندارد اما
مراعات ترتیب مذکور نمودن امر است که بلا اشکال و اقرب بنجات باشد
امر خامس اینستکه معتبر است در محل جبهه بودن آن بنحویکه قرار بکیرد پیشانی
بر آن پس صحیح نیست سجده نمودن بر کل نرم که فرو رود جبهه در آن و اکر منحصر
شود امر در سجده نمودن بکل روان متعین است ایما نمودن بجهة سجود اما اکر
زمین تر باشد و لکن قرار بکیرد پیشانی عیبی ندارد اکرچه بعد از وضع جبهه
آلوده شود جبهه اینقدر است که از برای سجده دیکر باید رفع کردن آن کل آلوده بر پیشانی

اکر مانع شود از نشستن بقدر مقدار معتبر از پیشانی بر محل سجده و مقدار معتبر در سجده آنقدر
است که صدق کند مسمی سجده و زیاده لازم نیست چنانکه در محل خود خواهد آمد
انشاء الله تعالی و اکر چیزیکه پیشانی بر آن میکذارد در دفعه اول قرار نکیرد اما بعد
از کذاشتن قرار بکیرد پس اکر بعد از رسیدن جبهه آلوده شود بنحویکه مانع شود از
رسیدن پیشانی بما یصح السجود علیه مانند کل روان البته با امکان غیر آن سجده
بر آن صحیح نخواهد بود و اکر چنین نباشد پس اکر حرکت کردن معتدبه عرفی نباشد
و بعد از اندک حرکت قرار بکیرد چنانکه در بسیاری از فرشها چنین است ظاهر اینست
که عیبی نداشته باشد و اکر حرکت معتدبها باشد و جبهه آلوده نشود و لکن بعد
از کذاشتن و فرو رفتن محل پیشانی قرار بکیرد پیشانی استقرار فی الجمله اشکالی
دارد البته تا ممکن مراعات احتیاط نمایند اکرچه ظاهر اینست که مضر بصحت صلوة نباشد
امر سادس اینستکه باید محل سجود بلند نباشد از محل قدم بزیاده از یک خشت
و ظاهر اینستکه تا مقدار چهار انکشت عیب نباشد اما بلند بودن بزیاده از آن
پس غیر جایز و موجب بطلان صلوة است و ظاهر اینست که فرق نیست در علو مذکور
ما بین اینکه علو قائم باشد یعنی بنحو تدریج و از باب سراشیب بودن نباشد مثل
اینکه سنک بلند بزیاده از چهار انکشت در موضع پیشانی باشد و واقع شود پیشانی
در آن یا علو بمقدار تدریجی باشد که روی زمین نشیب محل قیام سمت نشیب باشد
و محل سجده سمت بلندی در هر دو صورت نماز باطلست و همچنین ضرر ندارد پستی
محل سجود بقدر چهار انکشت مط لکن جواز بودن محل سجده بموضعیکه زیاده از
چهار انکشت پست باشد خصوصا در صورتیکه تفاوت بنحو انحدار باشد خالی
از قوت نیست اما احتیاط شدید در ترک آنست و آنچه کفتیم از عدم جواز سجده
بر محلیکه ارتفاع آن زیاده از چهار انکشت باشد در صورت امکانست پس اکر
ممکن نشود سجود مکر بر محل مرتفع یا باعتبار مرض یا باعتبار ضیق وقت
و فقدان چنین مکان ساقط میشود اعتبار آن **امر سابع** اینستکه اکر مصلی شروع

در نماز کند در اثنای که متمکن باشد از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در اثناء
نماز عارض شود منافی آن مثل اینکه شخص مصلی بر بالای فرش و مسجد که سجود
از ما یصح السجود علیه نباشد ایستاده و مهر خود را در وسط آن گذارده مشغول بنماز باشد
و در آن اثنا طفلی مهر را بردارد و ببرد و مصلی بهیچ وجه قادر بر تحصیل ما یصح السجود
علیه نباشد مگر بفعل یکی از اتیان بفعل منافی در اینصورت امر دائر شود ما بین اینکه قطع
نماز نماید و تحصیل ما یصح السجود علیه کند یا بهمان حالت نماز را تمام کند بنحویکه
در سجود مضطر مذکور شد و بعید نیست در مسئله قائل شویم بتفصیل پس میگوئیم
اگر وقت ضیق باشد بحیثیکه اگر مصلی بخواهد تحصیل ما یصح السجود نماید نماز
او قضا شود لازم است تمام نماز بهمان نحو نماید مانند کسیکه قبل از نماز قادر بر
تحصیل ما یصح السجود علیه نباشد و اگر وقت موسع باشد لازم است قطع نماز نمود
بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید ۲ امر ثامن اینستکه از
مباحث مذکوره معلوم شد که معتبر است در صحت سجود باعتبار محل جبهه چند امر
۱ اول اینکه بحسب جنس ارض باشد یا چیزیکه از زمین روئیده باشد و ماکول
و ملبوس نباشد مگر کاغذ بتفصیلی که مذکور شد ثانی اینستکه محل جبهه بلند
نباشد از محل قدم زیاده از چهار انگشت ثالث اینستکه محل جبهه طاهر باشد
اگرچه شرائط مذکوره مذکور شد و لکن باقی ماند چند چیز که تنبیه بر آنها نمودن
و بیان آنها لازم است ۱ اول آنکه چنانکه صحیح نیست سجده بر محلیکه معلوم باشد
نجس بودن آن بخصوص همچنین صحیح نیست سجده نمودن بر مشتبه بشبهه محصوره
مثل اینکه حصیری معلوم باشد که یکجای آن نجس است لکن معلوم نباشد خصوص
موضع نجس کجا است در اینصورت سجده نمودن بر هیچ جای حصیر صحیح نیست بلی اگر بهره
مثلا یکذرع دور بران نماز کند عیبی ندارد و همچنین اگر ماکول و غیر ماکول مشتبه
شوند یا ملبوس و غیر ملبوس مشتبه شوند یا زمین و غیر زمین مشتبه شوند و
بالجمله صحیح نیست سجده تا معلوم شود که آنچه وضع جبهه بر آن نماید از جنس

چیزیست

چیزیست که صحیح است سجده نمودن بر آن ثانی اینستکه اینها در محل سجود شرط علمی است
پس اگر مانع بر مصلی ظاهر نباشد و سجده کند و بعد از سجده و رفع راس از آن معلوم شود
بودن آن محل نجس سجده بجا آورده شده عیبی ندارد و اگر در حال سجود معلوم شود حکم
آن مانند مسئله آتیه خواهد بود ثالث اینستکه اگر کسی وضع جبهه نماید بر چیزی
باعتقاد اینکه چیزیستکه سجده بر آن صحیح است و بعد از گذاشتن معلوم شود که خلاف است
خالی از این نیست یا بعد از ظهور خلاف یا قبل از شروع در ذکر واجب است یا در اثناء ذکر
است یا بعد از فراغ از ذکر واجب و علی ای حال یا ممکن است کشیدن جبهه و رساندن
آن بما یصح السجود علیه یا ممکن نیست رساندن مگر ببرداشتن سر پس اگر التفات بخلاف
قبل از شروع در ذکر واجب یا در اثناء ذکر واجب باشد و ممکن نباشد رساندن جبهه بما
یصح السجود علیه مگر برفع راس لازم است رفع راس نموده ثانیا وضع نماید بچیزیکه
سجده بر آن صحیح باشد و اگر ممکن باشد کشیدن پیشانی تا برساند بچیزیکه بر آن سجده
احوط کشیدن جبهه است یعنی احوط اینستکه رفع راس ننماید بلکه پیشانی را بکشاند
تا برسد بچیزیکه سجود بر آن صحیح باشد و اگر بعد از فراغ از ذکر واجب ملتفت شود پس
اگر عیب محل جبهه ارتفاع آن باشد که زیاده از چهار انگشت باشد باید سر از سجده
بردارد و ثانیا سجود کند اگر کشیدن ممکن نباشد والا احوط آنست که بکشد
و اگر عیب آن متنجس بودن باشد بمعنی که اعتقاد بطهارت محل داشته و مطلع
از متنجس بودن آن نبود بعد از فراغ از ذکر واجب معلوم شد بودن آن نجس
دور نیست که سجود بجا آورده شده صحیح باشد و اگر عیب موضع سجود این باشد
که از غیر ارض باشد یا از ماکول و ملبوس باشد بازجماعتی از اهل العلم تصریح
فرموده‌اند بصحت سجود و عدم حاجت ببرداشتن یا کشیدن و لکن خالی از اشکال
نیست پس اگر ممکن باشد کشیدن احتیاط کند بکشیدن و رساندن بمحل صحیح
و اعاده ذکر نمودن قربة الی الله و اگر علاج منحصر شود ببرداشتن از محل
مسئله محل اشکال است لکن احتمال صحت سجود و عدم حاجت باعاده آن خالی از وجه

نیست

نیست فی الله العالم **وفصل چهارم** در لباس مصلی است و در آن چند مطلب

مطلب اول اینکه لازم است ستر عورت در جمیع احوال از ناظر محترم و واجب
است در نماز واجب مطلقا خواه ناظر محترم باشد یا نه و شرط است در جمیع نمازها
چه واجب باشد چه سنت حتی در نماز میت بنا بر احوط و باید ستر بنحوی باشد که
صدق نماید عرفا مستور بودن عورت پس ضرر ندارد ظاهر بودن حجم عورت
در صورتیکه ثوب غلیظ باشد بنحویکه رنگ بدن دیده نشود و هم چنین ضرر ندارد
منکشف بودن عورت از سمت تحت مگر در صورتیکه از سمت تحت عورت نمودار
باشد مثل آنکه مکان نماز مصلی جای بلندی باشد که از سمت تحت عورت نمودار باشد
در اینصورت ستر جانب تحت نیز لازم است و اگر شخص مصلی باعتقاد اینکه عورت او مستور
است مشغول بنماز شود و بعد از فراغ از نماز معلوم شود که عورت او مکشوف بود نماز
او صحیح است و همچنین اگر در صورتیکه واقع عورت مستور نبود و مصلی مطلع نبود و ملتفت
اینمعنی که ستر لازم است هم نبود باز حکم مسئله چنین خواهد بود و اگر باعتقاد اینکه
عورت او مستور است داخل در نماز شود و در اثناء نماز مطلع شود که عورت
او مکشوف است و بپوشاند قبل از آنکه بعد از اطلاع مشغول فعلی از افعال نماز
شود نماز صحیح است و اگر ممکن نشود پوشاندن در اثناء نماز مگر بقطع نمودن
قطع نماید و بعد از تحصیل ساتر استیناف نماز نماید ولی اگر وقت تنگ باشد
بنحویکه اگر قطع نماید و تحصیل ساتر کند نماز قضا شود باید نماز را بدون ساتر
تمام کند مانند کسیکه در بدو صلوة متمکن از ساتر نبوده باشد چنانکه گفته
خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر در اثناء نماز بوزیدن باد و بنحو آن عورت
منکشف شود بپوشاند قبل از اشتغال بفعلی از افعال صلوة و اگر عورت
منکشف شده باشد و مصلی قبل از اشتغال بصلوة مطلع بر آن شده باشد لکن
در حین اشتغال بنماز فراموش نموده اتیان بصلوة نموده باشد یا در اثناء نماز
مطلع شده باشد و قبل از پوشاندن فراموش نمود نماز را تمام نموده باشد حکم

بصحت صلوة بسیار مشکل است اگرچه قول بصحت خالی از قوت نیست لکن احتیاط شدید
در مراعات اعاده است اما اگر عالم بکشف عورت باشد لکن عالم بمسئله نباشد یا
مسئله را فراموش نموده باشد نماز محکوم بفساد است **مطلب ثانی** در اینست
که عورت مرد عبارتست از قضیب و بیضتین و دبر لکن احوط پوشاندن از ناف تا زانو است
و در زنان عورت تمام بدنست مگر رو و کف دستها و پاها و در رو قدر متیقن آنقدر است
که در وضو غسل آن لازم است و در دو دست مراد ظاهر و باطن دو دست تا بند دست است
و در دو پا مراد ظاهر و باطن دو پا است تا بند ساق ولکن در همه جا قدری از من باب
المقدمه باید زیاده بپوشاند و مو در زنان عورت نیست و ستر آن لازم است و فرق نیست
در زنان ما بین آزاد و کنیز مگر اینکه بر کنیز در نماز پوشاندن سر و گردن لازم نیست
بخلاف آزاد و همچنین صغیره در صحت صلوة او معتبر نیست پوشاندن سر و گردن و
اگر کنیز در اثناء نماز آزاد شود پس اگر متمکن باشد از تحصیل ساتر بدون فعل
منافی باید تحصیل ساتر نماید قبل از اشتغال بفعلی از افعال الصلوة و اگر تحصیل ساتر
ممکن نشود مگر بفعل منافی پس اگر وقت مضیق باشد جایز نیست قطع نماز و اگر
وقت موسع باشد مسئله بسیار مشکل است احوط اتمام نماز و اعاده است لکن
احتمال صحت و عدم وجوب اعاده خالی از رجحان نیست و اگر آزاد شود کنیز و مطلع
بر آزادی نشود مگر بعد از فراغ از نماز نماز بجا آورده شده محکوم بصحت است

مطلب ثالث اینست که معتبر است در ساتر چند امر **اول** اینکه مباح باشد
پس صحیح نیست بعد العلم و الاختیار نماز کردن در لباس غصبی خواه عالم بمسئله
باشد یا نه متذکر مسئله باشد یا فراموش نموده باشد ولی اگر جاهل باشد بغصب
بودن لباس نماز او صحیح است و همچنین اگر ناسی باشد یعنی در صورتیکه غصب بودن را
فراموش نموده باشد و یا باعتقاد اینکه مباح است پوشیده باشد و نماز کرده باشد
و بعد از فراغ از نماز ملتفت شده باشد عیبی ندارد اما اگر خود غاصب باشد
و یا با علم بغصب پوشیده باشد و در حال نماز فراموش نموده باشد نماز او

باطل است بلکه اگر غاصب نباشد و این اموری غصبیت آنکه داشته باشد یعنی فراموش شده
و وقت نماز از غصبیت ان غافل شده باشد و یا فراموش نموده باشد از حکم بصحت صلوة
مشکل است بلکه دور نیست که نماز باطل باشد بنماز غصبی بلکه در مکان غصبی
مذکور شد بلی در اینجا در بعضی از فروع نادره حکم ببطلان مشکلاتست و اشکالی
دارد لکن احتیاط در دین مراعات حکم مذکور است مطلقا بالنسبه بمانند دستمال
غصبی که در جیب باشد **ثانی** آنکه طاهر باشد از نجاست غیر معفو عنه مگر چیزی
که نماز در ان بتنهائی تمام نشود مانند عرقچین و بسیاری از دستمالها بلکه دو دستمال
و نحو ان ممکن است حکم بعضی اگر چه تعدد ... تا باشد ظاهراً بلکه ...
و جهة اطلاع بر تفصیل این مسائل رجوع نماید بکتاب طهارت **ثالث** آنکه
نبوده باشد از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم توضیح مقام و وجه اعتضاد اینستکه
نیست نماز کردن در هیچ جزئی از اجزاء حیوانی که حرام گوشت باشد پس صحیح نیست
نماز کردن در مو و کرک و پوست شغال و روباه و گربه و غیر اینها اگر چه
جزئی باشد که نماز در ان بتنهائی نتوان نمود یعنی ساتر عورت نباشد مثل
عرقچین و بند زیر جامه و نحو ان بلکه اگر چه مانند شیر گربه و آب دهن او باشد
که بدن یا لباس مصلی آلوده باشد بلکه اگر چه موئی از حیوان غیر ماکول
اللحم ببدن یا لباس مصلی چسبیده باشد حکم بصحت مشکل است بلکه احتمال بطلان
خالی از رجحان نیست بلی اگر بالمره منفصل باشد از مصلی مثل آنکه دستمالی
باشد در قلمدان و در جیب مصلی باشد ظاهر اینستکه موجب بطلان صلوة نمیشود
بلکه اگر خود چنین چیزی در جیب مصلی باشد حکم ببطلان صلوة بسیار مشکلست
بلکه ظاهر اینست که حکم ببطلان صلوة نتوان نمود و حکم مذکور ثابت است در
اجزاء جمیع حیوانات مگر در چند امر **اول** اجزاء طاهره انسان مطلقا چه از خود
و چه از غیر خود بلکه انسان مطلقا داخل در عنوان مذکور نیست **ثانی** مو و کرک
و پوست خز که نماز در انها صحیح است **ثالث** مو و کرک و پوست سنجاب و در باب

مطلب [illegible] (۲۴۰)

اجزاء این دو حیوان و مطلق اجزاء حیوان حاصل اشکالست احوط اجتناب **رابع** حیوانیکه
صاحب گوشت باشد لکن صاحب خون جهنده نباشد احوط اجتناب از اجزاء انست اگر
چه قول بعدم بطلان خالی از رجحان نیست و ظاهر اینستکه فرقی نیست در بطلان صلوة
در جزء حیوان غیر ماکول اللحم ما بین اینکه بداند که این لباس مخصوص مثلا از کرک
چنین حیوانست یا سهو اعتقاد کند که از ماکول اللحم است بعد از فراغ از نماز یا در اثنای
صلوة معلوم شود که از غیر ماکول اللحم است یا بداند اولا و در حین اشتغال بصلوة
فراموش نماید در جمیع صور مذکوره نماز باطل است و همچنین اگر مو یا کرک یا پوست
مشتبه باشد که آیا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم است نماز در ان خالی از اشکال نیست
بلی مانند موئی که در لباس باشد و مشتبه باشد دور نیست که اجتناب لازم نباشد
بلکه در مانند موئی که چسبیده بلباس در صورت اشتباه دور نیست که احتراز واجب
نباشد بلکه در مانند دسته چاقو که در جیب باشد که استخوان حیوان ماکول
اللحم یا غیر حیوان ماکول اللحم است دور نیست حکم بصحت والله العالم **مطلب رابع**
از امور یکه معتبر است در لباس مصلی آنستکه اگر از اجزاء حیوان باشد باید بجهة
علاوه بر اینکه ماکول اللحم باشد بتفصیلی که دانستی مذکی باشد یعنی تذکیه شده باشد
پس صحیح نیست نماز در اجزاء مردار خواه چیزی باشد که ستر عورت از ان توان
نمود یا نه حتی اگر بند نعلین از پوست مردار باشد نماز با ان فاسد خواهد بود بلی
ضرر ندارد نماز در اجزاء میته که در ان حیات حلول نکرده باشد مانند مو و پر
و استخوان و غیر ان و تفصیل اجزاء طاهره میته در کتاب طهارت مذکور شده و
در اجزاء مایعه میته مانند شیر اگر چه قائل شویم بطهارت شیر میته اشکالست
احوط اجتناب از نماز کردن در انست و انچه گفتیم در صورتیستکه حیوان صاحب
خون جهنده باشد و اگر صاحب خون جهنده نباشد پس مردار ان طاهر و نماز در اجزاء
ان عیبی ندارد و اگر حیوانی مشتبه شود که آیا مذبوح شده یا نه در حکم میته است
مگر آنکه در ید مسلمانی بوده باشد اگر چه مالک نباشد یا اخذ کرده شود

از دست مسلمان بلکه اگر جلد حیوان افتاده باشد در بلاد مسلمانان و آثار تصرف
در آن باشد مثل کلیچه پوستین و قطعه منفصله از آنها و کفش و پوست دباغی شده
و بخوان محکوم بطهارت است و همچنین است شهادت عدلین بلکه محتمل است کفایت
مطلق خبر مسلم خصوصا در صورتیکه عادل باشد و بعضی اکتفا نموده‌اند بمطلق مظنه
از هر چه حاصل شود و از برای آن وجهی است ولکن اعتماد بآن مشکل است و اگر بعد
ظاهر شرع معلوم باشد نجسیه بسبب اخذ کردن از ید مسلم یا بخوان و مصلی ایشان
بصلوة نماید و بعد از فراغ از نماز معلوم شود میته بودن مبنی بر مسئله اعاده الجاهل
است که لباس مصلی در صورتیکه مصلی مرد باشد باید حریر محض نباشد توضیح مرام
اینست که حرام است بر مردان پوشیدن حریر محض مگر در حال حرب مشروع و در حال
ضرورت مثل شدت سرما و بخوان بنابر این نیست نماز کردن مردان در حریر محض و باطل
است نماز ایشان در آن بخلاف زنان که جایز است از برای ایشان پوشیدن حریر
و صحیح است نماز ایشان در آن مطلقا و فرقی نیست در بطلان نماز مرد در حریر ما بین
اینکه آن حریر ساتر عورت باشد یا نه قدری باشد که نتوان از آن تنها ستر عورت
کرد یا نه پس صحیح نیست نماز در عرقچین حریر و بند زیر جامه حریر در غیر حال صلوة نیز
حکم بجهت آن خالی از اشکال نیست و مستثنی است از حکم مذکور سجاف حریر که
نه استعمال آن حرام و نه موجب بطلان صلوة است و قدر متیقن از آن تا مقدار
چهار انگشت مضموم است و همچنین ضرر ندارد قیطان ابریشمی مانند آنکه
دوخته میشوند در اطراف قبا یا بخوان و همچنین یا تکمه‌های از ابریشم که گذاشته میشوند
در سر استین و نقش عبا و همچنین بند حریر و تکمه ابریشمی و همچنین محتمل است
بصحت صلوة خیاطت بنخ یا طرۀ ابریشمی و همچنین درست کردن کرسی یا اطراف قبا
و بخوان با ابریشم چنانکه متعارف است و ظاهر اینست که حریر از موانع علمیه است پس
اگر باعتقاد اینکه حریر نیست بپوشد و نماز کند و بعد از نماز معلوم شود حریر بوده
نماز صحیح است و همچنین اگر بداند حریر است لکن در وقت نماز فراموش نماید یا

بودن را و بپوشد و نماز کند و در نیست صحیح بودن نماز و اشکال کنند در دلیل
قبل از در خواندن صلوة که آیا حریر است یا نه پس اگر علم شرعی حاصل شود بحریر
نبودن مثل خبر دادن ذو الید و شهادت عدلین بر بودن آن از غیر حریر نماز صحیح
و الا حکم بصحت صلوة مشکل است احتیاط شدید در اجتناب از آنست بلکه اظهر
عدم صحت صلوة است با چنین ثوب اگر چه در نیست جواز پوشیدن آن در غیر حال صلوة
تصرف ندارد همراه داشتن حریر در حال الصلوة اگر چه قبا یته کرده باشد و حرام نیست
نشستن بر فرش حریر و نماز کردن بالای فرش حریر و بخوان از استعمالات غیر
پوشیدن مخفی نماند که آنچه گفتیم در حریر محض بود یعنی لباسیکه بافته شده باشد از ابریشم
محض یا کج محض یا ابریشم و کج محض یا اینکه مخلوط باشد بنخ یا بخوان از چیزهائیکه
صلوة در آنها صحیح است لکن خلیط مستهلک باشد عرفا که بنامند در عرف از حریر
محض اما اگر چنین نباشد مثل اینکه تار از ابریشم باشد و پود از نخ یا بعضی از تار
از نخ باشد و بعضی از پود چنین باشد بقدریکه در عرف مستهلک نباشد و بنامند
آن لباس را حریر محض بنا بر این پوشیدن لباس و نماز کردن در آن صحیح است
مطلب سادس آنستکه نبوده باشد لباس مصلی از طلا توضیح مطلب اینستکه
حرام است بر مردان پوشیدن لباسیکه بافته شده باشد از مفتول طلا خواه بقدری باشد
که نتوان با آن ستر عورت کرد یا نه خواه تمام تار و پود از طلا باشد یا احدهما از
طلا باشد و دیگری از چیز دیگر و همچنین حرام است از برای مردان انگشتر طلا در انگشت
کردن و مانند آن از زینتها و باطلست نماز در همه آنها بنا بر اقوی بلکه در قوت
بطلان نماز اگر چه لباس نکوبیده باشد مثل انگشتر و گوشواره طلا باشد و حرام است
از برای مردان نشستن بر فرش طلا و مانند آن از استعمالات بنا بر احوط و ضرر
ندارد همراه داشتن طلا در حال الصلوة خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و هم
چنین ضرر ندارد لباس طلا و زینت طلا از برای زنان در حال الصلوة و در
غیر آن **مطلب سابع** آنستکه نبوده باشد لباس از چیزهائیکه ساتر حجم عورت

و باطن آن باشد و نپوشاند چیزی از ساق پا را بنا بر احوط توضیح مطلب اینستکه چیزیکه
استعمال کرده میشود بپوشیدن آن در پا اگر ساتر هیچ چیز از ظاهر پا نباشد اشکالی
نیست در صحت صلوة در آن و اگر بپوشاند تمام پشت پا را و بپوشاند بعضی از ساق را
نیز مانند بسیاری از جورابها باز بلا اشکال نماز در آن صحیح است و اگر بپوشاند بعضی
از پشت پا را دون بعض نماز در آن نیز صحیح است و اگر بپوشاند تمام پشت پا و بپوشاند
چیزی از ساق پا را در آن خلاف و اشکال است اظهر در نظر احقر صحت صلوة است لکن
احتیاط شدید در اجتناب است و از آنچه گفتیم معلوم شد که ضرر ندارد نماز کردن در
چارق مطلقا و همچنین ضرر ندارد نماز کردن در چیزیکه ساتر تمام پشت پا باشد
و ساتر چیزی از ساق پا نباشد در صورتیکه خود پا مستور باشد بچیزیکه ساتر چیزی
از ساق نباشد و اینچیزیکه ساتر چیزی از ساق نیست در بالای آن پوشیده شود پس نماز
کردن در چارق متعارف از دو راه عیبی ندارد یکی از جهة اینکه ساتر تمام پشت پا نیست
دیگر اینکه در زیر آن پا مستور است بچیزیکه ساتر بعضی از ساق هست مخفی نماند که
صحت صلوة در چارق و مانند آن در صورتیست که مانع نشود از رسیدن انگشتان
بزرگ پا بزمین و همچنین از راه دیگر عیبی نداشته باشد باینمعنی که از پوست مردار و
مانند آن از آنچه در سابق ذکر کردیم نباشد و سزاوار است ختم مبحث ببیان چند مسئله
مسئله اولی اینست که جائز است ستر عورت در نماز بهر چیزیکه حاصل شود با
ستر عرفی از نبات و گیاه و برگ درختان و مانند اینها و غیر اینها از آنچه ذکر کرده شد و
اینمبحث علی جواز آن و لکن احوط مراعات ترتیب است مابین ثیاب و غیر آن بلکه با
امکان ثیاب معمول از قطن و کتان و پشم و بالجمله با امکان لباس متعارف اکتفا
ننمایند بمانند لباس معمول از پوست حیوان ماکول اللحم یا چیزیکه اخذ کنند
خود پوست را ساتر و با عدم امکان ثیاب مطلقا ستر کرده شود بگیاه و برگ درخت
و نحو اینها و با امکان هر یک از اینها جائز نیست اکتفا نمودن بمالیدن گل و حنا و نحو
اینها بقدریکه رنگ عورت مستور باشد بلکه اکتفاء باینها و نحو آن در ستر بجهت صلوة با رکوع

و سجود بنحو متعارف مشکل است اگرچه در حال اضطرار باشد و احتیاط شدید در صورت
امکان احتیاط جمع نمودن است در همچه حال یعنی حال اضطرار مابین نماز با مالیدن گل و نحو
آن و بجا آوردن رکوع و سجود بنحو متعارف و نماز دیگر با رکوع و سجود با ایماء بتفصیلی
که در فاقد ساتر مذکور میشود **مسئله ثانیه** اینستکه اگر مکلف برهنه
باشد و ساتری نداشته باشد ساقط نمیشود از او تکلیف بصلوة بلکه لازم است بجا آوردن
نماز بهمان حال لکن در صورتیکه ایمن باشد از ناظر محترم بجا بیاورد نماز را ایستاده
و در صورتیکه ایمن از ناظر محترم نباشد بجا بیاورد نشسته و در هر دو حال لازم است
ایماء بسر بدل رکوع و سجود و از برای سجود زیاده ایماء نماید و احوط رسانیدن ما یصح
السجود علیه است نیز بپیشانی و گذاشتن جبهه است بر آن لکن اظهر در اینجا عدم وجوب است
مسئله ثالثه اینستکه اگر جماعتی برهنه گان یکجا جمع شوند جائز است بجا آوردن
نماز بنحو جماعت لکن واجب است بر همه نشستن و احوط اینستکه امام بنشیند در وسط
صف مقدم و شروع نمایند بر زانوها و مجموع ماموین در یک صف بنشینند و لازم
بر امام ایماء بجهة رکوع و سجود قطعا و بر ماموین نیز بنابر اقوی **مسئله رابعه**
لازم نیست بر شخص عریان در حال صلوة گذاشتن دست بر عورت باینمعنی که وضع
ید شرط صحت صلوة نیست اگرچه از باب پوشیدن از ناظر محترم لازم باشد و همچنین
واجب نیست در حال ایماء بدل سجده سجود گذاشتن باقی اعضای هفتگانه بر زمین
مسئله خامسه اینستکه لازم نیست ستر عورت در نماز جنازه باینمعنی
که شرط صحت صلوة نیست اگرچه در صورت وجود ناظر محترم واجب است ستر
عورت لکن ممکن است در مقام تفصیل بیان نمائیم اینستکه اگر شخص مصلی در صلوة
جنازه متمکن از ساتر باشد و مع ذلک بدون ساتر اتیان بصلوة نماید خالی
از این نیست یا ایمن بوده از ناظر محترم است یا نه در صورت اولی نماز صحیح است
و کذلک بنابر اقوی است در صورت ثانیه اگرچه مرتکب معصیت شده است بجهة ترک ستر
لکن نماز او صحیح است و اگر متمکن از ساتر نباشد پس اگر ایمن باشد از ناظر محترم لازم

بجا آوردن نماز جنازه ایستاده و اگر ایمن نباشد لازم است بجا آوردن آن نشسته
بود و اینجا اگر بجا آورد ایستاده حکم بصحت صلوة مشکل است مسئله سادسه
اگر بنا بگذارد گلی که بفرو رفتن در آن عورتین مستور شود یا آب گل آلودی که
با ایستادن در میان آن عورتین پوشیده شود یا زمین گودالی که در آن فرو رود
بنحوی که آن زمین ملاصق بدن مصلی یا غیر آن باشد و عرفاً مستور العوره شمرده
باشد احوط فرو رفتن در گل یا آب یا گودال است و در گل یا آب یا ایماء نماید بدل
رکوع و سجود غالباً بلکه و بعضی از صور نادره محتمل است لزوم رکوع و سجود
بنحو متعارف و در زمین گود بلکه مذکور شد لازم است بجا آوردن رکوع و سجود
بنحو متعارف اگر ممکن شود مسئله سابعه آنچه مذکور شد که عاری در صورت
عدم امن از ناظر محترم اتیان بصلوة مینماید نشسته در صورتیست که ناظر
ناظر باشد که اجتناب از نظر او لازم باشد اما اگر چنین نباشد مانند زن و کنیز
ظاهر اینست که در این صورت عدول از قیام بقعود جایز نیست مسئله ثامنه
اینست که اگر امر مصلی دائر شود مابین نماز در لباس نجس و نماز کردن برهنه
لازم است بجا آوردن نماز عاریاً و احوط اتیان بدو نماز است اول در لباس
برهنگی با مراعات ایماء بهمان تفصیلی که در صلوة عاری مذکور شد ثانی
با لباس نجس در رکوع و سجود بنحو متعارف و اگر امر دائر شود مابین لباس مغصوب
و صلوة برهنه متعین است نماز کردن برهنه و همچنین اگر لباس منحصر شود در
حریر یا منحصر شود در لباس طلا بلکه اگر منحصر شود در لباس معمول از جزء حیوان
غیر ماکول اللحم یا جزء میته حکم آن نیز چنین خواهد بود بلی اگر بجهة ضرورت
از قبیل سرما یا عنوان لابد شود در پوشیدن لباس حریر یا معمول از جزء حیوان
غیر ماکول اللحم حتی در حال صلوة نیز مضطر باشد عیبی ندارد و اگر امر دائر شود
مابین لباس مغصوب و نجس یعنی مضطر باشد در پوشیدن یکی از این دو لازم است
اختیار لباس نجس و اگر امر دائر شود مابین لباس حریر و نجس امر چنین خواهد بود

و اگر امر دائر شود مابین حریر و لباس معمول از جزء حیوان غیر ماکول اللحم متعین است در نماز
لباس معمول از جزء حیوان غیر ماکول اللحم و اگر دو ثوب یکی طاهر باشد و یکی نجس
و مشتبه شود و منحصر شود لباس در آنها لازم است بجا آوردن دو نماز و همچنین
اگر امر دائر شود مابین ثوب معمول از جزء حیوان ماکول اللحم و ثوب معمول از جزء حیوان
غیر ماکول اللحم با اشتباه آنها بیکدیگر لازم است در هر دو صورت دو نماز جدا جدا کردن
و اگر امر دائر شود مابین لباس مغصوب و مباح با تحقق اشتباه واجب است اجتناب
از هر دو مسئله تاسعه اگر مکلف ساتر نداشته باشد بجهة نماز واجب است
تحصیل ساتر اگر چه بخریدن باشد و اگر کسی عاریه بدهد واجب است قبول در صورتیکه
منحصر در آن باشد بلکه اگر کسی هبه کند دور نیست لزوم قبول هبه والله العالم

فصل پنجم در اذان و اقامه است و در آن چند مطلب است مطلب اول در بیان

حقیقت اذان و اقامه است بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت
بوحدانیت است بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت برسالت است بلفظ
اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل
و دو الله اکبر و دو لا اله الا الله و شهادت بولایت مثل اینکه بعد از اشهد ان محمدا
رسول الله بگوید اشهد ان علیا ولی الله و شهادت بامارت مثل اینکه بگوید اشهد
ان علیا امیر المؤمنین جزء لازم اذان نیست بلکه جزء مندوب بودن هم ثابت نیست
لکن اگر بعد از شهادت برسالت یکی از این دو را بگوید بسیار خوبست بلکه اگر هر دو را
بگوید احسن خواهد بود و اگر بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله با واو عطف
یا بدون عطف بقصد قربت مطلقه و رجحان امید است که ماجور و مثاب بوده باشد
و ثواب هر دو را داشته باشد و حی بفتح حا و با تشدید یا است و اقامه بهمین کیفیت است
مگر در سه چیز اول اینکه در اقامه دو تکبیر است دوم اینکه در اجزاء اقامه
یک تهلیل است سیم اینکه بعد از حی علی خیر العمل افزوده میشود دو قد قامت الصلوة
پس فصول اذان هیجده است و فصول اقامه هفده و جایز است از برای مستعجل و مسافر

در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن بیک فصل لکن اکتفا نمودن باقامه تمام بهتر است
از گفتن هر دو یک یک و جایز است از برای زنان اکتفا نمودن بگفتن الله اکبر یا
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اکتفا بشهادتین تنها نیز بلکه
بغیر از تقسیم مذکور نیز میتوانند بگویند مثلا اینکه در شهادتین بگویند و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله یا بگویند اشهد ان محمدا الخ و کسیکه داخل در صفوف مخالفین شود و بخواهد
با ایشان صورتا اقتدا بعمل او در دو زمان وفا نکند اکتفا کند بگفتن قد قامت
الصلوة تا آخر اقامه **مطلب ثانی** در چیزهائیست که ثابت است از برای آنها اذان
و اقامه بدانکه سنت است اذان و اقامه در نمازهای پنجگانه یومیه که از جمله آنهاست
نماز جمعه و فرق نیست در نماز یومیه ما بین ادا و قضا و نماز جماعت و فرادی و مؤکد
در جهریه خصوصا در صبح و مغرب بسیار مؤکد است در جماعت البته در جماعت مهما
امکن ترک ننمایند و همچنین فرق نیست ما بین مردان و زنان لکن در حق زنان چندان
تاکیدی نیست پس اگر بدون عذر ترک کنند چندان مذمتی بر ایشان نیست لکن اولی
اینست که در صورت ترک اذان و اقامه تکبیر و شهادتین بگویند چنانکه مذکور شد و
در سایر نمازهای واجبه اذان و اقامه نیست لکن مستحبست سه دفعه گفتن الصلوة
ساقط میشود اذان تنها در چند موضع **اول** مسافر است که از برای او جایز است
اقتصار باقامه فقط و ملامتی بر او نیست چنانکه اگر اکتفا نماید در هر یک از اذان
و اقامه بیک فصل آن نیز عیبی نیست و اگر اذان و اقامه تمام بجا بیاورد عمل مستحب نموده
لکن چندان اهتمامی بآن نیست **دوم** در صورت جمع ما بین دو نماز است خواه هر دو
واقع شوند در وقت فضیلت نماز لاحق یا واقع شوند در وقت خارج از فضیلت
هر دو و فقها متفق از جمع در صورتیکه ما بین دو نماز اشتغال بنافله ننمایند و
حد نمایند عرفا جمع بین الصلوتین نیز صدق ندارد بجا آوردن بعضی از تعقیبات
مختصره مانند تسبیح حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها **سیم** در نماز قضا
یعنی کسیکه نماز قضا در ذمه او باشد و بخواهد چند نماز بکند اذان و اقامه بگوید

در اول اول آن چند نماز بگیرد از آنها و در دیگر آنها توقف بجا بیاورد و از برای
سایرها باقامه بگویند احوط ترک اذان دیگر است **چهارم** نماز
عصر روز عرفه است در عرفات **پنجم** نماز عشاست در مشعر الحرام **ششم** نماز عصر روز
جمعه است که در این سه جا نیز اذان ساقط است لکن اگر جمع نماید ما بین صلوتین
بهمان معنی که سابق گفتیم سقوط اذان بی اشکالست و اگر جمع نکنند نیز ساقط است
هفتم در صورت شنیدن اذان دیگریست یعنی که اگر کسی اذان بگوید
بقصد اعلام یا از برای بجا آوردن نماز بجماعت یا فرادی و دیگری اراده نماز
داشته باشد و بشنود آن اذان را ساقط میشود اذان از ثانی خواه این شخص ثانی
بخواهد بجماعت نماز کند یا فرادی سامع باشد یا استماع پس اگر استماع نموده باشد
اذان و اقامه هر دو را هر دو ساقطند و همچنین اگر سماع متحقق شود بدون استماع
و قدر متیقن اینست که آن نمازیکه اذان از برای او گفته شده و آن نمازیکه مصلی اراده
آن دارد و مثل هم باشند و جمیع فصول اذان شنیده شود و همچنین بالنسبه باقامه
در سقوط اقامه و ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بر سبیل رخصت است
نه عزیمت پس اگر اذان و اقامه گفته شود عیبی ندارد و آنچه گفتیم معلوم شد که
این موضع هفتم موضعیست که گاهی هر دو ساقط است و گاهی اذان فقط و گاهی اذان
و اقامه هر دو ساقط میشوند و قدر متیقن آنست که ما بین اقامه و نماز سامع فصلی
عرفی که منافی با موالات است متحقق نشود و تکلم از سامع بعد از استماع اقامه
صادر نشود بهمان تفصیلی که در اقامه گفتن خود مصلی مذکور میشود و از جمله
جاهائیکه اذان و اقامه ساقط میشوند جائیست که کسی وارد مسجد شود بجهت نماز
و اهل آن مسجد بجماعت نماز را بجا آورده باشند خواه در اثناء نماز باشند یا
از نماز فارغ شده باشند مادامیکه صفوف متفرق نشده باشند خواه این شخص
وارد اراده اقتدا بآن امام داشته باشد یا نه و در صورت ثانیه خواه اراده
نماز بنحو فرادی داشته باشد یا بجماعت دیگر خواه بداند اذان و اقامه گفتند که

با مجهول الحال باشد بلکه اگرچه معلوم الفسق نزد آن شخص مصلی باشد در صورتیکه
احتمال بدهد که اقتدا کنندگان او را عادل دانسته باشند در جمیع صور مذکوره
اذان و اقامه ساقط است و در تفرق صفوف کفایت نمیکند رفتن بعضی بلکه همینکه
صدق عرفی نکند بهم خوردن صفوف و متفرق شدن ایشان کافیست بلکه کفایت
میکند بقاء بعضی از اهل صفوف تا اما اگرچه یکی باشد مجملا بقاء مجلس باقل مرتبه
آنکه حاصل میشود از بودن یک ماموم با امام کفایت میکند و قدر متیقن این است
که مشغول باشند به تعقیب و بعباره اخری بالمره اعراض از صلوة نکرده باشند و
نشستن بجهة تعقیب باشد روز عرفه که مینشینند بجهة دعا تا مقارن غروب باشد
و آنچه گفتیم که باید مسجد باشد آن نیز از باب اخذ بقدر متیقن است و الا احتمال ثبوت
حکم در هر جا که عرفا مکان واحد محسوب شود در کمال قوتست و قدر متیقن از سقوط
با بودن امام است در محل خود اما اگر امام رفته باشد و صفوف ماموین باقی
باشد پس حکم بسقوط مشکل است و فرقی نیست در این مسئله ما بین اینکه هر دو نماز
مانند هم باشند مثل اینکه امام و جماعت نماز ظهر کرده باشند و این شخص وارد
هم اراده نماز ظهر داشته باشد یا مختلف باشند مثل اینکه نماز بجا آورده شده
نماز ظهر باشد و نماز شخص وارد نماز عصر یا عکس این باشد بلی اگر اصلا شرکت در
وقت نداشته باشند مثل اینکه امام و جماعت نماز عصر کرده باشند و این شخص وارد
بخواهد نماز مغرب را بجا بیاورد دور نیست در این صورت حکم شود بعدم سقوط اذان
و اقامه و هم چنین فرقی نیست ما بین اینکه هر دو ادا باشند یا هر دو قضا و در مختلفین
اشکال است و هم چنین در نماز جماعت کفایت میکند اذان و اقامه امام یا یکی از
ماموین از همه لکن قدر متیقن آن در صورتیست که غیر امام بگوید در جائیست که
امام بشنود مجموع اذان و اقامه را و هم چنین ساقط میشود اذان و اقامه معا
در صورتیکه ضیق وقت بمرتبه باشد که کفایت اقامه نیز ننماید و اگر کسی اذان و اقامه
بگوید بجهة نماز کردن منفردی بعد جمعی پیدا شوند و بخواهند که آن شخص از برای

ایشان امامت کند احوط اعاده نمودن اذان و اقامه است اگر نگوییم اقوی **مطلب ثالث**
اگر کسی ترک اذان و اقامه را عمدا نماید و داخل نماز شود جایز نیست عدول بجهة ادراک
اذان و اقامه اما اگر سهوا هر دو را ترک کند پس اگر قبل از رکوع ملتفت شود جایز است
قطع نماز نماید و بعد از گفتن اذان و اقامه استیناف صلوة نماید و اگر بعد از رسیدن
بحد رکوع باشد عدول جایز نیست و اگر اذان گفته باشد و بعد از آن اقامه را فراموش
نموده باشد احوط اتمام صلوة و عدم عود است **مطلب رابع** جایز نیست اذان
گفتن قبل از داخل شدن وقت بقصد مشروعیت مگر در اذان صبح که گفتن قبل
از صبح عیبی ندارد و قدر متیقن آنست که قریب بصبح گفته شود و افضل اعاده
نمودن آنست بعد از طلوع صبح و اگر اذان گفته باشد در جائیکه تقدیم جایز
نیست باعتقاد اینکه وقت داخل شده بعد از آن معلوم شود عدم دخول وقت
اکتفا بآن اذان نمیتوان نمود مگر در جائیکه بعضی از نماز در وقت کرده شود که
در اینجا اذان از برای آن نماز بجا آورده شده صحیح است و محتمل است جواز اکتفا
بآن از برای نماز دیگر در صورت جمع **مطلب پنجم** در شرایط اذان و اقامه
بدانکه معتبر است در آنها چند چیز **اول** نیت در ابتداء و باید مستدام باشد
تا آخر عمل بهمان نحو که در سایر عبادات معتبر است **ثانی** عقل است پس اذان
مجنون صحیح نیست **ثالث** اسلام است پس اذان کافر صحیح نیست **رابع** ایمان است
یعنی شیعه اثنا عشری بودن پس اکتفا نمودن باذان سنیان صحیح نیست **خامس**
تمیز است پس اعتنائی باذان غیر ممیز نیست پس صحیح است اذان طفل ممیز و جایز
است اکتفا نمودن بآن و در اقامه احوط عدم اکتفاء بآنست **سادس** مرد بودن
در اذان گفتن از برای مردان که مشکل است اعتماد باذان زن از برای مرد اگر
چه صوت زن را عورت ندانیم بلکه حتی اکتفاء مردان محارم باذان زن نیز خالی
از اشکال نیست **سابع** ترتیب بین اذان و اقامه است و ما بین فصول هر یک
از اذان و اقامه است پس اگر عمدا یا سهوا مقدم بدارد اقامه را و بخواهد بعد از اذان

اذان بگوید اما اگر اعاده نماید بعد از آن و اگر فصلی از فصول اذان یا اقامه را که
موخر است سهوا مقدم بدارد باید بعد از آنکه ذکر کرده و ترتیب حاصل نماید و اگر ترک
اگر فصلی از اذان را فراموش نماید و قبل از شروع در نماز ملتفت شود برگردد همان فصل را
بجا بیاورد تا آخر اذان و تخلل اقامه مضر نیست بنا بر قولی و اگر در اثناء اقامه شک کند
در اینکه اذان گفته یا نه شک اعتبار ندارد و چنانکه بعد از داخل شدن در فصلی اگر
شک کند در فصل پیش از آن اعتبار ندارد **ثامن** موالاتست یعنی فصول اذان را
ادا شود که در عرف متشرعه اذان واحد بر مجموع صدق نماید و همچنین معتبر است
موالات ما بین اقامه و نماز بلکه معتبر است ما بین اذان و اقامه نیز فی الجمله **تاسع**
آنکه بعربی صحیح ادا کرده شوند **عاشر** آنکه بعد از دخول وقت نماز باشد
حتی در نماز صبح در صورتیکه اذان بجهت نماز باشد نه اعلام بنا بر احوط اذان من
اگر نگوئیم اقوی **مطلب ششم** در آداب اذان و اقامه است بدانکه شرط
نیست در صحت اذان با طهارت بودن و نه روی بقبله بودن و نه ایستاده بودن
پس صحیح است اذان بی وضو و غسل و تیمم و در حال جلوس و در حال راه رفتن
ولکن مستحب است مراعات جمیع امور مذکوره و در اذان اگر در غیر حال شهادتین
رو بقبله نباشد در حال شهادتین رو بقبله نماید که تاکید استحباب رو بقبله
بودن در اینجا زیاد است و همچنین ضرر ندارد بصحت اذان تکلم در اثناء آن
و بعد از فراغ از آن قبل از داخل شدن در اقامه پس احوط در آن مراعات واما اقامه من
جمیع امور مذکوره است اگرچه در غیر طهارت از حدث قول بعدم اشتراط
خالی از قوت نیست و در طهارت از حدث احتیاط شدید در مراعاتست
بلکه ترک نباید که اگر بی طهارت اقامه بگوید بجهة نماز با تیان بطهارت نماید
ما بین اقامه و نماز فصل معتد به متخلل میشود از اینراه نیز صحت اقامه مشکل است
و مکروه است تکلم ما بین فصول اذان و اقامه و تکلم ما بین فصول اقامه کراهتش
اشد است خصوص بعد از قد قامت الصلوة که در نهایت شدت است بلکه احتیاط

شدید بعد از قد قامت الصلوة در ترک آنست مگر در تکلمیکه بجهت مقدمه
امامت باشد یا بجهة تسویه صفوف باشد بلکه مطلق کلام متعلق باصلاح
امور صلوة بنا بر آنچه ظاهر میشود از بعضی از اجلاء و اگر کسی در اثناء اقامه
تکلم نماید مستحب است اعاده نمودن اقامه از سر و همچنین مستحب است در اقامه
استقرار بنحویکه معتبر است در صلوة مجملا احوط و افضل مراعات جمیع امور معتبره
در صلوة است در اقامه و مستحب است در هر یک از اذان و اقامه بلند کردن صوت از برای
مردان لکن در اذان مستحب است شدت در بلندی بخلاف اقامه و مستحب است وقف
نمودن در آخر هر یک از فصول اذان و اقامه یعنی بخصوص در اینجا وارد شده در
اخبار که آخر هر یک از فصول اذان و اقامه را با جزم بخوانند و اعراب ندهند
واضح است که جزم بنحویکه متحقق شود وقف قدر متیقن خواهد بود و مستحب است
که از برای اذان اختیار کرده شود شخص عادلی بینائی وقت شناسی بلند آواز
از برای من که در مکان بلندی بایستد و مستحب است حکایت اذان شنونده خواه اذان اعلام
باشد یا اذان نماز از برای جماعت باشد یا فرادی و معنی حکایت اینست که
آنچه را موذن میگوید سامع مثل آنرا بدون فاصله معتد بها بگوید و جایز
است از برای حاکی تبدیل سه حی علی تا آخر بلا حول و لا قوة الا بالله و
مستحب است که بعد از شنیدن شهادتین گفته شود و انا اشهد ان لا اله الا الله
وَاَنَّ مُحَمَّداً رسول الله اَکْتَفِی بِهَا عَمَّنْ اَبی وَجَحَدَ وَاُعِینُ بِهَا مَنْ اَقَرَّ وَشَهِدَ
و مستحب است اداء کلمات اذان بتانی و طول دادن وقوف آن و اداء اقامه
بتعجیل لکن با مراعات اقل مرتبه وقف شاید راجح باشد **مطلب هفتم**
در فصل ما بین اذان و اقامه است مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه بنشستن
و سجده کردن یا نماز نافله کردن یا ذکر خدا نمودن یا گام برداشتن یا سکوت
کردن توضیح مراد اینست که مستحب است فاصله دادن ما بین اذان و اقامه
بدو رکعت نافله و قدر متیقن از آن در جائیست که قبل از اذان استحباب نافله

ثابت باشد و آن نافله از نوافل راتبه باشد پس ما بین اذان و اقامه مغرب را مستحبا
رکعتین معلوم نیست البته ترک آن احوط خواهد بود اما در نماز ظهر و عصر
و صبح و عشا پس ممکن است تحصیل امتثال در مواضعی که نوافل قبل از آنها ثابت
است باین نحو که نافلۀ نماز صبح را بعد از اذان نماز صبح بجا بیاورد و دو رکعت
از نافلۀ ظهر را بین اذان و اقامه بعمل بیاورد باین نحو که شش رکعت نافلۀ ظهر را
بجا بیاورد و بعد از آن اذان بگوید و دو رکعت را بعد از اذان بجا بیاورد و
هم چنین در عصر و عشا دو رکعت از نافلۀ مغرب را بعد از اذان عشا قرار
بدهد و همچنین حاصل میشود فصل مندوب بنشستن ما بین اذان و اقامه
در جمیع نمازها مگر در مغرب که جماعتی از اهل آن نفی استحباب جلوس در آن نموده‌اند
ولکن مستفاد میشود از روایات متعدده استحباب آن چه در روایتی وارد است که کسیکه
بنشیند ما بین اذان و اقامۀ مغرب مانند کسی خواهد بود که در خون خود در راه خدا
بغلطد و حاصل میشود در نماز مغرب استحبابا بسکته که اقل و متیقن از آن اینستکه سکوت
کند بقدر یک نفس کشیدن متعارف و نفس بکشد و هم چنین حاصل میشود استحبابا
بسکتۀ مذکوره در جمیع نمازها و حاصل میشود استحباب مذکور بگام برداشتن
بسمت قبله ما بین اذان و اقامه در جمیع نمازها و همچنین بذکر خدا اگرچه بلفظ
الحمد لله یا سبحان الله باشد در جمیع آنها و همچنین بسجده مگر ما بین اذان و اقامۀ
مغرب که احوط ترک آنست و در روایتی وارد شد که اگر کسی سجده کند بین
الاذان و الاقامه و در سجود بگوید ربّ لک سجدت خاضعا خاشعا ذلیلا
خدای تعالی المنان میفرماید البته نکنم قسم بعزت و جلال خود هر آینه میگردانم
محبت او را در قلوب بندگان مؤمنین خود و هیبت او را در قلوب منافقین
و مستحب است در صورت اختیار کردن جلوس بین الشیئین خواندن دعای معروف
اللهم اجعل قلبی بارّا و رزقی دارّا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد صلی الله
علیه و آله و سلم قرارا و مستقرا و در بعضی از نسخ بعد از قلبی بارّا و عیشی قارّا

مذکور است و در بعضی از نسخ بجای نبیک رسولک مسطور است و در بعضی از
نسخ لفظ محمد مذکور نیست و در بعضی از نسخ لفظ محمد و سلم بعد از صلوات
مذکور نیست و خواندن این دعا در سجود بین الاذان و الاقامه هم بنیّت بجا آوردن
بلکه بقصد توظیف هم عیبی ندارد و مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و
مغرب این دعا خوانده شود اللهم انّی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک
و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب علیّ انّک انت التوّاب الرحیم
مبحث دویم در مقارنات نماز است و آن چند فصل است **فصل اول**
در نیت نماز است و در آن هشت مطلب است **مطلب اول** اینستکه نیت شرط نماز
است نه جزء آن بنا بر اقوی لکن چنان شرطیستکه باطل میشود نماز بترک آن
اگرچه سهوا باشد و باطل نمیشود بتکرار نمودن آن اگرچه سهوا نباشد بلکه باطل
نمیشود بتکرار نمودن آن هم **ثانی** اینستکه نیت عبارتست از داعی بر عمل
و بعبارة اخری عبارتست از امری که باعث میشود بر بجا آوردن عمل و قصود
تفصیلی ضرور نیست چنانکه در مبحث وضو گذشت و لکن احوط اعتبار خطور
قلبیست **ثالث** اینستکه باید نیت نماز مقارن باشد با جزء اول از تکبیر یعنی
معنی که متصل شود آخر نیت با اول تکبیر با نحوی که بنحو متعارف کافیست و دقت زیاد
که مستلزم عسر شود ضرور نیست اینهمه بنا بر اعتبار خطور است اما بنا بر داعی
بمختار پس امر بسیار موسع است و حاجت باین دقتها نیست **رابع** اینستکه
که معتبر است در نیت تعیین فعل منوی اگر متعدد در ذمه باشد پس اگر نماز ادا
و قضا هر دو در ذمه باشد یا نماز واجب و مستحب هر دو در ذمه باشد باید تعیین
کند که این عمل کدام یک از آنها است اما اگر عمل ثابت در ذمه منحصر در یکی
باشد کافیست قصد امتثال و فرمان بردن آن امر که در واقع دارد اگرچه ندانند
یکی بودن آن را یا ملتفت احتمال تعدد نباشد اما اگر مکلف در حین عمل ملتفت
تعدد نماید بغفلت یا جهل یا عمدا و در حین نیت تعیین نماید با از بعضی که بنده

۱۵۴

بنحوی نماید که مخصّص شود بآن امری که واقعیت دارد در چنین صورت عمل باطل است
خامس نیت که شرط نیست دانستن وجوب و استحباب و بعد از دانستن
لازم نیست قصد وجوب در واجب و قصد استحباب در مستحب بلکه کفایت میکند
بجا آوردن عمل بجهت فرمان برداری امر معین و زیاده از این در صحت عبادت معتبر
نیست یعنی که شرط صحت عبادت نیست اگرچه تعلم اینگونه مسائل و دانستن آنها
غالبا لازم است و همچنین ضرور نیست قصد اداء در نماز ادا و قصد قضا در نماز
قضا و قصد اتمام در نماز تمام حتی در جائیکه مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر
و تمام لازم نیست تعیین قصر و تمام در نیت و مخیر است بعد از فراغ از تشهد
مابین اختیار قصر و سلام گفتن و اختیار اتمام و ما بقی را بجا آوردن و هم
چنین است کلام در فرق نمودن مابین جزء و شرط که شرط صحت عبادت نیست
بلکه همینکه بعمل آورده شود عبادت بآن هیئت و کیفیتیکه شارع قرار داده است
بقصد فرمان برداری کافیست پس همینکه مکلف بداند که از نیت تا سلام مابین
کیفیت خاصه معهوده مطلوب الهیست و بعمل بیاورد بقصد فرمان برداری کافیست
اگرچه نداند جزء کدام و شرط کدام است و اگر اعتقاد خلاف واقع نماید در وجوب
و استحباب جهلا باینمعنی که در واجب اعتقاد مستحب نماید یا مستحب را واجب بداند پس اگر
در وقت نیت متعرض وجوب و استحباب نشود بلکه بجا بیاورد قربة الی الله اقوی
صحت عمل است بلکه اشکال ... در صحت نیست و اگر متعرض وجوب و
استحباب شود باینمعنی که مستحب را بقصد وجوب یا واجب را بقصد استحباب بجا بیاورد
مسئله محل اشکال است لکن احتمال صحت خالی از رجحان نیست خصوصا در صورتیکه
مکلف قاصر باشد و خصوصا در جائیکه در مستحب قصد وجوب نماید پس اگر غسل
جمعه را ... بداند که واجب است و باین نیت در روز جمعه غسل کند اظهر صحت
غسل است اگر بعد از کامل شدن پانزده سال مثلا مکلف بجهت استقصاء احتلام ...
بداند که نماز بر او ... مستحب است نه واجب لهذا بجا بیاورد نمازها را واجب

بقصد

۱۵۵

بقصد استحباب اقوی صحت عبادات و عدم وجوب قضا است لکن مراعات اعاده در
وقت و قضا در خارج وقت احوط است و اگر آن مستحبی که اعتقاد کرده شد بوجوب
آن یا واجبی که اعتقاد کرده شد باستحباب آن جزء عبادت باشد مثل اینکه در اثناء نماز
اعتقاد بوجوب در سوره اعتقاد استحباب نماید پس اگر جزء مستحب را واجب
بداند و بقصد وجوب بجا بیاورد اظهر صحت عبادتست و اگر جزء واجب را مستحب
بداند پس اگر اعتقاد استحباب باعث شود که ترک آن جزء واجب نماید البته باطل
خواهد بود و اگر آن جزء را بعمل بیاورد پس اگر در وقت نیت عازم باشد بر بجا
آوردن مجموع از باب بودن مجموع فرد اکمل یا از احتمال صحت خالی از رجحان نیست
و اگر در وقت نیت عازم بر اتیان نباشد بلکه عازم بر ترک یا متردد باشد لکن در
وقت عمل بعمل بیاورد در حکم بصحت اشکال عظیم است البته احتیاط نماید باعاده
در وقت و قضا در خارج وقت و اگر اشتباه شود در اداء و قضا باینمعنی که در
واقع وقت نماز خارج شده باشد و مکلف همچه بداند که وقت باقیست لهذا قصد
ادا نموده باشد یا وقت باقی باشد و مکلف همچه بفهمد که وقت خارج شده لهذا قصد
قضا نماید اقوی صحت نماز است و همچنین اگر سهوا در واجب قصد استحباب نماید یا
در مستحب قصد وجوب نماید اقوی صحت عمل است یعنی که محض این سهو منشأ
بطلان عمل نمیشود اگر از راه دیگر عیبی حاصل نشود و همچنین ضرر ندارد سهو
در ادا و قضا باینمعنی که با بقاء وقت در حین نیت قصد همین نماز معین بکند
لکن نیت قضا نماید سهوا یا با خارج شدن وقت در حین نیت سهوا قصد ادا نماید
عیبی ندارد و همچنین اگر مسافر سهو کند در حین نیت و قصد اتمام نماید در
اثناء نماز ملتفت شود قبل از حصول زیادتی رکن اقوی اینست که نماز او
صحیح است و مجرد نیت زیاده مضر نیست و همچنین اگر در موضع اتمام سهوا قصد
قصر نماید لکن اشکال در این فرض شدیدتر و احتیاط در اینجا زیاده مطلوبست
و اگر نیت خلاف در قصر و اتمام از راه جهل بمسئله یا جهل ... باشد محتاج

بتفصیلی

بتفصیلی است که در مبحث قصر و اتمام خواهد آمد انشاء الله تعالی **سادس** اینست
که عمل باید بجا آورده شود محض خالص از برای خداوند عالمین اگر عملی بجهة محض ریا
باشد یا منضم شود بقصد امتثال قصد ریا عمل محکوم ببطلانست اگرچه در جزئی
از اجزاء عبادت باشد حتی در اجزاء مستحبه نیز بنابر احوط اگر نگوئیم بنابر اقوی
و همچنین اگر قصد کند بعبادت غیر ریا از سایر مقاصد دنیویه را خواه باستقلال
خواه با انضمام عمل محکوم ببطلانست ولی اگر اصل عمل خالص از برای خدا باشد
لکن فایده دیگری که مترتب میشود بالتبع مطلوب باشد مثل اینکه وضو بسازد بجهة
خدا نه بجهة سرد شدن لکن سرد شدن که مترتب میشود بر آن محبوب و مطلوب شخص وضو
سازنده باشد عیبی ندارد بخلاف اینکه وضو بسازد بجهة سرد شدن یا وضو بسازد از
برای امتثال امر خدا و سرد شدن هر دو بنحویکه سرد شدن جزء باعث بر اصل وضو ساختن
باشد اگرچه باعث ضعیف باشد که در چنین صورت وضو باطل است و اگر اختیار زمان
کند مثل نماز کردن اول وقت بجهة ریا یا اختیار مکانی کند مثل نماز کردن در مسجد
بجهة ریا غالبا چنین عملی باطل است یعنی با این عمل مخصوص بقصد ریا واقع میشود
بخلاف اینکه اختیار زمان یا مکان بجهة امر مباحی باشد یا بودن اصل نماز
بجهة خدا مثل اینکه مکانیکه اختیار شده نماز باشد که اصل اتیان نماز بجهة محض
فرمان برداری خدا باشد لکن اختیار آن مکان بجهة این باشد که آنجا ثمره علاوه داشته
باشد که گرم نشستن مصلی باشد در این صورت نماز صحیح است و همچنین بلند کردن
آواز در بعضی از اذکار مستحبه بجهة بعضی از فواید مباحه مثل اعلام غیر عیبی
ندارد بعد از اینکه اصل عمل بجهة امتثال امر خدا باشد همچنین ضرر ندارد
از این قبیل اعتبارات مباحه در کیفیات بعد از اینکه اصل عمل از برای فرمان
برداری خدا باشد و همینکه عمل بجهة فرمان برداری حضرت پروردگار جل شانه
واقع شد ضرر ندارد که داعی بر امتثال فزون کردن باشد از ورود کار مثل اینکه
داخل بهشت نماید یا از عذاب جهنم نجات دهد بلکه اگر عمل را بجهة فرمان

برداری خداوند کریم نماید لکن ثواب عمل را از خداوند کریم در دنیا بخواهد از مطالب
مشروعه اظهر صحت عملست خصوصا در اعمال مندوبه لکن احتیاط شدید در عدم
اجتناب از قصد فواید دنیویه است مگر در بعضی از مندوبات که بخصوص از برای
فواید دنیویه مشروع شده اند بلکه احوط اجتناب از قصد تحصیل ثواب و خلاصی
از عذاب است در فرایض و در بسیاری از اعمال مندوبه بنحویکه بوده باشد قصد
باعث بر عمل و افضل بجا آوردن عملست بجهة بودن حضرت معبود سزاوار عبادت
از غیر ملاحظه نفعی و دفع ضرری بلکه آن منزه و خود پرستش است نه بندگی
و خدا پرستی **سابع** اینست که شرطست در صحت عمل استمرار حکمی در صلوة
اینست که باید جمیع اجزاء نماز بجا آورده شوند بنحویکه باعث بر بجا آوردن همه
آنها فرمان برداری امر صلوة باشد اگرچه در اثنای نماز بالفعل ملتفت امر صلوة
نباشد بلکه همینقدر داعی و محرک باشد که با انجام رسانند امری که اقدام در
آن نموده و چون مفروض اینست که شروع در عمل بجهة فرمان برداری خدا باشد
بر مثال اینحال نیز بفرمان برداریست و همینقدر کافیست و اگر در اثنای نماز
قصد قطع نمودن نماید لکن رجوع نماید از این قصد پیش از آنکه مشغول شود
بجزئی از اجزاء صلوة و بقصد امتثال اتیان به بقیه اجزاء نماید محکوم بصحت است
اما اگر با قصد قطع بعضی از اجزاء واجبه نماز را بعمل آورده باشد بقصد اینکه
جزء نماز است نه از جهت کو بودن در این صورت آن جزء بجا آورده شده البته فاسد
و همچنین اصل نماز باطل است اگر آن جزء بجا آورده شده خود رکن یا جزء رکن
بوده باشد و همچنین اگر سجده واحده باشد اما اگر مانند قرائت حمد و سوره یا
یا تسبیحات باشد که مندرج در قرآن و ذکر باشد یا از افعال باشد مانند جلوس
بین السجدتین و بعد از بجا آوردن چنین فعلی قبل از دخول در رکن نادم شود
و عزم بر اتمام صلوة نماید و عود نموده جزء بجا آورده شده را ثانیا بعمل آورد
حکم ببطلان صلوة مشکلست لکن احتمال بطلان خالی از رجحان نیست

بعضی از امور واجبهٔ صلوة مانند طمانینه بین السجدتین که اصل جلوس با عزم بر
اتمام بعمل آمده باشد لکن بعد از حصول عارض بنا بر طمانینه با عزم بر قطع
بعمل آمده شود قبل از گذشتن از محل طمانینه نادم شود و تدارک نماید علاوه و مکث نماید
بجهة طمانینه واجبه و همچنین در صورتیکه جزء بجا آورده شده با قصد قطع آن اجزاء
مستحبه باشد حکم ببطلان مشکلست احوط اتمام نماز و اعاده آنست خصوصا
در صورتیکه مانند قنوت طولانی باشد که شبهه بهم خوردن موالات نیز هست
بلکه احتمال بطلان در کمال قوت و وجهانست **ثالث** اینستکه در حین نیت عازم
باشد بر اتمام عمل و بعبارت اخری باید قصد امتثال فرمان بردار بامر بمجموع
داشته باشد که هر یک از اجزاء را از باب اینکه جزء ماموربه است بعمل بیاورد و
کفایت نمیکند اینکه از برای هر یک از اجزاء نیت علیحده بکند از غیر اینکه قصد مجموع
کند مجملا در حین نیت عزم نماید بر بجا آوردن تمام آن صلوة که شروع در آن
مینماید و همچنین بنا بر عبادات پس اگر در حین نیت نماز عازم باشد بر اتیان
منافی در اثناء نماز و قطع نمودن در اثناء یا متردد باشد در آن نماز محکوم
بفساد است و همچنین است کلام در سایر عبادات بلی در خصوص غسل ترتیبی
استمرار حکمی ضرور و نیست لکن قصد مجموع لازم است و اتیان بهر جزء بقصد
جزئیت اگرچه بتجدید نیت باشد واجبست و در اعمال حج و اجزاء آن و صوم
تفصیلی است که بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی **فصل دویم** در قیام است
و در آن دو مبحث است **مبحث اول** در امور واجبست بدانکه واجبست
ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه غیر یومیه در حال تکبیرة
الاحرام و در حال قرائت و در حال سر از بر شدن برکوع و بعد از سر بر داشتن
از رکوع و قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع رکن است بخلاف
دو قیام دیگر و مستحب و شرطست در اذکار و اعمال مندوبه صلوة یومیه که در
حال قیام بجا آورده میشوند مانند تکبیرات ششگانه که با تکبیرة الاحرام مستحبست

و مانند استعاذه قبل از قرائت و مانند قنوت و سمع الله لمن حمده و قیام معتبر
در نماز انتصاب عرفیست و متحقق میشود براست نمودن پشت بعد از ایستادن پس خم
و است نمودن گردن ضرر ندارد بنا بر اقوی و اگر راست نایستد در وضعیکه
قیام رکن است باطل میشود نماز اگرچه سهوا باشد بخلاف مواضعیکه غیر رکن است
که اخلال بان از روی سهو باعث بطلان نماز نمیشود و باید ایستادن بهر دو پا باشد
که اعتماد نماید بهر دو پا لکن لازم نیست که مساوی باشد اعتماد بهر دو پا و باید
پاها را انقدر دور نگذارد که از صورت قیام خارج شود و باید مصلی باستقلال
بایستد که بچیزی تکیه نکند بحیثیتی که اگر برداشته شود آن چیز مصلی بیفتد
و اگر ممکن نشود ایستادن باستقلال باید بایستد با تکیه اگرچه تکیه بر ایستادن
دیگری باشد حتی اینکه دور نیست که واجب باشد اجاره کردن شخصی بجهة تکیه
باو در صورت انحصار در آن و اگر ممکن نشود قیام در جمیع احوال باید بایستد بقدریکه
ممکن است و اگر امر مردد شود میان ایستادن در جزء پیش و جزء بعد باید بایستد
در جزء پیش حتی اگر بالفعل قادر باشد بر ایستادن لکن اختیار ایستادن
باعث شود که رکوع و سجود را با ایما کند باید مقدم بدارد قیام را و اگر
عاجز شود از ایستادن بنشیند بدون تکیه و اگر عاجز شود بنشیند با تکیه
و اگر از آنهم عاجز شود بخوابد بجانب راست و اگر از آنهم عاجز شود بخوابد بجانب چپ
و مراعات ترتیب نماید بتقدیم جانب راست بر جانب چپ بنا بر احوط بلکه قول
بتعیین آن در کمال قوتست و اگر از آنهم عاجز شود بخوابد به پشت و باید مراعات
کند توجه بقبله را در جمیع احوال لکن در حال افتادن بپهلو باید مانند
حالت خوابانیدن در قبر باشد و در حال افتادن بر پشت باید پاها سمت قبله
باشد مانند حال احتضار و اگر شخص عاجز از قیام که در حال جلوس مشغول
نماز است در اثناء نماز قادر بر ایستادن شود باید بایستد حتی اگر بعد از فارغ
شدن از قرائت بتواند که راست بایستد و رکوع کند واجبست که راست بایستد

ورکوع کند یعنی بانکه انچه گفتیم از واجب بودن انتصاب درحال قیام در صورت
امکانست پس اگر ایستادن ممکن باشد لکن انتصاب ممکن نباشد لازمست ایستادن
بنحو انحناء و اینمقدم است بر نشستن چنانکه نشستن با انحناء مقدم است بر
خوابیدن و معتبرست درحال قیام استقرار بنحو معتد به عرفی در جمیع جاهای
که در نماز معتبرست قیام و ضرر ندارد حرکت دادن دست و مانند آن از
اموریکه منافی استقرار عرفی نباشد و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب
عذر خصوصا با امید برطرف شدن عذر و معنی قیام متصل برکوع اینستکه
باید مصلی وقتیکه برکوع میرود ایستاده باشد و از ایستادن سرازیر شود
بقصد رکوع و رکوع کند پس اگر رکوع را فراموش نماید و بنشیند بجهت سجود
و پیش از رسیدن جبهه بمحل سجود ملتفت شود باید راست بایستد و رکوع
کند و کفایت نمیکند اینکه خود را بحد راکع برساند و آنچه گفتیم از اعتبار
قیام در نماز واجبست اما نماز مستحب پس جایز است بجا آوردن نشسته مطلقا
مبحث دوم در بیان آداب مصلی است درحال قیام بدانکه مستحب است از
برای مصلی در وقتیکه ایستاده بجهت ادای هر نمازیکه بوده باشد اینکه دعا را بخواند
اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله علیه و اله بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک
فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة
و ذنبی به مغفورة و دعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم و دو رتبست
بخواند این دعا را بعد از ایستادن بجهت نماز و توجه بقبله بعد از شروع در اذان
امتثال حاصل شود و اگر بخواهد اکتفا باقامه تنها نماید قبل از شروع در اقامه
بخواند و اگر هیچ اذان و اقامه نگوید قبل از شروع در تکبیرات افتتاحیه بخواند
و اگر در اثنای اذان یا اقامه یا بعد از فراغ از احدهما بخواند باز امتثال حاصل
میشود نیز از جمله وظیفه مصلی باعتبار چشم درحال قیام اینستکه چشم را باحال
خضوع بیندازد بمحل سجود تا فراغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دو دست درحال

قیام آنستکه سرازیر کند دستهارا و منضم کند جمیع انگشتهارا و دست راست را بر ران
راست بگذارد در مقابل زانو و دست چپ را بر ران چپ بنحو مذکور و وظیفه مصلی
درحال قیام باعتبار قدم اینستکه پاهارا دور بگذارد و جفت نکند و منتهای
فراخی ما بین دو پا در جانب زیاده یکوجب است که زیاده از آن مرجوح است و منتهی
در جانب کمی قدر متیقن از آن مقدار سه انگشت گشاده است و ظاهر میشود از
بعضی از نصوص حصول اقل مرتبه استحباب بیک انگشت نیز و در حق زنان مستحب
پاهارا جمع بکنند و دستها را بسینه بگذارند و قدر متیقن اینستکه دست راست را
بر سینه راست و دست چپ را بر سینه چپ بگذارند **فصل سیم** در تکبیرة
الاحرام است و در آن نیز دو مبحث است **مبحث اول** در امور واجبه است بدانکه
واجب است تکبیرة الاحرام در نماز واجب و اول جزء است در جمیع نمازها و رکنست
در همه آنها که بدون آن منعقد نمیشود نماز و بزیادتی آن فاسد میشود اگرچه سهوا
باشد و مجزی نیست از آن تکبیره رکوع و غیر آن و معتبر است در آن قیام و سایر آنچه
معتبر است در نماز پس اگر شروع کند در تکبیرة الاحرام درحال برخواستن باطل
است نماز چنانکه اگر قبل از تمام بودن تکبیرة الاحرام سرازیر شود برکوع
فاسد میشود صلوة نیز و همچنین باطل میشود نماز بزیاد کردن تکبیرة الاحرام
لکن بتکبیر دوم باطل میشود نماز و بتکبیر سیم صحیح میشود و در چهارم باز
فاسد میشود و همچنین در هر تکبیر جفت باطل میشود و در طاق صحیح و منعقد
میشود و باید واقع شود تمام تکبیر درحال قیام و استقرار و قصد کرده شود
بآن دخول در نماز و صورت آن الله اکبر است و باید بهمین عبارت بگویند و
جمیع حروف را از مخارج ادا نماید و حروف و کلمات را با موالات عرفی بگوید مراعات من
و اگر نداند و در این عبارت نتواند بنحو صحیح باید تعلیم بگیرد که بوجه صحیح تکلم نماید عرفیه
اگرچه باعث تاخیر از اول وقت شود و اگر بداند لکن صحیح نداند و بجهة تنگی
وقت نتواند قادر بر آموختن نباشد همان نحو یکه میداند بگوید و اگر اصلا

نداند و آموختن ممکن نباشد ترجمهٔ آنرا بگوید نیز اگر بزبان واحد بداند بهمان
ترجمه کند و اگر بزبانهای متعدده بداند پس اگر باشد بزبان سریانی یا عبرانی بهتر
تقدیم سریانی و عبرانیست بر فارسی چنانکه احوط بعد از آن تقدیم فارسیست
بر غیر آن و اگر لال باشد بنحوی که نتواند تکلم نماید و اگر بالمره قادر بر تکلم نباشد
احوط آنست که در قلب بگذراند با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و لب
اگر ممکن شود و الا اقتصار نماید بقصد و ممکن **مبحث ششم** در بیان بعضی از
مستحبات این مقام است بدانکه مستحب است هفت تکبیر در اول نماز و مخیر است
در اینکه هر یک را بخواهد تکبیرة الاحرام قرار بدهد لکن احوط و افضل تعیین تکبیر
آخر است و نیز از آن تعیین تکبیر اولست بلکه از راه احوط تعیین تکبیر اول است
نبود در مقام عمل اقتصار نماید یکی از این دو بنحو احتیاط و نیست قرار هفت
تکبیر پنج تکبیر است و نیست تا از آن سه تکبیر است و احوط تعیین تکبیرة الاحرام
در صورتیکه متعدد تکبیر بگوید اگر چه محتمل است جواز اکتفا باتیان مجموع بقصد
قربت مطلقه با قصد حاصل شدن دخول در صلوة در ضمن آنها و برداشتن دست
در تکبیرة الاحرام واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین در جمیع تکبیرات نماز
و غیر آن از سایر تکبیرات مستحب در نماز بلکه در تکبیرات ثلثه بعد از نماز نیز و
حاصل میشود امتثال امر استحبابی ببرداشتن دست تا محاذات رو و برداشتن تا
محاذات نرمهٔ گوش بلکه تا کردن نیز بلکه تا محاذات دوش بنا بر اقوی و محتمل
کفایت کردن مطلق برداشتن دست و مکروه هست که زیاد دست از محاذات
گوش و مستحب است در اثناء تکبیرات افتتاحیه خواندن دعا بنحوی که ذکر شود اگر
چه نفس تکبیرات بدون ادعیه نیز مستحب اند پس میگوئیم مستحب است بعد از تکبیر سیم
ابتداء آنرا بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت
نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید
و ابتداء آنرا بخواند لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و

المهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت
سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید و ابتداء آنرا بخواند وجهت وجهی للذی
فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک
امرت و انا من المسلمین لکن قدر متیقن از استحباب این بعد از تکبیر هفتم در صورتیست
که تکبیر هفتم را بقصد تکبیرة الاحرام گفته باشد پس در غیر
این صورت احتیاط این است که در اینجا بقصد وظیفه نگوید بلکه اگر بگوید
بقصد مطلق ذکر و دعا بگوید و اختلافی در دعا و از تسلیم هر یک از آنها ضرر
ندارد و لکن ترتیب در اینجا رعایت شد اما بحقیر رسیده است و از جملهٔ دعاهای
وارده قبل از تکبیرة الاحرام ابتداء آنست یا محسن قد اتاک المسیئ و قد امرت المحسن
ان یتجاوز عن المسیئ و انت المحسن و انا المسیئ فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل
محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و در بعضی از کتب نقل کرده شد زیادتی یا
ذا الجلال و الاکرام بعد از آن نیز خوبست و الله العالم **فصل چهارم** در
قرائت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** آنست که واجب است
خواندن سورهٔ مبارکهٔ حمد در نماز دو رکعتی در هر دو رکعت و در نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی در دو رکعت اول و شرط صحت و جزء است در نماز مستحبی نیز بنا
بر اقوی مگر در نماز غیر مأموم معتبر است قرائت حمد و در مأموم غالباً قرائت
ساقط است بتفصیلی که در محلش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس در
غیر صلوة مأموم جایز نیست ترک قرائت حمد در حال اختیار لکن حمد رکن نیست
باطل نمیشود نماز بترک آن سهوا پس اگر ترک کرده شود و ملتفت نشده باشد
مگر بعد از رسیدن بحد رکوع چیزی بر او نیست و اگر قبل از آن باشد واجب است
عود نماید و قرائت کند و اگر سوره را خوانده باشد پیش از حمد یا قبل از حمد سهواً
باید اعاده نماید بعد از آن و اگر کسی ترک نموده باشد حمد را در دو رکعت از اول

ظاهر اینست که مراد از البیت در رب البیت بیت الله الحرام است بلکه در بعضی از نسخ لفظ الحرام مذکور است منه

یعنی در غیر صلوة خوف و صلوة جماعت منه

سهواً احتیاط اینست که بخواند از درود و در رکعت آخر و اختیار تسبیح ننماید ولکن
واجب نیست و همچنین واجب است خواندن سوره از سورهای قرآن غیر حمد در دو
رکعت اول نماز واجب و در رکعتی بخلاف نماز مستحب که در آن خواندن سوره
بنحو شرطیت معتبر نیست بلکه با اختیار خواندن حمد تنها نیز در نوافل کافیست
مگر در بعضی از نمازهای مندوبه که بخصوص بنحو مخصوص که مشتمل بر سوره
مخصوصه است وارد شده باشد و آنها تغییر از آن کیفیت خاصه جایز نیست ولازم
است در نماز واجب در هر رکعتی خواندن یک سوره تمام و کمتر از آن در حال اختیار
جایز نیست مگر در نماز آیات بتفصیلی که در محل آن مذکور خواهد شد بلکه در آنجا
نیز لازم است در هر رکعتی از دو رکعت که مشتملند بر پنج رکوع یک سوره تمام و
جایز نیست اقتصار باقل از آن علی الاحوط و همچنین جایز نیست در نماز واجب
غیر آیات زیاده از یک سوره بقصد جزئیت نماز خواندن بنابر اظهر لکن دو سوره
والضحی و الم نشرح یک سوره اند و همچنین سوره فیل ولایلاف نیز و اقوی اینست
که لازم نیست خواندن بسم الله ما بین سوره والضحی و الم نشرح و سوره فیل
ولایلاف بلکه جزء سوره همان بسم الله اولست و لکن در ما بین والضحی و الم نشرح
احوط گفتن بسم الله است و احوط از آن ترک خواندن این چهار سوره است در
فرائض و فرق نیست در آنچه گفتیم از حرام بودن زیاده از سوره واحده در نماز
واجب ما بین اینکه سوره زائده را تمام نماید یا اقتصار نماید ببعضی از آن و چنانکه
حرام است خواندن زیاده از سوره واحده موجب بطلان نماز نیز هست و لکن حرمت
و بطلان در صورتیست که اتیان بآن بقصد جزئیت زیاده باشد اما اگر آیه بلکه
سوره خوانده شود از باب مطلق قرآن عیبی ندارد یعنی داخل در قران منهی عنه نیست
لکن اگر در آن بجهت شبهه اخلال بموالات مورد منع یا اشکال خواهد شد و هم
چنین اگر مواضع شبهه خوانده شود آنرا یا کلمه در دو دفعه احتیاطاً از باب قربت مطلقه
که ثالث یا بن میشود که اگر در واقع قرائت اول صحیح بوده این ثانی جزء قرائت

مطلوبه صلوتیه باشد و الا از باب مطلق قرآن خوانده شود عیبی ندارد بلکه باین
اعتبار گاهی اعاده تمام حمد یا سوره را اگر خواسته شود عیبی ندارد مجملاً تمام نیست
اعاده بعضی از قرائت و تکرار بعنوان احتیاط و تحصیل اطمینان مضر بصحت
صلوة نیست بلی اگر تکرار منشاء وسوسه شود حرام است و همچنین جایز نیست خواندن
چهار سوره سجده که در آن سجده واجبست باعث بطلان نماز نیز میشود بنابر
اقوی و اگر سهواً شروع در آن کند پس اگر ملتفت شود پیش از تلاوت نمودن
آیه سجده واجبست عدول از آن بسوی سوره دیگر و اگر بعد از قرائت آیه سجده
باشد پس اگر قبل از فراغ از سوره و تمام کردن آن باشد باید باز عدول کند
بسوره دیگر و اگر بعد از فراغ از سوره و پیش از رسیدن بحد رکوع باشد مسئله
محل اشکال است اظهر در نزد احقر اینست که اکتفا بآن جایز نیست بلکه واجبست
قرائت نمودن سوره دیگر و اگر بعد از رسیدن برکوع ملتفت شود چیزی بر او نیست
و در جمیع احوال در صورتیکه دخول در سوره سجده و تلاوت آن سهواً شده نماز
صحیح است لکن در هر جا که التفات بعد از تلاوت آیه سجده باشد احوط اینست
که در هر جا که مکلف ملتفت شد ایما کند بجهت سجود و بعد از فراغ از نماز سجده
نماید اینهمه در نماز واجبست اما نماز مستحب پس جایز است در آن جمع نمودن ما بین
سورهای متعدده در رکعت واحد بلکه در جمله از نوافل مستحب و راجح است
مراعات تعدد بنحوهائی که وارد شده و همچنین جایز است در نوافل اکتفا نمودن
ببعضی از سوره واحده مگر جاهائیکه بخصوص بکیفیت مخصوصه رسیده باشد
و همچنین جایز است قرائت سور عزائم اربع در نماز مستحب و باختیار تلاوت
یکی از آنها در نماز مستحب احوط اتیان بسجده است فوراً و این سجده موجب بطلان
نماز مندوبه نمیشود و ایضاً حرام است گفتن آمین بعد از فراغ از قرائت حمد
و باعث باطل شدن نماز است و همچنین ذکر نمودن آن قبل از قرائت حمد و
بعد از قرائت سوره و در اثناء قرائت هر یک از قرائت حمد و سوره بلکه در سایر

احوال صلوة نیز بنابر احوط و همچنین جایز نیست خواندن سوره طولانی که باعث
قضا شدن نماز شود بلکه اگر عمداً اختیار چنین سوره کند احتمال بطلان نماز
خالی از رجحان نیست و اگر غفلةً در وقت این سوره باعتقاد بقاء وقت داخل شده
باشد و در اثناء سوره ضیق وقت معلوم شود واجبست عدول نمودن از آن
سوره و اختیار سوره دیگر نمودن که بتواند نماز را ادا نماید و بسم الله
الرحمن الرحیم جزو از سوره مبارکه حمد و غیر از آنست و همچنین نسبت بجمیع سورهای
قرآنیه جزو و آیه از آنهاست مگر سوره برائت و در هر سوره یک بسم الله است مگر
در سوره مبارکه نمل که در اینجا دو بسم الله است و واجبست تعیین سوره در
حین گفتن بسم الله بقصد اینکه معلوم شود این آن کدام سوره است پس اگر بدون
قصد سوره معینه بسم الله را بگوید باید اعاده نماید آنرا بعد از تعیین سوره
بلکه وجوبش نیست که اگر اکتفا بهمان اولی کند باطل شود نماز بلی اگر شخص مصلی
معتاد بسوره معینه باشد که بسبب عادت داعی واقعی او همان سوره معینه باشد
کافیست و التفات خاص ضرور نیست **مطلب ثانی** اینستکه از آنچه گفتیم ظاهر
شد اینکه مصلی مخیر است در هر رکعتی از رکعات نماز واجبی در اختیار هر یک از
سورهای قرآنیه در هیچیک از نمازهای پنجگانه سوره معینی بوجوب در شریعت
تعیین نشده بنابر اقوی بلی بنحو استحباب تعیین شده است بتفصیلی که اشاره خواهیم
نمود انشاء الله تعالی و بعد از اختیار سوره و داخل شدن در آن همچنین نیست که
لازم شود تمام همان سوره و جائز نباشد عدول از آن بلکه محتاج بتفصیل است
پس میگوئیم اینکه مصلی داخل شده یا سوره توحید است یا سوره جحد است
که قل یا ایها الکافرون است یا غیر این دو سوره و کیفیت آن یا در روز جمعه است
یا سایر اوقات پس در اینجا چند مسئله است **مسئله اولی** اینستکه در غیر
جمعه باشد و مصلی اختیار یکی از دو سوره مبارکه توحید و جحد نموده باشد بلا
اشکال عدول از این دو سوره در هر حال جایز نیست مطلقا خواه مقدار نصف سوره را

قرائت نموده باشد یا نه **مسئله ثانیه** اینستکه در غیر جمعه شروع نموده
باشد در غیر از این دو سوره مذکوره پس یا اینست که کمتر از نصف خوانده
یا بقدر نصف قرائت کرده یا زیاده از آن پس اگر از نصف کمتر باشد بلا اشکال عدول
از آن سوره بسوره دیگر جایز است و اگر از نصف سوره گذشته باشد بلا اشکال عدم جواز
عدول از آن بسوره دیگر و اگر بقدر نصف قرائت نموده باشد پس جواز عدول
از آن اشکال است ظاهر در نزد احقر جواز رجوع است پس حرمت عدول مختص است
بصورتیکه تجاوز از نصف نموده باشد مگر در سوره توحید و جحد که حرام است
آنها عدول نمودن مطلقا حتی از هر یک از این دو سوره عدول بدیگری نیز حرام
است **مسئله ثالثه** در غیر جمعه است اما روز جمعه پس در نماز جمعه و در ظهر روز
جمعه جایز است عدول از هر سوره حتی از سوره توحید و جحد بسوی سوره مبارکه جمعه و
منافقین بلکه در کتب مستحب است خواندن سوره جمعه عدول از هر یک از توحید
و جحد و غیر آنها بسوره جمعه جایز است و در رکعتی که تلاوت سوره مبارکه منافقین
مستحب است عدول از سورهای دیگر بمنافقین جایز است لکن اگر شروع در غیر جمعه و منافقین
غفلةً شده باشد که مصلی غافل شده باشد از استحباب سوره جمعه و منافقین در
نماز جواز عدول بلا اشکال است و اگر عمداً و اختیاراً باشد خالی از اشکال نیست و
همچنین قدر متیقن در جواز عدول در صورت عدم تجاوز از نصف است و الا جواز آن
مشکل است و همچنین عدول در سایر نمازهای روز و شب جمعه که جواز در آنها نیز
محل تامل است و در موضعیکه مصلی اختیار نمود عدول را بعد از عدول از سوره
که قرائت مینمود واجبست ذکر بسم الله از برای سوره دیگر چنانکه واضح است و همچنین
اگر مصلی فراموش نماید سوره را که شروع در آن نموده بخاطرش نیاید واجبست
از آن سوره عدول نماید بسوره دیگر با اعاده بسم الله **مطلب ثالث** اینستکه
خواندن سوره در نماز اگرچه واجبست لکن وجوب آن مطلقا نیست بلکه ساقط است
در چند موضع **اول** مریض بمرضی معتنابه که قرائت سوره در حق او

واجب است پس جایز است از برای مریض در صلوة مفروضه اقتصار بقرائت حمد تنها
نماید اگر چه مشقّتی که مناط سقوط تکلیف است در قرائت سوره در حق او متحقق
نبوده باشد دوم مستعجل است خواه وصف استعجال حاصل شده باشد بعد از
دخول در صلوة یا ثابت بوده باشد قبل از آن و خواه استعجال بنحوی باشد که در ترک
آن ضرر دنیوی یا دینی مترتب شود یا متضمن ضرر نباشد همینکه مهمّی باشد که استعجال
در آن مطلوب باشد و مصلّی در مقام استعجال باشد کافیست مثل اینکه بمؤمنی وعده
داده باشد که بجهة انجام مهمّی نزد او رفته باشد و غفلة در همان وقت داخل در نماز
شده باشد بعد از آن التفات نماید که موعود له منتظر است یا آنکه شروع در نماز
نماید شخص عزیزی حاضر شود و مطلب مهمّی داشته باشد در کمال استعجال در چنین
صورت ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او جایز است و ظاهر اینست که در
حق مریض و مستعجل ترک قرائت سوره واجب نیست بلکه جایز است پس اگر اختیار
خواندن کند عیبی ندارد مگر در صورتیکه در حق مریض موجب ضرر باشد یا استعجال
بجهت فوت شدن امری باشد که تفویت آن و مسامحه در تحصیل آن جایز نباشد که
در اینگونه صور ظاهرا واجب میشود ترک سوره والله العالم سیّم جهل است یعنی
اگر مکلّف عالم بسوره نباشد و آموختن هم بجهة ضیق وقت یا مانند آن ممکن نباشد
که هیچ سواد ذالک نماز با سوره اگر چه با قتدا بوده باشد ممکن نباشد در اینصورت
نیز تکلیف بسوره ساقط است و در وجوب اقتدا در هیچ جا با امکان اشکال است
ولکن احتیاط موجب نجات و بلا اشکال است و بعد از این در جاهل بقرائت متعرض مسئله
خواهیم شد چهارم ضیق وقت است که اگر وقت وسعت نداشته باشد مگر
از برای ادراک نماز بی سوره که اگر بخواهد مصلّی قرائت سوره نماید نتواند ادراک
یک رکعت از نماز در وقت نماید در اینصورت نیز وجوب سوره ساقط است بلکه
ممکن است قائل شویم باینکه اگر امر دائر شود ما بین اینکه مجموع چهار رکعت یا هشت
رکعت را در وقت درک نماید بدون سوره یا بقدر یک رکعت را در وقت درک نماید با سوره

و بعضی از نماز واقع شود در خارج وقت یا آنکه باشد ترک سوره موجب درک
مجموع صلوة در وقت لکن مخفی نماند که ادراک شدن وقت بعد از مشتبه شدن
بجهة صورت پنجم خوف است که ... باشد
سید از اینکه ... تکلیف ... از آخر وقت ... نماند
نماند بسوره نماید در اینصورت بلا اشکال سوره ساقط است ششم تقیّه
اینست که اعتقاد وسعت وقت سوره را خواند ... بعد از ... شده
شد که ... ترک سوره جایز است ...
نداند صورت هفتم اینست که ... تاخیر نموده تا آنکه وقت صلوة بنحو
مذکور تنگ شده باشد صورت هشتم اینست که مسامحه ... الآن
باشد تا اینکه چنین شده باشد در این صورت جواز ترک سوره ... مشکل است
بلکه در ... اشکال ... یعنی اگر جاهل قادر بر آموختن بوده
و عمدا تاخیر بسوره مسامحه کرد تا آنکه وقت تنگ شد بنحوی که بخواهد بیاموزد
و با سوره بجا بیاورد نماز قضا میشود یا اتیان بنماز بی سوره صحت صلوة مشکل
است لکن در حق جاهل اظهر صحت بدون سوره و عدم وجوب قضاء است
اگر چه اگر احتیاط شد بعد در مراعات قضاء است والله العالم مطلب رابع
اینست که واجب است قرائت نمودن حمد و سوره بلکه جمیع اذکار واجبه در
نماز بنحو صحیح عربی پس باید ادا شود جمیع حروف بر وجه تمیز معتبر عربی ادا شود
با تغییر ... هیئت کلمه باعتبار حرکتی یا سکونی یا نحو آنها که لازم باشد
انفاق ... عمدا یا جهلا باعث بطلان نماز خواهد شد اگر چه تغییر در حرکت
بنحوی باشد که مغیّر معنی نباشد چنانکه ضرر دارد ترک ادغام در صورت
اجتماع دو مثل در کلمه واحده با سکون مثل اول اما ادغام حرفی از کلمه
در کلمه دیگر باعتبار مجانست یا بجهت مراعات قانون ادغام در یرملون
پس ادغام صغیر واجب نیست و شاید مراعات آن بنحویکه قرّاء مذکور کرده‌اند بعضی

با مراعات غنه بدو بودن احوط باشد و همچنین لازم است مراعات مد واجب بنا
بر احوط لکن با فرض لزوم مد لازم امتداد معتدبه عرفیست بلکه کافیست تقدیر
دو الف نمایند که شراح ذکر کرده‌اند بدانکه حروف مد سه است الف ساکن ما
قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور و سبب مد همزه
و سکون لازم است که مؤخر از حروف مد باشند و حروف مد و سبب مد هر دو
ازین نیست با جمیعهم هر دو در کلمه واحده مثل جاء و سوء و جیء انرا مد متصل
و واجب گویند و اگر حرف مد در یک کلمه باشد و سبب مد در کلمه دیگر مثل بما انزل
و قالوا آمنا و فی انفسهم انرا مد منفصل و سنت جایز خوانند و سکون لازم
مدغم مثل دابه و لا الضالین و لیحاجونی و تأمرونی و این نوع مد را مد سکون
لازم مدغم خوانند مثل سکون لازم مظهر مانند این سکون لازم مظهر مثل
حم و یس از فواتح سور و مانند آنها و بالجمله اگرچه وجوب مراعات این مد عرفی
عرض احترام کما ینبغی معلوم نیست لکن نظر بتصریح قراء بوجوب آن و عدم معلوم
خلاف و ان اجتناب بر ما ها مراعات آن و حاصل نمیشود علم براءة ذمه بدون
ان بلی اگر بر تتبع در عرف فصحاء عرب خلاف آن معلوم شود متبع است لکن نظر باینکه ثبت
قراء بر غلط بودن ترک آن ظاهر مراد و اعتبار آن محال انکار دانسته هم چنین با
بعینه کلام در وقف بحرکه بلکه اعتبار سکون در وقف و عدم صحت در وقف بحرکه
اظهر و اوضح بنظر میاید و نظر باستقراء اگرچه بعض وجوه مذکوره در کلام قراء
در غالب موارد حکم بغلط بودن ترک آن امر مشکل است لکن چون احراز صحت
و اطمینان بآن لازم است پس در جائیکه صحت بودن آن معلوم نباشد احتیاط لازم
و اما وصل بسکون پس اگر در ابتدا کلمه ثانیه همزه وصل داشته باشد اشکال عظیم
دارد بلکه احتمال غلط بودن احتمال قویست و احتیاط در آن بسیار مطلوبست بلکه
سزاوار نیست ترک آن و اگر همزه وصل نداشته باشد حکم بغلط بودن آن بسیار بعید
است بلکه بنظر احتمال صحت وصل بسکون خالی از رجحان نیست حتی در صورتیکه

کلمه ثانیه همزه وصل باشد و سقوط همزه در صورت وصل بحرکت ماهم بر فرض
ملحون بودن هیچ لحن نظر مفسد صلوة نیست لکن مراعات آن البته احوط است
و اشکالی نیست در جواز متابعت قراء سبعه و احوط ترک متابعت ابو جعفر و یعقوب
و خلف است و هم چنین معتبر است مراعات ترتیب و موالات در حروف کلمه واحده و
ما بین کلمات و آیات و در موالات مناط عرفیست و اگر کسی مراعات موالات در
قرائت ننماید بنحویکه عرفا از موالات خارج شود خالی از این نیست یا سهوا است
یا عمدا اگر سهوا باشد باطل نیست نماز بلکه لازم است اعاده آنقدر از کلمات
سابقه که فوت شده موالات ما بین آنها و کلمات لاحقه تا حاصل شود موالات
ما بین آنها ~~و کلمات لاحقه تا حاصل شود موالات ما بینهما~~ با بقا محل بنا بر احوط
و اگر عمدا باشد اشکالی نیست در بطلان آن قرائت لکن اگر آن فصل منافی با موالات
صلوتیه و ماحی صورت صلوة نباشد در حکم ببطلان صلوة اشکال است احتیاطا
انسب اگر آن نماز را با مراعات موالات با اعاده کلمات سابقه بنحویکه گفتیم تمام کند
و آن نماز را اعاده نماید والله العالم **مطلب خامس** بدانکه واجب است تعلم
حمد و سوره بر کسیکه نداند حمد و سوره را اصلا یا بداند و لکن بنحو معتبر شرعی
نداند اگرچه ممکن باشد او را اقتدا نمودن لکن در صورت امکان اقتدا ممکن است بگوئیم
بتحصیل حمد و سوره اگرچه در الحال نیز واجب است لکن فوریت ندارد و میتواند اختیار
اقتدا نماید و میتواند قرائت را تعلیم بگیرد و فرادی نماز کند لکن نظر باحتمال عروض
عوارض ترک مبادرت بی اشکال نیست و کیف کان شبهه در اصل وجوب آموختن
حمد و سوره بر شخص جاهل نیست لکن در اینمقام چند مسئله است که سزاوار است
تنبیه بر آنها **مسئله اولی** اینکه آیا واجب است خواندن حمد و سوره از حفظ یا
جایز است خواندن از روی نوشته پس میگوئیم در صورتیکه ممکن نشود خواندن
از حفظ و متعذر نباشد اقتدا و نه متابعت نمودن دیگری در قرائت و نه تعلیم
گرفتن و حفظ نمودن اشکالی نیست در جواز خواندن از روی نوشته و اگر ممکن شود

یکی از امور مذکوره و اتیان بصلوة بخواندن از حفظ مسئله محل اشکال اظهر
جواز قرائت از روی نوشته است و این صورت نیز بنا بر اینست و صورتیکه حفظ کردن
ممکن نباشد لکن اقتدا ممکن باشد و امر دائر شود ما بین اقتدا کردن یا خواندن
از روی نوشته مخیر است مصلی ما بین این دو لکن احوط اختیار اقتداء است و هم
چنین خواندن بمتابعت غیر یا یعنی که خود حفظ نداشته باشد لکن بتواند که
بمتابعت غیر حفظ بخواند یا از روی نوشته بخواند مخیر است ما بین این دو و همچنین
اگر بتواند بمتابعت غیر حفظ بخواند و بتواند اقتدا کند اگر چه اظهر جواز خواندن
بمتابعت است لکن اگر امر دائر شود ما بین آن و اقتدا احوط اختیار اقتدا است
چنانکه در صورت دوران امر ما بین ثلثه اگر چه ظاهر اینستکه مخیر باشد لکن احوط
اقتدا کردن است و اولی از آن متابعت غیر خواندن است **مسئلهٔ ثانیه** اینست
که اگر کسی بداند حمد را و نداند سوره را واجب است آموختن آن و اگر ممکن نشود
واجب است خواندن آن بمتابعت غیر یا خواندن از روی نوشته اگر ممکن شود و اگر
هیچیک ممکن نشود و ممکن شود اقتدا احوط اختیار اقتداء است چنانکه در
اول در جمیع احوال بلا اشکال است و اگر هیچیک مقدور نشود ساقط میشود
اعتبار سوره و لازم نیست اختیار بدل از برای سوره از تسبیح یا بخواندن مکرر در
صورت مقتصر بودن صحت صلوة بسوره مشکلست احوط اتیان بصلوة است بقدر
مقدور و مراعات قضاء است بعد از تعلم **مسئلهٔ ثالثه** اینست که اگر کسی
جاهل بحمد باشد و هیچیک از خواندن از روی نوشته یا متابعت غیر یا اقتدا ممکن
نباشد خالی از قوتی نیست یا الزم جاهل بحمد است که هیچ جزء از حمد را نمیداند
یا چنین نیست بلکه عالم ببعضی از آن هست و در صورتیکه عالم بحمد اصلا نباشد
خالی از قوتی نیست یا چیزی از قرآن غیر حمد میداند یا نه پس اگر هیچ را نداند و از
قرآن غیر حمد را میداند بخواند بجای حمد غیر حمد را و احوط این است که بقدر حمد
بخواند حتی اگر بقدر حمد نداند مکرر کند بقدر حمد و اگر غیر از حمد از قرآن نیز نداند

احوط اینست که بخواند از تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر بقدر حمد احوط از این اختیار
نمودن خصوص تسبیحات اربع است بقدر حمد و اگر بعضی از حمد را بداند یعنی قدری
که فی الجمله معتد به باشد بخواند آن قدر را و عوض ما بقی از جاهای دیگر قرآن
بخواند و احوط جمع نمودن است ما بین این نحو و تکرار همان قدر که میداند بقدر
حمد با این نحو که اول تکرار کند جزء حمد را بقدر حمد بعد از آن اکمال کند از جای
دیگر نیز بقصد قربت مطلقه والله العالم **مطلب سادس** اینستکه در دو رکعت
اخر از نماز چهار رکعتی و در رکعت ثالثه از سه رکعتی مکلف مخیر است ما بین خواندن
سورهٔ مبارکهٔ حمد بتنهائی یا تسبیحات اربع خواه امام باشد خواه ماموم در دو
رکعت اولی قرائت نموده باشد یا فراموش نموده باشد اینقدر محل اشکال نیست
ولکن در این مقام چند مسئله است که سزاوار است بیان نمود **مسئلهٔ اولی** اینست
کرارا در تسبیحات اربع واجب است تکرار نمودن سه دفعه که حاصل شود دوازده
تسبیح یا کافیست یکدفعه گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اقوی
اینست که کافیست گفتن تسبیحات اربع یکدفعه بنحو مذکور لکن احوط گفتن سه
دفعه است که حاصل شود دوازده تسبیح بنحو مذکور و مخفی نماند که اگر چه بنظر
احقر حکم بوجوب گفتن مجموع تسبیحات اربع بترتیب مذکور یکدفعه نیز محل تامل
است و محتمل است جواز اکتفا باقل از آن بانحاء دیگر لکن کفایت نمودن اینقدر
نسبتا بسیار قویست بلکه اقوی است اما احتیاط در دین مقتضی این است که
بالامکان تکرار سه دفعه تکرار نمایند مهما امکن مراعات این احتیاط نمایند که
بسیار مطلوبست **مسئلهٔ ثانیه** اینستکه اینجا گفتیم که مکلف مخیر است
ما بین حمد و تسبیحات در ابتدا است پس اگر بعد از اینکه شروع در احدهما
نموده بخواهد از آن اعراض نماید و شروع در دیگری نماید ظاهر اینست که
جایز نباشد **مسئلهٔ ثالثه** اینستکه اگر مصلی در رکعت سیم یا چهارم
گمان کند که رکعت اول یا دوم است و قرائت حمد نماید و بعد از آن ملتفت

اما مراینستکه همان قرائت کافیست و اعادهٔ آن باذکر تسبیحات ضرور نیست و همچنین
اگر غافل شود از بودن در رکعت ثالثه قرائت حمد نماید ضرور نیست که اعادهٔ تسبیحات نمودن
و این در صورتیستکه حمد را باراده و شعور بخواند لکن غافل شود از بودن این
در رکعت ثالثه یا رابعه پس کافی و مجزی است خواه سوره را نیز خوانده باشد یا نه
شقی اگر در اثناء حمد ملتفت شود تمام کند حمد را بلی اگر قصد او شود استعمال از
روی غفلت صرفه مثل اینکه شخص مکلف عادت بتسبیحات داشته و اراده خواندن
آن بود لکن در هنگامیکه خیال او در جای دیگر بود قرائت حمد کرد بنحویکه
ملتفت نبود که چه میکند در همچه صورت اکتفاء بان مشکلست پس احتیاط کند
بخواندن تسبیحات اربع بعد از آن خصوصا اگر در اثناء حمد باشد احتیاط کند بتمام
کردن حمد و خواندن تسبیحات بعد از آن اگر چه ظاهر اینست که هیچ قرائت اعتبار
ندارد بلکه بعد از التفات مخیر است ما بین خواندن حمد که دو دفعه از سر بازاد و
شروع کند یا تسبیحات را بخواند والله العالم **مسئله رابعه** اینستکه افضل
و احوط اختیار استغفار است بعد از فراغ از تسبیحات و حاصل میشود بهر قسم
که قصد کند طلب مغفرت اگر چه بلفظ اللهم اغفر لی باشد **مطلب سابع**
در بیان جهر و اخفات است بدانکه واجبست اخفات در دو رکعت اخر از نماز ظهر
و عصر و یک رکعت آخر از مغرب و دو رکعت اخر از عشا بنابر اقوی و آنچه واجبست
در آن مراعات جهر و اخفات خصوص قرائت حمد و سوره و بدل حمد از تسبیحات
اربع است اما بنابر اقوال معتبره در نماز از ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام
پس بنا بر اینست که در آنها هر یک از جهر و اخفات در جمیع نمازها اگر چه متفاوتند
در رجحان و مرجوحیت چنانکه شرح او انشاء الله تعالی و همچنین وجوب
اخفات در غیر بسم الله است اما در بسم الله پس مستحب است جهر نمودن چه در حمد چه
در سوره بلکه جهر نمودن آن در دو رکعت اول احوط خواهد بود و همچنین
وجوب اخفات در غیر ظهر روز جمعه است اما نماز ظهر روز جمعه پس مستحب است

دران جهر در قرائت نیز مثل جهر در غیر او هستند است اما زنان در وضعی
ماموم باید حمد و سوره بخواند پس جهر واجب نیست بلکه راجح است اخفات بالاتر
چنانکه در محلش مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اینها در مردان بود اما زنان پس
واجب نیست بر ایشان جهر در نمازهای جهریه بلکه مخیرند ما بین جهر و اخفات
و مشهور اینست که لازم است بر ایشان اخفات در صورتیکه بشنود صوت ایشان را
اجنبی و دلیل آن بر حقیر معلوم نیست زیرا که در نزد احقر صوت زنان عورت نیست
و با عدم تلذذ و ریبه استماع آن حرام نیست خصوصا بقدر حاجت در محل حاجت
عرفی اگر چه مقام تعارف باشتغال محمل الحکم بوجوب اخفات بر زنان در نماز جهریه در صورت
مذکوره مشکل است لکن احتیاط شدید در مراعات آنست اما نماز اخفاتیه پس در
حکم بوجوب اخفات بر زنان نیز اشکالست احتیاط شدید در مراعات اخفاتست
بلکه احتمال وجوب اخفات خالی از رجحان نیست و اگر کسی ترک کند جهر را در جائیکه
واجب بود بر او جهر یا ترک نماید اخفات را در جائیکه واجب بود بر او اخفات پس اگر
عمدا و عالما باشد باطل میشود نماز او و اگر سهوا یا جهلا باشد عیبی ندارد و نه جا
که ملتفت شد ما بقی را صحیح بخواند حتی اگر در وسط کلمه ملتفت شود یا غالبا
شود جاهل از سر گرفتن آن کلمه لازم نیست اگر منافی با وحدت کلمه عرفیه نباشد بدانکه
جهر و اخفات دو کیفیتی هستند متضاده که هرگز یکجا جمع نمیشوند و مناط در جهر
ظهور اولی مرتبه جوهر صوتست و مناط در اخفات اخفاء جوهر صوتست خواه
اگر کسی در جنب او باشد بشنود یا نه لکن از برای هر یک از جهر و اخفات در صلوة
دو حد است پس حد اول جهر آنست که ادا شوند کلمات بنحویکه جوهر صوت
در آنها شنیده شود و لازمش هست شنیدن کسیکه در جنب او باشد با اعتدال
قوه اما معتبر نفس کلمات را اگر فرض شود شنیدن قرائت بشود که با ظهور جوهر
صوت نشنواند حاصل نشود اشکالی در اکتفاء بآن هست اگر چه ظاهر این فرض
خلاف واقع است و بر فرض وقوع مضر نیست احتیاط اینست که با ظهور جوهر

صوت فسخ قرائت شود که اگر در جنب او کسی باشد بدن مانع جوهر کلمات را بشنود
و حد اعلای آن آنست که نرسد بعلو مفرط یعنی انقدر بلند نکند صوت را
که داخل در خواندن گردد خارج از وضع معهود در نماز و محو کننده صوت نماز با
که اگر باین مرتبه برسد گو با خلاف در بطلان نماز نیست و اعلی درجه اخفات اینست
که قرائت بنحوی شود که خود مصلی با عدم مانع جمیع حروف را بشنود و جوهر صوت
شنیده نشود و احوط اینست که فسخ قرائت شود که علاوه بر عدم ظهور جوهر صوت
هر اگر کسی با اعتدال قوه سامعه در پهلوی مصلی باشد نفس حروف کلمات را بشنود
و انزل از آن اینست که مراعات اخفا شود یعنی علاوه بر نشنیدن جوهر صوت مراعات
اخفا و پنهانی معتد به عرفی شود که غاده کسی در آن نزدیکی باشد مطلع نشود مطلب
تا مهم در و اشاره بعضی از مستحبات قرائت بدانکه مستحب است در رکعت اول قبل
از شروع در قرائت استعاذه و حاصل میشود بگفتن اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و بگفتن اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و احوط اقتصار
بیکی از این دو کیفیت است و چون قولی است بوجوب استعاذه مراعات آن کردن
و احتیاط نمودن بسیار بجا است و مستحب است در استعاذه اخفات مطلقا چه در نماز
جهریه باشد چه در نماز اخفاتیه و مستحب است جهر به بسمله در نماز اخفاتیه چنانکه با
اشاره نمودیم و ظاهر اینست که فرقی نیست ما بین نماز واجب و مستحب و مستحب است
در حق امام در قرائت جهریه که قرائت کند بنحوی که بشنواند ماموین را اما
نه بمرتبه که برسد بعلو مفرط و مستحب است در نوافل لیلیه جهر و در نوافل یومیه
اخفات الا در بسمله و مستحب است قرائت سوره در نماز نافله یعنی در مواضعی
که بخصوص سوره شرط و لازم نباشد مانند رواتب یومیه البته مستحب خواهد
بود و مستحب است خواندن سوره مبارکه جمعه و منافقین در ظهر از نماز ظهر و
عصر روز جمعه یعنی در رکعت اول تلاوت کرده شود سوره جمعه و در رکعت ثانیه
سوره منافقین و مستحب است خواندن سوره جمعه در صبح روز جمعه در رکعت اولی

و در رکعت دویم مستحب است خواندن سوره منافقین یا توحید و هر یک را تلاوت
نماید خوبست و در نماز مغرب و عشاء در شب جمعه مستحب است قرائت سوره جمعه
در رکعت اولی و سبح اسم ربک الاعلی در ثانیه و اگر در رکعت ثانیه مغرب
شب جمعه سوره مبارکه توحید را بخواند و در اولی جمعه را بخواند نیز خوبست
چنانکه در نماز عشاء شب جمعه اگر در رکعت اولی سوره جمعه و در رکعت ثانیه
منافقین قرائت نماید نیز خوبست و در نماز مغرب آن شب هم بکوید نیز وارد شده
و در نماز روز صبح دوشنبه و پنجشنبه مستحب است خواندن سوره هل اتی و همچنین
در رکعت ثانیه آنها مستحب است قرائت سوره هل اتاک و لیکن اگر باین قسم عمل کنند که
در رکعت اولی هل اتی بخوانند و در رکعت ثانیه هل اتاک بنا بر خوبست و
عمل بمستحب خواهد بود و مستحب است خواندن سوره مبارکه انا انزلناه و قل هو الله
احد در نماز باین نحو که در رکعت اول انا انزلناه بخواند و در رکعت ثانی
قل هو الله احد چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده و جایز است عکس آن چنانکه
در بعضی از اخبار بکرو وارد شده عمل بهر دو خوبست همچنین مستحب است
خواندن سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون و مستحب است در نماز ظهر و عشا
قرائت سبح اسم ربک الاعلی و والشمس و مانند اینها و در نماز عصر و مغرب
اذا جاء نصر الله و الهیکم التکاثر و مانند اینها و در صبح عم یتسائلون و هل اتی
علی الانسان و هل اتاک و لا اقسم چنانکه در روایتی وارد شده و عمل باین
خوبست و مستحب است تانی نمودن حروف و کلمات بتانی و ادا نمودن بنحو مناسبی
با واضح بودن حروف و کلمات و مراعات مستحسنات و همچنین مستحب است در
رکعت اولی و ثانیه دو سوره بخواند باین معنی که یک سوره در رکعت اولی بخواند
پس اگر در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون تلاوت نمود مثلا در رکعت
ثانیه قل هو الله یا سوره دیگر بخواند پس اگر یک سوره را در هر دو رکعت
بخواند مرتکب مرجوح شده است مگر قل هو الله احد که در تکرار آن یعنی قرائت آن

دو رکعت اولی و ثانیه مرد و حکم بکراهه مشکل است و مستحب است سکوت بقدر
یک نفس کشیدن بعد از فراغ از قرائت سوره قبل از تکبیر رکوع بلکه قدر متیقن
اینستکه نفس نیز بکشد و ظاهر میشود از بعضی از اخبار استحباب این سکوت ما بین حمد
و سوره نیز و اللّه تعالی عالم **مبحث** از واجبات نماز رکوع است بدانکه واجب
در هر رکعتی از نماز یک رکوع و واجب رکنیست که باطل میشود نماز به ترک آن خواه
عمدا باشد و خواه سهوا و همچنین باطل میشود بزیادتی آن مگر در بعضی از صور استثنا
چنانکه در محل خود مذکور خواهد شد و واجبات در رکوع پنج امر است **اول**
آنکه خم شود بقدری که برسد دست بزانو و کفایت میکند رسانیدن چیزی از
باطن مجموع انگشتان را بزانو بلکه در سر آن محل اشکال جواز اکتفا برسانیدن سر
انگشتان بزانو و زیادتی بقدری کمتر از آن و افضل در حق مرد مصلی اینستکه خم
شود بقدری که مساوی شود جمیع اجزاء پشت مصلی و رسانیدن دست بزانو و
گذاشتن بر آن واجب نیست لکن مستحب است که بگذارد دو دست را بر دو زانو و انگشتانرا
فراخ بگذارد بنحوی که فرا بگیرد زانو را **دوم** از واجبات رکوع ذکر است
و مخیر است در آن ما بین گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یک دفعه و گفتن سبحان
اللّه سه دفعه و احوط اقتصار بیکی از این دو قسم است بلکه احوط و افضل اختیار
نمودن تسبیحه کبری است و افضل مکرر نمودن آنست سه دفعه و پنج دفعه و هفت
دفعه گفتن اولی است بلکه دور نیست که دو دفعه و چهار دفعه گفتن و هشت
دفعه گفتن و مانند آن نیز خوب باشد اگرچه اقتصار بعدد طاق اولی است یعنی
اگر بچهار رسید یکی هم بگوید تا ختم بعدد وتر شود اما اینکه چهار بالنسبه
به سه مثلا مرجوح است پس تأملی در آن هست لکن ظاهر اینست که دو دفعه افضل
از یک دفعه باشد و بقصد رجحان و توظیف مشروع باشد و همچنین زیاده از
آنها تسبیح گفتن نیز مطلوبست و مندوبست پس بتحقیق که شنیده شد از جناب
صادق صلوات اللّه علیه شصت تسبیح در رکوع و سجود و آنچه گفتیم از مراعات

تسبیح

تسبیحه واحده کبری یا سه تسبیحه صغری بنا بر مراعات احتیاط دور نیست و قوی
اینستکه در صورت اختیار تسبیحه کبری واجب نیست و بجای آن جایز است در حال
اختیار بر اینکه در رکوع بگوید سبحان ربی العظیم و در سجود بگوید سبحان ربی الاعلی
و مجزیست در حال ضرورت گفتن یک سبحان اللّه مطلقا خالی از قوت نیست بلکه قول
بکفایت مطلق ذکر در حال اختیار خصوصا در صورتیکه بقدر سه سبحان اللّه باشد
مثل الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر خالی از رجحان نیست چنانکه در صورت ضرورت
مانند صورت جهل یا نسیان کفایت مطلق ذکر بلا اشکال است خصوصا بقدر تسبیح
و در صورتیکه ذکر متعدد بگوید که مشتمل باشد بر واجب متعدد و لازم نیست
نیت وجوب بهیئت مجتمعه بلکه کفایت میکند گفتن همه قربة الی اللّه اگرچه ظاهر
اینستکه در این صورت واجبات واجب است و بآن حاصل میشود امتثال پس اگر در اول
قصد وجوب کند اشکالی ندارد و همچنین گفتن مجموع بقصد قربت عیبی ندارد
و حاصل میشود امتثال الا اولی اما اگر بخواهد اول و ثانی را بقصد استحباب
بعمل بیاورد و آخر را بقصد وجوب یا اول و آخر را بقصد استحباب بگوید و وسطی را
بقصد وجوب پس مشروعیت این قسم محقق نیست و محل تامل است احتیاط در ترک
مقتضی اجتناب از این است **سیم** طمأنینه است یعنی آرام گرفتن در حال ذکر بلکه واجب
است من باب المقدمه اول آرام بگیرد بعد از آن شروع در ذکر نماید بلکه در ذکر
مستحب نیز شرط است و آرام گرفتن بنا بر احوط **چهارم** رفع راس است از رکوع
بنحویکه راست بایستد **پنجم** طمأنینه است بعد از راست شدن یعنی آرام گرفتن
بعد از رفع راس و ایستادن براستی و مستحب است در حال اراده رکوع تکبیر
گفتن و قدر متیقن آنست که تکبیر در حال قیام با استقرار گفته شود و بعد از
فراغ از آن سر ازیر شود و مستحب است بعد از رفع راس گفتن سمع اللّه لمن حمده
و همچنین مستحب است زیاد کردن بعضی از فقرات دیگر بر سمعله مانند الحمد للّه رب
العالمین و همچنین ادعیه دیگر نیز در رکوع وارد است که در کتب مبسوطه

مذکورند

بلکه قوی بکفایت گفتن یک سبحان اللّه منه

مذکور شد بانها رجوع نماید و مستحب است صلوات بر جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله
در رکوع و سجود بلکه صلوات بر آنجناب در جمیع احوال مطلوبست **ششم**
از واجبات نماز سجود است بدانکه واجب است در هر رکعتی از نماز دو سجود و سجود رکن است
که باطل میشود نماز بترک مجموع خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و همچنین بزیاده
نمودن مجموع اما ترک یک سجده یا زیاد نمودن یک سجده سهوا پس هیچیک از اینها
باعث بطلان صلوة نخواهد شد اگرچه در ترک سجدهٔ واحده لازم میشود قضا
و دو سجدهٔ سهو بتفصیلی که در محلش مذکور خواهد شد و معتبر است در سجود چند
چیز **امر اول** گذاشتن هفت عضو بر زمین یا بغیر آن و هفت عضو عبارتست
از پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها و کفایت میکند در جمیع
اعضا مسمی حتی پیشانی قدر درهمی بنابر اقوی و لکن احوط در پیشانی گذاردن
قدر درهم است کما فی بعض روایات و در دست گذاردن تمام کف و نیز گذاردن
انگشتان بلکه باید برسد بر زمین یا غیر آن چیزی از باطن کف دست بقدری که صدق
کند گذاشتن کف دست و در دو انگشت بزرگ پا احوط رسانیدن سرهای انگشتها است
اگرچه گذاشتن باطن نیز کافیست بنابر اقوی بلکه کفایت نمودن ظاهر آنها
نیز خالی از رجحان نیست مجملا واجبست وضع هر یک از اعضا سبعه بقدری که مسمی
بعرفی بر چیزی که صحیح باشد شرعا وضع عضو بر آن با استقرار عضو
بر آن بر وجه اعتماد علی الاحوط و ضرر ندارد مستور بودن دو انگشت پاها
و زانوها در صورتیکه با وجود آن ستر صدق کند وضع عضو بر زمین و بغیر آن
و مانند بعضی از چیزها که نگذاشتن آنها مانع میشود از وضع سر انگشتان بر زمین
بخلاف پیشانی که باید بلا مانع باشد و در زانو نیز احوط است بلکه در جواز
ستر کشیدن در حال سجود اشکال است مخفی نماند که در جمیع اعضا کفایت میکند بعض
وضع آنها چنانکه ذکر شد لکن در وضع جبهه مجرد اینقدر که مذکور شد کفایت نمیکند
بلکه باید وضع جبهه واقع شود بر چیزیکه صحیح باشد شرعا سجود بر آن با تفصیلی که

در مبحث مکان گذشت که حاصل آن اینست که باید محل جبهه زمین باشد یا چیزیکه روئیده
باشد از زمین و ماکول و ملبوس نباشد یا کاغذ باشد که سجده نیز بر آن
صحیح است اگرچه از بعض انواع آن است محل تأمل و معتبر در پیشانی آنست که باید
و زیاده از چهار انگشت بلند تر از موضع قدمها نباشد و همچنین پست تر از آن
پست نیز نباشد بنابر احوط اینها همه در حال امکان و انتفای ضرورت احکام حال
اضطرار در مسائل متعلقه بما یصح السجود علیه در مبحث مکان گذشته اگر در
پیشانی کسی دمل یا مانند آن باشد که مانع باشد مصلی را از گذاشتن پیشانی
بر ما یصح السجود علیه واجب است گذاشتن پیشانی اگرچه بحفر گودالی باشد
محل او و فاقد آن باشد که موضع دمل یا جراحت واقع شود بر گودال و اطراف آن واقع
شود بر اطراف گودال که حاصل شود سجود بر آن و اگر دمل یا جراحت مستوعب تمام
پیشانی باشد وضع مقدار معتبر از جبهه مقدور نباشد واجب است سجده بر یکی از
جبینین و احوط تقدیم جبین راستست با امکان بر جبین چپ و اگر متعذر باشد سجود
بر جبین چنانکه لازم است سجود بر ذقن و اگر آن هم متعذر شود منتقل میشود بایما
و همچنین اگر ممکن نباشد از برای مصلی خم شدن بقدری که برساند پیشانی را بموضعی
که مساوی با محل قدمها باشد یا بقدر چهار انگشت بلند تر باشد و لکن ممکن باشد
خم شدن فی الجمله واجب است خم شدن بقدر مقدور و بلند کردن محل جبهه تا گذارده
شود جبهه بر آن پس اگر هیچ نباشد که بر او بلند کردن ما یصح السجود علیه بقدری که
مصلی متمکن شود از گذاشتن پیشانی واجب است بلند کردن و رسانیدن بر اعضا
نیز با امکان و اگر میسر نشود خم شدن واجب است ایماء بدل سجود پس اگر ممکن شود
ایماء بسر و برساند ما یصح السجود علیه را بر پیشانی با وضع اعضا سته
دیگر بنابر احوط و اگر ممکن نشود وضع یدین مثلا احتیاط کند بوضع یدین و الا
ساقط میشود بلا اشکال وضع اعضاء دیگر و اگر ممکن نشود ایماء بسر ایما کند
بچشم و در اینصورت نیز احوط رسانیدن ما یصح السجود علیه است بر پیشانی اگر ممکن شود

ملخص مقال آنست که اگر ممکن است خم شدن و رساندن ما یصح السجود علیه بجبهه اگر
چه بر بلند کردن موضع سجود باشد واجب است خم شدن بقدر مقدور و کذلک
پیشانی بر ما یصح السجود علیه و گذاشتن سایر اعضا سبعه نیز با امکان و اگر ممکن
نشود خم شدن تا ممکن نشود فی الجمله ولکن ممکن نباشد گذاشتن پیشانی بر ما
یصح السجود علیه لازم میشود ایماء بسر یا بچشم بتفصیلی که در مبحث مکان اشاره شد
وظاهر آنست که در صورتیکه ایماء بسر یا بچشم لازم است لازم نیست وضع اعضا
سبعه تا **دوم** از واجبات ذکر سجود است و کیفیت ذکر در اینجا بعینه مانند
ذکر رکوع است الا آنکه بدل کرده میشود در اینجا لفظ العظیم بالاعلی **سیم**
طمانینه است بقدر ذکر واجب بلکه شرط است و ذکر مستحب نیز بنابر احوط
چهارم رفع رأس از سجده اول بلکه از هر یک از سجدتین **پنجم** طمانینه
بین السجدتین یعنی آرام گرفتن بین السجدتین بقدر معتنابه و خصوص مسمای
عرفی و اما طمانینه بعد از رفع رأس از سجده ثانیه که نامیده میشود بجلسه
استراحت پس آن مستحب است نه واجب مگر بعد از رکعت دوم مطلقا و سیم نماز مغرب
و چهارم نماز چهار رکعتی که واجب میشود جلوس و طمانینه از برای تشهد و سنت
مستحب است از برای هر سجده دو تکبیر یکی پیش از سجده و یکی بعد از سجده پس مستحب
از برای دو سجود چهار تکبیر اول در حال قیام بعد از سمع الله لمن حمده و قدر
متیقن است که تمام تکبیر در حال قیام قبل از سر فرو بردن گفته شود و یکی بعد از
رفع رأس از سجده اولی بعد از نشستن و قرار گرفتن و یکی در وقت اراده
سجده ثانیه در حال جلوس بعد از حصول طمانینه بین السجدتین قبل از سر زیر
نمودن و یکی بعد از رفع رأس از سجده ثانیه بعد از قرار گرفتن در جلوس و قدر
متیقن در استحباب تکبیرات که برای حقیر حال معلوم هست اتیان بآنها است بنحویکه
مذکور شد و در سجود مستحب است قبل از شروع در ذکر واجب این دعا را بخوانند
اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت

ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین تبارک
الله احسن الخالقین و قدر متیقن که مستفاد از نص میشود اینستکه بعد
از گذاشتن سر بمحل سجود در سجود تکبیر بگوید بعد از آن این دعا را بخوانند
پس قدر یکه معلوم است استحباب آن این است که بگوید الله اکبر اللهم لک سجدت
تا آخر و مستحب است بینی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد که سجده بر هشت موضع
شود و مستحب است ما بین السجدتین بعد از تکبیر اول متورک نشستن و معنی تورک
آنست که بنشیند بر ران چپ و پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای
راست را بر سینه آن بگذارد و مستحب است بین السجدتین استغفار کردن بلفظ
استغفر الله ربی و اتوب الیه و در بعضی از روایات استغفار بحذف لفظ الله وارد
شد و ذکر آن اولی است بلکه قدر معلوم همین است چون در روایات استغفر الله
تا آخر در حال تورک وارد شد احتیاط اینستکه در غیر اینحال قصد توظیف نکند
و دعای دیگر نیز بین السجدتین وارد شد و مستحب است از برای مردان در سجود تجنح
و تجافی یعنی جمع نکند اعضا خود را در حال سجود و عضوی را بر عضوی نگذارد
بلکه مرفقها را بلند کند و اعضا را از یکدیگر جدا بگذارد اگرچه باینقدر استحباب
تجافی بعمل میاید لکن بهتر آنست که ذراعین را قسمی نگاه بدارد که شبیه ببال مرغ
شود که قدر متیقن از تجنح است و مستحب است پیشانی را محکم قرار بدهد بر محل
سجود که نشان سجده در پیشانی علامت نیکان و اهل ایمان است چنانکه خداوند
رحمن در قرآن ایشان را باین صفت مدح فرموده فقال الله تعالی سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود و مستحب است صلوات بر محمد و آل او در سجود نیز و قدر متیقن لفظ
اللهم صل علی محمد و آل محمد یا و صلی الله علی محمد و آل محمد است اگرچه در نسخه روایتی
که حال پیش من موجود است عبارت تا سر در اول بی واو است لکن چون قدر
متیقن اینستکه بعد از تسبیحات مذکوره شود و صلوات با واو هم عیبی ندارد بلکه اقعد
قدر متیقن میشود یعنی قدر مستحب در ضمن با واو البته بعمل میاید یعنی که بگوید

تجنح یعنی بال فرادادن و منتشر بجوانب پر و بال شدن منه

و صَلِّ اللّهمّ علی محمّدٍ و آلِ محمّد مخفی نماند اینکه هر ذکری که در رکوع و سجود مشتمل باشد
بر لفظ اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آلِ محمّد مخصوص بنظر نرسید بلکه در روایتی که متعلق
رسید مشتمل بر قسم ثانی است چنانکه بعضی بهمین نحو عمل میکنند ولکن نظر بکثرت
از اقتداء عبادت ولی نیز بخصوص ظاهر این است که اینهم مأثور باشد بدین اثبات
بان بقصد توظیف عیبی ندارد و ایضا مستحب است در هر سجودی که باشد سیما بعد
رزق بخواند دعای مشهور را و دعا این است یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین
ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک الواسع انّک ذو الفضل العظیم و مستحب
است دعای دیگر نیز که در کتب علماء مسطورند و مستحب است در وقتیکه از
قیام سر را بردارد از برای سجود اوّل دو دست را بر زمین بگذارد قبل از
زانوها را و در وقت بلند شدن دو دست را بلند بکند و مستحب است در وقت برخواستن
بجهة قیام بعد از سجده اخیره بگوید اللّهمّ بحولک و قوّتک اقوم و اقعد و ارکع
و چنان بهتر است علاوه کرده و ارکع و اسجد یا بگوید بحول الله و قوّته اقوم و اقعد
بلکه بعضی از اقسام دیگر نیز وارد شده هفتم از واجبات نماز تشهد است
بدانکه واجب است در هر نماز دو رکعتی یک تشهد و در هر نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی دو تشهد یکی بعد از رفع راس از سجده اخیره از رکعت ثانیه و یکی بعد
از رفع راس از سجده اخیره از رکعت اخیره و لکن هیچیک از دو تشهد رکن نماز
نیستند پس باطل نمیشود نماز بزیاد کردن تشهد یا ترک نمودن تشهد سهواً و
معتبر است در تشهد نیز پنج امر اوّل شهادتین که عبارتست از شهادت بر وحدانیت
و شهادت بر رسالت و صورت آن بنا بر احوط این است اشهد ان لا اله الّا الله
وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله اگرچه اظهر این است که کافیست
اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّداً رسول الله بحذف وحده لا شریک له
در اوّل و حذف عبده در ثانی با تبدیل ضمیر باسم ظاهر بلکه محتمل است کفایت نمودن
مختصرتر از این نیز دوم صلوات و صورت آن بنا بر احوط این است اللّهمّ صلّ

علی

علی محمّدٍ و آلِ محمّد سیم محافظت بر عربیت و ترتیب بنهج مذکور چهارم موالات
ما بین حروف و کلمات و ما بین شهادتین و صلوات و مراد از ترتیب این است که مقدم
بدارد شهادت بر وحدانیت را بر شهادت بر رسالت و شهادت بر رسالت را بر صلوات
باین معنی که شروع در صلوات بعد از شهادت بر رسالت و تمام شدن آن عبارت
باشد اگرچه وجهی هست از برای صحت ذکر صلوات در اثناء شهادت بر رسالت بعد
از ذکر اسم حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مثل اینکه بگوید و اشهد انّ محمّداً
صلّی الله علیه و آله عبده و رسوله ولکن اعتبار آن مشکل است احتیاط نباید
در مراعات ترتیب بنحویکه ذکر نمودیم و معنی موالات در حروف و کلمات در رساله
مذکور شد و معنی موالات ما بین سه فقره مذکوره که شهادت بر وحدانیت و شهادت
بر رسالت و صلوات باشد این است که ذکر آنها شود مجموع بنحویکه عرفاً عمل واحد
و تشهد واحد محسوب شوند مثل اینکه با اجزاء قرائت گفتیم که باید بنحوی
پی هم ذکر شوند که مجموع قرائت واحده محسوب شود بلکه موالات معتبر است ما
بین اجزاء نماز یعنی باید مجموع اجزاء نماز پی هم واقع شوند بنحویکه عرفاً مجموع عمل
واحد و نماز واحد محسوب شوند و لهذا باطل میکند نماز را سکوت طویلی که محو
کند صورت صلوة را و همچنین غیر سکوت از چیزهائیکه منافی موالات باشد
پنجم نشستن است بقدر ذکر واجب مع طمأنینه است یعنی آرام
گرفتن بقدر ذکر واجب و مستحب است در حال نشستن نشستن بنحو تورّک از برای
مردان بهمان معنی که در تورّک بین السجدتین مذکور شد و چون تورّک از برای
زنان معلوم نیست و مستحب است در حال تشهد نگاه کردن بدامن خود بخضوع
و خشوع و ثناء خداوند کردن قبل از شروع در آن و اقل مرتبه که معلوم است
استحباب آن گفتن الحمد لله است و بالاتر از آن بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء
لله است و فرق نیست در این دو ذکری که ذکر شد ما بین تشهد اوّل و ثانی و
نیز نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی بر در همه جا میتوان اقتصار کرد بر الحمد

لله

الله بقصد توظیف و میتوان بسم الله و بالله را تا آخر نیز در همه جا خواند که تتبه
مذکور و استحباب این اختصاص بتشهد اول یا ثانی ندارد و با الفاظ دیگر نیز که در تشهد
قبل از تشهد وارد شد عمل بهر یک نمودن و مستحبات دیگر در تشهد اول بعد از ذکر
صلوات زیاد کردن و تقبل شفاعته و ارفع درجته **ششم از واجبات نماز**
سلام است بدانکه واجب است سلام در هر نماز واجب و جزء است در جمیع نمازها
و حاصل نمیشود بیرون رفتن از نماز مگر بسلام بنا بر اقوی و لکن رکن نیست پس باطل
نمیشود نماز بزیاد نمودن سلام سهوا و همچنین باطل نمیشود بترک آن و لکن ممکن است
حکم بطلان نماز در صورت ترک سلام از راه دیگر چنانکه در مبحث سهو متعرض آن
خواهیم شد و آنچه واجب است و موجب خروج از صلوة است یکی از دو صیغه است
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
باشد پس هر یک از این دو صیغه را که مصلی اختیار کند کافی است بلکه در صیغه
ثانیه وجوب و برکاته معلوم نیست بلکه قول بجواز ترک لفظ و رحمة الله و اقتصار به
السلام علیکم وجهی قوی است لکن احوط اتیان بهر دو لفظ است بلکه لفظ و رحمة
الله را البته عملا ترک نکنند پس اگر ذکر کند مصلی هر دو صیغه را بترتیب مذکور
حاصل میشود خروج از نماز به السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و السلام
علیکم مستحب خواهد بود و اگر مقدم بدارد السلام علیکم را حاصل میشود خروج
از نماز بان و استحباب السلام علینا تا آخر بعد از آن معلوم نیست و احوط ذکر
نمودن هر دو صیغه است بترتیب معهود با ترک جمیع منافیات تا فراغ از صیغه
اما سلام اول که عبارتست از السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین دو سلام یعنی دو دفعه گفتن السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته در صورتیکه در جانب چپ او کسی باشد خواه مکلف
باشد یا طفل ممیز اول را بجانب راست و دوم را بجانب چپ بگوید یعنی در حال
گفتن سلام اول میل بدهد اندکی روی خود را بجانب راست و در سلام ثانی

میل بدهد اندکی روی خود را بجانب چپ و اگر در جانب چپ او کسی نباشد فقط یک
سلام بجانب راست نماید خواه در جانب راست او کسی باشد یا نه
اگر در جانب چپ او دیواری باشد بعضی قائل شده اند باستحباب سلام ثانی و عمل باین
نیز خوبست و از برای امام و منفرد مستحب است یکدفعه گفتن السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته و از برای هر دو مستحب است میل کردن در حال سلام بجانب راست
لکن از برای امام مستحب است میل دادن صفحه روی را بجانب راست و از برای منفرد
مستحب است اشاره بگوشه چشم راست بجانب راست کند با اعتقاد استحباب عمل باین
و احوط اقتصار بهمان مقدار است و در هر جا که ذکر نمودیم میل دادن صفحه روی
مقدار کمی میل بدهد که منجر با انحراف از قبله نشود با اعتقاد استحباب عمل بآن بلکه ممکن
است تجویز انحراف زیاده مادامیکه تجاوز نکند از یمین و یسار قبله اگرچه
بمین یمین و یسار و این مستثنی باشد از کراهت التفات بغیر قبله در نماز لکن
قدر متیقن همان اولست و مراد از عباد الله الصالحین واضحست که جمیع بندگان
از جن و انس و زنده و مرده خصوصا انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین است بلکه ممکن است اراده جمیع ملائکه نیز با صالحین جن و انس چنانکه
بعضی تصریح کرده اند و عیبی ندارد و مراد از ضمیر متکلم مع الغیر پس از برای امام
مناسب است که قصد کند خود و ماموم را و بالنسبه بهر یک از ماموم
اینست که اراده نماید خود و امام و سایر ماموم را و منفرد اگر کسی با وی است
مناسب اینست که قصد کند خود را با انکس و اگر کسی نباشد میتواند ضم نماید با
هر که را بخواهد و اگر خود را بتنهائی قصد نماید عیبی ندارد و اگر قصد نماید خود
با ملکین نماید باکی نیست اگرچه وجه تبعیت در این باب منظور نشد لکن عمل
بنحو مذکور را سید است که بی عیب باشد اما مراد از ضمیر خطاب در والسلام علیکم
پس اگر مصلی ماموم است سلام اول یعنی اول دفعه که سلام مذکور است
در حالتیکه اشاره کننده است بصفحه روی بجانب راست اراده نماید ملکین

و ماموم نیز نیست و همچنین ملائکه مستحفظین یعنی دو ملک و کل هر یک از ایشان او امام را
و دو ملک را ده هر دو ملک و کل با مام را که بالنسبه با مام بمنزله رد سلام
و بالنسبه بملائکه و دیگران بمنزله ابتداء بسلام است و اگر ماموم هیچ نیز
باشد که در ایشان باشد و کسی نباشد پس قصد نماید دو ملک خود و امام و دو ملک
امام را و در سلام ثانی اراده نماید ماموین جانب چپ با دو ملک هر یک و اگر
امام باشد اراده نماید ملکین و مجموع ماموین را و اگر ضم نماید ملائکه و مستحفظین
ایشان را نیز عیبی ندارد و اگر منفرد باشد اراده نماید ملکین خود را و عمل کردن باین
تفصیل امید هست که بی عیب باشد اگرچه ممکن است قسم دیگر مثل اینکه اراده نماید
منفرد دو ملک خود و جمیع نیکان از جن و انس و جمیع ملائکه را که اینهم شاید بی عیب
باشد و چنان نیست که باعث بطلان نماز شود بلکه اگر مصلی هیچ نداند معنی سلام
یعنی ضمیر خطاب را مطلقا در اینجا و بجا بیاورد الفاظ مخصوصه را بجهت امتثال
امر شارع نمازش صحیح است و عمل شما نیز عیبی ندارد **بحث ششم** در بیان بعضی از مندوبات
که اهتمام بآنها بسیار است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در قنوت
بدانکه مستحب است قنوت در جمیع نمازهای یومیه خصوصا در جهریه بلکه ثابت است
قنوت در جمیع فرائض و نوافل و در هر نمازی یک قنوت است مگر در نماز عید و نماز
آیات و نماز جمعه که در اول نه قنوت و در ثانی پنج قنوت و در ثالث دو قنوت است
و محل قنوت در جمیع نمازها غیر نماز جمعه بعد از فراغ از قراءت است و قبل از رکوع
رکعت دوم است اگر دو رکعتی باشد و اگر یک رکعتی باشد مانند وتر بعد از فراغ از
قراءت است و اگر فراموش کند قنوت را در محلش پس اگر قبل از رسیدن بحد رکوع
ملتفت شود برگردد و قنوت را بجا بیاورد و اگر بعد از رسیدن بحد رکوع ملتفت
شود بجا بیاورد بعد از رکوع و اگر بعد از سر برداشتن بجهت سجود و قبل از رسیدن
بحد سجود ملتفت شود ثبوت قضا در اینمقام و برگشتن مشکل است احوط عدم
رجوع و مراد از قضا است بعد از نماز مانند سابق بلکه میگوئیم و اگر بعد از

رسیدن

رسیدن بحد سجود ملتفت شود تا آخر نماز هر جا که باشد بعد از فراغ از نماز
قضا نماید و در حالتی که نشسته است و اگر در حال جلوس عمدا ترک کرد تا اینکه
برخواست احوط و اولی اینست که ترک نماید و بجا بیاورد و احوط اینست که بنشیند
و بعمل بیاورد و همچنین اگر مصلی بعد از فراغ از نماز در حالتیکه نشسته است
بعد از نماز ملتفت شود بجا بیاورد در همان حال جلوس که این عمل تعقیب هم
و اگر ملتفت نشود مگر در حالتیکه برخواسته و روانه شده هر جا که ملتفت شده رو
بقبله بایستد و بخواند اما آداب قنوت پس مستحب است قبل از قنوت تکبیر گفتن و
بلند کردن دستها محاذات روی و هر دو دست را پهن کردن و باطن دستها را بسمت
آسمان نگاه داشتن و مجموع انگشتان دو دست را جمع نمودن مگر دو انگشت بزرگ
و نگاه کردن باطن کف دست و ظاهر اینست که ضم نمودن دو دست شرط نیست
اگرچه گویا اقرب بحالت تذلل و خشوع باشد معلوم بوده باشد که آنچه ذکر
کردیم ان شاء الله قدر متیقن از آداب قنوت است و الا در بعضی از آنها مضایقه
از بیت ترا از آنچه ذکر کردیم نداریم مثل اصل برداشتن یدین که فی الحقیقه
صحت قنوت نیست پس اگر ترک رفع یدین در حال قنوت نماید هیچ نیست که
عمل بقنوت مشروع ننموده باشد بلکه ترک نموده بعضی از آداب قنوت را بجمله تا
بقنوت با آداب مسطوره ابدا است که قدر متیقن باشد اینهم در بیان آداب قنوت
بود بعضی سابق بر آن و بعضی مقارن آن اما نفس قنوت پس کلام در آن واقع
میشود در دو مقام **مقام اول** در بیان اینست که قنوت از چگونه کلامی
حاصل میشود و چه قسم از سخن باید باشد پس میگوئیم حاصل میشود قنوت بهر
چیزی که داخل در خبر دعا یا ذکر حضرت خلاق عالم جل شأنه باشد خواه آیه
از قرآن باشد مثل آیه مبارکه رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ یا غیر قرآن بخصوص و سبب باشد از جا
نماید پس کافیست الفاظیکه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد مثل سبحان من ...

الدعوا

السموات والارض بالعبودیة و همچنین کفایت مینماید صلوات بر جناب ختمی مآب
مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد و همچنین کفایت میکند لفظیکه طلب مغفرت
باشد مثل اللهم اغفر لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و لکن بهتر جمع نمودن تمام
مهمه فقرات است یعنی لفظ دال بر ثنای حضرت پروردگار و صلوات بر حضرت رسو
لمختار صلی الله علیه و آله الاطهار و الفاظ داله بر استغفار و قدر متیقن آنست که
جمع نماید ما بین این سه فقره بهمین ترتیب مذکور بلکه اولی آنست که ختم کند
قنوت را بصلوات نیز زیرا که در روایتی وارد شد که خداوند جهان صلوات را
مستجاب میکند پس دعائیکه اول آن صلوات و آخر آن صلوات باشد بعید است که
خداوند اول و آخر را مستجاب کند و وسط را واگذارد پس اگر بگوید سبحان من
دانت له السموات و الارض بالعبودیة سبحان من تفرد بالوحدانیة اللهم صل
علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم اللهم اغفر لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و اقض
حوائجی و حوائجهم بحق حبیبک محمد و آله الطاهرین صلی الله علیه و آله اجمعین
قنوت جامعی خواهد بود اگرچه جمیع این الفاظ خاصه باین هیئت اجتماعیه در روایتی
وارد نشده و لکن بملاحظه روایات وارده در باب قنوت معلوم است که این
کلام قنوت کاملی باشد موجب برآمدن حوائج دنیا و آخرت باشد **مقام ثانی**
در بیان قنوت در جانب قلت و کثرت میگوئیم اما جانب کثرت پس از برای
او حدی نیست بلکه هر قدر قنوت را طولانی تر کند راجح و بهتر است
اما از جانب قلت پس حاصل میشود به پنج سبحان الله بلکه به سه سبحان الله بلکه
دو بلکه به یکی حاصل شود یا الحمد لله یا لا اله الا الله یا بلفظ سبحان الله و همچنین اللهم
اغفر لی لکن احوط و افضل در صورت اختیار نمودن تسبیح اینست که کمتر از سه
سبحان الله نگوید و در صورت اختیار نمودن دعا افضل اینست که اقلا یکی از
دو دعای مشهور که اللهم اغفر لنا و ارحمنا تا آخر یا رب اغفر و ارحم تا آخر بخواند
و حاصل نمیشود قنوت بفارسی و غیر آن از لغات اگرچه جایز است مناجات با حضرت

قاضی الحاجات در نماز بهر لغتی که باشد لکن قنوت موظف حاصل نمیشود مگر بعربی
و افضل در قنوت دعاهائیست که وارد شده و ظاهر اینست که بهتر از همه آنچه
در قنوت وارد شده است کلمات فرج است که لا اله الا الله الحلیم الکریم است تا آخر
و بهتر دعاهای مختصر که وارد شده دو دعای مذکور است که اللهم اغفر لنا تا آخر و رب اغفر
و ارحم تا آخر باشد پس اگر اول کلمات فرج را بخواند و بعد از الحمد لله رب العالمین
بگوید و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین و بعد از آن اللهم اغفر لنا تا آخر بخواند
قنوت کاملی بعمل میاید و اگر بجای اللهم اغفر لنا تا آخر رب اغفر و ارحم را تا آخر
بخواند بسیار خوبست اگرچه اول شاید بهتر از ثانی باشد و هر حاجت مباح داشته
باشد بعد از طلب مغفرت قرار دهد که امید اجابت بیشتر است مخفی نماند که
کلمات فرج قدر متیقن از آن زیاد نمودن و سلام علی المرسلین قبل از الحمد لله
رب العالمین است و همچنین زیادتی و ما فیهن و ما تحتهن است پس قدر متیقن
اینست که چنین خوانده شود لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما فوقهن
و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
مخفی نماند اذا احتمال اینکه بگوید قائم است مثل اینکه زیاد نمودن هو قبل از رب
العرش العظیم و مثل زیاد کردن و ما تحتهن بعد و ما فوقهن و لکن اظهر اینست
که کلمات فرج اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین و دعای رب اغفر و ارحم مشهور
احقر دیده از نسخهای معتبره اینست رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک
انت الاعز الاکرم بدون زیادتی الاجل و از جمله قنوتهای مختصر که بعضی
ذکر نموده اند سبحان من دانت له السموات و الارض بالعبودیة بلکه بعضی گفته
نفی خلاف در نظر منست و سه سبحان الله و پنج سبحان الله مروی است بدانکه مستحب است

در قنوت جهر چه در نماز جهریه چه در نماز اخفاتیه مکروه در حق ماموم زیراکه
در حق ماموم حکم بثبوت جهان جهر در اذکار حتی در جائیکه موجب سماع امام
نشود مشکل است و الله العالم مطلب فی بعض تعقیب بدانکه سنت است
در نماز واجب بلکه در نماز مستحب نیز فی المجلد ولکن غالب بعنها ثوره در تعقیب
فرائض اند و مقصود اهم ما در این مختصر بیان تعقیب فرائض است پس میگوئیم
بعد از فراغ از نماز واجب بلکه بعد از نماز مستحب نیز بنا بر وجهی که خالی از قوت
نیست سه تکبیر با برداشتن دستها مثل آنچه در تکبیرة الاحرام معتبر است بلکه محتمل
حصول امتثال بمطلق رفع ید قدر متیقن اینستکه تکبیرات مذکوره بعد از سلام
بدون فصل معتد به عرفی گفته شوند و مستحب است بعد از آن بگوید لا اله الا الله
وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله
الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر و مستحب است بعد از هر نماز
فریضه خواندن قل هو الله احد و ابد وستکه هر که قرائت کند این سوره را جمع
میکند خداوند منان از برای او خیر دنیا و آخرت را و مغفرت میکند او را و والدین او را
و جمیع اولاد و والدین او را و همچنین مستحب است بعد از هر نماز فریضه پیش از
اینکه پاهای خود را برگرداند سه دفعه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه و در روایتی وارد شد
که هر که بگوید این کلام را سه دفعه بعد از فریضه پیش از اینکه بگرداند پاهای
خود را مغفرت میشود گناهان او اگر چه مثل کف دریاها باشد و در روایت وارد
شد که اقل آنچه مجزیست بعد از فریضه اینستکه بگوید اللهم انی اسئلك من
کل خیر احاط به علمك واعوذ بك من کل شر احاط به علمك اللهم انی
اسئلك عافیتك فی اموری کلها واعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب
الآخرة و مستحب است ایضا بعد از هر نماز واجب غار را بخواند اعوذ بوجهك الکریم
وعزتك التی لا ترام وقدرتك التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا والآخرة

ومن شر الاوجاع کلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که خداوند جمع
میکند از برای او خیر دنیا و آخرت را و مستحب است ایضا بعد از نماز فریضه بخواند
اللهم اهدنی من عندك وافض علی من فضلك وانشر علی من رحمتك وانزل
علی من برکاتك و مستحب است بعد از هر نماز لعن بر چهار مرد و چهار زن و در روایتی
وارد شده که هر که خواهد از دنیا بیرون رود در حالتیکه مانند طلای بیغش باشد
و احدی از او مطالبه مظلمه ننماید پس بخواند در عقب هر نماز سوره مبارکه قل هو الله
احد را ده مرتبه بعد از آن دو دست خود را پهن کند پس بگوید اللهم انی اسئلك
باسمك المکنون المخزون الطهر الطاهر المبارك واسئلك باسمك العظیم
وسلطانك القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد یا واهب العطایا یا مطلق الاساری
یا فکاك الرقاب من النار واسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعتق رقبتی
من النار وتخرجنی من الدنیا آمنا وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی اوله
فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انك انت علام الغیوب و مستحب است بعد
از هر نماز ایضا بگوید اعیذ نفسی وما رزقنی ربی بالله الواحد الاحد
الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و اعیذ نفسی وما رزقنی ربی
برب الفلق الی آخر سوره و اعیذ نفسی وما رزقنی ربی برب الناس تا آخر سوره و افضل
تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است حتی اینکه از حضرت صادق ع
مرویستکه فرمود تسبیح سیدة النساء بعد از هر نماز فریضه محبوبتر است پیش
من از هزار رکعت نماز و مستحب است بعد از تسبیح گفتن لا اله الا الله و در روایتی
وارد شد که هر که بعد از فریضه تسبیح حضرت فاطمه زهرا ع را بخواند و بعد از آن لا اله
الا الله بگوید خداوند جهان گناهان او را بیامرزد و در روایتی وارد شد که
ابن ابان روز وقتیکه خداوند عالم المنان خواست که انهارا نازل کند بدنیا متعلق بعرش
الهی شدند و شکایت کردند و عرض نمودند که حاصل آن این بود که ما را میفرستی
از برای قومی گناهکار و تبه روزگار خداوند جهان جل شانه فرمود شما نازل شوید

پس بگوید اللهم
العن ابابکر و عمر
وعثمان و معویة
و عایشة و حفصة
و هند و ام الحکم
ع

انسان مأمور شده‌اند و اطاعت کرده و نجات یافت و نزد یکی از اخوال بنده بحضرت
پروردگار جل شانه حالت سجود است و از سنت است و طریقه توابین و نیکانست و
در بعضی معتبره وارد شد که سجده شکر واجبست بر هر مسلم تمام میکنی بان نماز
خود را و خوشنود میمائی بان خداوند خود را و تعجب مینمایند ملائکه از تو و بدرستیکه
بنده در وقتیکه نماز کرد و بعد از این سجده شکر میکند بر میدارد خداوند عالم حجاب را از
ما بین بنده و ملائکه و میفرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من ادا نمود
فرض مرا و تمام کرد عهد مرا بعد سجده کرد بجهة شکر بر آنچه انعام کردم بر او ای
ملائکه من چه چیز است جزاء او نزد من پس ملائکه عرض مینمایند ای پروردگار ما
رحمت تو حضرت پروردگار میفرماید دیگر چه چیز است جزای او عرض مینمایند ای پروردگار
ما بهشت تو باز پروردگار جل شانه میفرماید دیگر چه چیز است جزای او و ملائکه عرض
میکنند ای پروردگار ما کفایت مهمات او باز پروردگار جلت عظمته میفرماید چه چیز است
جزای او عرض میکنند پروردگارا دیگر نمیدانیم پس حضرت سبحان فرمود میفرماید ای
ملائکه من شکر میکنم از برای او چنانکه او از برای من شکر نموده و اقبال مینمایم بسوی
او بفضل خود و مینمایم روی خود را باو کو یا مراد این باشد که میشناسانیم خود را
باو و برمیداریم پرده غشاوه را از قلب او و کیفیتش حاصل میشود امتثال بسجده
شکر در نماز بحند قسم **اول** اینست که اقتصار کنند بیک سجده شکر فقط **دوم**
اینستکه سجده کند و بعد از سجده بردارد و گونه روی راست خود را بر زمین بگذارد
و بعد از آن گونه چپ را بر زمین بگذارد **سیم** اینست که بعد از این سه عمل
باز پیشانی را بر زمین بگذارد که دو سجود بعمل بیاید بهر حال باز اقسام مذکوره حاصل
میشود امتثال بلکه ممکن است حصول استحباب بگذاشتن هر دو رو بلکه از روایات
مستفاد میشود استحباب گذاشتن رو بر زمین در وقت تذکر نعمت الهی اگر چه بگونه
باشد لکن قدر متیقن در سجده شکر نماز همان سه قسم است مخفی نماند که در فصل
بین السجدتین چنانکه حاصل میشود استحباب بگذاشتن دو گونه رو بر زمین حاصل

میشود بگذاشتن دو جبین یا یکی در بین تا یکه مغایر اهم است لازم کذاشتن
با رض البته امتثال خواهد شد اگر چه مصداق تراب نباشد و احوط مراعات کیفیت
معتبره در سجده نماز است در سجده شکر نماز و بعضی کذاشته شود و اعضاء هفتگانه نیز
و گذاشته شود پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح باشد و افضل از اینست که فرش
نماید ذراعها را بر زمین و بچسباند سینه خود را بر زمین بلکه سینه و شکم را بچسباند
افضل است و ذکر در این سجده‌ها لازم نیست پس بگذاشتن جبهه بدون ذکر استحباب
بعمل میآید لکن ذکر نمودن تمام تر و مستحب تر و متمم خواهد بود و کفایت میکند
گفتن شکرا لله سه دفعه و مستحب است گفتن شکرا شکرا یا عفوا عفوا صد مرتبه
و دعاها بسیار در این وارد شده که در کتب ادعیه بان مذکور است بانها رجوع
نمایند و مستحب است بعد از رفع رأس از سجده خود را به پیشانی و روی سینه مالیدن
والله العالم **مطلب هفتم** در سجدهای قرآنست و سجده‌ها قرآن واجبست در
چهار سوره که الم تنزیل و حم فصلت و والنجم و اقرأ باشد و سنت است در سوره اعراف
و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و ص و الفرقان و
اذا السماء انشقت ملکه در غیر اینها هر جائیکه در ان امر بسجده شده باشد سنت است
و وقت سجده بعد از فارغ شدن از آیه سجده است و واجبست بر خواننده آیه و گوش
دهنده بان بی اشکال و بر شنونده علی الاحوط مکرر در صورتیکه شنیدن اتفاق
بیفتد در حال اشتغال بنماز و اینکه در این حال واجب نیست بلکه جایز نیست و
باعث بطلان صلوه نیز نخواهد شد پس بجا بیاورد آنرا بعد از نماز علی الاحوط اگر
چه ظاهر اینست که وجوب سجده در صورت استماع باشد نه سماع بلکه ظاهر اینست
که اگر استماع واقع شود در اثناء صلوه فریضه باطل نشود صلوه و لازم نباشد
اتیان بان در این حال لکن احوط اینست که در این حین ایما کند بجهة سجود و بعد
فراغ از نماز سجده کند و نماز را اعاده کند و در هیچیک فرق نیست میانه مرد و زن
و خنثی چنانکه فرق نیست در وجوب سجده بر گوش دهنده و شنونده میان آنکه خواننده

بالغ باشد یا غیر بالغ مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه و وجوب سجده
کردن واستحباب آن متعدد میشود بتعدد خواندن آیه هرچند از برای تعلیم باشد و سجده
سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه رو بقبله نمودن و نه
پوشیدن عورت و نه خالی بودن رخت یا بدن از نجاسات و واجب نیست در آن ذکر لکن
سنت است و بهتر اینست که بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله
الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا
بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر یا بگوید الهی منا بما کفروا وعرفنا ما انکروا
واجبناک الی ما دعوا الهی فالعفو العفو و از حضرت رسول حکایت شده در سجود سوره
علق اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک عن عقوبتک واعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و باکی نیست بخواندن هر یک از
اینها و اگر بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده عیبی ندارد و واجب نیست در آن تکبیر
نه در وقت سر گذاشتن و نه در وقت راست شدن لکن در وقت راست شدن
سنت است و شرط است در آن نیت و احوط واحوط گذاردن هفت موضع سجود است
بر زمین یا غیر آن هرچند کفایت نمودن گذاردن پیشانی فقط بر چیزیکه از
خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بنابر احوط بنحویکه عمل باید مسمای سجده
در کمال قوت است و احوط بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجده نماز بر آن و وجوب
سجده فوری است و هرگاه ترک نمود بعمد یا سهو واجب است بجا بیاورد و فوراً او را آنستر
آنکه ادا است یا قضا بی ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هرچند قضا بودن
خالی از قوت نیست **مطلب پنجم** در مبطلات نماز است بدانکه
جایز نیست قطع نمودن نماز واجب در حال اختیار مگر در قلیلی از مواضع
که بخصوص دلیل بر گشتن بجهت درک اذان و اقامه در صورتیکه فراموش
نموده باشد و بخواطر بیاید قبل از رکوع و مانند این از صورت نادره و جایز است
در حال اضطرار مثل گرفتن غلامی که فرار نماید و کشتن ماری که اراده نماز کند

یا نفس محترمه نماید و باطل میشود نماز بصادر شدن حدثی که مبطل وضو یا غسل
یا تیمم باشد هرچند فراموش کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد
و همچنین باطل میشود نماز بهر فعلیکه محو کند صورت نماز را و از این باب است سکوت
طولیکه محو کننده صورت نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که محو نکند
صورت نماز را و یا باطل میشود نیز نماز بنحو رقص و امثال آن اگر فعل کثیر شود و الاحکم
ببطلان مشکل است احوط ترک آنست و ضرری ندارد مانند فرو بردن ریزه غذا
که در میان دندانها باقی مانده و مانند این از فرو بردن بعضی از اشیاء بنحویکه
فعل کثیر نشود و منافی با صلوة نباشد عرفا و استثنا از امثال آب دادن نماز وتر
بنحویکه در کتب مبسوطه مذکور است و هر فعلیکه محو کننده صورت نماز باشد
باعث بطلان صلوة است مطلقا اگرچه سهوا باشد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی
و همچنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد بدو حرف و بیشتر چه مهمل باشد
و چه مستعمل بلکه حرفیکه از آن فهمیده شود معنی مانند کلماتیکه قرآن و دعا و ذکر
نباشد بلکه ظاهر اینست کلام مبطل کلام خارج از نماز است پس تکرار در بعضی
از اجزاء نماز بجهت احتیاط عیبی ندارد اگرچه مانند شهادت بر رسالت باشد
یا از اجزاء سلام واجب باشد بلی اگر منشا وسوسه شود یا از باب وسوسه باشد
فعل حرام خواهد بود و احوط اعاده نماز است اگرچه دور نیست که لازم نباشد
و در تلاوت قرآن و ذکر دعا اشکال است مع نیت قرآن بسبب جمع بین السورتین در فریضه
چنانکه در مبحث قرائت مذکور شد و اما اگر تکلم بر نحو نسیان باشد باطل نمیشود
بآن نماز و لکن واجب است برای سجده سهو چنانکه در وجوب سجده سهو بر
تکلم سهوی و حکم بعضا در تکلم عمدی در صورتیکه اشاره بر دو حرف بودن تکلم
صدق کند عرفا پس ما نشد غالب بقرار تنحنح که عرفا صدق تکلم ملتفت بطلان یا
سجده سهو نخواهد شد و همچنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه
عمدا و اگر سهوا باشد یا تبسم کند باطل نمیشود و اگر تعمد کند از چیزی و رفع آن

ازاو قهقهه صادر شود نماز او باطل است و همچنین باطل میشود نماز بگریه کردن
ازبرای امور دنیوی و بنا بر اقوی اگرچه بی صوت باشد بنا بر احوط و اگر از ترس خدا باشد
افضل اعمال است و همچنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبله بلکه التفات نمودن
بجمیع بدن از قبله هرچند بسمت راست یا چپ باشد در صورتیکه از روی عمد باشد و اگر از قبله
گردانیدن هرگاه باشد یا برسد و اگر سهوا از قبله برگردد محتاج است بتفصیلی که
در مبحث قبله گذشت و اگر کسی سلام کند بر مصلی در حال صلوة واجب است جواب
گفتن اگرچه سلام کننده طفل ممیز باشد و واجب است بنا بر احوط شنوانیدن جواب را
تحقیقا یا تقدیرا و واجب است که جواب در نماز مثل انچه سلام میکند بوده باشد پس اگر بگوید
در جواب سلام علیکم عَلَیکُم السَّلامُ و واجب نیست جواب سلام غلط لکن در اینجا
و در جمیع موضع شبهه اگر بگوید سلامٌ علیکم بقصد دعا و تحصیل جواب بامر عیبی
ندارد و همچنین در جائیکه نداند بچه لفظ سلام کرده و جایز است در نماز اشاره کردن
بجهت فهمانیدن و تسبیح گفتن و تکبیر گفتن یا بر ران خود زدن و مانند اینها از افعال
قلیله و بعضی از مبطلات نماز پیش از این دانسته شد و بعضی بعد از این دانسته
میشود ان شاء الله تعالی **مقصد نهم** در نماز آیات است و در آن چند مطلب است

مطلب اول در بیان آیاتیکه موجب نماز میشوند بدانکه واجب میشود نماز
بسبب گرفتن آفتاب و ماه خواه تمام انها بگیرد و خواه بعضی از انها و بسبب زلزله
خواه باعث ترس اکثر ناس بشود یا نه و بسبب بادهای سیاه و بادهای بسیار شدید
و سرخی و تاریکی و رعد و برق غیر متعارف و مانند اینها از امور دیگر ترسانندهٔ
اغلب ناس باشند **مطلب ثانی** در بیان وقت این نماز و شرائط است
بدانکه وقت نماز در گرفتن آفتاب و ماه بعد از شروع در گرفتن است تا وقتیکه
حاصل شود تمام انجلاء بنا بر اقوی و لکن احتیاط شدید در انست که پیش از
شروع در انجلاء نماز تمام کرده شود و اگر بعد از شروع در انجلاء شروع در نماز
کند متعرض ادا و قضا نشود بلکه بقصد قربت مطلقه بعمل بیاورد و همچنین است

سایر آیات اینها یا تنگی وقت انها که کفایت بجا اوردن اقل واجب نماز نکند که وقت نماز در
انها نیز از اول حصول انها باشد تا رفع شدن انها و بعد از ان قضا است اما زلزله
و مانند ان از چیزهائیکه وقت انها کفایت نماز نمیکند غالبا وقت نماز در
انها مدت عمر است که قضا نمیشود و لکن واجب است بجا اوردن ان فورا و حرام است
تاخیر ان عمدا و همچنین در خود گرفتن آفتاب و ماه نیز اگر وقت کفایت اقل واجب
نکند اقوی این است که واجب است بجا اوردن آن فورا و اگر بجا نیاورد فورا باید
بجا بیاورد بعد از ان و اگر عمدا تاخیر کند حرام است و همچنین در سایر آیات
صاحب وقت و مراد ما از بجا اوردن ان فورا مبادرت عرفیه است بنحویکه
عقلا نگویند فوری حقیقی و فی الحقیقه اگر در مانند زلزله که غالبا وقت ان کفایت نماز
نمیکند بر خلاف عادت اتفاق بیفتد که طول بکشد و وقت ان کفایت نماز
بکند در قضا شدن نماز بعد از ان اشکال است احوط انست که نماز بجا اورده
شود بقصد قربت مطلقه و متعرض ادا و قضا نشوند و شرط است در واجب شدن
نماز بجهت گرفتن آفتاب و ماه انکه مکلف مطلع باشد در وقت گرفتن
پس اگر مطلع نشود بر ان مگر بعد از تمام انجلاء واجب نمیشود قضاء ان مگر
در صورتیکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد که در این صورت واجب است قضای
ان مطلقا و اگر مکلف مطلع بر گرفتن شده باشد لکن فراموش نموده باشد یا عمدا
ترک نماز نموده باشد واجب است قضای ان خواه تمام قرص گرفته باشد یا بعض ان و اما
سایر آیات پس ان آیاتیکه صاحب وقتند و معتبر است در انها ادا و قضا حکم انها مثل
گرفتن بعض آفتاب و ماه است که اگر مکلف مطلع شود بر انها در وقت و بجا نیاورد
واجب است قضا خواه عمدا ترک نموده باشد و خواه سهوا و اگر مطلع نشده باشد قضا
لازم نیست لکن احوط مراعات قضا است اما آیاتیکه صاحب وقت نیستند مانند
زلزله و صیحه و برق شدید ترساننده اغلب ناس پس اگر مکلف مطلع بشود و ترک نماز
بجا اوردن نموده یا واجب است بجا اوردن او بعد از ان چنانکه مذکور شد اما اگر

گرفتن ح

مطلع نشود دو ابحین لکن مطلع شود بعد از آن بلا فاصله عرفیه و بعبارة اخری در
همان وقتیکه اگر هم مطلع میشد بایستی نماز را در آن وقت بجا بیاورد مطلع شود
که هنوز وقت اول نماز نگذشته باشد در نیست وجوب نماز آیات اما اگر نه در آن
حین مطلع شود و نه متصل بآن عرفا بلکه بفاصله بسیار که منافات داشته باشد
با فوریت اگر چه حکم بوجوب نماز محل اشکال است لکن احتیاط شدید در آنست که
نماز را بجا بیاورد و بنیت نماید و همچنین شرط است در وجوب نماز بودن مکلف
قادر بر اتیان بعبادات شرعا پس اگر در حین وقوع خسوف یا کسوف مکلف عذر
عذر مسقط تکلیف داشته باشد مانند حیض و نفاس یا جنون یا اغماء تا وقتی
که خارج شود وقت نماز واجب نیست قضاء آن اگر چه تمام قرص گرفته باشد
و همچنین سایر آیاتیکه صاحب وقتند و اما آیات غیر موقته مانند زلزله پس احتیاط
شدید در اتیان بنماز است بعد از امکان اگر چه احتمال سقوط و عدم وجوب اقوی

مطلب ثالث در کیفیت این نماز است بدانکه این نماز باعتبار سجده و تشهد
دو رکعت است و باعتبار رکوع ده رکعت است یعنی دو رکعتی است که هر رکعتی
مشتمل است بر پنج رکوع و دو سجود و واجب است خواندن حمد در اول رکعت اول و
اول رکعت ثانیه مطلقا و در سوره مخیر است ما بین خواندن تمام سوره و بعض آن لکن
اگر سوره تمام خوانده شود لازم میشود قرائت حمد بعد از رفع راس از رکوع بعد
و اگر اکتفا نماید ببعض در غیر رکعت اولی حاجت باعاده حمد نیست تا وقتیکه
تمام شود سوره پس این نماز را بچند نحو اتیان نمود **اول** آنستکه تکبیرة الاحرام
بگوید و حمد و سوره را تمام بخواند و همین نحو عمل نماید تا رکوع پنجم و بعد از رکوع
پنجم بسجود رود و بعد از بجا آوردن دو سجده برخیزد و عمل نماید مثل آنچه در رکعت
اولی بعمل آورد **ثانی** اینکه در رکعت اولی حمد بخواند و بعضی از یکسوره را
بخواند و رکوع کند و بعد از رفع راس بعض دیگر از آن سوره را بخواند بدون حمد
و تمام ننماید سوره را و رکوع کند و همچنین تا پنجم که یک سوره را پنج قسمت کند

در هر رکعتی بخواند و همین نحو عمل نماید در رکعت ثانیه که در رکعت اولی از این نماز
نیز حمد بخواند و یکسوره را متفرق نماید بر پنج رکعت بدون حمد مانند نحو اول پس
این نماز بعمل آمد بده حمد و دو سوره **ثالث** اینست که در پنج رکعت اولی بطریق
اول عمل نماید که پنج حمد و پنج سوره بخواند در پنج رکعت ثانیه بطریق ثانی عمل نماید
که یک حمد بخواند و یکسوره را پنج قسمت نماید **رابع** اینستکه پنج رکعت اولی را
بطریق ثانی عمل نماید و پنج رکعت ثانی را بطریق اول **خامس** آنست که در
رکعت اولی بعضی را بطریق اول و بعضی را بطریق ثانی بعمل بیاورد و همچنین
در پنج رکعت ثانیه مثل اینکه در دو رکعت از پنج رکعت اول حمد و سوره تمام بخواند
و در رکعت سیم اکتفا نماید ببعض سوره و بعض دیگر را در رکعت دیگر بخواند
که یکسوره را متفرق کند بر سه رکعت پس در رکعت اول و دوم و سیم حمد میخواند
و در چهارم و پنجم بدون حمد میخواند و همین نحو در رکعت ثانیه عمل نماید
و از اینجا معلوم میشود صورتهای دیگر نیز مجملا در رکعت اولی از پنج رکعت اولی
لازم است خواندن حمد مطلقا و همچنین در رکعت اولی از رکعت ثانیه و در رکعتی
هرجا که سوره را تمام کرد باید حمد را بخواند و هرجا که ببعض سوره اکتفا نمود
خواندن حمد در رکعت دیگر لازم نیست نزد هر پنج رکعت باید یکسوره تمام بخواند
که لا اقل پنج رکعت مشتمل بر یک حمد و یکسوره تمام و پنج رکعت ثانی نیز مشتمل
بر یک حمد و یکسوره تمام باشد بنابر احوط بلکه اکتفا بغیر این مشکل است و از آنچه
گفتیم معلوم شد که اقسام صحیحه نماز آیات هشت است **اول** آنکه در هر رکعتی
از ده رکعت حمد و سوره تمام بخواند **ثانی** اینکه در مجموع آنها سوره را تبعیض
نماید بتفصیلی که مذکور شد **ثالث** اینکه در پنج رکعت اول تمام و در پنج رکعت
ثانی تبعیض نماید **رابع** اینکه در پنج رکعت اول تبعیض نماید و در پنج رکعت ثانی
اتمام نماید **خامس** اینکه در پنج رکعت اول بعضی را تبعیض و بعضی را تمام و
در پنج رکعت ثانی همه را اتمام نماید **سادس** اینکه در پنج اول همه را تمام بخواند

پس در پنج ثانی بعضی را بنحو اتمام و بعضی را بتبعیض بعمل آورد دوم آنکه در پنج
اول بعضی را اتمام نماید و بعضی را بتبعیض بعمل آورد و در پنج رکعت ثانی نیز بعضی را
بتبعیض و بعضی را اتمام نماید ثالث آنست که در پنج رکعت اول همه را بتبعیض نماید
و در ثانی در بعضی اتمام و در بعضی بتبعیض نماید یا باعتبار بعضی از وجوه اقسام
زیاده نیز میشود و مستحب است در این نماز پنج قنوت که در هر دو رکعتی یک قنوت
خوانده شود و جایز است اکتفا نماید بدو قنوت که یکی در رکعت چهارم خوانده
شود و یکی در رکعت دهم بلکه جایز است اکتفا بیک قنوت در دهم لکن افضل همان
پنج قنوت است و مستحب است از برای هر رکوعی تکبیر گفتن پیش از رکوع و همچنین مستحب است
تکبیر گفتن بعد از رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که بعد از سر برداشتن میگوید
سمع الله لمن حمده و بعد از آن تکبیر میگوید از برای سجود و اگر فارغ شود مکلف
از نماز خسوف یا کسوف پیش از تمام انجلا مستحب است اعاده آن نماز و همچنین مکرر
کردن تا حاصل شود تمام انجلا و اگر نماز نکند بنشیند و مشغول دعا و ذکر شود
تا حصول تمام انجلا و اگر بعد از نماز هیچیک را عمل ننماید فعل حرامی نکرده اما
ترک مستحب نموده و مستحب است طول دادن این نماز بقدر زمان خسوف و کسوف تقریبا
و مستحب است طول دادن رکوع بقدر قرائت و طول دادن سجود بقدر رکوع
و طول دادن رکوع بقدر قنوت و طول دادن قنوت بقدر قرائت نیز و مستحب است
خواندن سورهای طولانی در صورت وسعت وقت و مستحب است در این نماز نیز
جماعت مانند سایر نمازهای واجبه **مطلب چهارم** در بیان احکام این نماز است
زیاده از آنچه در ضمن مطالب سابقه دانسته شد بدانکه این نماز در احکام
مانند سایر نمازهای واجبه است مگر در آنچه بخصوص ذکر کرده شد پس جایز
نیست بجا آوردن این نماز را با امکان سواره چنانکه بعضی بآن قائل شده‌اند
و رکوعات این نماز هر یک رکن‌اند و اگر شک کند در عدد رکوعات بنا را
بگذارد بر اقل مگر آنکه شک کند که آیا رکوع پنجم است از پنج رکعت اولی است

یا رکوع اول از پنج رکعت آخر است که این صورت مانند مسئله شک در رکعات ثنائیه
و موجب بطلان نماز است چون این نماز دو رکعتی است و شک در عدد رکعات
نماز دو رکعتی موجب بطلان است بتفصیلی که در مبحث شکوک مذکور شد ان شاء الله
تعالی و اگر حاصل شود خسوف یا کسوف در وقت نماز فریضه یومیه پس اگر وقت
هر دو موسع باشد مکلف مخیر است در هر یک که میخواهد مقدم بدارد لکن اولی
تقدیم یومیه است و اگر وقت یکی مضیق باشد و دیگری موسع هر یکی که وقت
آن مضیق است مقدم است و اگر وقت هر دو مضیق باشد مقدم بدارد یومیه را
و اگر باعتقاد وسعت وقت شروع نمود در نماز آیات و در اثنا نماز معلوم
شد تنگ بودن وقت حاضره مشغول شود بنماز حاضره و بعد از فراغ تمام
کند نماز آیات را از جائیکه قطع نموده بود اگر مبطل دیگری غیر از فاصله شدن
نماز بعمل نیاورده باشد و الا از سر بگیرد و همچنین است کلام در سایر
آیات موقته در صورتیکه جمع شوند با حاضره مگر در حکم اخیر که تمام نمودن
نماز آیات باشد از محل قطع با عدم مبطل دیگر که در غیر کسوفین فی الجمله اشکالی
هست اما نماز زلزله و مانند آن از آیات غیر موقته پس اگر وقت نماز یومیه
تنگ باشد واجب است تقدیم یومیه و الا احتیاط شدید در تقدیم آنها است لکن
نگوییم لازم است تقدیم و مناسبست ختم مبحث ببیان چند مسئله **مسئله اولی**
آنست که چون جایز است اکتفا از برای هر رکوعی به بعض آیه نیز پس میتوان سوره مبارکه
قل هو الله احد را پنج قسمت نمود و در رکعت واحده اکتفا نمود به بسم الله الرحمن الرحیم
چنانکه دور نیست اکتفا در رکعتی بکلامی مثل آنکه اکتفا کند در رکعتی بکلمه
لم یلد و در رکعتی دیگر به لم یولد پس حاصل میشود پنج قسمت اگر چه در اول گفته
شود بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد و آخر هم و مطلب یعنی اکتفا
کردن به بسمله تنها و به نصف آیه تنها در یک رکعت یعنی قیام دیگر بعید خلاف احتیاط است
مسئله ثانیه آنست که اگر رکعت و هم با تمام مثلا از پنج اول اگر سهو ده

تمام شود و بعد از آن از برای رکعت بعد اعاده حمد نماید لازم نیست که این سوره
ثانیه تا رکوع پنجم از پنج اول تمام شود پس اگر نا تمام بگذارد باز در اول رکعت
از پنج آخر لازم است اعاده حمد خواه بعد از آن تتمه همان سوره را بخواند یا شروع در
سوره مجدده نماید بلی باید در پنج آخر یک سوره تمام بخواند پس کفایت نمیکند تمام
کردن سوره ناقصه سابقه در تمام پنج آخر **مسئله ثالثه** اینست که جماعت
در این نماز حاصل میشود باقتدا کردن و ملحق شدن بامام در رکعت اولای از پنج
اول یا رکعت اولای از پنج ثانی اما جاهای دیگر پس مشکل است صحت اقتدا مثلا
اگر ملحق شود در سیم از پنج اول پس اگر در وقت رفتن امام بسجود بعد از رکوع پنجم
برود با امام لازم میاید زیاده و اگر نرود بهم میخورد هیئت اقتدا بنا بر این
مشکل است صحت اقتدا بلکه صحت صلوة در غیر دو صورت که ذکر کردیم لهذا در این مقام
عمل احتیاط نماید بترک الحاق در غیر دو جا **مسئله رابعه** اینست که بنا
علی الاحوط در صورت تبعیض اینکه در هر قیامیکه اکتفا کرد به بعض سوره در قیام
بعد از آن شروع کند از همانجا که قطع کرده بود یعنی سوره دیگر شروع نکند و آن سوره را
از همانجا که سابق ایستاده و قطع کرده بخواند مثلا اگر در رکعت سابقه خواند انا
انزلناه فی لیلة القدر و قطع کرد بعد از رفع راس از رکوع بخواند و ما ادریک
ما لیلة القدر و نه اینکه آیه دیگر بعد از آن یا سوره دیگر بخواند و تکرار نکند خوانده
سابقه را یعنی اکتفا نکند بآن خوانده اما اگر در صورت مذکوره که در رکعت سابقه
آیه اول سوره انا انزلناه را خوانده بود در قیام بعد از آن باز همین آیه را خوانده
بخواند یا آیه بعد از آن بخواند دور نیست که صحیح باشد لکن احوط ترک تکرار
مطرود در صورتیکه با تبعیض یک سوره را تمام خوانده باشد و شروع در سوره دیگر
کرده باشد احوط اینستکه تا رکوع پنجم آن سوره ثانیه را تمام کند که بعد از قیام از
برای رکعت دوم که باید پنج رکوع کند در رکعت اول خواندن حمد بلا اشکال
شود و بعد از حمد شروع در سوره شود خواه در آنجا اختیار تمام کند یا تبعیض اگر

چه دور نیست که تمام سوره ثانیه لازم نباشد و در رکعت دوم بعد از حمد اختیار
سوره دیگر جایز باشد و نمیتوان گفت که احوط خواندن تتمه سوره ثانیه در رکعت
اولی است و بالجمله مراعات احتیاط لازم است ذکر کردیم طریق نجات و خروج از شبهات
است بالله التوفیق **مقصد سیم** در صلوة مسافر است و در آن دو مبحث است
مبحث اول در شرایط قصر است بدانکه واجب است در نماز چهار رکعتی در سفر
باسقاط دو رکعت بچند شرط **شرط اول** آنکه سفری که در نظر دارد بقدر مسافت
باشد و مسافت هشت فرسخ است و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع
و هر ذراعی بیست و چهار انگشت است بنا بر این هر فرسخی دوازده هزار ذراع و مجموع
مسافت نود و شش هزار ذراع است چنانکه هر میلی نود و شش هزار انگشت است
و هشت فرسخ اگر امتداد واحد باشد یا بمعنی که رفتن فقط باشد یا آمدن فقط
باشد اشکالی در آن نیست و اما اگر مرکب باشد از رفتن و آمدن مثل اینکه چهار فرسخ
برود و چهار فرسخ برگردد پس آن منصور میشود بچند صورت **صورت اولی**
آنستکه برود و برگردد یا بمعنی که مقصود مراجعت کردن باشد با اتصال سیر عرفا
مثل اینکه همان روز رفتن برگردد **صورت ثانیه** اینست که غرض مراجعت نمودن
پیش از ده روز باشد یا بمعنی که عازم باشد بر مراجعت بدون قصد اقامه و بدون
مرور بوطن **صورت ثالثه** آنست که مقصود مراجعت نمودن بعد از ده روز
باشد یا بمعنی که در مقصد یا در اثنا راه در رفتن و یا برگشتن اراده اقامه عشره
داشته باشد یا قصد عبور بوطن داشته باشد **صورت رابعه** آنست که
نه عزم بر اقامه داشته باشد و نه عزم بر مراجعت بلکه متردد باشد که آیا قصد اقامه
خواهد نمود یا نه اما صورت اولی پس اقوی در آن وجوب قصر است و اشکال معتد به
در آن نیست چنانکه در اصل جواز در صورت ثانیه اشکالی نیست لکن احتیاط
کرده شود باینکه در نیت متعرض این نشود که آیا قصر واجب است یا
دور نیست که اولی باشد اما صورت ثانیه پس در آن اشکال عظیم است احتیاط شدید

در جمع ما بین قصر و اتمام است بتقدیم قصر و اگر بخواهد اکتفا بیکی نماید اکتفا
بقصر نماید بلکه قول بتعیین آن خالی از رجحان نیست و اما صورت ثالثه پس متعین است
در آن اتمام نماز و جایز نیست قصر نمودن لکن اگر احتیاط نمایند باتیان بقصر
بعد از اتمام شاید خالی از رجحان نباشد و اما صورت رابعه پس مستفاد از بعضی
عبارات فقها اینست که حکم در آن نیز قصر است لکن مستفاد از ادله عدم جواز
است که چنانکه اگر کسی عازم رفتن هشت فرسخ باشد لکن در دو فرسخی از برای
او شغلی باشد که مظنون یا محتمل باشد باحتمال عقلائی که بعد از رفتن آنجا قصد
اقامه خواهد نمود تا آن دو فرسخی قصر جایز نیست و باید از آنجا گذشته بقدر
مسافت باشد مجملا شرط است در جواز قصر مطلقا عزم بر طی مسافت با عدم اقامه
چنانکه شرط است عدم احتمال عبور بمنزل پس اگر ملکی که در نظر است دو راه داشته باشد
که هر یک باعتبار انضمام بمراجعت بقدر مسافت بشوند نه بتنهائی ولکن یکی
از این دو راه مرور بکند بمنزل شخص مسافر و راه دیگر مرور نمیکند بمنزل او و اراده
رفتن اختیار نماید راهی را که در آن راه بمنزل خود مرور نمیکند ولکن در مراجعت
احتمال معتد به بدهد که از راهی که مرور بمنزل او میشود عبور نماید قصر مجوز
نخواهد بود ملی خبر ندارد احتمال عارض شدن مرض یا مانند آن از موانعی که باعث قصد
اقامه یا غیر آن از قواطع سفر شوند هسیکه بنحو متعارف عازم و جازم رفتن بمقدار مسافت
است کافی نیست و مراد از منزل و اقامه که مذکور شدند منزل و اقامتیست که باعث قطع
سفر شوند بتفصیلی که مذکور خواهد شد مخفی نماند آنکه در سفر مجوز قصر باید که لا
محاله رفتن بتنهائی بقدر هشت فرسخ نباشد پس باید بقدری باشد که باز هشت فرسخ
درست شود پس اگر رفتن پنج فرسخ باشد و برگشتن سه فرسخ لازم است قصر
بخلاف آنکه رفتن سه فرسخ باشد و مراجعت پنج فرسخ کرد در این صورت لازم است اتمام
چه در رفتن و چه در برگشتن و باید بودن سفر بقدر مسافت معلوم باشد
بعلم قطعی یا علم شرعی مثل شهادت عدلین و در خبر عدل واحد وجهی است اما

اوجبه عدم اعتبار است و در صورت شک با امکان استعلام و تحقیق حال بشود
و بخواند بدون لزوم عسر شاید احتیاط در مراعات است بلکه بالنسبه به بعضی
صور احتمال وجوب خالی از رجحان نیست لیکن مهما امکن ترک احتیاط ننمایند و اگر
بودن راه بقدر مسافت مشکوک باشد و سؤال و تحقیق حال ممکن نشود ظاهر
تعین اتمام است لکن احتیاط شاید در اتیان بقصر است بعد از آن و اگر باعتقاد
بودن راه بقدر مسافت شرعیه نماز را قصر ادا نماید و با بقاء وقت معلوم شود که
اشتباه نموده و در واقع مسافت نبوده ظاهر وجوب اعاده است و اگر در خارج وقت
باشد اگر چه در حکم بوجوب قضا اشکالی است لکن احوط مراعات است و اگر
باعتقاد نبودن راه کمتر از مسافت یا باعتبار اشتباه و معلوم نبودن نماز را
تماما بجا آورده و بعد از آن معلوم شود بودن راه بقدر مسافت پس اگر اعتقاد
ناشی شده باشد از شهادت عدلین یا رسیدن خبر یا شیاع معتبر و در صورت
شک بعد از فحص و تکلیف باشد ظاهر است که اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم
نباشد اما اگر اشتباه محض باشد مثل اینکه اصلا احتمال بودن راه بقدر مسافت
در خاطر او خطور ننماید و غافل باشد بودن آن کمتر از مسافت لهذا نماز را بنحو
اتمام بجا آورده بعد از آن معلوم شود که بقدر مسافت بوده پس اگر ظهور حقیقت
حال در خارج وقت باشد قضا لازم نیست بنا بر اقوی لکن مراعات آن احوط است
و اگر در وقت باشد احتیاط شدید در مراعات اعاده است قصرا اگر چه احتمال عدم
وجوب اعاده خالی از قوت نیست شرط ثانی اینست که مسافر عزم بر طی مسافت
داشته باشد پس اگر طی نماید مقدار مسافت را بدون عزم بر آن مثل کسیکه طالب
گمشده باشد و نداند که تا کجا خواهد رفت و همین طور طی مسافت نماید این نحو
از سفر باعث قصر نمیشود اگر چه چندین مسافت طی نماید لکن در مراجعت لازم
میشود قصر اگر در مراجعت قصد مسافت داشته باشد و ضم کرده نمیشود ما بقی
از رفتن به برگشتن اگر چه برگشتن فقط بقدر مسافت نباشد مثل اینکه شش فرسخ

برود با تردد و بدون عزم و بعد از آن عزم نماید که دو فرسخ دیگر برود و برگردد
پس این دو فرسخ منضم کرده نمیشود بمراجعت یعنی که دو را بسد و فرسخ قصر کردن
نیست با آنکه مراجعت تنهائی بقدر مسافت است بلی اگر بعد از آنکه بعضی از
مسافت را بقدر مسافت اختیاره از راه بعرو تردد قطع نموده باشد عزم نماید برفتن
چهار فرسخ باز باید از آن یا عزم بر مراجعت پیش از ده روز لازم است قصر نمودن
مثل آنجائیکه از منزل با سیرین قصد حرکت نموده باشد چنانکه سابقا دانسته شد
و فرق نیست در قصد مسافت ما بین آنکه باختیار و اراده باشد یا جبرا و اکراها تا
مگر آنکه شخص مجبور عزم بر رفتن نداشته باشد و اراده مراجعت یا ماندن
در اثناء مسافت یا فرار نمودن در اثناء مسافت بقدر یکه کامل نشود مسافت
داشته باشد و در حق خود چنین احتمال که منشاء تردد شود بدهد که در این
فرض لازم است تمام مجملا هسنکه شخص مسافر عازم مسافت است لازم است
قصر نمودن اگر چه در این عزم مجبور باشد بلی اگر شخص مجبور باشد که قصد نکند
بر او که او اثناء سفر کرد مثل آنکه کسی را جبرا بدوش بگیرند و قهرا ببرند در
نیست که لازم است تمام و همچنین فرق نیست ما بین آنکه عزم بر طی مسافت
بالاصالة باشد یا بالتبع مانند زن و غلام هستند که عرفا و عادة صدق میکند
که عازم بر طی مسافت کافیست بلی اگر ظاهر شود از برای زن یا غلام اراده طلاق
و انتزاع بند اما زان از ادی نحو که بگردد مقرر در رفتن بقدر مسافت
قصد نماید که عزم مسافت داشته باشد نیست قصر نمودن شرط ثالث
آنست که مسافر مستمر باشد در قصد مسافت تا انتهاء مسافت پس اگر در اثنا
مسافت حاصل شود تردید در رفتن یا عزم نماید بر مراجعت خالی از این نیست
بعض احتیاطات یا قبل از رسیدن بچهار فرسخ است یا بعد از آن اگر قبل از رسیدن
بچهار فرسخ است باید باقی بماند بر قصر نمودن مگر آنکه قصد اقامه
ده روز نماید یا سی روز متردد بماند و اگر در صورت سابقه که پشیمان شود

از رسیدن بچهار فرسخ بوده باشد نماز برا که قبل از حصول پشیمانی با تردید قصر
ادا نموده باشد لازم نیست اعاده آن اگر چه وقت باقی باشد بنا بر اقوی لکن احوط
با بقاء وقت اعاده است بلکه اگر پشیمانی بعد از خروج وقت باشد نیز مراعات
احتیاط خوبست شرط رابع این است که جمع نماید عزم بر مسافت عزم مسافت
ده روز زاد در اثناء مسافت عارض نشود و ما بمعنی در اثناء مسافت پس
اگر مسافر در اثناء مسافت عزم نماید بماندن ده روز را لازم میشود اتمام نماز
اگر چه در اول مسافت قصد نداشته باشد چنانکه اگر در اول مسافت قصد اقامه
نمودن در اثناء مسافت داشته باشد بمعنی که قصد داشته باشد اقامه عشره را
پیش از رسیدن بهشت فرسخ یا لازم قصر نمودن جائز نیست و متحقق میشود اقامه
شرعیه بعزم بر ماندن ده روز کامل اگر چه روز اول ضم کرده شود بروز یازدهم
پس اگر در شب قصد اقامه کند بعد ده روز کافیست و اگر در اثنا روز قصد اقامه
نماید باید بماند در روز یازدهم بقدر یکه کامل شود با تمام آن قدر ده روز
عازم باشد بلکه احوط قصد ده روز بی کسر است و باید عازم باشد که در اثنا
ده روز از محل اقامه خارج نشود بمعنی که بیرون نرود از حدود عرفیه
آن مکان پس بیرون رفتن بباغات و مزارعیکه مسافت نداشته باشد عرفا
با بودن در آن مکان عیبی ندارد اگر چه از حد ترخص خارج باشد حتی در شهرها
عظیمه که بلد واحد و مسمی باسم واحد و مکان واحد محسوب میشود ضرر ندارد
رفتن از محله بمحله دیگر اگر چه از حد ترخص خارج باشد پس کسیکه در اصفهان
قصد اقامه نماید ضرر ندارد او را از برای او رفتن از محله بمحله دیگر بنا بر اظهر و لکن
احتیاط نشود بند و اینست که از حد ترخص نگذرند در مثل اصفهان حد ترخص
حد ترخص بالنسبه بمحله نمایند و کیف کان اگر در حین قصد اقامه اراده داشته
باشد که در اثناء اقامه از محل اقامه خارج شود بکمتر از مسافت مثل آنکه بخواهد
دو فرسخ برود و برگردد متحقق نمیشود اقامه شرعیه اما اگر عازم بر ماندن بشود

در اثناء عشره انحراف دارد یا حاصل شود پس اگر پیش از تمام نمودن یک نماز چهار
رکعتی باشد لازم است عدول بقصر و اگر بعد از آن تمام نماز چهار رکعتی باشد
متعین است تمام نمازهائیکه در اینجا است بلکه اقوی اینست که جایز نیست ترک
و قصر نمودن تا اینکه ثانیا بگردد مسافر بقصد نمودن مسافت شرعیه و
انشاء سفر جدید پس کسیکه در جائی قصد اقامه نمود و گردید مقیم شرعی
بسبب تمام نمودن یک نماز اگر بخواهد بیرون رود از محل اقامه بکمتر از مسافت
مسئله مشهوره ملتبس میشود بچند صورت صورت اولی اینستکه از محل اقامه خارج
شود بکمتر از مسافت شرعیه و اراده معاودت نداشته باشد باعتبار اراده نمودن
ماندن در اینجا ده روز یا بودن اینجا وطن او صورت ثانیه اینست که قصد
معاودت داشته باشد لکن قصد داشته باشد که در محل اقامه اقامه عشره دیگر
نماید یا قصد داشته باشد اقامه عشره بعد از مراجعت پیش از رسیدن بمحل اقامه
اولی یا بعد از گذشتن از محل اقامه اول در کمتر از مسافت در هر دو صورت
لازم است تمام صورت ثالثه اینست که قصد مراجعت داشته باشد
لکن عازم مسافرت نباشد اگرچه عازم اقامه هم نباشد بلکه مثل شخصی که بوطن
خود معاودت نماید قصد معاودت بمحل اقامه دارد بنحویکه شاید عود نماید بجهت
سمت که حال بآن سمت حرکت مینماید یا بسمت دیگر حرکت نماید یا اصلا در اثنا
عشره جائی نرود مجملا برگردد بنحویکه صدق نکند که ثانیا عازم مسافت شرعیه
شده باشد هم لازم است تمام مطلقا صورت رابعه اینست که عازم باشد
در مراجعت مقدار مسافت شرعیه را مثل اینکه بخواهد دو فرسخ برود و برگردد
و بگذرد از محل اقامه بماند مثلا یا اصلا نماند و بگذرد بقدر دیگر کامل شود
هشت فرسخ در اینصورت در وقتیکه از محل اقامه خارج شود و از حد ترخص میرود
در رفتن آن دو فرسخ مثلا باید تمام کند و همچنین در سر دو فرسخیکه منتهای
حرکت او بود اما در مراجعت پس اگر از همانجا که مراجعت که شروع در مراجعت مینماید

اثناء سفر نماید اشکالی نیست در لزوم قصر در مراجعت چه بمحل اقامه و چه در غیر آن
اگر بخواهد بعد از وصول بمحل اقامه انشاء سفر کند پیش از عشره مثل اینکه بخواهد
بیاید در محل اقامه که سفر را هم واسطه تهیه اسباب سفر نماید مثلا پنج روز دیگر از اینجا
سفر نماید لکن در حین حرکت از سر دو فرسخ یا بخوان عازم بود که از محل اقامه قبل
از عشره بگذرد در اینصورت اشکال در حکم بلزوم اتمام هست اگرچه احتمال تعیّن
تمام خالی از رجحان نیست لکن احوط جمع است بقصد تمام مخفی نماند که این اشکال
در صورتی نیست که در مراجعت از دو فرسخ و بخوان عازم باشد بر تجاوز از محل اقامه
بنحویکه مسافرت بسمت مقصد در مراجعت حاصل شود بنحویکه در سابق گفتیم که تمام
امتداد ذهاب اقلا چهار فرسخ باشد اما اگر از دو فرسخی بخواهد بیاید در محل
اقامه عود نماید و عبور کند مثلا بهمان دو فرسخ یعنی سفر او بآن سمت باشد پس
باید تمام کند تا وقتیکه برگردد بمحل اقامه و از محل اقامه انشاء سفر نماید بقصد
نماید انشاء سفر هشت فرسخی بسمت مقصد بان تفصیلی که سابق ذکر شد اگر
مصلی در اثناء نماز قصد اقامه نماید لازم میشود تمام اگرچه بعد از فراغ از
تشهد و قبل از سلام باشد اگر کسیکه قصد اقامه عشره نمود و مشغول شد بنماز
چهار رکعتی بقصد تمام در اثناء نماز رای او منحرف شود پس اگر قبل از داخل شدن
در رکعت سیم باشد لازم است عدول بقصر نموده نماز را قصر اتمام نماید اگر بعد
از دخول در رکوع رکعت سیم باشد لازم است نماز را تمام نماید در حکم
نمازهای بعد و حکم قبل از دخول در رکوع و بعد از دخول در رکعت سیم اشکال
عظیم است لکن دور نیست که بعد از هیچ نماز تمام لازم باشد قصر در سایر نمازها
احوط اعاده اصل همان نماز است قصرا و جمع است در سایر نمازها و اگر
کسی داخل شود در نماز قصر و قبل از سلام قصد اقامه کند لازم است اتمام
آن نماز پس هرگاه بخیزد و دو رکعت اخیره را بجا میاورد و اگر بعد از این نماز اتمام
برگردد از قصد اقامه در وجوب بقیه تمام در سایر نمازها و احتیاط بسیار

اینجا است شرط خامس اینست که عبور ننماید مسافر در اثنای مسافت بر وطن
که رسیدن بوطن باعث انقطاع سفر است مطلقا و مراد از وطن جائیست که صدق
کند عرفا بودن انجا محل توطن ان شخص و همینکه صدق کرد انمعنی عرفا ضرر نیست
که در انجا منزل مملوکی داشته باشد یا مالك ملکی باشد لکن شرط است که انجا
شش ماه متوطن مانده باشد علی الاحوط اگرچه بنظر احقر بسیار قوی میاید شرط نبودن
گذشتن شش ماه و کذا است گذشتن اخذ کردن منزل بعد توطن بلکه اقامت
و بالجمله کفایت میکند بودن او بالفعل متوطن در انجا و کفایت نمیکند بودن
انجا موطن قدیم با اعراض از انجا و توطن در ولایت دیگر اگرچه عرفا مانند القاب
بگویند فلانکس فلان جائی چنانچه بسیاری اشخاص را بهمین قسم نسبت میدهند
بولایتی با اینکه این شخص اصلا در ان ولایت توطن ننموده بلکه بسا میشود که عبور
بان ولایت نکرده از باب اینکه اباء او اهل انجا بودند پس کفایت نمیکند صدق
عرفی اینکه فلان جا وطن فلان است باین لحاظ که بالاصالة اهل انجا است بلکه باید صدق
کند که حالا متوطن در انجا است احوط انست که با فعلیت توطن تا مدت انجا
شش ماه و قبل از ماندن شش ماه احتیاط کند بقصد اقامه یا جمع کند مابین قصر و اتمام
و بعد از انکه گردید جای وطن عرفی یا حاصل شد ماندن شش ماه علی الاحوط
اگر اعراض نماید شخص متوطن از توطن انجا و در جای دیگر توطن نماید بنحویکه صادق
باشد بر وطن سابق بودن او حالا متوطن در انجا پس اگر در انجا صاحب ملك و منزل
نبوده یا بوده ولیکن بفروختن یا بغیر ان از خود منتقل نموده باشد که ان وطن سابق
نیز محل توطن بالفعل باشد و نیز این شخص در انجا صاحب ملکی و منزلی باشد در
صحیح بلا اشکال ان وطن سابق خارج میشود از وطنیت و اگر صاحب منزل باشد
که در ان شش ماه بقصد توطن مانده باشد لکن حال اعراض از توطن انجا نموده
در جای دیگر متوطن باشد همچنین وطن سابق ظاهر انست که در حکم وطن نیست و بمرور
انجا لازم نیست تمام بلکه متعین است قصر کردن لکن احتیاط شدید را نباید ترک

او در هیچ جا قصد اقامه کند یا جمع کند ما بین قصر و تمام و اگر صاحب منزلی نباشد
بلکه همان ملك فقط داشته باشد و بعد از انکه گردیده صاحب ملك توطن کرده
باشد در ان قریه در غیر ان ملك و بعنوان توطن شش ماه نیز مانده باشد ولکن
حال اعراض کرده باشد و در جای دیگر توطن کرده باشد حکم این نیز بحسب فتوی
و احتیاط مانند همان است و بالجمله ظاهر انست که وطن موجب اتمام است که
شخص در انجا منزلی داشته باشد و در انجا بالفعل متوطن باشد و بعنوان توطن
شش ماه نیز مانده باشد لکن دور نیست که اصل ماندن شش ماه فعلا شرط توطن نباشد
بلکه کفایت کند از برای صدق توطن شرعا بودن انجا منزل و شش ماه هم اراده از
برای این بخواهد ماند اگرچه فعلا بالعرض در باره و نقض بر اتفاق بیفتد چنانکه میبر
خواهد شد و شرط نیست که شش ماه مذکور بر فرض اعتبار ان لزوما یا احتیاطا فعلا
یا شانا متوالی باشد بلکه کافیست مطلق شش ماه ماندن خواه متوالی باشد خواه متفرق اما
باید متفرق نباشد که منافات داشته باشد با صدق توطن پس اگر در ده قریه انسان خانه
و ملکی بخرد نه از برای اینکه در انجا توطن کند بلکه هر وقت گذرد ان قریه من باب
الحاجه عبور نماید از خود منزلی داشته باشد و باین نحو سالی دو ماه مثلا در انجا
بسر برد باین نحو تا شش ماه ماندن کامل شود اعتباری ندارد اما اگر بعنوان توطن
باشد و در انجا متوطن شود پس اگر شش ماه فعلی را شرط ندانیم کفایت میکند
شش ماه ماندن اگرچه حاصل شود در شش سال اما اگر شش ماه شانی و اماده
بودن از برای سالی شش ماه را کافی بدانیم چنانکه دور نیست پس باز کفایت میکند
متفرقه اما با بودن هر دو در یک سال مثل اینکه کسی دو خانه و دو زن در دو شهر
داشته باشد و هر دو ماه پیش یکی بماند و هر دو جا را اماده کرده باشد از برای
توطن بهمین نحو ظاهر انست که همین قدر کافی باشد توضیح مقام اینست اگر مسکن
و ماوای انسان قریه واحده یا بلد واحد باشد اشکال در ان نیست و اگر در
قری یا بلاد متعدده منزلی داشته باشد پس اگر در دو جا مثلا و اخذ نماید

در سالی شش ماه بماند یا بمعنیکه منزل اماده کرده شد از برای نصف سال و یا
که عرفا او را نسبت بهرد و جا باید بدهند و نسبتا و بهرد و مساوی باشد اگرچه گاهی
در احدهما بیشتر بماند و گاهی کمتر بماند بلکه گاهی بجهة سفر و نحو آن در احدهما
هیچ نماند اشکالی نیست در اینکه بهرد و جا صادقست وطن و محل توطن اما اگر یکی
اماده باشد از برای ماندن غالب اوقات سنه مثل ماندن ده ماه یا یازده ماه مثلا و
جای دیگر از برای ماندن قلیلی مثل ماندن سالی یکماه یا دو ماه پس مسئله متصور میشود
بچهار صورت **صورت اولی** اینست که محل توطن ده ماهه مثلا وطن اصلی باشد
و منزل دو ماهه جدید مثل اینکه کسی بالاصالة اهل ولایتی باشد و در بعضی از
قرای کوهستان نو لا از برای خود خانه و منزلی اماده نماید که در فصل اشتداد
حرارت یکماه یا دو ماه یا سه ماه در انجا بسر برد و هیچ صورت ظاهر اینست که
محل توطن همان منزل اصلی است و این منزل جدید با این کیفیت مصداق وطن نمیشود
اگرچه باعتبار ماندن سالی دو ماه در سنوات متعدده حاصل شود ماندن شش ماه
صورت ثانیه اینست که هیچیک وطن اصلی نباشد یعنیکه شخص مذکور
از وطن اصلی اعراض نموده باشد و در بلد دیگر منزلی از برای خود مهیا نموده
که سالی ده ماه یا ده ماه مثلا در انجا بسر برده باشد و منزل دیگر فی زمان اشتداد حرارت
در فصل تابستان مثلا یا بجهة حاجت و یا نوبت بعنوان تجارت یا نحو
او در انجا بجهت زیارت که قلیلی از اوقات را در انجا بسر برد اماده نماید ظاهر این
است که باز حکم از ماندن سابق خواهد بود **صورت ثالثه** عکس اولی است
که وطن اصلی همانجا باشد که حال در سالی دو ماه یا سه ماه در انجا بسر میبرد
و منزل اصلی الان جدید باشد یا بمعنیکه وطن اصلی دائمی شخص قریه باشد
که مهیا بود از برای ماندن تمام سال یا غالب سال بنحویکه عرفا شخص مذکور اهل
انجا و متوطن در انجا محسوب میشد و بالفعل از برای خود در قریه دیگر منزل
و ماوای اخذ نماید که غالب اوقات سنه را در انجا بسر برد و عرفا متوطن در انجا

شده باشد لکن قلیلی از زمان را بسبب بودن در وطن اصلی یا لقوم مثلا بجهة حفظ
ماندن از گرما یا بجهة صله ارحام و دیدن وطن اصلی توقف کند در انجا کم توقف
انجا عرفی باشد و بالاصالة متوطن در ولایت دیگر باشد ان وطن سابق در حکم
غیر وطن خواهد بود و با عدم قصد اقامه لازمست بحسب الفتوی قصر اگرچه احوط جمع
با تقدیم قصر یا قصد اقامه اما اگر با اینکه غالبا الان در بلد دیگر متوقفند معرض
از توطن بلد سابق نباشد لکن بسبب شدت سرما یا مانند ان در انجا غالبا کمتر از
شش ماه بماند در جای دیگر خانه و منزلی اماده کرده باشد که غالبا بالعرض در انجا
و از توطن وطن اصلی بالفعل معرض نباشد از باب بودن انجا محل توطن او و بجهة
عدم اعراض و ابقاء علاقه سالی سه ماه پنجاه ماه مثلا در انجا بسر برد که عرفا معرض
ان محسوب نشود مانند بسیاری از اهل کوهستان که در ماه زمستان از باب حاجت
علاقات و منزل انها لکن معرض از ییلاق نمیشوند بلکه منزل اصلی خود را انجا میدانند
و بنا میشود که تمام سال هم توقف نمایند ظاهر اینست که بهرد و جا عرفا وطن
اما منزل جدید پس بجهت اماده بودن از برای ماندن شش ماه و زیاده خصوصا
با تحقق ماندن شش ماه ~~و زیاده خصوصا با تحقق ماندن شش ماه~~ اما و لا بد اصلی
پس بجهة اینکه انجا هم همین نحو بلکه اشد است تفاوت نخواهد داشت اصلا **صورت رابعه**
اینست که هرد و وطن او باشد یا بمعنیکه در اصل هرد و جا وطن بود که هر یک
منزل نصف سنه بود بعد از ان باعتبار عارضی از عوارض در احدهما قرار ماندن
در غالب اوقات سنه بدهد اما از منزل دیگر قطع علاقه وطنیت نماید بلکه
بلکه سالی دو ماه یا سه ماه یا زیاده در انجا بسر میبرد از باب اینکه وطن اوست
و حال هم محل توطن اوست ظاهر اینست که صدق وطن بر انجا نیکه قلیلی از زمان
را در انجا بسر میبرد در فرض مذکور باعتبار سابق نشود با عدم اعراض حال الحد باید شش ماه
ماندن هم بنحویکه اعتبار کردیم متحقق شود در ان زمانی که باعتبار ان ما صدق
بر ان وطن نموده با عدم تحقق اعراض از ان بالفعل و در مقام فروعات در قوت

بسیار است مثل مسائل روزه با آنها نیست بلکه مقصود اقتصار و اقتصار بمسائل مهمه است
شرط هشتم آنست که نماند در اثناء مسافت سی روز متردد پس اگر متردد در مسافت
در مکانی بماند بدون عزم بر ماندن ده روز تا اینکه بگذرد بر او با تردد سی روز لازم است
بعد از آن نماز را تمام کردن اگر چه بخواهد یکنماز فقط بجا بیاورد و نه علاوه و ظاهر
اینست که اگر روز اول ناقص باشد کفایت میکند کامل کردن از روز سی و یکم بقدری
که کامل شود سی روز بلکه اگر در اول ماه وارد بلد شوند مثل اینکه در شب اول
ماه وارد شود و یکماه متردد بماند محتمل است که جایز باشد اکتفاء بماه هلالی
کند اگر چه ناقص باشد لهذا مهما امکن احتیاط نماید اگر چه اظهر عدم کفایت آن
و لو تماماً کامل سی روز است شرط نهم آنستکه دور شود از شهر بقدریکه از آنجا
مسافت بشنوند بقدریکه مخفی شود صدای اذان یا مخفی شود خانها و دیوارها و معتبر است در
اذان اذان آخر شهر یا قریه و صوت متعارف نه صدای بسیار بلند خارج از متعارف و اذان
گوینده کان متوسط ظاهر نیست که ضرر بنماید بلند بودن مکان اذان مگر اینکه بلندی بسیار
مفرطی باشد که از متعارف مکانها که عادت جاری است بر اذان گفتن در آن جاها
خارج باشد و در رؤیت خانه و دیوار معتبر دیدن صورت و شکل آنها است بنحوی
تمیز معتد به نه محض شبح و سیاهی و اگر هر دو علامت موافق شوند یعنی خفای اذان
بنحو معتد به و رؤیت دیوارها هر دو در یکمکان اتفاق افتد حکم مسئله بلا اشکال
است اگر احدهما متحقق شود و دیگری مشتبه باشد باز هم کافیست و اگر معلوم شود
اختلاف لهذا احتیاط شدید در مراعات جمع مابین هر دو علامت است اگر چه جواز
اکتفا بهر یک خالی از رجحان نیست و فرقی نیست در اعتبار حد ترخص مذکور
مابین رفتن و برگشتن اگر چه در مراجعت احوط آنستکه یا نماز را قبل از بلوغ
بمحل ترخص بکند یا تأمل بکند و بعد از ورود منزل بجا بیاورد تماماً و اگر در بین
اینست بجا بیاورد و همچنین معتبر است حد ترخص در محل اقامه چه در وارد
شدن و چه در بیرون رفتن یا غیر لکن اگر در اثناء راه سفر عارض شود مثل اینکه کسی بجهة

یعنی [illegible] (منه)

پیدا کردن مال بجهة رفته باشد و عزم بر مسافرت نداشته باشد بعد از گذشتن
از حد ترخص در اثناء راه عازم بر رفتن مقدار مسافت شود لازم است قصر نمودن
بمحض این عزم و شروع نمودن در راه بنا بر اقوی شرط دهم اینست که سفر مباح
باشد باینمعنیکه نه نفس سفر حرام باشد و نه بجهة فعل حرامی باشد پس اگر نفس سفر
حرام باشد مثل غلام که بجهة از آقای خود یا زن فرار کرده از شوهر خود بدون رضایت و
حرام بودن فعل ایشان جایز نیست قصر نمودن بلکه متعین است تمام و همچنین است
اگر سفر بجهة معصیت باشد مثل سفر نمودن بجهة ظلم نمودن و ستم کردن و
مانند آن اما اگر سفر خود بالذات معصیت نباشد لکن منافی باشد با واجب فوری
مثل اداء دین در صورت وجوب آن و منافات سفر با آن پس اگر سفر بجهة فرار از آن
باشد لازم است تمام و جایز نیست قصر اما اگر سفر بجهة آن نباشد بلکه با بودن در
وطن هم آن واجب را بعمل نیاورد اما سفر بجهة تحصیل امر مباحی باشد راجحی تمام
اظهر لزوم قصر و عدم جواز اکتفاء با تمام است لکن احتیاط شدید در اتیان
با تمام است بعد از قصر شرط یازدهم اینستکه کثیر السفر نباشد و مراد از
کثیر السفر کسی است که سفر شغل و عمل او باشد و سه سفر متوالی نماید و ده روز در
خانه خود نماند نه با قصد اقامه و نه بی قصد اقامه و ده روز در غیر وطن با قصد
اقامه نماند چنین کسی در سفر سیم باید تمام نماید اگر چه در سفر ثانی نیز احتیاط در
جمع است بلکه در سفر اول نیز با اخذ کردن سفر را عمل خود احتیاط بجا است و اگر کثیر
السفر ده روز در خانه بماند یا ده روز در غیر خانه با قصد اقامه بماند قطع میشود
کثیر السفر بودن او و واجب میشود قصر نمودن در سفر بعد از آن و در سفر ثالث
بشرط مذکور بلا اشکال [illegible] است و در سفر ثانی احتیاط شدید در
مراعات جمع است مابین قصر و اتمام یا تقدیم اتمام اگر چه جواز اکتفا با تمام خالی
از رجحان نیست اگر کثیر السفر سی روز متردد در جائی بماند و بعد از سی روز نیز ده
روز بماند بدون قصد اقامه یعنی ملحق نموده اند به ده روز ماندن در خانه او

و اتمام ... یا بعضی از ان ... در ان منصوص نیست لکن ظاهر است که نتوانیم ملحق کنیم بلکه
تمام لازم باشد و اگر کثیر السفر بنا داشته باشد که غیر تعمیر کند مثل انکه جمال مستطیع شود
... مثل مسافر ... بر تصحیح اسبها و مسافرت کند و عدد را نیز مرتکب کسب
... ظاهر این است که باید قصر کند ... اگر سفر حج را بعنوان جمالی نشا کند که هم
... و اتمام لازم است **شرط ششم**
... که طی مسافت ... فاسق کند ... این است که فرمود پس اشخاص
... مانند ... که هر چند روزی در جائی چادر میزنند و مشغول
... منتسب میشود که طی مسافات مینمایند بر ایشان لازم
... انشاء سفری کند مثل انکه عازم سفر زیارت عتبات
عالیات ... صلوات الله علیهم شوند و مخصوصا مانند سایر مسافرین انشا
... هند باید قصر کند **مبحث ششم** در بیان بعضی از احکام مسافر است فی باده
... و ضمن شرائط مذکوره مذکور گردید بدانکه بعد از اجتماع شرایط مذکوره
لازم است قصر ... تمام مگر در چهار موضع که در تحدید انها خلاف
... احوط اقتصار نمودن بمسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و مسجد
جامع کوفه و حائر حضرت سید الشهداء که در این مواضع مذکوره مصلی مخیر است مابین
قصر و اتمام و احوط از ان و افضل اختیار اتمام است و احوط جمع نمودن مابین
قصر و تمام و احوط از ان قصد اقامه نمودن با امکان و اگر مصلی در جائی که
لازم است قصر نمودن اتمام نماید خالی از این نیست یا عالم بمسئله هست یا جاهل
... اگر عمدا چنین کند البته این نماز باطل خواهد بود و اگر سهو کند
... تمام نماید پس اگر وقت باقی باشد لازم است اعاده و اگر وقت خارج شده باشد
اعاده لازم نیست و لکن این در صورتیست که در وقت شروع نمودن در نماز از مسافر
بودن خود غافل شود و داخل شود در نماز بقصد تمام اما اگر در حین داخل شدن
در نماز باعتقاد قصر نمودن داخل شود در نماز و در اثناء نماز غافل شود و تمام

و اتمام نماید پس اگر وقت باقی باشد و ملتفت شود ... بوجوب اعاده و اگر
وقت خارج شده باشد احتیاط شدید در مراعات قضا است اگر چه احتمال عدم وجوب
خالی از رجحان نیست و اگر جاهل بمسئله باشد اگر اصل قصر کردن در نماز اصلا بگوش
او نخورده باشد و هیچ نداند که باید در سفر نماز را قصر نمود لهذا قصر نکند چنین
نداند و جاهل را اینجا معذور داشت خواه قاصر باشد و خواه مقصر و اگر بداند مسئله را
و لکن اشتباه در محل ان نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط مراعات اعاده و قضا است
خصوصا در مقصر و خصوصا با بقاء وقت و اگر مصلی در اول وقت حاضر باشد و بگذرد
انقدر از زمان که قادر بر بجا اوردن نماز تماما باشد و بجا نیاورد تا انکه بگردد
مسافر و بعد از بیرون رفتن از حد ترخص بخواهد اتیان بصلوة نماید اقوی وجوب
قصر است چنانکه در مراجعت نیز اگر در اول وقت مسافر باشد و قادر بر بجا اوردن
نماز قبل از رسیدن بحد شرعی بلد در اول وقت بنحو قصر باشد مع ذلک نماز نکند
تا انکه بگردد حاضر واجب است تمام و لکن احوط مراعات جهت در اول بتقدیم قصر
و در ثانی بتقدیم اتمام و اگر قضا شود نماز مناط اخر وقت است پس اگر در اخر وقت حاضر
باشد واجب است قضا نماز تماما و اگر مسافر باشد واجب است قضاء قصرا والله العالم
مقصد چهارم در بقیه نمازهای واجبه است و در ان چند فصل است
فصل اول در نماز قضاء است بدانکه واجب است قضا بر کسیکه ترک نموده
باشد نماز واجبی را با جمع بودن شرائط ان یا اخلال بان نموده باشد بجهت
خواب یا فراموشی یا نیافتن اب و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزیکه از جانب
خود باشد و اگر از جانب خود نباشد در وجوب قضا اشکال است احوط مراعات است
و همچنین واجب است قضاء نمازهائیکه فوت شود در زمان ارتداد خواه مرتد ملی
باشد یا فطری و واجب نیست قضا انچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت
یا دیوانگی یا بیهوشی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشند و اگر
در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مکلف بمقدار نماز در وقت چه در اول

وچه در آخر واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را درنیابد با
شرایط و نکند واجب است قضاء آن بخلاف اول که در انجا اداء آن فوراً کمتر از قدر تمام
واجب با شرائط منعقد نمیشود کما فی نسخه روجوب قضا و همچنین واجب نیست بر سنی بعد از
اینکه شیعه شود قضا نمازهائی که کرده شده مگر آنچه را که در مذهب خود اخلال بان
کرده باشد یعنی در مذهب خود بر وجه باطل کرده باشد چنانکه آنچه را از اصل نکرده
باشد قضاء آن لازم است و واجب نیست قضا بر کافر اصلی خواه ذمی باشد خواه حربی
و واجب است در قضای نمازهای یومیه ترتیب اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست
مراعات ترتیب تفصیلی لکن احوط آن است که مراعات ترتیب بقدر ممکن فی الجمله
بشود باینمعنی که هر نماز ظهر یکه مثلا بجا میاورد و قصد کند اول ظهری که در ذمه
بجا آورد و فوت در ذمه او است بلکه ترک مراعات این نحو از ترتیب خالی از اشکال نیست
توضیح آنکه باید نماز قضا لامحاله بنحوی اتیان شود که تعیین نفس الامری پیدا کند
پس اگر بخواهد کسیکه نماز ظهر بسیار در ذمه دارد و ترتیب آنها را نمیداند یکی از نماز
ظهر بکند بقصد مطلق نماز ظهر قضا نه خصوص اولی یا اخری یا فائتة فلان وقت
بلکه مثل اینکه انسان مدیون ده تومان باشد و ده یکی وقتیکه یکتومان میدهد
قصد میکند که یکتومان را بنحو اطلاق بجا بیاورد معلوم نیست که مقتضا
برائت ذمه شود و نیت عکس خالی از اشکال نیست پس محتمل است که الاول فالاول
قصد شود و اقرب باحتیاط خواهد بود و احتیاط آن است چنانکه ترتیب معلوم
نیست بنحوی عمل کند که معلوم نباشد انتفاء ترتیب و خلاف ترتیب مثلا کسیکه
نماز قضاء بسیار دارد از هر قسم و ترتیب آنها نمیداند بگوید اینقدر نماز ظهر را
بقدریکه بجا میاورم که یقین کنم دیگر نماز ظهر قضا ندارم با اینکه قطعا نمازهای
دیگر در ذمه باشد [illegible] عملا باینقسم نکنند که معلوم باشد بودن ان خلاف واقع
وکسیکه نماز قضا بسیار دارد اگر نمازی از او فوت شود و مثل اینکه صبح و ظهر
نماند و نماز صبح او قضا شود پس اگر نماز قضا غیر محصور باشد که اگر [illegible]

تحصیل

تحصیل برائت ذمه از نمازهائی سابقه کند بر وجه معتبر شرعی این نماز میماند
دو و نیست که بتواند این نماز را بعمل بیاورد ولی اگر نماز قضا قدر محصوری باشد
که حال بتواند عادة آنها را مقدم بدارد و این نماز را هم بکند مثل اینکه بقدر یکشبانه
روز نماز در ذمه داشته باشد که ترتیب آنها را نداند در همچو جا نماز قضای شبانه روز را
احتیاطا مقدم بدارد بنحویکه تحصیل کند برائت ذمه را از آنها و این نماز را بعد از آنها
بکند که باینقسم طریق تجانست در همچه حال البته این نماز را تاخیر نهند از رو
احتیاطا تمام قضا را بکند و اگر نتواند همه را بجا بیاورد احتیاط کند باینکه قضا
این شبانه روز را که در ذمه او است مقدم بدارد با عزم بر اتیان آن بعد از اتیان
بفوائت سابقه و واجب نیست تقدیم نماز قضا بر ادا بلکه جایز است مقدم داشتن
ادا بر قضا و بجا آوردن ادا در اول وقت لکن احوط تقدیم قضا است و تاخیر ادا
تا آخر وقت باینمعنی که تا ممکن ادا نماز حاضر از آخر وقت باقی بماند خصوصا
هرگاه نماز قضا یکی باشد و خصوصا هرگاه نماز شبانه روز باشد که فوت او است
بلکه مطلق نمازهای این شبانه روز باشد مخفی نماند که اگر چه ظاهر در
فتاوا مقرر است که نماز قضا واجب فوری نیست و بجا آوردن نماز ادا در سعه
وقت و تقدیم آن بر قضا صحیح است لکن جایز نیست تسامح در اتیان نماز قضا بنحویکه
مندرج در تهاون شود بلکه لازم است اهتمام در تحصیل برائت ذمه بنحو معتد به
نمودن و مراعات تهاون و تسامح در آن نمود عصمنا الله من الزلل بمنه و کرمه و
معتبر است در قصر و تمام حال فوت پس اگر در سفر فوت شود باید قضا نمود بقصر
هر چند در حضر باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هر چند در سفر
باشد و اگر در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا بعکس اعتبار
بحال فوت است چنانکه گذشت و اگر فوت شود از کسی در حضر یکی از [illegible] نماز
که کدام است قضا کند دو نماز صبح و یکی از مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند
بان که چهار رکعتی نمازیکه قضا شده در ذمه من است قربة الی الله و مخیر است در جهر

و اخفات

و اخفات در چهار رکعتی اگر در سفر باشد اکتفا نماید به یک نماز و مغرب و یک نماز دو رکعتی
بقصد آنکه در ذمه او است لکن احوط در اینجا آنستکه با بجا آوردن یک صبح یک نماز
دو رکعتی و چهار رکعتی را بتفصیل قضا کند و کیفیت نماز قضا بات ذکر
مبحث آن مذکور شد و از برای جمعه و عید قضائی نیست و واجب است در قضا
کیفیت ادا از جهر و اخفات و ظاهر اینست که در صلوة نیابتی مراعات کرده میشود
حال نائب نه منوب عنه و واجب است بر ولد اکبر قضاء نمازهائیکه از پدر فوت
شده باشد و در ذمه او مانده باشد یا بسبب نداشتن تقلید یا ترک تحصیل قرائت
معتبره عصیانا باطل بعمل آورده باشد و جایز است بجا آوردن نافله از برای کسیکه
در ذمه او مشغول بفریضه باشد و اصل لا صلوة لمن علیه صلوة بی اصل یعنی محمول
بر ندب یا تقیه است لکن احوط تقدیم فریضه است در غیر موارد مخصوصه که رسیده
شرعا بر وجه معتبر مانند نوافل رواتب در ازمنه مخصوصه والله العالم فصل سوم
در نماز جماعت است بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای واجبه و
مؤکد است در یومیه و حرام است در نوافل حتی نافله عید غدیر بنا بر احوط مگر در
نماز عید در صورت استحباب آنها و نماز استسقا و واجب نیست بالاصاله در هیچ
نمازی مگر در نماز جمعه و عیدین در صورت اجتماع شرائط وجوب آنها و در نماز
نافله که نذر کرده با جماعت بخوانند واجب شده و در نماز احتیاطیکه بسبب شک حاصل شده
باشد اقتدا مشکل است احوط ترک است اما در نماز اجاره پس با شمول اذن
عیب ندارد و اگر کسی مثلا در سفر ظهر و عصر را بخواند جمع کند ما بین قصر
و اتمام و شخص حاضر مثلا نماز چهار رکعتی خود را با آن چهار رکعتیکه امام
از راه محض احتیاط میکند اقتدا کند یا کسیکه نداند نماز قضائی در ذمه
دارد و بخواهد بجهة محض احتیاط ذمه بری نماز قضا کند پس کسی بخواهد
نماز ادا خود یا قضا محقق خود را با آن اقتدا کند خالی از اشکال نیست
البته عملا احتیاطا نماید و اقل عددیکه منعقد میشود بان جماعت دو نفر است

که یکی امام باشد و یکی ماموم خواه هر دو مرد باشند یا هر دو زن باشند یا امام
مرد باشد و ماموم زن و عکس آن جایز نیست یا بودن امام مرد صحیح است نزد
ماموم مرد و زن و خنثی و در صورت بودن امام زن صحیح نیست اقتدا کردن مرد و
خنثی و جایز است امامت خنثی از برای انثی نه از برای مرد یا خنثی و شرط است در امام
هشت امر بنا بر احوط **اول** آنکه عاقل باشد **دوم** آنکه بالغ باشد **سیم** آنکه
عادل باشد **چهارم** آنکه سالم باشد از جذام و برص و حد شرعی و اعرابی بودن
پنجم آنکه ظاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا نباشد اگرچه عادل باشد و ضرر
ندارد ولد شبهه بودن یا متهم بودن باین نسبت با عدم ثبوت **ششم** آنکه
مرد باشد در جائیکه تمام ماموین مرد باشند یا در میان ایشان مردی باشد به
تفصیلیکه مذکور شد **هفتم** آنکه امام نشسته نباشد در صورتیکه ماموم
ایستاده باشد **هشتم** آنکه امام قرائت صحیح بخواند و بدل نماید حرفی را بحرف دیگر
مگر آنکه ماموم مثل او باشد بعینه و اگر محل عیب در قرائت مختلف باشد یا امام
قرائت حمد و سوره را درست بخواند لکن در بسیاری از کار بعضی از حروف را نتواند از مخرج
ادا کند بنا بر احوط ترک اقتدا کردن بشخص صحیح القرائة است یا او و شرط است در
صحت جماعت علاوه بر شرائط معتبره در امام چند امر **اول** آنکه نبوده باشد
ما بین امام و ماموم حائلی که مانع باشد از مشاهده مگر آنکه امام مرد باشد
و ماموم زن که در اینصورت ما بین امام و ماموم در بودن دیوار و مانند آن فاصله
باشد ضرر ندارد مگر آنکه باعث بعد مفرط شود و ضرر ندارد در جماعت
فاصله بودن دیوار پستی که مانع از مشاهده نباشد و همچنین حائل مشبک مضر
نیست بلی اگر دیوار سوراخ داشته باشد که در بعضی از احوال مشاهده اتفاق
بیفتد حکم بصحت صلوة خالی از اشکال نیست و ضرر ندارد فاصله شدن ماموم
اگرچه هنوز تکبیرة الاحرام نگفته باشند پس جایز است تکبیرة الاحرام گفتن از برای
ماموم دوری از امام پیش از تکبیر گفتن شخص نزدیک با امام بعد از انعقاد صفوف و

و ایستادن ایشان بنماز بنا بر اظهر اگر بواسطهٔ حائلی نتوانند ماموم مشاهده کند امام را
لکن ما بین او و ماموسین که پیش روی او هستند حائلی نباشد نماز صحیح است و اگر بواسطهٔ
حائلی غیر ممکن باشد دیدن امام و نه ماموسین که پیش روی او هستند و لکن متصل
باشد ماموم بصفیکه بعضی از اهل آن صف مانع از مشاهدهٔ امام یا ماموسین که
در پیش روی او هستند نداشته باشد احتمال صحت صلوة خالی از رجحان نیست
و لکن اگر امام داخل در محرابی باشد که دو طرف آن مستور و مانع باشد از مشاهدهٔ
ماموسین الا یکنفر که در مقابل امام ایستاده باشد در اینصورت نماز آن یکنفر
که در مقابل امام ایستاده است صحیح است و نماز صف ثانی و بعد از آن نیز صحیح
بسبب مشاهدهٔ ماموم محاذی امام اما نماز دو طرف اهل صف اول غیر آن یکنفر بری خالی
از اشکال نیست و همچنین اگر امام داخل خانه باشد که دیوار دو طرف آن محاذی در
مانع از مشاهده باشد پس بایستد یکی در مقابل در نماز آن یکنفر صحیح است و نماز
صفوف بعد از او نیز صحیح است اما اگر در دو طرف همان یکنفر در صف اول بایستند
نماز ایشان اشکال دارد مگر در صورتیکه اقتدا کننده کان زنان باشند که در حق
ایشان مانع از مشاهده مانع از صحت نیست دوم آنکه دور نباشد ماموم
از امام بنحویکه عرفا دوری بسیار محسوب شود و منافی باشد در عرف متشرعه با هیئت
جماعت پس اگر از محل سجدهٔ ماموم تا محل قدم امام یا ماموم دیگری که دوری
از او مضر است بقدری باشد که ممکن نشود یکگام زدن اگرچه بمنتهای مرتبه گام
باشد صحیح نیست نماز ماموم و منعقد نمیشود جماعت بنا بر احوط و اگر کمتر از آن باشد
و منافی با قرب عرفی و هیئت جماعت نباشد صحیح است نماز او و اگر کمتر باشد لکن عرفا
بعد بسیاری و منافی با هیئت جماعت باشد باز حکم بصحت مشکل است و مشهور و احوط
بطلان است بلکه قول ببطلان خالی از رجحان نیست و حرام نیست یکنفر در صف
اخر ایستادن یعنی تنها ایستادن در پشت صفوف خصوصا با ملتزم شدن
دیگران با او و حاصل شدن صف جماعت ضرر ندارد تنها ایستادن لکن مکروه و مرجوح است

مکر

مکروه صورتیکه ممکن نشود داخل شود در صفوف یا ملحق شدن با ایشان و همچنین ضرر
ندارد متفرق ایستادن اهل صف اخر اگرچه فاصله ما بین ایشان بسیار باشد چون
هر یک در پشت سر صف پیش ایستاده اند بلکه چنین است امر در صف دوم نیز
باینمعنی که اگر صف اول بنحو صحیح منعقد شود در صف ثانی اگر جدا بایستند لکن هر یک
با صف اول نزدیک بایستند عیبی ندارد و در اینصورت اشکال از برای صف سیم شود
پس اگر فاصلهٔ اهل صف ثانی از یکدیگر با فراط باشد مثل اینکه ما بین ایشان
بقدر ایستادن یکنفر فاصله باشد از برای ثالث عیبی ندارد و اگر فاصله بسیار
باشد هرکه مبایستد در صف ثالث در جائی بایستد که با ماموم صف ثانی نزدیک
شود بنحویکه سابق مذکور شد و همچنین ضرر ندارد در صف اول فاصله بودن
ما بین دو نفر بقدر ایستادن یکنفر و بخواندن اینگونه فاصلها که بعد مفرط
نشود و قرب عرفی حاصل باشد مضر بصحت صلوة نیست و ظاهر اینست که این شرط
معتبر است در اول نه مطلقا پس اگر بعضی از ماموسین نماز ایشان سه رکعتی یا
دو رکعتی باشد و نماز امام و سایر ماموسین چهار رکعتی باشد و بسبب تمام
شدن نماز دو رکعتی یا سه رکعتی فاصل شود از برای سایر ماموسین بعد مفرط
مضر بصحت صلوة انها نیست و لازم نیست عدول از نیت ایتمام و قصد فرادی
کردن خصوصا در دو رکعت اخیره لکن افضل ایتمام اهل صف است و لازم نیست
که اهل صف متاخر بقدر صف اول باشند بلکه زیاد شدن ضرر ندارد پس اگر اهل
صف اول دو نفر باشند و اهل صف ثانی چهار نفر و اهل صف ثالث هشت نفر
عیبی ندارد مجملا باید ماموم یا نزدیک بامام باشد یا نزدیک باشد بماموسیکه
در صف پیش باشد یا ماموسیکه در صف او باشد یعنی صفیکه خود در او هست
که اصل آن بر وجه صحیح منعقد شده باشد سیم آنکه جای ایستادن امام
بلندتر نباشد از جای ایستادن ماموم بقدر معتدبه و اگر زمین سراشیب باشد
عیبی ندارد و اگر بلندی مکان امام غیر معتدبه باشد مثل دو انگشت و سه انگشت

بلکه

بلکه چهار انگشت عیبی ندارد بلکه اگر کمتر از مقدار مکروه هم باشد حکم بعدم جواز مشکل است
واگر امام در جائی پست باشد و ماموم در بلندی عیبی ندارد و خواه در زمین سراشیب
باشد یا غیر آن بلکه دور نیست صحت ائتمام اگر چه بلندی بمرتبه بعد مفرط باشد در
صورتیکه از غیر جهت بلندی بعد مفرط نباشد **چهارم** آنکه ماموم مقدم بر امام
نایستد و جایز است پهلوی هم ایستادن مطلقا لکن در صورت تعدد ماموم احوط
و افضل تاخر ماموم است و در صورت وحدت بایستد بجانب راست امام که افضل است
واگر امام و جماعت همه برهنه و نشسته باشند امام در توی صف اول بنشیند بنحوی
که زانوهای او قدری مقدم باشد بر زانوهای دیگران که انقسم بلا اشکال است و اگر
امام و ماموم همه زن باشند بایستد امام در توی صف اول و مقدم نشود و اگر
امام مرد باشد و ماموم زن فقط موخر بایستد زن و اگر بعضی از مردان و بعضی از زنان
باشند با عدم ساتر صفوفشان موخر بایستند که عمل باین تفصیل مسطور امید است
بی فتور و قصور باشد **پنجم** آنکه ماموم در نیت تعیین کند امام را پس
قصد کند اقتدا کردن با امام معین را و جایز نیست اقتداء باحدهما لا بعینه و نه
اقتدا کردن بدو امام معا و اگر باعتقاد اینکه نماز کننده زید است مثلا باو اقتدا کند
بعد از نماز منکشف شود بودن او عمرو نماز او باطلست و لازمست اعاده اگر چه عمرو را
نیز عادل بداند علی الاحوط و همچنین است اگر مطلع شود در اثناء پس نماز باطلست
علی الاحوط و عدول بقصد فرادی ثمری ندارد اما اگر اقتدا کند بشخص معلوم
و گمان کند که اسم او فلانست ضرری ندارد و اگر اشتباه کند در معرفت شخص مثل
اینکه زید و عمرو را غالبا نمیشناخت و بعد از ملاقات زید هیچ دانست که او عمرو است
و اقتدا کرد و بعد از آن معلوم شود اشتباه احوط اعاده است اگر چه هر دو را عادل
بداند اگر چه ظاهر اینست که نماز صحیح باشد بلی در خصوص استنابه امام با ماموم من
در اثناء مجمل فی الجمله مغتفر است چنانکه اشاره میشود والله العالم **ششم**
موافق بودن نماز امام و ماموم است در هیئت پس صحیح نیست اقتداء نماز یومیه بنماز

امامت

آیات یا عکس آن اما موافق بودن در عدد رکعات شرط نیست پس ضرر ندارد اقتدا
کردن نماز عشا بمغرب و عکس و نه موافق بودن در جهر و اخفات و در ادا و قضا
پس صحیح است اقتدا نمودن در نماز مغرب ادا بظهر قضا و عکس آن **هفتم** متابعت
کردن ماموم امام را در افعال پس باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد بلکه احوط
موخر بودن ماموم است در افعال از امام اما در اقوال پس واجب است متابعت
در تکبیرة الاحرام بلکه لازم است تاخیر در تکبیرة الاحرام بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی
و در غیر آن واجب نیست متابعت پس ضرر ندارد پیش افتادن ماموم در ذکر
رکوع و سجود و تسبیحات اربع و در تشهد بلکه در سلام نیز لکن احوط متابعت است
در اقوال نیز اما متابعت باین معنی که اختیار کند در اقوال آنچه را که امام اختیار
نموده البته لازم نیست پس اگر امام اختیار تسبیحه کبری نماید در رکوع و سجود
لازم نیست بر ماموم اختیار آن پس میتواند اختیار نماید تسبیحه صغری را و هکذا و
اگر بعد از اینکه امام تکبیرة الاحرام گفت ماموم تکبیرة الاحرام بگوید بعد از آن امام
نماز خود را قطع نماید و دو دفعه تکبیر بگوید نماز ماموم باطل نمیشود بلکه عدول
میکند بفرادی و همچنین عدول میکند بفرادی در هر جائیکه عذری از برای ماموم
در اقتدا حاصل شود بلکه قول بجواز عدول از اقتدا بفرادی در حال اختیار خالی
از رجحان نیست و ظاهر اینست که لازم نیست در حال نیت اقتدا عزم بر بودن
با امام تا آخر بلکه اگر قصد داشته که در رکعت ثانیه مثلا قصد فرادی کند ظاهر اینست
که عیبی ندارد ولکن مراعات احتیاط باجتناب از این بخواند عمل در غیر صلوة
خوف اولی است اما عکس که یعنی بعد از داخل شدن در نماز بقصد فرادی نیت
اقتدا و انعقاد ائتمام نماید پس ظاهر اینست که جایز نباشد و اگر ماموم سر بردارد
از رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا یعنی بگمان اینکه امام رفع راس کرده
و رفع راس نماید باید بر گردد و با امام ملحق شود اگر بتواند درک متابعت کند
اما اگر امام نیز بلا فاصله رفع راس نماید جواز عود مشکل است بلکه ظاهر اینست

که جایز

ندو باز نباشد و همچنین اگر سهواً یا خطأً برود برکوع یا سجود قبل از امام باید برگردد
و بمتابعت امام رکوع یا سجود نماید اما اگر مخالفت عمداً باشد در جائیکه فصل قراءت
کرده باشد مثل اینکه جاهل بمسئله باشد و بعد از فارغ شدن امام از قراءت یا اذکار
واجب از تسبیحات باشد پس جایز نیست برگشتن پس اگر برکوع یا سجود برود پیش از
امام عمداً توقف کند تا امام برسد باو و همچنین اگر عمداً پیش از امام رفع راس
کند از رکوع یا سجود توقف کند تا امام ملحق شود یعنی احتیاط این قسم کند و نماز را
تمام کند و بعد از آن اعاده نماید اگرچه در هر دو صورت دور نیست که نماز صحیح
باشد و اعاده لازم نباشد اگرچه شخص مذکور در مخالفت عاصی است و جایز نیست
عود کردن برکوع یا سجود بلی اگر رفتن ماموم برکوع پیش از فراغ امام از قراءت
باشد صحت صلوة بنا بر مشکلات البته عمل احتیاط نماید با تمام و اعاده اما اگر
مخالفت در فعل دیگر باشد مثل اینکه برخیزد پیش از امام پس ظاهر اینست که عود جایز
نباشد و نماز صحیح باشد خواه سهواً یا خطأً صادر شده باشد یا عمداً اگرچه در صورت
تعمد بسبب تقدم عاصی است و درک جماعت و فضیلت آن مینماید کسیکه دریابد
امام را پیش از رکوع و تکبیرة الاحرام بگوید و باو ملحق شود بلکه در مییابد کسیکه
ملحق شود با امام در حال رکوع اگرچه بعد از فراغ از ذکر باشد بدانکه در خصوص
رکعت اول ماموم شرط است که ماموم امام را دریابد در رکوع یا پیشتر که اگر
در نیابد در رکوع آن رکعت بکار ماموم نمیخورد پس اگر ماموم بجهت ادراک
رکوع تکبیرة الاحرام را بگوید و امام را در رکوع در نیابد پس اگر بعد از رسیدن بحد
رکوع معلوم شود که ادراک امام در رکوع نکرده نماز باطل و استیناف آن لازم
میشود و همچنین اگر بعد از رسیدن ماموم بحد رکوع معلوم شود رفع راس امام
و شک کرده شود در ادراک امام در حال رکوع یعنی مشکوک باشد تقدم امام
و تاخر او بنحویکه عرفاً شک در حادث باشد پس نماز ماموم محکوم ببطلان است
بلی اگر ماموم بگمان دریافتن امام و خود بدکه امام مثلاً مشغول بذکر است تکبیره

بگوید و ملحق شود و بعد از بلوغ بحد رکوع باز ظن استصحاب رکوع امام را داشته
کرده باشد دور نیست که نماز را بتمام حکم بصحت نماید بمحض احتمال اینکه شاید
از بلوغ ماموم بحد رکوع امام رفع راس کرده باشد مضر بصحت صلوة ماموم و
اتمام نباشد و اگر امام شروع در رفع راس کرده باشد و هنوز از حد رکوع تمام
نکرده ماموم باو ملحق شده باشد پس اگر امام بسبب مسئله ماموم را مکث کرده
و آرام گرفته باشد تا ماموم مستقر شود در رکوع ظاهر اینست که نماز ماموم و امام
او هم درست و صحیح باشد و اگر امام بعد از مسئله ماموم باو در حال تحریم نماز نحو
رفع راس نموده باشد مسئله محل اشکال است احوط اتمام نماز است با نیت ماموم یا عدول
بفرادی و اعاده نماز است بعد از آن اگرچه بنظر احتمال صحت صلوة و صحت آن
خالی از رجحان نیست و اگر ماموم برسد و امام در رکوع باشد پس ماموم تکبیره
بگوید بقصد اینکه اگر برکوع نرسید و امام رفع راس کرد صبر کند بقصد آنکه متمکن
عمل منکشف باشد که بعد از رفع راس از رکوع ملحق شود بعد از آن پس اگر
ادراک رکوع کرد حکم آن واضح است و اگر نکرد حکم همانست که مذکور شد
و اگر قبل از بلوغ بحد رکوع ملتفت شود نماز صحیح است لکن مکلف مخیر است
ما بین اینکه قصد فرادی کند و بنحو فرادی عمل نماید و میتواند صبر کند تا بایستد
و مشغول ذکر الهی شود احتیاطاً تا امام برخیزد پس بنیت کند که امام برخاست
و داخل در آن شد در رکعت اول ماموم ملحق شود تا بیدار نباید امام را در رکوع آن
رکعت و میتواند ماموم بعد از تکبیرة الاحرام رکوع نکرده بعنوان استحباب متابعت
کند امام را در سجدتین و اگر امام بعد از آن تشهد بخواند متابعت کند ماموم
در تشهد نیز و بعد از آن با امام برخیزد که رکعت ثانی امام یعنی این رکعت بقصد
قیام اول رکعت ماموم محسوب باشد و مشهور اینست که اینها بقصد سجدتین
مستحب است لکن سبب بطلان نماز میشود پس بعد از برخاستن لازم میشود
تجدید نیت و تکبیرة الاحرام و بنظر احقر نماز صحیح است بنحویکه ذکر شد اگر

چنین کند احوط اعاده نماز است مخفی نماند که جایز است از برای ماموم ملحق شدن
بامام بعد از رفع رأس امام از رکوع در حال اختیار نیز پس اگر ماموم برسد
در وقتیکه امام رفع رأس از رکوع کرده باشد میتواند ماموم نیت کند و تکبیرة
الاحرام بگوید بقصد اقتدا و ملحق بامام شود و متابعت کند در سجدتین بدون
رکوع و در تشهد نیز اگر امام تشهد بخواند و متابعت برخیزد و این رکعت بعد اتمام
اول رکعت خود محسوب بدارد و در رکوع آنرا با امام درنیابد و میتواند هم ماموم
بعد از تکبیرة الاحرام گفتن متابعت نکند امام را و بهمان حالت بایستد و مشغول
شود احتیاطا تا امام برخیزد و ماموم او را در این رکعت متابعت نماید که رکعت اول
او است مجملا اصل ملحق شدن ماموم بامام و نیت و تکبیرة الاحرام گفتن در جمیع
احوال امام صحیح است بنقد دانسته که اگر در رکعت اولی امام را در رکوع درنیابد
از رکعت از برای ماموم تمام هست بعد پس رکعت بعد از آن اول رکعت ماموم محسوب
میشود و این مطلب که گفتیم در رکعت اول ماموم است ما هستیکه در رکعت اول
امام را در رکوع درنیافت اگر در سایر رکعات اتفاق بیفتد در رکعتی سهوا
یا خطا ادراک نکند امام را در رکوع مثل اینکه ماموم مشغول قرائت یا تسبیحات
بود و امام بسبب تعجیل از رکوع رکعت ثانیه یا بعنوان رفع رأس نموده باشد
پس ماموم رکوع کند و در سجدتین ملحق بامام شود ضرری بحال ماموم و اتمام
او در رکعت نمیدارد بلکه محتملست که تاخر ماموم از امام در غیر رکوع رکعت
اولی مطلقا مضر نباشد مگر در صورتیکه تاخر بمرتبه برسد که با متابعت عرفیه
و هیئت اتمام منافی باشد لکن ارتکاب این قسم از تاخر چون محل اشکالست
عمل احتیاط نماید ماموم عمدا مرتکب هیچ مخالفت در رکعات نگردد مثلا
عمدا بعد از امام یعنی بعد از رفع رأس امام از رکوع برکوع برود و بعد از رفع
رأس امام از سجود بسجود برود نشود اگرچه با تعمد تمام ادامی که بمرتبه افراط منافی
با متابعت عرفیه نرسد بنظر صحت صلوة و اتمام خالی از رجحان نیست و ساقط

میشود قرائت حمد و سوره از ماموم در دو رکعت اول یا بمعنی که قرائت امام
معنی است از قرائت او در صورتیکه در دو رکعت اول اقتدا نماید بلی اگر بود باشد
نماز جهریه و نشنود ماموم قرائت امام را حتی همهمه را احوط و افضل قرائت کردن
ماموم است با خفات در دو رکعت آخر احوط خواندن تسبیحات یا حمد است اگر
نگوییم که اقوی است این همه در صورتی بود که ملحق شود بامام در رکعت اولی
اما اگر ملحق شود بامام در رکعت دوم پس دو رکعت سیم پس در رکعت سیم
امام که دوم ماموم است قرائت حمد و سوره واجبست اگر ممکن شود و الا
اقتصار نماید بحمد تنها و اگر ملحق شود بامام در رکعت سیم امام اول رکعت ماموم
باشد پس اگر در اول رکعت ملحق شود و بتواند ادراک قرائت نماید واجبست
قرائت و اگر زمانی ملحق شود که اصلا درک قرائت نتواند نماید مثل اینکه ملحق
شود در حال رکوع در این صورت در رکعت اول ماموم که رکعت سیم امام است قرائت
ساقط است و در رکعت چهارم امام که دوم ماموم است واجب است قرائت پس
بخواند حمد و سوره را هر دو را اگر ممکن شود و الا اقتصار نماید بحمد تنها و اگر ممکن
نشود حمد تا تمام بخواند بعضی از آن را و متابعت نماید امام را لکن در این صورت احوط
اعاده کردن نماز است بعد از آن و در موارد دیگر بر ماموم لازم است قرائت را
نماید با خفات علی الاحوط فسزاوار است ختم مبحث بیان چند امر **امر اول**
اینکه عدالت اگرچه در واقع ملکه است که مانع شود مکلف را از ارتکاب کبیره
و اصرار بر صغیره بلکه از ارتکاب افعالیکه کاشف از دنائت طبع میکند نیز مانند
سؤال بکف در ملأ عام و اکل در حال مشی در سوق و نحو اینها که عادة منافیند
با وثوق باینان و بنابر احوط ولکن کفایت میکند در نظام حسن ظاهر همینکه
شخص ظاهرا او محفوظ است از فسق که بسبب ظهور آثار و خوف الهی موثوق
به است کافیست و مخصوص ظن باینکه واقعا نسبت بجمیع انحاء معاصی صاحب
ملکه ذاتیه است ضرور نیست همین که ظاهر الصلاح است شرعا عادلست و کفایت

میکند در معرفت عادل مشهور بودن بتقوی و شهادت دو عادل بلکه خبر عدل واحد علی
اشکال و محتمل است بودن امر در عدالت ظاهر اوسع از این که گفتیم لکن عمل با نقد و که گفتیم
احوط است بی اشکال باشد ضرر ندارد صدور گناه نادرا با تحقق ملکه همینکه
عادت شود خوف خدا و بندگی مانع است از ارتکاب ذنوب ملکه حاصل است پس اگر اتفاق
بیفتد در بعضی از حالات ناگاه صدور کبیره اگر چه در آنحال فاسق است لکن چون
ملکه حاصل است کفایت میکند توبه با گذشتن قدری از زمان که مشغول شود ببعضی
از اعمال صالحه خصوصا مانند نماز فریضه که صدق کند تاب و عمل صالحا علی الاحوط
امر ثانی اینست که عدالت امام شرط نفس الامری نیست بلکه شرط علمی است یعنی
شرط است که ماموم اعتقاد بعدالت امام داشته باشد پس اگر بعد از نماز معلوم
شود فسق امام نماز صحیح است بلکه چنین است امر اگر چه معلوم شود کفر امام و
همچنین اگر معلوم شود بی طهارت بودن از حدث یا بی طهارتی از خبث یا عدم
علم امام پس بلا اشکال است و اگر در اثناء نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر
بودن یا محدث بودن عدول نماید ماموم بفرادی و نماز خود را تمام نماید و کسیکه
خود را عادل نداند و بخواهد در جائی مشغول نماز شود و دیگری بخواهد باو
اقتدا کند منع کردن ماموم لازم نیست و نماز هر دو صحیح است بلی با علم بفسق
خود بخواهد قصد امامت کند خالی از اشکال نیست احتیاط شدید در اجتناب
از آنست لکن با چنین حال اگر قصد امامت نماید ظاهر این است که نمازش
صحیح باشد و مکروه است قرائت در نماز اخفاتیه در اقتداء در دو رکعت اول
علی الاظهر بلی اگر بقصد وجوب بخواند فعل حرام کرده چنانکه اگر بقصد مطلق
قرائت قرآن بخواند نه بقصد جزء نماز نه حرام است نه مکروه و اگر سهوا یا غفلة
قرائت نماید ضرری ندارد بلکه اگر هیچ نفهمیده باشد که امام در رکعت سیم
یا چهارم است لهذا قرائت کرده باشد و بعد از آن منکشف شده باشد خلاف
آن عیب ندارد بلکه اگر جاهل بمسئله باشد و ندانسته باشد که قرائت از ماموم

ساقط است لهذا بقصد وجوب قرائت کرده باشد حکم ببطلان صلوة مشکل است
احوط اعاده آن نماز است لکن احتمال صحت نماز و نیز خالی از رجحان نیست
اگر چه در صورت تقصیر در تعلیم عاصی است اما در نماز جهریه پس در صورت شنیدن
قرائت احوط اینستکه استماع کند یعنی قرائت امام را گوش بدهد و خود سکوت
کند و اگر ترک استماع کند ظاهر این است که نماز باطل نیست اگر چه قائل شویم بوجوب
امر ثالث اینست که اگر عارض شود عذری از برای امام که نتواند نماز را تمام
کند یا نماز قصر باشد و نماز ماموم تمام جایز است از برای امام استنابه یکی
از ماموین صف اول و امر کردن باقتدا کردن دیگران باو در بقیه عمل و اگر امام
قادر نباشد یا نکند جایز است از برای خود ماموین این عمل بلکه محتمل است صحت
انفسام از نیابت و استنابه در حال اختیار نیز **امر رابع** اینستکه اگر رکعت دوم
امام که باید امام بنشیند و تشهد بخواند رکعت اول ماموم باشد احوط این است
که ماموم آماده شود از برای برخواستن و تجافی کند و لکن ظاهر این است که تجافی
واجب نباشد پس میتواند بنشیند بنحو متعارف نیز تا امام از تشهد فارغ شود و مستحب
است متابعت امام در تشهد خواه با تجافی باشد و خواه بی تجافی و همچنین ثابت است
استحباب متابعت در تشهد آخر بلکه ثابت است استحباب تجافی نیز و میتواند صبر کند
تا امام از سلام فارغ شود و اگر صبر نکند نیز عیب ندارد و چنانکه مستحب است
متابعت در تشهد در غیر محل مستحب است متابعت در قنوت غیر محل نیز **امر خامس**
اینستکه اگر کسی نماز واجب را فرادی کرده باشد بعد از آن مهیا شود نماز جماعت
مستحب است اعاده آن نماز خواه مقتدی واقع شود یا مقتدی والله العالم **فصل**
دوم در نماز عید رمضان و عید قربان است و وقت آن ما بین طلوع آفتاب است
تا زوال و لکن مستحب است تاخیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب و هر گاه وقت نماز
گذشت و نکرد قضا ندارد یا بمعنی که قضا واجب نیست بلا اشکال و مستحب نیست
علی الاشهر الاحوط و آن بالاصالة نماز واجب است و مشروط است بشرایط نماز جمعه و

بلکه شرط بودن وجود امام یا نائب خاص در اینجا از برای وجوب بی ظاهر و بی اشکال
در خواندن دو خطبه خلاف است اقوی وجوب است و آن دو رکعت است چه آنکه شرائط
وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود و چه بفرادی و کیفیت آن
مانند نماز صبح است لکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و در
رکعت دویم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از تکبیر قنوت
بخواند که تمام قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دویم و احوط
وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت است سوره والشمس در رکعت اولی و غاشیه
در رکعت ثانیه خواندن سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اولی و والشمس در رکعت ثانیه
و مجزیست خواندن هر سوره مگر سوره عزائم که محل تامل است و سنت است جهر
نمودن در قرائت آن از برای امام و منفرد بنا بر آنچه بعضی از فقها ذکر فرموده‌اند
و بهتر آنست که در قنوت عید نیز دعائیکه وارد شده است بخصوص خوانده شود
و آن باختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوبست و دعای مشهور این است
اللّهم اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة
واهل التقوى والمغفرة اسئلك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين
عيداً ولمحمد صلى الله عليه وآله ذخراً وشرفاً ومزيداً ان تصلي على محمد و
آل محمد وان تدخلني في كل خير ادخلت فيه محمداً وآل محمد وان تخرجني من
كل سوء اخرجت منه محمداً وآل محمد صلواتك عليه وعليهم اللّهم اني اسئلك
خير ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك
المخلصون مخفی نماند که بخصوص روایتی باین کیفیت خاصه بنظر حقیر نرسیده و
لکن جمعی از علماء معتمدین ذکر فرموده‌اند البته بنظر ایشان رسیده و کیفکان
همین قنوت کافیست و در کفایت آن اشکالی نیست و دو خطبه کردن اینجا مثل
جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید رمضان آنچه را
که متعلق بزکوة فطره است از شرایط و قدر و وقت و در عید قربان آنچه که متعلق

بقربانیست و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال
خطبه و گوش دادن بآن و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام علیه السلام
واجب نیست نماز بلکه سنت است چه بجماعت چه بفرادی و احتمال مشروع نبودن
جماعت در آن ضعیف است و معتبر نیست در حال استحباب دور بودن بقدر سه فرسخ
در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن و واجب نیست این نماز بر
کسیکه واجب نیست بر او جمعه و لکن مستحب است مثل مسافر و غلام و امثال ایشان
غیر زنان که احوط ترک نمودن ایشان یعنی زنان است مگر پیران از ایشان و هرگاه
در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر شد بنماز عید و نماز عید را
بجا آورد در حاضر شدن بنماز جمعه در صورتیکه منزل او دور باشد و از اهل
قریه باشد و احوط ترک ننمودن است از برای کسیکه نزدیک باشد و از اهل بلد
باشد و سنت است تکبیر گفتن در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن نماز مغرب
شب عید است و آخر آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول
آن نماز ظهر روز عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد
و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنست که ترک نشود و صورت
آن در عید رمضان اینست الله اکبر الله اکبر و این ثالثی را بقصد قربت
مطلقه میگوید لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر والحمد لله على ما هدانا و در عید قربان ولی
آنست آنچه ذکر شد بخواند بعد از آن الله اکبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام والحمد
لله على ما ابلانا مقصود اینست که خواندن ذکر در عیدین بنحو مذکور بی عیب و موجب
حصول امتثال است نه آنکه منحصر باشد در نحو مسطور و مجزی نباشد انواع از
آن زیرا که آن سنت بعد است **باب ششم** در نوافل است و در آن چند
فصل است **فصل اول** در نافله شب است و اگرچه بنای این رساله بر اختصار است
و لکن نظر بکمال اهتمام بنوافل اللیلیة و آداب آن اراده اندکی متعرض تفاصیل آنها
میشویم پس بدانکه نماز شب دو معنی دارد گاهی گفته میشود نماز شب و مقصود بآن

شفع و وتر است بنابر این بعضی نماز شب را یازده رکعت است و گاهی گفته میشود نماز شب
و اراده کرده میشود غیر شفع و وتر و نماز شب باین معنی هشت رکعت است و گاهی
از نماز شب اراده کرده میشود این یازده رکعت با دو رکعت نافله صبح و آن نادر است
و کیفیت این کلام در نماز شب بمعنی اول واقع میشود در چند مقام مقام
اول در بیان فضیلت نماز شب و کمال تاکید شارع مقدس در شان آن بدانکه نماز
شب از مستحبات مؤکده و تلو فریضه است فقد قال علی ع علیک بصلوة
اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل و حضرت صادق صلوات الله و
سلامه علیه فرمودند نماز شب رو را نیکو میکند و غم را زایل میکند و چشم را
روشن میکند و درد را دفع میکند و بوی دهن را نیکو میکند و رو را سفید میکند
و روزی را زیاده مینماید و فرمودند دروغ میگوید کسیکه گمان میکند که او در
نماز شب بعمل میآورد و روز محتاج است زیرا که خداوند منان نماز شب را
ضامن روزی قرار داده است و در روایتی وارد شد که نماز شفع و وتر داخلند
و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که فرمودند نیست از ما کسیکه نماز شب را ترک
کند و ایضا فرمودند که نیست از شیعه ما کسیکه نماز شب را ترک کند اگر چه اخبار
در این باب بسیار است لکن برای دوستان اهل بیت تاکید بالاتر از این متصور
نمیشود زیرا که از این دو حدیث شریف هم مستفاد میشود که ترک آن منافی با تشیع
و موجب خروج از زمره شیعیان و بیرون رفتن از خواص ائمه ع میشود و در
فخر نماز شب گذارندگان همین بس که استغفار در آن قدر متیقن از مراد پروردگار
غفار در آیه مبارکه و المستغفرین بالاسحار میباشند و در فخر نماز شب نسبت
بنابر منقولات همین بس که خلاق عالم از برای حبیب خود بجهت راز و نیاز
بخود اختصاص خاص واجب نمود و در هیچ شبی ترک آن نسبت با یشان واضح نبود
از هر اهل زد و ستان متوقعیم که این ذره بیمقدار را در حیات و ممات در نماز شب یاد
نمایند و فراموش ننمایند مقام دوم در وقت نماز شب است بدانکه

وقت نماز شب بعد از نصف شب است تا طلوع فجر ثانی و کسیکه بسبب غلبه خواب
یا غیر آن خوف فوت داشته باشد میتواند در اول شب بجا آورد و بعد از نماز
عشا علی الاحوط و کسیکه بقدر چهار رکعت از نماز شب را در وقت یافته باشد یا
آورده باشد بجا آورد بنیت ادا و بعد از آن بقیه را بجا آورد و بعد از فراغ از
چهار رکعت صبح طالع شود میتواند تا بقیه را هم بنیت ادا قبل از نماز صبح بجا
آورد و اگر مانعی نباشد قضا یا ادا ننماید و کسیکه بیدار شود و بداند که اگر تمام
نماز شب بخواند بکند اکتفا کند بشفع و وتر بلکه بوتر تنها و سعت وقت نیز جایز است
که ترک هشت رکعت نماید و اقتصار باین سه رکعت کند پس بتحقیق که وارد شد
در روایتی که کسیکه بجا بیاورد شفع و وتر را قبل از فجر ثبت میشود در نامه عمل
او ثواب نماز شب پس لا محاله نباید که هیچ زحمت ندارد و ثواب عظیم و فضل
جسیم دارد ترک نشود و اگر در اوایل اتیان بنماز شب مشکل بنظر میآید اقتصار
بهمین سه رکعت نماید انشاء الله باندک زمانی باعث شوق بما بقی نیز خواهد شد
بدانکه ظاهر در نظر احقر اینستکه شرط نیست در جواز اتیان بنوافل خالی بودن
ذمه مکلف از صلوة فریضه چنانکه مذکور شد لکن کسیکه نماز قضا در ذمه
دارد احوط تقدیم فریضه است بر نافله و اولی از آن است که جمع کند مابین
هر دو و تقدیم شیء از فریضه قضا که مبادا مندرج در متهاونین در امر دین
و مستحق عقاب خدای شدید المعاقبین شود اعاذنا الله من تهاونه و عصمنا من شره
و ایضا معلوم بوده باشد که اگر چه نظرها برفته آیات و اخبار از عقلیه و نقلیه
سحر که کل ثلث از آخر شب است علی الاظهر افضل اجزاء شب و محل اجابت دعوات
و برآمدن حاجات است فقد قال ابو جعفر ع ان الله یحب من عباده المؤمنین کل دعا
فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء و
تقسم فیها الارزاق و تقضی فیها الحوائج العظام و در روایت اخری خبر رفته
دعوتم الله فیه الا استجاب و روی انه اذا کان آخر اللیل یقول الله سبحانه هل من داع فاجیبه

از الدین الاسحار ولکن در هر شب ساعتی است که بمنزله لیلة القدر و شب ماتم
اعظم است که دعا در آن مستجابست و مشهور از منصوص مشهور آنست که آن
در ثلث اول از نصف اخر است یعنی بعبارة اخری در سدس رابع از شب است فقد قال
الصادق ع ان فی اللیل لساعة ما یوافقها عبد مسلم یصلی و یدعو الله فیها الا
استجاب له فی کل لیلة قیل و ای ساعة هی من اللیل قال اذا مضی نصف اللیل الی الثلث
الباقی و کو تواند انسان که در جمیع اجزاء این یک سدس مشغول دعا باشد لیکن
عمدا جابتست اگر فوت شود نماز شب بجا آورده نشود در شب قضا نماید در روز
یا شب که بسیار موجب خوشنودی خداوند و دور خواهد بود لکن احتیاطا بعد از
فراغ از فریضه ادای آن بقصد نوافل نمایند **مقام سیم** در کیفیت نماز
شب بدانکه هشت رکعت که غیر شفع و وتر است نماز شب یعنی اخص است
هر دو رکعت آن بجا آورده میشود بیک سلام و همچنین است شفع که دو رکعت شفع
نیز بعمل آورده میشود بیک سلام و وتر یک رکعت است جداگانه بسلام و از برای
هر یک از آنها کیفیتی است الا شفع که در آن تامل است و لکن چون فتوی بر
استحباب آن نیز در دست هست بلکه روایتی نیز دال بر آنست باکی بآن نیست و جایز
بجا آوردن این نماز را ایستاده و نشسته در حال اختیار اگرچه ایستادن
افضل است بلکه جایز است بعمل آوردن در هنگام راه رفتن پیاده یا سواره بسمت
قبله یا غیر قبله بصورتی که شخص مشغول راه رفتن باشد مثل اینکه در قافله خود در حال
استقرار نمیخواهد مشغول نافله شب شود و تمام اینها توجه بقبله اشکال دارد احتیاطا
عمل نمایند و چنین صورت مانند فرائض که عمل بقید مستقر خواهد بود بخصوص
نماز آنکه در صورتیکه مکلف باختیار نوافل مذکوره را نشسته بجا بیاورد هر
هر یک رکعت نشسته را بجای یک رکعت ایستاده محسوب بدارد پس اقتضا کند هشت
رکعت را برای نماز شب و بهتر آنست که دو رکعت را بجای یک رکعت محسوب بدارد
پس بجای هشت رکعت ایستاده شانزده رکعت نشسته بجا بیاورد و هر هشت سلام

وهکذا

وهکذا دو رکعت دیگر با همان کیفیت است که ذکر شد بدون اسقاط یا اکتفا به یک سوره را باقی بگذارد و بر خیزد و تلاوت نماید و رکوع کند ایستاده
اینست امیدواری اداک ثواب نماز ایستاده در نماز تمام شود و جایز است که
مجموع یازده رکعت را نماز تنها و ترک سوره هر چنانکه جایز است همین در مجموع
هر چهار رکعت نوافل یومیه جایز است اکتفا کردن در بعضی آنها بسوره توحید
بنحوی از سایر سور و جایز است تبعیض سوره در نافله یومیه جایز است در حال اختیار
اقتصار نمودن بحمد و تنها سوره توحید مثلا با آنکه بجای آن مستحب است
در مجموع هشت رکعت سورهای طولانی خوانده شود خصوصا در شش رکعت که ابتدا
دو رکعت اولی و در دو رکعت اول از نماز شب مستحب است تلاوت کردن
سوره مبارکه توحید شصت مرتبه سی مرتبه در رکعت اولی و سی مرتبه در رکعت
ثانیه و این قسم احسن اقسام و اکمل آنها است حتی وارد شده در روایتی که کسیکه
این دو رکعت را باین نحو بعمل آورد فارغ میشود از نماز در حالتیکه باقی
نمانده میان او و بین پروردگار او گناهی و اگر در رکعت اولی بعد از حمد سی مرتبه سوره
توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره جحد یعنی قل یا ایها
الکافرون بخواند عمل مستحب خواهد بود و اگر عکس کند آن نیز بقصد توظیف
صحیح است توضیح مرام این است که ممکن است بجا آوردن دو رکعت اولی از نماز
شب باعتبار مشهور و بچند قسم **قسم اول** آنست که در هر رکعت سی مرتبه
سوره توحید بخواند **قسم دویم** آنست که در رکعت اولی سی مرتبه توحید
بخواند و در رکعت ثانیه سی مرتبه سوره جحد **سیم** آنستکه در رکعت اولی
سی مرتبه جحد بخواند و در رکعت ثانیه سی مرتبه توحید عکس دویم **چهارم**
آنست که در رکعت اولی یک مرتبه سوره توحید بخواند و در ثانیه یک مرتبه جحد
پنجم آنست که عکس چهارم عمل نماید **ششم** آنستکه در هر رکعت یک
مرتبه سوره توحید تلاوت کند **هفتم** آنستکه در هر رکعت سورهای طولانی

تلاوت

تلاوت نماید مثل انسان و بخوان هشتم آنستکه بخواند در هر رکعتی هر سوره را
که بخواند نهم آنکه اکتفا کند در هر رکعت بحمد تنها دهم آنست که
در رکعت اولی اقتصار کند بحمد تنها و در رکعت ثانیه قرائت سوره نماید یازدهم
آنستکه عمل کند بعکس آن دوازدهم آنستکه در هر دو رکعت تبعیض سوره
کند مثل آنکه بعضی از سورهٔ توحید را بعد از حمد رکعت اولی بخواند ما بقی را بعد
از حمد در رکعت ثانیه سیزدهم آنستکه در رکعت اولی سوره تمام بخواند
و در رکعت ثانیه تبعیض کند یعنی اکتفا نماید بعد از حمد بتلاوت بعضی از سوره
چهاردهم عکس اینست پانزدهم آنست در رکعت اولی اکتفا کند بحمد
تنها و در رکعت ثانیه بعد از حمد بعضی از سوره بخواند شانزدهم عکس اینست
هفدهم آنستکه در هر رکعتی زیاده از یک سوره بخواند مثل آنکه در رکعت
اولی سورهٔ توحید و جحد بخواند و در ثانیه نیز همین دو سوره را با دو سوره
دیگر را تلاوت نماید هیجدهم فیمابینکه بعضی از اجلا از جمله طرق خاصه
روایت دو رکعتی نقل نموده اند وان اینستکه سی مرتبه توحید در رکعت اولی
بخواند و اکتفا کند بیک دفعه جحد در رکعت ثانیه و عمل باین نیز بی عیب است
چون در این نوافل مانند غالب نوافل جایز است اقتصار بحمد و جایز است اتمام
یک سوره بعد از حمد و جایز است تبعیض سوره بعد از حمد و جایز است بعد از حمد زیاده
از یک سوره خواندن خواه دو سوره را بخواند و خواه یک سوره را مکرر کند و خواه
پنج سوره بخواند و خواه ده سوره بخواند مثل یس و یا استنباط میشود
چند دیگر نیز که هر یک از اینها حاصل میشود امتثال لکن با تفاوت در فضیلت
و کمال و اما شش رکعت باقی از نماز شب صحیح است بجا آوردن آنها نیز بهر یک
از اقسام مذکوره لکن استحباب خاص نسبت بجمیع آنها مثل استحباب خاص سوره در
دو رکعت ثابت بود معلوم نیست مثل استحباب قرائت توحید و جحد که بخصوص
در روایت معتبره وارد شد که تنها مدترک کرد جمع کردن ما بین این دو سوره را

در چند نماز وارد از جمله ذکر فرمودند این دو رکعت را یعنی دیگر رکعت قرائت سوره
توحید و در دیگر رکعت جحد چنانکه همین نحو وارد شده در نافله صبح نیز علی ای حال
آوردن هر یک از این شش رکعت باقی نافله شب را بسی قل هو الله احد اگرچه
روایتی بنظر نرسیده لکن چون از جمعی نقل کرده شد فتوی بر استحباب آن باکی
نیست پس بجا آوردن این نمازها باین نحو بقصد توظیف بی عیب است و سابق
مذکور شد استحباب سورهای طولانی و وارد شده در روایتی استحباب بجا آوردن
مجموع پنجاه رکعت نماز شب و روز بسورهٔ مبارکهٔ توحید و اما نماز شفع و وتر
پس آنچه سابق مذکور شد معلوم شد که جایز است در آنها نیز اقتصار بحمد تنها
و خواندن سورهٔ تمام و سورهٔ ناقصه و سورهای متعدده همه اینها صحیح و موجب امتثال
لکن مستحب است بخصوص بجا آوردن این سه رکعت را بسورهٔ مبارکهٔ توحید باین
نحو که در هر رکعت اکتفا کند بعد از حمد بتلاوت سورهٔ مبارکهٔ توحید یکمرتبه
و اگر عمل باین ورد مجموع شفع و وتر بسه سورهٔ توحید که در هر رکعت بعد از
حمد سه مرتبه قرائت سورهٔ توحید نماید ثواب اجر عظیم خواهد بود و مستحب
ایضا تلاوت معوذتین و قل هو الله احد در مجموع از سه رکعت که حاصل میشود
امتثال بچند قسم و از جمله آنها اینست که در رکعت اولای شفع قل اعوذ برب
الفلق بخواند و در رکعت ثانیه قل اعوذ برب الناس بخواند و در مفردهٔ وتر
قل هو الله احد بخواند و اگر اینقسم عمل کنند که در هر رکعت از شفع اقتصار نمایند
بیک توحید و در مفردهٔ وتر جمع کنند ما بین توحید و معوذتین نیز مبداست که
ثواب مرتبه ادراک نمایند و مورد بشارت الهیه گردند چنانکه وارد شده در
روایتی که هر که تلاوت نماید در وتر معوذتین و قل هو الله احد را گفته میشود
باو که بشارت باد ترا ای بندهٔ خدا باین تحقیق که قبول فرمود خداوند جهان
وترترا اگرچه گویا مراد از وتر در این حدیث مجموع سه رکعت باشد لکن کیف
کان عمل بنحو مذکور موجب امتثال باین حدیث خواهد بود و چنانچه شد سابقا

کرد و دو رکعت نافلهٔ فجر مستحب است قرائت توحید و جحد و قدر متیقن این است
در دو رکعت اولی توحید بخواند و در ثانیه جحد مخفی نماند از برای هر دو رکعت
از این نمازها قنوت است حتی در رکعت شفع چنانکه سابقا مذکور شد و در خصوص
مفرده وتر نیز مستحب است بلکه قنوت و در این قنوت سه چیز سنت است اول
دعا کردن چهل نفر از برادران ایمانی که همه مرد باشند نه زن و مکلف باشند و
اثنا عشری باشند خواه عادل باشند و خواه نباشند لکن قدر متیقن اقتصار بعدول است
و انزل از آن اقتصار بمجهول الحال است و فرقی نیست ما بین اینکه همه مرد باشند
یا همه زن یا بعضی زنده باشند و بعضی مرده و قدر متیقن آنستکه دعا در حق ایشان
بطلب آمرزش شود لکن دور نیست حصول امتثال بدعا در حق ایشان بغیر
طلب آمرزش نیز مثل اینکه دعا کند بجهت بر آمدن حاجات ایشان **دوم** اینکه
هفتاد دفعه استغفار کردن خواه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا استغفر
الله و اتوب الیه یا استغفر الله و اسأله التوبة یا هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی
دور نیست که بهمهٔ این اقسام حاصل شود امتثال لکنه بعید نیست حاصل شدن امتثال
بگفتن استغفر الله تنها تا هفتاد مرتبه و بعد از فراغ از استغفار هفت دفعه
بگوید هذا مقام العائذ بک من النار و از جملهٔ آداب این استغفار این است
که در هنگام اشتغال بآن دست چپ را بلند کند و بدست راست شماره استغفار
و ضبط عدد نماید **سیم** سیصد مرتبه العفو گفتن است و ممکن است خواندن
العفو بنصب یعنی اطلب منک العفو یا اسألک العفو چنانکه ظاهر است که
همین معنی مراد باشد و ممکن است خواندن آن بضم یعنی العفو مطلوبی و کیف کان
جایز است جمع ما بین این سه وظیفه بتقدیم هر یک لکن اگر دعا چهل مؤمن را
مقدم بدارد و بعد از آن هفتاد بار استغفار کند و هفت دفعه هذا مقام العائذ
بک من النار را بگوید و بعد از آن سیصد دفعه العفو بگوید شاید اولی باشد و اگر
اقتصار نماید بیکی از اینها نیز مطلوب است و اگر اکتفا کند بقنوت ذکر مثل کلمات

فرج

فرج یا اللهم اغفر لنا الخ آن نیز مشروع است بلکه اگر خود قادر باشد و عبارات
عربی انشا کند در مقام قنوت مشتمل بر مناجات با قاضی الحاجات و بقصد قنوت
بخواند عیب ندارد و مستحب است در این قنوت دعاهای دیگر نیز مثل اینکه در روایت
وارد شده که جناب رسول خدا ص در قنوت وتر میگفت اللهم اهدنی فیمن
هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و
قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک سبحانک رب البیت استغفرک
و اتوب الیک لا حول و لا قوة الا بک یا رحیم و بعضی دعا ذکر کرده اند که مستحب است
بعد از هفت مرتبه هذا مقام العائذ بک من النار هفت مرتبه بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه
و ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت سید الساجدین ع میگفت در آخر وتر در
حالتیکه ایستاده بود رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای
جزاء بما صنعتا و در بعضی از روایات بجای بما صنعتا بما کسبتا دارد و در بعضی
از نسخ بما کسبت دارد که ظاهر صیغهٔ متکلم وحده است و محتمل است کسبت
بسکون تاء و فتح با باشد که مفرد مؤنث است باعتبار ملاحظهٔ وحدت اعتباریه
در ید میگوید ابو حمزه بعد از آن حضرت هر دو دست مبارک را پهن مینمود در برابر رو
و میگفت هذه رقبتی خاضعة لک لما اتت و در روایتی ظاهرا وارد شده خاضعة
لما اتیت بحذف لک و ضم تاء که متکلم وحده شود گفت ابو حمزه بعد از آن حضرت
سر را در پیش انداخت و گردن مبارک را بخشوع نگاه میداشت و شاید کنایه از این باشد
که کج میکرد و میگفت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک الرضا من نفسی حتی ترضی
لک العتبی لا اعود لا اعود لا اعود و در روایتی دارد فخذ لنفسک الرضا
الی غیر ذلک من الادعیة المرویة فی الکتب المبسوطة و ان شاء الله اگر
همین قدر را بعمل بیاورند بفیوضات عظیمه مستفیض خواهند شد و اما
بدانکه مستحب است بعد از تلاوت سورهٔ ما و کفر توحید سه مرتبه خواندن کذلک

الله

الله و تقی و مستحب است بعد از دو رکعت اول از نماز شب و بعد از تمام کردن رکعت
هشتم تسبیح جناب فاطمه زهراء و مستحب است بعد از هر دو رکعت از هشت رکعت
نماز شب خواندن این دعا و آن این است اللّهمّ انّی اسئلک و لم یسئل مثلک
انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک و لم یدع
مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرّین
و ارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن
یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک
علیک و احبّها الیک و اقربها منک وسیلة و اشرفها عندک منزلة و
اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون الاکبر
الاکبر الاعزّ الاجلّ الاعظم الاکرم الذی تحبّه و تهواه و ترضی به عمّن
دعاک به و استجبت له دعائه و حقّ علیک ان لا تحرم سائلک و لا ترده
و بکلّ اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم
و بکلّ اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیائک و رسلک
و اهل الطاعة من خلقک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تعجّل فرج ولیّک
و ابن ولیّک و تعجّل خزی اعدائه و ان تفعل بی کذا و کذا و مستحب است که بعد
از نماز شفع این دعا را بخوانند الهی تعرّض لک فی هذا اللیل المتعرّضون و
قصدک فیه القاصدون و امّل فضلک و معروفک الطالبون و لک فی
هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمنّ بها علی من تشاء من عبادک
و تمنعها من لم تسبق له العنایة منک و ها انا ذا عبدک الفقیر الیک
المؤمّل فضلک و معروفک فان کنت یا مولای تفضّلت فی هذه اللیلة
علی احد من خلقک و عدت علیه بعائدة من عطفک فصلّ علی محمّد و آل
محمّد الطیّبین الطاهرین الخیّرین الفاضلین و جد علیّ بطولک و معروفک

یا ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد خاتم النبیّین و آله الطاهرین الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا و سلّم تسلیما انّ الله حمید
مجید اللّهمّ انّی دعوتک کما امرتنی فاستجب لی کما وعدتنی انّک لا تخلف المیعاد
والله العالم **فصل سوم** در نماز جعفر طیار است بدانکه نماز جعفر
طیار است بدانکه نماز جعفر طیار مستحب مؤکد است و فضیلت آن بسیار است
جناب رسول خدا صلعم در هنگامیکه خواستند این نماز را بجعفر تعلیم فرمایند
فرمودند میدهم بتو چیزی را که اگر بجا بیاوری هر روز ترا بهتر است از برای تو از تمام
دنیا و آنچه در آنست و اگر بجا بیاوری تو را ما بین دو روز آمرزیده میشود
هر گناهی که ما بین آن دو نماز کردی و اگر در هر جمعه یکدفعه یا در هر ماهی
یکدفعه یا سالی یکدفعه بجا بیاوری کامرزیده خواهد شد گناهان ما بین آن
دو نماز اگر بوده باشد بر تو از گناهان بمانند ستارگان آسمانها و بعدد برگ درختها
و بعدد ریگها هر اینه خداوند خواهد آمرزید بلکه میامرزد اگرچه بعد از جهاد
برگردانده باشی و فرار کرده باشی و مستحب است این نماز در هر روز و بخصوص وقت
خاصی ندارد پس در هر وقتی از شب یا روز بجا آورده شود صحیح است و میشود هم
در شب بجا آورده شود و هم در روز و میتوان جدا بجا آورد و میشود بعضی از نوافل
یومیه یا لیلیه را هر دو را ادا یا قضاء باین نحو بعمل آورد که هم ثواب آن نافله را داشته
دارد و هم ثواب جعفر را و مستحب است بخصوص در اول نهار از روز جمعه که از
نظر بعضی از روایات افضل ازمان این نماز است و هم چنین در شب نیمه شعبان
وارد شده تاکید شدید بر آن و این نماز چهار رکعت است بدو سلام و اگر
کسی را عارض شود بعد از دو رکعت اول بر خاست بعد از انجام امر دو رکعت
دیگر را بجا بیاورد و ضمیمه نماید بدو رکعت سابق و کیفیت این نماز این است
که بعد از قرائت حمد پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و
الله اکبر و در رکوع ده مرتبه بگوید و بعد از سر برداشتن از رکوع نیز ده مرتبه بگوید

ودر سجود اول نیز ده مرتبه بگوید و ما بین دو سجده نیز ده مرتبه بگوید و در سجدهٔ ثانیه
نیز ده مرتبه بگوید و بعد از رفع راس از سجدهٔ اخیر نیز ده مرتبه بگوید و در هر یک
از رکوع و سجود احوط این است که این ذکر را بعد از ذکر اصلی رکوع و سجود از
واجب و مندوب قرار بدهد پس حاصل میشود در هر رکعت هفتاد و پنج تسبیح و همه
نحو عمل بیاورد مجموع چهار رکعت را که ذکر کرده میشود تسبیحات اربع سیصد بار
و میرسد عدد ذکرها بهزار و دویست و اگر مستعجل باشد که نتواند اذکار را در
نفس نماز ذکر کند جایز است که نماز را بدون اذکار بخواند و این اذکار را بعد
از نماز بخواند و مستعجل العرفی بفوات امر مهم کافیست و رسیدن بمرتبهٔ وجوب فی
ضرورت ضرر نیست و احوط این است که در رکعت اولی بعد از حمد اذا زلزلة
و در رکعت ثانیه والعادیات و در رکعت ثالثه اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه
قل هو الله احد بخواند اگرچه جایز است در هر چهار رکعت خواندن سورهٔ مبارکه
توحید و چند قسم دیگر نیز جایز است که متعرض نشدیم و مستحب است در سجود اخر
خواندن این دعا بعد از فراغ از تسبیحات سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ
سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِي التَّسْبيحُ اِلّا لَهُ
سُبْحانَ مَنْ اَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحانَ ذِي الْقُدْرَةِ
وَالْكَرَمِ اَللّهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ
كِتابِكَ وَاِسْمِكَ الْاَعْظَمِ وَكَلِماتِكَ التّامَّةِ الَّتي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا صَلِّ
عَلى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ وَافْعَلْ بي كَذا وَكَذا و بجای کذا و کذا حاجت خود را ذکر
کند و در بعضی از روایات وارد شده دعا در رکعت اخر با تفاوت فی الجمله
و عمل بان نیز خوبست و اگر تسبیحات را در جایی فراموش کند و در اثناء نماز
در حالت دیگر متذکر شود در همان حال بجا بیاورد پس اگر در حال رکوع فراموش
کند و در حال سجود ملتفت شود در حال سجود هر دو را بعمل آورد والله العالم

فصل سیم در نماز تحیت مسجد است بدانکه مستحب است بر کسیکه وارد مسجد

شود دو رکعت نماز بگذارد و در آن هر سوره که خواهد بخواند بلکه هر گاه نخواند
بخواند بلکه رفع میشود مرجوح بودن عبور کردن با بیان بغیر تحیت نوافل رواتب
و غیر آن

فصل چهارم در نماز غفیله است و آن دو رکعت است در میان نماز
مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِبًا
فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحانَكَ
اِنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ
و در رکعت دوم وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلّا هُوَ وَيَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ
اِلّا فِي كِتابٍ مُبينٍ و دستها را بلند کند و بگوید اَللّهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِمَفاتِحِ
الْغَيْبِ الَّتي لا يَعْلَمُها اِلّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بي كَذا وَ
كَذا و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر نماید و بگوید اَللّهُمَّ اَنْتَ وَلِيُّ
نِعْمَتي وَالْقادِرُ عَلى طَلِبَتي تَعْلَمُ حاجَتي فَاَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ
لَمّا قَضَيْتَها لي و سؤال نماید حاجت خود را و احوط آنست که دو رکعت نافله
مغرب را بر این وجه بکند هر چند اظهر جواز اتیان باینست علیحده اگرچه بعد از نماز
مغرب باشد و اگر ترک شد بعضی گفته اند قضا کند و قبول از ایشان خوبست

فصل پنجم در نماز اول ماه است بدانکه مستحب است در روز اول
ماه دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند
و در رکعت دوم بعد از حمد سی دفعه انا انزلناه بخواند و تصدق بکند با نچه تیسیر
[illegible]ل و آسان باشد و قدر متیقن آنست که صدقه بعد از نماز باشد و [illegible]
شود در حدیث است که مجزی باشد عمل سلامتی ماه را بتمام و مستحب است
از نماز این آیات را بخواند بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ وَما مِنْ دابَّةٍ فِي الْاَرْضِ
اِلّا عَلَى اللّهِ رِزْقُها وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبينٍ بِسْمِ اللّهِ
الرَّحْمنِ الرَّحيمِ وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ اِلّا هُوَ وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا

ودر سجود اول نیز ده مرتبه بگوید و ما بین دو سجده نیز ده مرتبه بگوید و در سجده ثانیه
نیز ده مرتبه بگوید و بعد از رفع راس از سجده اخیره نیز ده مرتبه بگوید و در هر یک
از رکوع و سجود احوط این است که این ذکر را بعد از ذکر اصلی رکوع و سجود که
واجب‌اند و بقصد ورود بخواند پس حاصل میشود در هر رکعت هفتاد و پنج تسبیح و تحمید
و تهلیل بیاورد و در مجموع چهار رکعت آنکه ذکر کرده میشود تسبیحات اربع سیصد بار
و میرسد عدد ذکرها بهزار و دویست و اگر مستعجل باشد که نتواند اذکار را در
نفس نماز ذکر کند جایز است که نماز را بدون اذکار بخواند و این اذکار را بعد
از نماز بخواند و شیخ الاعرفی بفوات امر مهم کافیست و سید نیز رتبه وجوب فی
ضرورت بعضی نیست و احوط این است که در رکعت اولی بعد از حمد اذا زلزله
و در رکعت ثانیه والعادیات و در رکعت ثالثه اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه
قل هو الله احد بخواند اگر چه جایز است در هر چهار رکعت خواندن سوره مبارکه
توحید و چند قسم دیگر نیز جایز است که متعرض نشدیم و مستحب است در سجود آخر
خواندن این دعا بعد از فراغ از تسبیحات سبحان من لبس العز و الوقار
سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له
سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة
و الکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من
کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا صل
علی محمد و اهل بیته و افعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجت خود را ذکر
کند و در بعضی از روایات وارد شده دعا در دو رکعت اخیر با تفاوت فی الجمله
و عمل بان نیز خوبست و اگر تسبیحات را در محالش فراموش کند و در اثنای نماز
در حالت دیگر متذکر شود در همان حال بجا بیاورد پس اگر در حال رکوع فراموش
کند و در حال سجود ملتفت شود در حال سجود هر دو را بعمل آورد والله العالم

فصل ششم در نماز تحیت مسجد است بدانکه مستحب است بر کسیکه وارد مسجد

شود دو رکعت نماز بگذارد و در آن هر سوره که خواهد بخواند بلکه هر گاه نخو
نخواند بلکه رفع میشود مرجوح بودن عبور کردن باتیان بفریضه و نوافل رواتب
و غیر آن **فصل چهارم** در نماز غفیله است و آن دو رکعت است در میان نماز
مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین
و در رکعت دوم و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر
و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین و در قنوت دست را بلند کند و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و
کذا و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر نماید و بگوید اللهم انت ولی
نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام
لما قضیتها لی و سؤال نماید حاجت خود را و احوط آنست که دو رکعت نافله
مغرب را بر این وجه بکند هر چند ظاهر جواز اتیان بانست علیحده اگر چه بعد از نماز
مغرب باشد و اگر ترک شد بعضی گفته اند قضا کند و قبول از ایشان خوبست

فصل پنجم در نماز اول ماه است بدانکه مستحب است در روز اول
هر ماه دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند
و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه بخواند و تصدق بکند بانچه میسر
بحال او است باشد و قدر متیقن آنست که صدقه بعد از نماز باشد و در روز
واقع شود در حدیث است که مجزی است بجهت سلامتی ماه را بتمامه و سنت است
بعد از نماز این آیات را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله
الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا

زاد لیشفیه یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم
سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم
الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی
فردا و انت خیر الوارثین و ظاهر آنست که در تمام وجوه میتوان این نماز را
کرد **فصل ششم** در نماز لیلة الدفن است و آن دو رکعت است در رکعت
اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم اولی آنست که بعد از حمد ده
مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و هر گاه سلام گفت بگوید اللهم صل علی محمد و
آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند و آنچه
متعارفست که باید چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و هر گاه در شب دفن نشود چنانچه
متعارفست بعضا تعریض در عبارات بهم رسد مناسب آنست که بعد از دفن نماز
کرده شود **فصل هفتم** در صلوة استخاره است بدانکه از برای استخاره
وارد شده نمازهای چند بطرق مختلفه از جمله طریق معروف بذات الرقاع
است که بجهت بیشتر در کتب معتبره منقولست و طریقش آنست که شش رقعه
گرفته شود و در هر سه رقعه نوشته شود بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله
العزیز الحکیم لفلان بن فلان افعل و در سه رقعه بسم الله الرحمن الرحیم
خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان لا تفعل و بگذارد آنها را در زیر
مصلای خود و دو رکعت نماز کند و بعد از فراغ از نماز سر را بگذارد بسجده
و صد بار بگوید استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة و بعد از رفع راس درست
بنشیند و بگوید اللهم خر لی و اختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة
بعد از آن رقعه ها را بهم بزند و یکی یکی بیرون بیاورد پس اگر سه افعل متوالی
بیاید بسیار خوبست و اگر سه لا تفعل متوالی بیاید بسیار بد است و اگر مختلف
بیرون بیاید تا پنج رقعه بیرون بیاورد پس اگر اکثر افعل باشد فعل راجح است و اگر اکثر لا

تفعل باشد ترک راجح است و بیرون آوردن ششم حاجت نیست بدانکه معنی
خیرة فی عافیة این است که خداوند خیر را عطا نماید با عافیت نه بنوعی که خیر
حاصل شود مثلا بموت اولاد و تلف اموال و این مضمون بخصوص منصوص است
و اگر کسی دو رکعت نماز کند بهر نحو که بخواهد بقصد استخاره و بعد از نماز
استخاره کند بقرآن یا بتسبیح یا بخوان خداوند همان مطلب خواهد فهمود و
اگر بقصد استخاره دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد و یکبار از خداوند
طلب خیر کند بهر لفظی که باشد مثل اینکه بگوید استخیر الله خیرة فی عافیة بلکه
اگر بگوید صد و یکبار استخیر الله فقط نیز کافیست و قصد کند که خداوند جهان
او را هدایت کند بسوی بهتر خیر و آنست پس هر چه در دل او افتاد همان خیر است
و اقدام نماید و عمل کند و اگر در رقعه بنویسد نعم و در رقعه بنویسد لا و
بگذارد دو رقعه را در بندقه از گل یعنی گل را مانند مهر ساخته در آن
کند و این نوشته را بگذارد در میان آن و بندقه و دو رکعت نماز کند و بعد
از نماز بگذارد آن دو بندقه را در زیر دامن خود و بگوید اللهم انی
اشاورک فی امری هذا و انت خیر مستشار و مشیر فاشر علی بما فیه صلاح
و حسن عاقبة و بیرون بیاورد یکی را پس اگر نوشته نعم باشد بکند و اگر نوشته
لا باشد نکند **فصل هشتم** در ذکر بعضی از نمازها که بجهت برآمدن حاجات
و کشف مهمات وارد شده پس میگوئیم در بعضی از کتب معتبر وارد شده است از جناب
امام جعفر صادق ع که اگر امری بر تو دشوار شود پس دو رکعت نماز بکن و بخوان
در رکعت اولی بعد از حمد سوره مبارکه توحید را و انا فتحنا را تا ینصرک
الله نصرا عزیزا و در ثانیه بعد از حمد توحید را و الم نشرح را و حاجت
بخواهد بعد از نماز و اگر در قنوت و در سجود آخر و بعد از فراغ از نماز بخواهد
ان شاء الله تخلف ندارد و در بعضی از کتب معتبره در ذیل روایت دارد که عمل
مذکور بتجربه رسیده و در روایتی وارد شده که اگر مهمی پیش آید چهار رکعت نماز بکن

وقنوتها را نیکو بجا آورد و ارکان نماز را نیکو بعمل بیاورد و شاید مراد از افعال است
مانند رکوع و سجود و شاید مطلق افعال اعم از اقوال مراد باشد و غرض از نیکو بجا
آوردن با آداب و خضوع و خشوع معتبر باشد پس بخواند در رکعت اولی
بعد از حمد وحسبنا الله ونعم الوکیل هفت مرتبه و در رکعت دویم بعد از حمد هفت
مرتبه ما شاء الله ان ترن انا اقل منک مالا وولدا و در ثالث یعنی رکعت اولی
از دو رکعت آخر بعد از حمد بگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هفت مرتبه و در رکعت چهارم بعد از حمد بگوید وافوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد هفت مرتبه پس حاجت خود را بخواهد که برآورده است انشاء الله تعالی
بهتر آنست که حاجت را بخواهد بعد از فراغ از هفت مرتبه افوض امری الی الله
بخواهد و در قنوت نماز رکعت نیز بخواهد و بعد از فراغ از نماز نیز بخواهد که
انشاء الله برآورده است و ظاهر آنست که چهار رکعت بجا آورده میشود بدو
سلام و اینها وارد شده در روایتی که در امالی صدوق ره مذکور است از برای
برآمدن مهمات در نصف شب چهار رکعت ظاهرا و اقرب عرفی نصف ثانی شب است
چهار رکعت نماز کند یعنی بدو سلام چنانکه ظاهر آنست و بعد از فراغ
بسجده رود و صد دفعه بگوید ما شاء الله پس حاجت خود را بخواهد که خداوند
عطا میفرماید و در بعضی از کتب معتبر حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست
که کسی بخدمت سپهر سعادت جناب کاشف الدقایق حضرت امام جعفر صادق ع
عرض کرد که ای مولا و آقای من شکایت میکنم بخدمت شما از اولادی که اطاعت مرا ترک
کرده است و همچنین شکایت میکنم از ظلم و جور سلطانی که بمن تعدی کرده و
میکند استدعا و التماس من آنست که دعائی بمن تعلیم فرموده باشید که ببرکت
آن دعا خلاق عالم جل شانه قرض مرا ادا فرماید و دفع شر و ظلم ظالم از من
بکند پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی شد
در آن وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره مبارکه حمد و آیة الکرسی

بخوان و در رکعت ثانیه سوره حمد و آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته
خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی
لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح
له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام قرآن را
بر سر بگذارد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن وبحق من ارسلته به وبحق
کل مؤمن مدحته فیه وبحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک بعد ده مرتبه بگو
بک یا الله
یا الله بعد از آن ده مرتبه بگو یا محمد و ده مرتبه یا علی و ده مرتبه یا فاطمه و ده مرتبه
یا حسن و ده مرتبه یا حسین و ده مرتبه یا علی بن الحسین و ده مرتبه یا محمد بن علی و ده مرتبه
یا جعفر بن محمد و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی و ده مرتبه یا محمد بن
علی و ده مرتبه یا علی بن محمد و ده مرتبه یا حسن بن علی و ده مرتبه یا حجة بن الحسن ع
بعد از آن حاجت خود را میخواهی و اعتقاد احقر آنست که اینعمل تخلف ندارد
مکرر تجربه شده مختصر **فصل سیم** در نوافل ماه رمضان است بدانکه نوافل
ماه رمضان علاوه بر نوافل رواتب معهوده هزار رکعت است بنابر آنچه ظاهرا
مشهور فیما بین فقها است از اول ماه تا بیستم از برای هر شبی افزوده شد بیست رکعت
هشت رکعت بعد از نماز مغرب و دوازده رکعت بعد از عشا و جایز است عکس
نیز و در دهه آخر افزوده شد از برای هر شبی سی رکعت هشت رکعت بعد از نماز
مغرب و بیست و دو رکعت بعد از نماز عشا و جایز است بجا آوردن دوازده
رکعت بعد از نماز مغرب و هیجده رکعت بعد از نماز عشا و افزوده شد از برای سه شب
متبرکه معهوده سیصد رکعت علاوه بر وظایف سابقه بر صد و بیست رکعت

هو الله
مخفی نماند که در نسخه ...
کرد ریز دهن موجود
بود در اول یک ...
مظنون بظن قوی آنست که
نسخه غلط بوده چون
سیاق بعنوان اند ...
نه قسم پس اگر اراده ...
دو قسم بخواند که ...
دفعه شود یکدفعه با
بلکه بگذرد [illegible]
اطمینان حاصل
شود منه

افزوده شده و شب نوزدهم بروایتی شب نوزدهم و در شب بیست و یکم و بیست و
سیم افزوده شد از برای هر شبی یکصد سی رکعت پس میشود از برای بیست شب اول
پانصد رکعت و از برای ده شب آخر نیز پانصد رکعت و اگر کسی کند ماه ساقط میشود
وظیفه شب آخر و جایز است در سه شب مذکور اقتصار بصد رکعت پس فوت میشود
هشتاد رکعت بیست رکعت نوزدهم و شصت رکعت و شب بیکر پس کسیکه میخواهد
اکتفا کند در آن سه شب بصد رکعت متفرق کند هشتاد رکعت مذکوره را بر چهار
جمعه ماه پس در هر جمعه ده رکعت نماز کند بنماز علی و فاطمه و جعفر علیهم السلام و در
جمعه آخر بیفزاید بیست رکعت بنماز علی علیه السلام و در شب بعد از آن که شب شنبه است
بیفزاید بیست رکعت بصلوة فاطمه صلوات الله علیها و صلوة امیر المؤمنین چهار رکعت
است بدو سلام در هر رکعتی یکحمد است با پنجاه قل هو الله و نماز فاطمه دو رکعت است
در رکعت اولی بعد از حمد صد مرتبه انا انزلناه و در رکعت ثانیه بعد از حمد صد مرتبه سوره
قل هو الله احد را بخواند و صلوة جعفر سابق مذکور شد که چهار رکعت است بدو سلام
و قدر متیقن از این قسم است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت را بخواند
و بعد از آن پانزده مرتبه تسبیحات اربع را بگوید بعد از آن در رکوع بعد از ذکر رکوع
ده دفعه بگوید و بعد از رفع رأس از رکوع در وقفه در سجده اولی بعد از ذکر
سجود ده دفعه بگوید و بعد از رفع راس بین السجدتین نیز ده دفعه بگوید و در سجده
ثانیه نیز ده دفعه بگوید ~~و در سجده ثانیه نیز ده دفعه بگوید~~ و بعد از رفع راس از آن نیز
ده دفعه بگوید کامل میشود هفتاد و پنج و در رکعت ثانیه بعد از حمد و العادیات
بخواند و بهمان نحو عمل کند که مذکور شد و در رکعت اولای از دو رکعت اخیره
بعد از حمد اذا جاء نصر الله بخواند و عمل کند مانند سابق و در رکعت چهارم
بعد از حمد قل هو الله بخواند و بهمان نحو عمل کند و در سجده اخیره دعائی که سابقا
ذکر کردیم بخواند میدانست با کلمه مراتب ثواب نماز جعفر بسیار است و اگر در تمام ماه
پنج جمعه اتفاق نیفتد میتواند یک جمعه را ساقط کند یعنی این افزوده را در یکی از

انها را ترک کند و میتواند از برای آن نیز وقتی قرار بدهد و مخیر است در تعیین وقت آنها
و در کیفیت تقسیط **فصل نوزدهم** در صلوة شب عید فطر است و آن دو رکعت است
در رکعت اولی بعد از حمد هزار مرتبه سوره توحید و در رکعت ثانیه بعد از
حمد یک مرتبه سوره توحید بخواند و در روایتی هم وارد است قرائت سوره توحید
صد مرتبه بجای هزار مرتبه و بعد از فراغ از نماز در سجود و بعد از آن اذکار
و ادعیه مذکوره است که در زاد المعاد و غیر آن مسطور است و با نها رجوع کند
فصل بیستم در روز جمعه نمازهای متعدده افزوده شد از آن جمله
صلوة اعرابی است مانند نماز صبح و ظهر و عصر پس بعد از بلند شدن آفتاب اول
اول دو رکعت نماز میخواند در رکعت اولی بعد از حمد سوره قل اعوذ برب الفلق را
هفت مرتبه بخواند و در رکعت دوم سوره قل اعوذ برب الناس را هفت مرتبه بخواند
و بعد از فراغ از این دو رکعت و سلام دادن آیة الکرسی را هفت مرتبه بخواند
بعد از آن هشت رکعت نماز کند مانند ظهر و عصر هر چهار رکعت بیک سلام در
هر رکعت بعد از حمد یک دفعه سوره اذا جاء نصر الله را بخواند و بیست و پنج بار
سوره توحید را بخواند و بعد از سلام دادن مجموع هشت رکعت بگوید سبحان
الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد مرتبه و از برای
نماز حاجت مخصوصا بعضی طریق خاصی ذکر نموده اند که بنا را بمهلت این حاجت
و قدر متیقن از این است که در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرد و در
روز جمعه دو رکعت نماز کند و حاجت خود را بخواهد ان شاء الله برآورده
خواهد شد و محل خواستن حاجت اگر چه شرعا در اینجا نرسیده اما اگر در حال
قنوت و در سجود آخر و بعد از فراغ از نماز نیز بخواهد امید است که بزودی
اجابت ظاهر شود **فصل بیست و یکم** در نماز شکر است مستحب است در وقت
تجدد نعم الهیه و دفع نقم و بلایا از بنده آن بنده دو رکعت نماز کند بعنوان شکر
کذا روی بود و در رکعت اول بعد از حمد سوره مبارکه توحید را بخواند و در رکعت

ثانیه سوره جحد یعنی قل یا ایها الکافرون را و فضل بسیار است هم صلوة زیارت
مستحب است و دو رکعت نماز کردن بجهت زیارت قبور انبیا و ائمه ع و وقت آن بعد از
ورود و حصول اقل مرتبه زیارتست که حاصل میشود بحاضر شدن در نزد قبر مطهر
بعنوان زیارت و تعظیم و احوط افزودن زیارت قولی است مانند السلام
علیک و رحمة الله و برکاته و مکان آن علی الاحوط قریب عرفی قبر است و افضل
امکنه نزد راس و محاذات سر است و احوط آنست که در حال نماز مقدم نشود یعنی
از محاذات سر امام ع تجاوز نکند و مقدم نشود حتی اگر سعی کند که در حال سجود
هم مقدم نشود شاید بهتر باشد و در زیارات و در دعاها شکر بخصوص وارد
نشده و همچنین در زیارات قبور محترمه غیر انبیا و ائمه اگر باین قسم عمل کنند که
دو رکعت نماز کنند قربة الی الله و ثواب آنرا هدیه مرقد قرار دهند ظاهرا امید است که
ماجور شوند بامراعات کمال احتیاط و از برای روز عید غدیر نماز مخصوص وارد
شد بلکه … لکن مرحوم علامه علی الله مقامه و بعضی از اجلاء دیگر تجویز فرموده اند بلکه
امر استحبابی فرموده اند که بجا آورده شود در صحرا با جماعت و بعد از آن امام
خطبه بخواند و در آن خطبه فضیلت آن روز را ذکر کند و بعد از خطبه امام مردم
با یکدیگر مشغول شوند بمصافحه و مهربانی و مبارکباد گفتن حاصل مراد اینست
که ذکر شد قال فی القواعد و صلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة
یقرأ فی کل رکعة منهما الحمد مرة و کل من القدر و التوحید و آیة الکرسی الی قوله
هم فیها خالدون عشرا جماعة فی الصحراء بعد ان یخطب الامام بهم و یعرفهم فضل
الیوم فاذا انقضت الخطبة تصافحوا و تهانئوا و نمازهای متعدد دیگر در کتب
دعوات مسطورند و از انجمله در شب نیمه شعبان که شب ولادت امام زمان ع
است و امید اجابت دعوات از درگاهی بیش از جمیع اوقات است مستحب است چهار
رکعت نماز در هر رکعت حمد یکمرتبه و سوره توحید صد دفعه بخواند بعد
از آن تعقیب بخوانند بهر قدر که میسر شود و مطلوب واقع شد پس تعقیب کند

بگذاشتن پیشانی و گذاشتن دو گونه روی نیز که قدر متیقن از تعقیبات است و مستحب
در شب نیمه رجب و در شب مبعث و روز مبعث دوازده رکعت نماز که باید خوانده شود
در هر رکعت سوره مبارکه حمد و سوره مبارکه یس و مستحب است در روز اول ذیحجه
صلوة فاطمه ع که در سابق مذکور شد و از جمله نمازها شکر مخصوص وارد شده باینها
نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز است که مستحب است در رکعت اولی بعد از حمد سوره مبارکه
اذا زلزلت سیزده دفعه و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره توحید پانزده مرتبه و باینها
نماز بهترین اعمال و عبادات است در هر مکان و هر زمان میتوان بعمل آورد مگر در جاها
که مخصوصا نهی وارد شده باشد فمن شاء استقل و من شاء استکثر و در نوع
نوافل جایز است نشسته بجا آوردن و در صورتیکه نشسته بجا آورده شود
میشود دو رکعت را دو رکعت محسوب داشت و میشود دو رکعت را یک رکعت
محسوب داشت و الله العالم **خاتمه فی احکام الشک والظن والسهو** یعنی
در بیان احکام شک و سهو و ظن است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در بیان احکام شک است بدانکه شک یا در نفس صلوة است یا در شرط صلوة است
یا در جزء صلوة است پس در اینجا سه مبحث است **مبحث اول** شک در نفس صلوة
است باینمعنی که مکلف شک کند در اینکه آیا نفس نماز را بعمل آورده است یا نه
اینشک یا بعد از خروج وقت است یا با بقاء وقت اگر بعد از خروج وقت باشد
اعتنائی باینشک نیست و قضا لازم نیست اگر با بقاء وقت باشد واجب است بجا
آوردن نماز لکن اگر نماز یکی باشد مثل نماز صبح اشکالی نیست در آن و در نماز
ظهرین و عشائین هم اگر شک در هر دو باشد باید بجا آورد و لکن نماز اول معلوم باشد
و شک در نماز ثانی باشد باز اشکالی نیست در این سه صورت بلا اشکال بجا آوردن
مشکوک فیه لازم است اما اگر بجا آوردن نماز ثانی معلوم باشد و شک در
نماز اول باشد مثل اینکه معلوم باشد که نماز عصر را بعمل آورده است و شک
داشته باشد در اینکه آیا نماز ظهر را بعمل آورده یا نه اشکالی در اینمقام هست

اظهر اینست که لازم نیست بجا آوردن نماز ظهر لکن احوط بجا آوردن نماز ظهر است
بتنهائی و اعادهٔ نماز عصر و دور نیست اگرچه کمال احتیاط اعادهٔ نماز عصر نیز
هست و اگر وقت باقی نباشد مگر بقدر نماز عصر و شک کند که نماز ظهر را بعمل
آورده یا نه لازم نیست بعمل آوردن نماز ظهر خواه نماز عصر را بجا آورده باشد
یا نه لکن اگر عصر را بجا نیاورده باشد متعین است بجا آوردن آن و احتیاط در عدم
قضا است نسبت بنماز ظهر و اگر از آخر وقت بقدر یک رکعت باقی نمانده و مکلف
شک کند در آن نمازیکه آخر وقت تعلق بآن دارد که آیا این نماز را بعمل آورده
یا نه اقوی وجوب بجا آوردن آنست و اگر در اثناء نماز عصر شک کند که آیا
نماز ظهر را بعمل آورده یا نه پس اگر در وقت مختص بنماز عصر باشد اشکالی
نیست در اینکه اعتنائی باین شک نیست و اگر در وقت مشترک باشد دور نیست
که لازم باشد اتمام صلوة عصر و واجب باشد صلوة ظهر و لکن احوط بجا آوردن
نماز ظهر است بعد از فراغ از عصر و اعادهٔ نماز عصر است بعد از بجا آوردن
نماز ظهر مخفی نماند که آنچه گفتیم بعد از خروج وقت اگر کسی شک کند در اتیان
صلوة در وقت لازم نیست اتیان آن در خارج وقت در صورتیست که شک
مسبوق بعلم اجمالی نباشد اما اگر چنین باشد مثلا اینکه کسی بداند که نماز قضا
بسیاری دارد و نداند که چه قدر است احوط آنست که آنقدر بکند تا علم حاصل
شود باینکه نماز قضا در ذمهٔ او نیست و لا اقل باید حاصل شود ظن ببرائت
ذمه و جایز نیست اکتفاء باقل از آن اما اگر نماز قضا محصور باشد و بعضی مشکوک
باشند پس اگرچه در اینجا جواز اکتفاء بقدر معلوم وجهی و قولی دارد لکن حالا
بسبب شدت اشکال زیاده از احتیاط را که تحصیل علم ببرائت است جرأت ندارم
و در اینجا بعضی از فروعات و تفصیلاتست که زیاده را مناسب ندانستم و اگر مکلف
بداند که نمازهای سابق را کرده بود لکن شک کند در اینکه آیا تقلیدش
یا قرائتش درست بوده یا نه یا نحو اینها از شرائط دور نیست که لازم نباشد

قضا کردن آنها والله العالم **مبحث ثانی** در شک در شرط نماز است میگوئیم این
شک یا قبل از دخول در نماز است یا بعد از فراغ از نماز است یا در اثناء نماز
است پس اگر قبل از شروع در نماز باشد مثلا اینکه پیش از شروع در نماز شک
کند که آیا وضو ساخته است یا نه در اینصورت لازمست وضو بسازد و بعد از آن
اتیان بنماز نماید مگر اینکه شک در وضو بعد از وضو ساختن باشد که بعد از وضو
شک نماید در اینکه آیا وضوی او باقی است یا نه در اینصورت محکوم ببقاء است و همچنین
اگر در طهارت از خبث شک کند بعد از حصول علم بنجاست لازمست تحصیل علم بآن
و اگر شک در اصل حصول نجاست باشد محکوم است بطهارت و اگر شک در دخول
وقت باشد لازمست صبر تا علم حاصل شود بدخول وقت و اگر شک در خروج
وقت باشد محکوم ببقاء و عدم خروج است و بالجمله اگر شک کرده در تحقق شرط
شرعی قبل از شروع لازمست تحصیل اعتقاد معتبر بتحقق آن مثل اینکه در روز
ابر از برای دخول وقت جایز است که اکتفا کرده شود بظن و همچنین در امر قبله جایز است
اکتفاء بمظنه بتفصیلیکه در مباحث آنها مذکور شد و اگر شک بعد از فارغ
شدن از نماز باشد اعتنائی باین شک نیست بلکه نماز بجا آورده شده محکوم بصحت
است فرقی نیست در اینباب ما بین شرائط و اجزاء یعنی که اگر مصلی بعد از سلام
شک کند در شرطی از شرایط نماز یا جزئی از اجزاء آن باید بنا بگذارد بر صحت و بنای
شک اعتبار نکند و اگر در سلام شک کند که جزء آخر نماز است پس اگر بعد از دخول
در تعقیب یا عمل دیگر باشد البته اعتنائی باین شک نخواهد بود و اگر داخل در عمل
دیگر نشده باشد لکن باعتقاد اینکه از نماز فارغ شد بحالت شخص فارغ شده
از نماز باشد اگرچه بجهت استراحت مثلا هنوز در اینجا نشسته باشد باز باید بنا
بگذارد بر اینکه سلام را بجا آورده و اگر با اینکه در سلام شک کرده باشد
شک کند در اینکه آیا حالت فراغ از نماز از برای او حاصل شده یا نه در اینصورت
لازمست بجا آوردن سلام و اینمعنی که شک بعد از فراغ اعتنائی ندارد مختص

نماز ندارد بلکه مطرد است در جمیع عبادات در عبادتی اگر بعد از فراغ از عمل شک
کند مکلف در جزئی از اجزاء ان یا در شرطی از شرایط ان محکوم بصحت است تفصیلیکه
که مذکور شد بدانکه انچه ذکر شد از عدم اعتبار شک بعد از فراغ در صورتیست که
نداند عمل بچه نحو واقع شد اما اگر بداند که عمل بفلان کیفیت واقع شد لکن نداند
که چنین عمل صحیح است یا نه حکم ان این نیست بنا میشود که لازم میشود احتیاط
باعاده یا غیر ان مثلا اگر جنب بدنش پاک نباشد و در اب کر غسل ارتماسی کند بقصد
تحصیل طهارت از حدث و خبث معا و بعد از فراغ از غسل شک کند که ایا همچه
عمل صحیح است یا باطل اینجا جای مسئله شک بعد از فراغ نیست بلکه لازم میشود
غالبا احتیاط یا تقلید یا اجتهاد بلکه اگر مثلا چیزی بجائی از بدن چسبیده باشد
که در وقت اشتغال بغسل کردن مطلع نبوده یا ملتفت نبوده و اگر ملتفت میبود
شک میکرد در اینکه اب رسیده یا نه در همچه جا نیز نمیتوانیم حکم بصحت کنیم و ایضا
بدانکه حکم شک بعد از فراغ در اعمال خود مانند حمل بر صحت در اعمال دیگران
مطرد است حتی در غیر عبادات نیز پس اگر شخص مکلف عالم بمسائل ذبح بعد از ذبح
و فراغ از ان و انتقال بحالت دیگر شک کند که من عمل صحیح بجا اورده‌ام یا فاسد عمل
ماضی ممضی و محکوم بصحت است مخفی نماند اینکه حکم بصحت در شرط مشکوک فیه
مختص است اما بالنسبة باعمال بعد پس مندرج در دو قسم اول است که شک سابق باشد
و لازم است بجا آوردن ان بتفصیلیکه مذکور شد پس اگر بعد از نماز ظهر شک کند
در اینکه پیش از نماز وضو ساخته بود یا نه نماز ظهر صحیح است لکن شرعا متطهر
نیست که اگر بخواهد بعد از نماز کند باید وضو بگیرد و اگر شک در اثناء نماز باشد
مثل اینکه در اثناء نماز شک کند در اینکه ایا وضو ساخته بود یا نه مسئله محل اشکال
است اظهر بنظر احقر بطلان نماز است و احوط اتمام نماز و اعاده است بعد از
وضو و اگر در اثناء نماز شک کند در طهر ثوب یا بدن با علم سابق بنجاست پس
اگر ممکن نباشد تطهیر در اثناء نماز بدون فعل منافی و مبطل صلوة و وقت موسع

باشد لازم است قطع صلوة و استیناف ان بعد از تطهیر و اگر وقت مضیق باشد
و ممکن نباشد ادراک نماز در وقت اگرچه بکردن یک رکعت باشد در وقت لازم است
اتمام نماز با همان نجاست مستصحبه و اگر ممکن شود تطهیر در اثناء نماز بدون فعل منافی
و مبطل تطهیر بکند پس بنظر قوی نماید صحت لکن عمل باحتیاط ساحل نجات است مخفی
نماند که انچه ذکر شد در طهارت بعینه مسئله ما سایر شرایط پس بعضی چنین گفته‌اند چنانکه
اگر در اثناء نماز شک کند در اینکه در وقت شروع بنماز وقت داخل شده بود یا
پس اگر در حال تحدث شک نیز دخول وقت مشکوک باشد نماز محکوم بفساد است
و اگر در انزمان وقت داخل شده که بعضی از اجزاء نماز در وقت واقع شده باشد
نماز محکوم بصحت است و حکم اکثر انها برجوع بهمان باب معلوم میشود والله العالم

مبحث ثالث شک در اجزاء نماز است و این شک یا در اجزاء غیر عدد رکعات است
یا در عدد رکعات است پس در اینجا دو مقصد است **مقصد اول** شک در
اجزاء غیر رکعات است بدانکه اگر مصلی شک کند در جزئی از اجزاء نماز قبل از گذشتن
از ان جزء و داخل شدن در جزء دیگر لازم است بجا اوردن مشکوک فیه پس اگر شک
کند در تکبیرة الاحرام پیش از دخول در قرائت یا شک کند در قرائت پیش از دخول
در رکوع لازم است اتیان بانها و همچنین در سایر اجزاء و اگر بعد از داخل
شدن در جزء دیگر باشد لازم نیست عود کردن و اعتنائی بان شک نیست بلکه
در بسیاری از موارد عود نمودن و مشکوک فیه را بجا آوردن جایز نیست
پس اگر شک نماید در تکبیرة الاحرام بعد از داخل شدن در قرائت یا شک کند در
قرائت بعد از داخل شدن در رکوع یا شک کند در رکوع بعد از داخل شدن
در سجود یا در سجود بعد از داخل شدن در تشهد بعد از داخل شدن در قیام
اعتنا بان شک نیست بلکه چنین است اگر شک کند در قرائت حمد بعد
از دخول در سوره بلکه در و نیست چنین باشد اگر شک کند در ایه بعد از داخل شدن
در ایه دیگر و در کلمه بعد از داخل شدن در کلمه دیگر و ظاهر این است که فرقی نیست

یعنی یا وقت بهمین نحو و بعد از آن منه

و حکم مذکور ما بین اجزاء واجبه و اجزاء مستحبه نیز اگر شک کند در تکبیرة الاحرام
بعد از دخول در استعاذه یا شک کند در قرائت بعد از دخول در قنوت اعتنائی
بآن شک نیست و همچنین است اگر شک کند در اقامه بعد از دخول در
اذان یا شک کند در بعضی از فقرات اذان و اقامه بعد از دخول در فقره دیگر
اعتنائی بآن شک نیست و ظاهر این است که داخل شدن در مقدمات مانع از عود
نیست پس اگر شک کند در سجود یا تشهد بعد از میل بقیام پیش از اینکه راست
بایستد لازم است عود کند و سجود و تشهد را بعمل بیاورد و همچنین است اگر بعد از
سر از رکوع برداشتن بجهة سجود شک کند که آیا رکوع را بعمل آورده یا نه اظهر این است که
لازم است عود نماید و رکوع را بعمل بیاورد لکن احتیاط شدید در اعاده آن نماز
بعد از اتمام نماز بلی اگر سر از برداشتن بسمت سجود بعد از طمأنینه بعد از رفع رأس
از رکوع باشد اظهر عدم لزوم عود است لکن احوط اعاده نماز است بعد از فراغ
و همچنین اگر سر از برداشتن بجهة سجده ثانیه بعد از طمأنینه ما بین دو سجده
و قبل از دخول در سجده ثانیه شک در بجا آوردن سجده اولی نماید اعتنائی
بآن شک نیست و اگر در مسئله اولی سمع الله لمن حمده نیز گفته باشد و در
مسئله ثانیه استغفار بین سجدتین را بعمل آورده باشد اشکال کمتر و احتمال
ضعیف تر میشود و اگر بعد از بجا آوردن جزء مشکوک فیه در محلی که داخل جزء
دیگر نشده بود و عود نموده بود معلوم شود که پیش از این آن جزء را بجا آورده
بود زیادتی آن باعث بطلان نماز نمیشود مگر در صورتیکه آن جزء سابق
رکن باشد که در آن صورت نماز باطل است و اعاده آن لازم است لکن در صورتیکه
آن جزء سابق مشکوک فیه رکوع باشد و مصلی عود بآن نموده باشد و بعد از
اشتغال بآن پیش از آنکه رفع رأس نماید متذکر شود که سابقا رکوع را بعمل آورده
بود در این صورت احوط این است که بهمان حالتیکه هست سر بر سجود بگذارد و نماز را تمام
نماید و بعد از آن اعاده نماید اگرچه قول بطلان اقوی نیست و احوط دو سجده

سهوا است در جمیع موارد مگر تکرار اتفاق افتاد بجهة زیادتی مگر در جائیکه تکرار
باعث بطلان نماز شده باشد و واجب بودن سجده سهو یا استحباب آن در مبحث
سجده سهو معلوم خواهد شد **مقصد ثانی** شک در عدد رکعات نماز است
بدانکه شک متعلق بنماز دو رکعتی و سه رکعتی مطلقا موجب بطلان نماز است
خواه شک در نقیصه باشد و خواه در زیاده پس اگر شک کند در نماز مغرب
ما بین دو و سه یا سه و چهار در صبح و قصر نماز محکوم ببطلان است و همچنین
در دو رکعت اول از چهار رکعتی که شک در آن موجب بطلان است یعنی اگر مکلف شک
کند ما بین یک و دو نمازش باطل است و همچنین اگر شک کند ما بین دو و سه یا یک
و دو و سه یا یک و چهار یا یک و دو و سه و چهار و مانند آن از جاهائیکه یا
یک یا دو در میان باشد در صورتیکه شک واقع شود پیش از تمام شدن رکعت
دوم یعنی پیش از سر برداشتن از سجده ثانیه از رکعت ثانیه اگرچه بعد از ذکر
از ذکر واجب باشد در جمیع این صور نماز محکوم ببطلان است لکن در این صورت
که ظنی حاصل نشود و الا نماز صحیح است و لازم است بنا گذاشتن بر مظنون
بنابر اقوی لکن احوط مراعات اعاده است و همچنین در جمیع شکوک گذشته
و آینده در صورت حصول مظنه باید اعتماد بمظنه نمود چنانکه بتفصیل مذکور
خواهد شد و اگر دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی بجا آورده شود بنحو قطع
یا ظن و شک کرده شود در غیر آن پس متصور میشود بصور کثیره که اشاره
میکنیم بچند صورت از آنها **اول** شک ما بین دو و سه است که مصلی بعد از
اکمال سجدتین شک کند در اینکه آیا نماز بجا آورده شده دو رکعت است یا
سه رکعت در این صورت باید بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر نیز بجا بیاورد
و نماز را سلام بدهد و بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا بیاورد که هر یک مخیر است بنابر اقوی لکن احوط جمع نمودن است ما بین
هر دو که هم یک رکعت ایستاده را بجا آورد و هم دو رکعت نشسته و احوط از آن

اعادهٔ نماز است بعد از آن دوم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین
در این صورت باید بنا بگذارد بر چهار و بعد از فراغ از نماز دو رکعت ایستاده
بجا بیاورد سوم شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین
در این صورت نیز باید بنا بگذارد بر چهار لکن باید هم دو رکعت ایستاده بجا
بیاورد بجهت احتمال دو بودن و هم دو رکعت نشسته که بمنزلهٔ یک رکعت ایستاده
است بجهت احتمال سه بودن و در جواز مقدم داشتن دو رکعت نشسته بر دو
رکعت ایستاده و همچنین در جواز بدل کردن دو رکعت نشسته به یک رکعت
ایستاده که سه رکعت نماز ایستاده بجا آورده شود دو رکعت بیک سلام و یک
رکعت بیک سلام اشکال است احتیاط شدید در مراعات ترتیب مذکور و کیفیت
مذکوره است یعنی اول دو رکعت ایستاده را بجا بیاورد بعد از آن دو رکعت
نشسته را بلکه اقوی وجوب مراعات ترتیب مذکور و عدم جواز تقدیم دو رکعت
نشسته است بر دو رکعت ایستاده چهارم شک میانهٔ سه و چهار است
و در اینجا فرق نیست ما بین پیش از اکمال سجدتین و بعد از آن در همه حال که باشد
باید بنا بگذارد بر چهار و بعد از فراغ از نماز یک رکعت نماز ایستاده بجا بیاورد
یا دو رکعت نشسته ولکن احتیاط شدید در مراعات دو رکعت نشسته است
پنجم شک میان چهار و پنج است پس اگر بعد از اکمال سجدتین است یا پیش
از آن اگر بعد از اکمال سجدتین است بلا اشکال محکوم بصحت است بنا را بر چهار
میگذارد و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا میآورد بجهت احتمال زیادتی
رکعت و اگر پیش از اکمال سجدتین باشد یا بعد از رسیدن بحد رکوع است
یا پیش از آن اگر بعد از رسیدن بحد رکوع باشد این مسئله محل اشکال است لکن
اظهر در نظر احقر صحت صلوة است بنا را بر چهار بگذارد و بعد از فراغ احتیاطاً
دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد بلکه احتمال وجوب آن در غایت قوت است و اگر پیش
از رسیدن بحد رکوع باشد نماز صحیح است بلا اشکال لکن در کیفیت عمل بعد از آن

بدانکه اینجا قوی وجوب سجدهٔ سهو است منه

اشکال است اظهر اینست که لازم است بنشیند و شک او بعد از نشستن آن رکعت
راجع میشود بشک میان سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و بعد از فراغ از نماز یک رکعت ایستاده بجا بیاورد و دو
رکعت نشسته و احوط اتیان بدو سجدهٔ سهو است بجهت احتمال زیادتی و احوط
از آن اعادهٔ نماز است بعد از آن ششم شک میان پنج و شش است پس
اگر بعد از رسیدن بحد رکوع باشد نماز محکوم ببطلان است و اگر پیش از آن است
بنشیند و شک او راجع میشود بچهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد
پس بعد از تشهد و سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد مانند شک ما بین چهار و پنج
ابعد اینست که دو سجدهٔ سهو را اینجا بجهت احتمال زیادتی یک رکعت بود فقط
در اینجا علاوه بر آن زیادتی قطعی محقق است احتیاط در دین مقتضی اینست
که دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد قربة الی الله و تخصیص ندهد آنرا بخصوص رکعت
احتمالیه هفتم شک میان سه و پنج است پس اگر در حال قیام باشد بنشیند
و شک او بر میگردد بشک میانه دو و چهار بعد از اکمال سجدتین عمل نماید بهمان
نحو و با دو سجدهٔ سهو بجهت احتمال زیادتی احتیاطاً و اگر بعد از رسیدن بحد رکوع
باشد احتیاط اینست که بمقتضای سه عمل نماید یعنی یک رکعت دیگر نیز بجا بیاورد
و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد بجهت احتمال زیادتی دو رکعت و بعد از آن
نماز را اعاده نماید ملخص مقال اینست که در شک ما بین سه و پنج بعد از بلوغ بحد
رکوع بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر نیز بکند و نماز را تمام کند و بجهت
احتمال زیادتی دو رکعت دو سجدهٔ سهو بکند اگرچه دور نیست که بعمل باین نحو
بری الذمه باشد لکن احوط اینست که بعد از همه نماز را اعاده نماید و همچنین است کلام
در سایر صوری که مذکور میشود هشتم شک میان سه و چهار و پنج است این شک
نیز اگر پیش از رسیدن بحد رکوع باشد باید مصلی قیام را منهدم سازد و بنشیند شک
او راجع میشود بدو و سه و چهار عمل نماید بهمان نحو و دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد بجهت

احتمال زیادتی و اگر بعد از رسیدن بحد رکوع باشد احتیاط در این صورت اینست
که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام نماید و بعد از فراغ از نماز یک رکعت ایستاده
بجا بیاورد یا دو رکعت نشسته و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد و بعد از آن
نماز را اعاده نماید سیزدهم شک میان چهار و پنج و سه است این شک اگر بعد از
رسیدن بحد رکوع باشد احتیاط در این آنست که بنا را بر چهار گذاشته نماز را
تمام نماید و دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد بجهت احتمال زیادتی و دو رکعت قبل الشک
نماز را اعاده نماید و اگر پیش از رسیدن بحد رکوع باشد بنشیند و شک او رجوع
میشود به شک میان سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین عمل را احتیاطا همان نحو که مذکور شد
بکند اینقدر است که در اینجا احوط اینست که بقصد ... سجدهٔ سهو را نیز
بکر رکعتی که احتمالی است چون آن رکعت که منهدم نمود نیز محتمل است زیادتی باشد پس
بجا بیاورد و سجدهٔ سهو را قربة الی الله چهاردهم شک میان چهار و شش است این شک
در هر حال که واقع شود احتیاط اینست که بنا را بگذارد بر چهار و بعد از فراغ دو
سجدهٔ سهو بجا بیاورد بجهت احتمال زیادتی دو رکعت بعد از آن نماز را اعاده نماید
پانزدهم شک میان دو و پنج است بعد از اکمال سجدتین در اینجا احتیاط اینست
که بنا را بر دو بگذارد و دو رکعت دیگر بجا بیاورد و بعد از فراغ از نماز دو سجدهٔ سهو
بجا بیاورد بجهت احتمال زیادتی سه رکعت و بعد از آن نماز را اعاده نماید شانزدهم
شک میان دو و سه و پنج است بعد از اکمال سجدتین احتیاط این است که بنا را بر سه
بگذارد و یک رکعت دیگر نیز بجا بیاورد و بعد از فراغ از نماز یک رکعت ایستاده
بجا بیاورد یا دو رکعت نشسته و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد بجهت
زیادتی دو رکعت و بعد از آن نماز را اعاده نماید هفدهم شک میان دو و
و چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین در اینجا احتیاط اینست که بنا را بگذارد بر
چهار و بعد از فراغ از نماز دو رکعت ایستاده بجا بیاورد و بعد از آن دو سجدهٔ
سهو بجا بیاورد بجهت احتمال زیادتی یک رکعت و بعد از آن نماز را اعاده نماید

هیجدهم شک میان دو و سه و چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین احتیاط این
که بنا را بر چهار بگذارد و بعد از فراغ از نماز دو رکعت ایستاده بجا بیاورد و
بعد از آن دو رکعت نشسته و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد و بعد از همه
اصل نماز را اعاده نماید مخفی نماند که در جمیع فروض مذکوره که شک تعلق به پنج
داشت یا ... شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و غیر مواضعیکه حکم
صریح به بطلان کردیم حکم بصحت همان نحو که ذکر کردیم مثل گذاشتن بر چهار در شک
میان دو و سه و چهار و پنج و عمل بنحو منصوص با عدم لزوم اعاده بنظر این قاصر هم
خالی از رجحان نیست لکن مهما امکن الاحتیاط البته ترک نشود و در مواضعیکه احتمال
زیادتی رکعت قائم است ... سجدهٔ سهو بنا بر اقوی و در سایر مواضع
مذکوره شد اگر چه حکم بوجوب ... مشکل است لکن تا ممکن است البته ترک نشود
و تفصیل موجبات سجدهٔ سهو بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بدانکه بعد
از حصول شک در عدد رکعات لازم است تحری و تامل نمودن فی الجمله بقدریکه
مستقر شود شک و معتد به عرفی شود پس بمحض شک بدون تامل بالمره جایز نیست
باطل نمودن در مواضع بطلان یا بنا را بر احد طرفین گذاشتن در غیر آن لکن
لازم نیست تامل زیاده از وقتیکه حاصل شود یاس از تحصیل ظن یا علم چنانچه توهم
کرده میشود بلی در شک میان چهار و پنج و در موردیکه اعتنائی بان شک نمیشود
حکم بوجوب تروی اشکال است البته احوط مراعات آنست بلکه احتمال تعین خالی از
رجحان نیست و ... المناسب در این مقام اینست که ختم مبحث شود ببیان
چند مطلب مطلب اول اینست که لازم است در جمیع اقسام شکوک مذکوره
عمل شود بنحویکه ذکر نمودیم پس اگر مکلف تخلف نماید یا اعاده نمودن نماز مثل
اینکه شک نماید میان سه و چهار و بنا را بر چهار نگذارد و نماز را تمام ننماید
بلکه اعاده کند اظهر اینستکه اگر فعل مبطلی بعمل بیاورد و بمحض شک عمل را از
سر گیرد نماز اول و ثانی هر دو باطل اند و اگر بعد از شک نماز را فاسد کند مثل

احتیاط م

اینکه استدبار قبله نماید یا عمداً تکلم نماید و بعد از آن اعاده نماید اگرچه تخصیص تمام
و قاصی است لکن عملاً و محکوم بصحت است **مطلب ثانی** اینست که اگر بعضی از
شکوک مذکوره عارض شود کسی را که تکلیف او نماز نشسته باشد و متمکن
از قیام نباشد مثل اینکه کسیکه تکلیف او نماز نشسته است در نماز ظهر شک کند
ما بین سه و چهار یا چنانکه کسیکه تکلیف او نماز ایستاده بود مخیر بود ما بین
یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته در اینجا نیز مخیر است ما بین یک رکعت یا دو
رکعت نشسته یا متعین است دو رکعت نشسته در حق او ولکن مخیر است ما بین اینکه
قصد کند نماید این دو رکعت را عوض یک رکعت ایستاده یا قصد نماید از همان
دو رکعت نشسته اظهر احتمال اخیر است پس در اینجا در شک مذکور متعین است که
که بعد از فراغ از نماز یک رکعت نشسته بجا بیاورد بجهت احتمال فوات
آن و جایز نیست علاوه بر آن و در شک ما بین دو و چهار متعین است دو رکعت
نشسته و در شک ما بین دو و سه و چهار متعین است سه رکعت نشسته بدو سلام
که اول دو رکعت نشسته بجا بیاورد بیک سلام بعد از آن یک رکعت نشسته
بجا بیاورد بیک سلام اگرچه اینجا حکم بلزوم این ترتیب مشکل‌تر از نماز
است لکن قدر متیقن عمل نمودن بترتیب مذکور است و همچنین است تکلیف در
صورتیکه مکلف در اصل نماز قادر بر ایستادن باشد اما بعد از فراغ از نماز
متمکن از آن نباشد و تکلیف او مبدل شود بنماز نشسته پس تکلیف مصلی
در مسائل شکوک بنحویستکه در حق کسیکه تکلیف او در اصل نماز و نماز
احتیاط نماز نشسته بود مذکور شد چنانکه اگر عکس شود که مصلی در حال
نماز قادر بر ایستادن نباشد ولکن در حال نماز احتیاط قادر شود بر ایستادن
در اینفرض تکلیف مصلی مانند کسی است که در اصل نماز و نماز احتیاط هر دو
قادر بر ایستادن باشد بتفصیلی که گذشت لکن در جمیع این فروض احوط اعاده نماز است برایستادن بود
بعد از عمل نمودن بنحو مذکور **مطلب ثالث** در بیان کیفیت نماز احتیاط

و بعضی از اعلام احتمال داده‌اند که این نماز متمم است که در واقع متمم نماز باشد باعتبار
اینکه نماز در واقع ناقص باشد و محتمل است که اصل نماز تمام و این نماز نماز علیحده
باشد لهذا مراعات کرده شده در این نماز جهت جزئیت و استقلال هر دو و بنا باعتبار
اول واجب است منافی نکردن با این نماز و حرام است پیش از شروع در آن بعمل
آوردن چیزیکه در اثنای نماز حرام بود اگرچه منافی با فوریت نباشد بلکه اقوی
این است که اگر مبطلی از مبطلات نماز را بعمل آورد قبل از شروع در نماز احتیاط
واجب میشود احتیاط کردن باعاده اصل نماز خواه آن مبطلی که بعمل آورده مبطل
عمدی و سهوی باشد مثل حدث و استدبار قبله یا مبطل عمدی تنها مثل تکلم که عمداً بعمل آورده
باشد و در هر دو صورت لازم است احتیاط کردن باعاده اصل نماز ولکن احوط این
است که اگر ممکن باشد بعد از عمل آوردن مبطل نماز احتیاط را بجا بیاورد و
بعد از آن اصل نماز را اعاده نماید بلی اگر بعد از حدث معلوم شود که نماز او در
واقع تمام بود مثل اینکه شک نماید ما بین سه و چهار و بنا را بر چهار بگذارد و
بعد از فراغ از سلام محدث شود و قبل از اتیان بطهارت و اعاده صلوة معلوم شود
که نماز او چهار رکعت بوده در اینصورت نه نماز احتیاط ضرور داشت و نه
اعاده اصل نماز و اگر مکلف سهو کند و قبل از بجا آوردن نماز احتیاط تکلم کند
احوط بجا آوردن دو سجده سهو است بلکه ترک آن مشکل است و باعتبار ثانی
که مراعات جهت استقلال باشد واجب است در آن نیت و تکبیرة الاحرام و متعین است
خواندن حمد و جایز نیست بدل نمودن آن به تسبیحات اربع بنا بر اقوی و همچنین واجب است
در آن جمیع آنچه معتبر است در نماز واجب یومیه از شرایط و اجزاء مگر خواندن
سوره و قنوت در مواضعی که رخصت داده شده است و احوط مراعات اخفات
است بلکه ترک آن مشکل است و ظاهر این است که اقتداء در نماز احتیاط نیز
فی‌الجمله جایز باشد مثلاً اگر امام شک کند ما بین دو و چهار و ماموم نیز همچنین
شک کند و بعد از فراغ چون تکلیف هر دو دو رکعت ایستاده است میتوانند

کرما موم را بین دو رکعت نیز اقتدا با مام نماید و همچنین در صورتیکه
تکلیف امام و ماموم هر دو یک رکعت ایستاده باشد و تکلیف دیگری دو رکعت ایستاده
خواه تکلیف امام دو رکعت باشد یا تکلیف ماموم و هم چنین است در جائیکه
امام و ماموم هر دو اختیار نشسته نمایند علی اشکال اما در صورتیکه
اختیار نشسته نماید در صورتیکه اصل نماز را بجماعت نموده باشند در
جواز اقتداء تاملی هست چون فرادی کردن در این خصوص در صورت اخیره اشکال
معتنی به ندارد بنحو فرادی عمل نماید و در اینمقام فروعات چند است که در این
رساله نیست **مطلب رابع** در ظهور موافقت و مخالفت است در نماز
احتیاط بدانکه در هر یک از شکوک مذکوره که مصلی ماموربه نماز احتیاط
بوده اگر باشتباه باقی بماند و حقیقت حال منکشف نشود اشکالی در آن نیست
و اگر حقیقت حال منکشف شود خالی از این نیست یا انکشاف یا قبل از شروع
در نماز احتیاط است یا بعد از فراغ از نماز احتیاط است یا در اثناء نماز
احتیاط است پس اگر قبل از شروع در نماز احتیاط واقع منکشف شود و
اشتباه رفع شود پس اگر معلوم شود که نماز تمام بوده و انچه که مصلی بنا را
بر آن گذاشت مطابق واقع بود بنا بر این دیگر حاجت بنماز احتیاط نخواهد
بود و اگر معلوم شود که نماز او در واقع ناقص بود مثل اینکه شک نمود در
سه و چهار و بعد از نماز معلوم شود که نماز او سه بود در اینصورت باز نماز
اینستکه مکلف مامور بنماز احتیاط نیست بلکه بر همچنین بلا فاصله اتیان برکعت
ناقصه مینماید بدون تکبیرة الاحرام یا حمد یا تسبیحات اربع و دو سجده
سهو بعمل میاورد وجوبا یا احتیاطا چنانکه در محلش مذکور خواهد شد

مخفی نماند که گذشته ۱۲۹۰ در جواز اقتداء در نماز احتیاط بغیر نماز احتیاط که بسبب شک بعد از شروع شود اشکال است مگر کسی احتیاطا اقتدا نکند منه عفی عنه

بلی اگر قبل از تبین حقیقت حال یا بعد از انکشاف و قبل از اتیان برکعت فاقد
مبطلی عمدی و سهوی از او صادر شود مثل اینکه محدث شود و ظاهر این است که
نماز او باطل میشود بلکه اگر سهوا مبطل عمدی بعمل آورده باشد مثل تکلم باز
هم قول ببطلان خالی از رجحان نیست و اگر ظهور حقیقت حال بعد از
فراغ از نماز احتیاط باشد پس اگر معلوم شود تمام بودن نماز اشکالی
در آن نیست که نماز احتیاط بمنزله نافله و موجب اجر خواهد بود و اگر
معلوم شود نقصان نماز و حاجت بنماز احتیاط پس خالی از این نیست یا
مقدار ناقص شده از نماز موافق است با نماز احتیاط یا مخالف است با
او و لابد اشکال معتنی به ندارد و عمل محکوم بصحت و مکلف بری الذمه
خواهد بود پس اگر مصلی شک کند مابین سه و چهار و بنا را بر چهار گذارد
و بعد از فراغ از نماز یک رکعت ایستاده بجا بیاورد و بعد از فراغ از آن
معلوم شود که نماز او سه رکعت بود مکلف بری الذمه خواهد بود و
همچنین اگر در فرض مذکور اختیار دو رکعت نشسته کرده باشد و
بعد از فراغ حقیقت حال معلوم شده باشد عیبی ندارد و همچنین فرض
که دو احتیاط بعمل آورده باشد مثل شک میان دو و سه و چهار که دو رکعت
ایستاده بجا آورده شود و دو رکعت نشسته و بعد از فراغ از هر دو معلوم
شود نقص نماز خواه معلوم شود که نماز دو رکعت بود یا معلوم شود
که سه رکعت بود و بعضی توهم اشکال در فرض اخیر بجهت توسط دو رکعت
نماز احتیاط ما بین اصل نماز که سه رکعت بود با نماز احتیاط کردند لکن
این اشکال در محلش نیست و اگر معلوم شود حقیقت حال بعد از دو رکعت

ایستاده و قبل از شروع در نماز نشسته پس اگر معلوم شود که اصل نماز دو رکعت
بود اشکالی در ان نخواهد بود و اگر معلوم شود سه رکعت بود اشکالی در
مسئله هست باعتبار حاصل شدن دو رکعت ایستاده اظهر انست که نماز باطل
و استیناف ان لازم است لکن احوط انست که قبل از اعاده احتیاطاً نماز برخیزد و
رکعت نماز بدون تکبیرة الاحرام بعمل بیاورد و بعد از ان نماز را اعاده نماید مگر
اینکه مبطلی بعمل آورده باشد که در این صورت بجای احتیاط نیست بلکه بلا اشکال لازم
میشود اعاده نماز و احوط اینست که دو سجده سهو نیز بجا بیاورد چنانکه سابق گذشت
نمود هم مخفی نماند که این فرض از رباعی مندرج در قسم اول است که مذکور شد
نماز احتیاط باشد و اگر مقدار نقص در نماز مخالف باشد با نماز احتیاطیکه بجا
آورده شد یعنی که نقص در نماز کمتر از نماز احتیاط باشد مثل اینکه در دو
و چهار بعد از بجا آوردن دو رکعت ایستاده معلوم شود که نماز او سه رکعت
بود در این فرض اقوی اینست که نماز محکوم است بفساد و لازم است اعاده آن
لکن اگر بعد از دو رکعت مذکوره مبطلیکه موجب بطلان صلوة بوده باشد عمداً
و سهواً بعمل نیاورده باشد احوط انست که برخیزد و یک رکعت اتمام نماید
بدون تکبیرة الاحرام و دو سجده سهو و اعاده نماید اصل نماز را بعد از ان و اگر مقدار
نقص زیاده باشد از مقدار بجا آورده شده از نماز احتیاط مثل اینکه در شک
میان سه و چهار بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده بجا بیاورد و بعد از اتیان
بان معلوم شود که نماز او دو رکعت بود در این صورت اگر مبطلی که موجب بطلان
عمدی و سهوی باشد مثل حدث و استدبار قبله بعمل نیاورده باشد بر میخیزد
و یک رکعت دیگر بجا میاورد بنا بر انچه بعضی از اجله ذکر فرموده‌اند و لکن خالی
از اشکال نیست اگرچه این احتمال بحسب النصوص قوت دارد لکن عمل باین
بنحو مذکور و مراعات احتیاط و سجده سهو احتیاط نماید با اعاده نماز و همچنین
سجده سهو از جهت وجوب سلام بعد از این خواهد آمد و اگر مبطل بعمل آورده

باشد اصل نماز محکوم ببطلان است و اعاده ان لازم است و اگر در فرض مذکور
که حقیقت حال بعد از نماز احتیاط معلوم شود که نماز او دو رکعت بوده و او
اختیار دو رکعت نشسته کرده باشد و بعد از فراغ از ان حقیقت حال منکشف شده
باشد ظاهر اینست که نماز باطل باشد و اعاده ان لازم باشد لکن احوط اینست که
برخیزد و دو رکعت نماز بجا بیاورد بدون تکبیرة الاحرام با حمد یا تسبیحات و اعتنا
بان دو رکعت بجا آورده شده ننماید و اعاده نماید اصل نماز را بعد از ان و اگر
بعد از دو رکعت نشسته و قبل از ظهور حقیقت حال مبطل عمدی و سهوی بعمل آمده
باشد نماز باطل و اعاده ان لازم است و اگر در اثناء نماز احتیاط حقیقت حال
منکشف شود پس اگر معلوم شود تمام بودن نماز اشکالی در بطن نخواهد بود یعنی
معنی که صحت نماز موقوف بر اتمام این نماز نیست لکن احوط اتمام است زیرا که
نافله است و اگر در اثناء نماز احتیاط معلوم شود ناقص بودن نماز خالی از
این نیست یا مقدار ناقص شده موافق است با مقدار نماز احتیاط یا مخالف
با ان اگر قسم اول باشد مثل اینکه شک کرده باشد ما بین سه و چهار و در اثناء
نماز احتیاط معلوم شود که نماز او سه رکعت بوده در این صورت خالی از این نیست
یا نماز احتیاطی که اختیار نمود موافق است با اصل نماز در کیفیت مثل اینکه
در فرض مذکور اختیار یک رکعت نماز ایستاده نموده باشد در این صورت ظاهر
صحت اصل نماز و نماز احتیاط است تمام نمودن همان نماز احتیاط کفایت
میکند و لکن احوط انست که بعد از فراغ از نماز اصل نماز را اعاده نماید
و اگر احتیاطیکه اختیار کرده مخالف باشد با نماز در کیفیت مثل اینکه در صورت
مذکوره اختیار دو رکعت نشسته نموده باشد پس اگر بعد از رسیدن بسجده
رکوع باشد ظاهر کفایت تمام همان نماز احتیاط است و اگر قبل از رسیدن
برکوع باشد اشکال عظیم دارد و اگرچه احتمال صحت در نظر حقیر خالی از رجحان
نیست لکن احتیاط شدید در این است که بعد از اتمام نماز احتیاط اصل نماز را

اعاده

نماید و اگر در اثناء نماز احتیاط معلوم شود که مقدار نقص در نماز مخالف است
با مقدار نماز احتیاط پس این تفاوت یا بزیاده است یا بنقیصه اگر قسم اول
باشد یعنی مقدار نقصان زیاده باشد از مقدار نماز احتیاط مثل اینکه در شک
ما بین سه و چهار بعد از داخل شدن در نماز احتیاط معلوم شود که اصل
نماز دو رکعت بوده پس اگر آن نماز احتیاط در کیفیت موافق باشد با نماز
بانمعنی که در صورت سابقه اختیار یک رکعت ایستاده نموده باشد پس بر آن یک رکعت
نماز احتیاط یک رکعت دیگر میفزاید و دو رکعت تمام نماید بسلام و بعد احتیاطا
در اعاده اصل نماز است بعد از نماز احتیاط و اگر مخالف باشد با اصل نماز در کیفیت
بانمعنی که اختیار نماز نشسته نموده باشد ~~و در اثناء نماز نشسته نموده باشد~~
و در اثناء نماز نشسته معلوم شود که نقص نماز دو رکعت بود اظهر اینست
که نماز باطل است و اعاده لازم است لکن احوط اینست که آن نماز نشسته را
تمام نماید و بایستد و دو رکعت ایستاده بعمل بیاورد بدون تکبیرة الاحرام با حمد یا التسبیحات
اربع و اعاده نماید نماز را بعد از آن و اگر مقدار ناقص شده کمتر باشد از نماز
احتیاط مثل اینکه در شک ما بین دو و چهار بعد از داخل شدن در دو رکعت
نماز احتیاط معلوم شود که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر برکوع رکعت ثانیه
رسیده باشد اقوی اینست که نماز باطل است لکن احوط اینست که آن دو رکعت را
قطع نظر نماید و از آن اعراض کند و یک رکعت ایستاده بجا بیاورد با حمد یا تسبیحات
بدون تکبیرة الاحرام و اعاده نماید اصل نماز را بعد از آن و اگر برکوع رکعت
ثانیه نرسیده باشد همین یک رکعت بجا آورده شده را محسوب نماید و بنشیند و تشهد و
سلام بدهد و احتیاطا اصل نماز را اعاده نماید والله العالم مطلب خامس
در بیان حکم کثیر الشک است بدانکه کثیر الشک کسی است که صدق کند بر او که بسیار
شک میکند مثل اینکه هیچ نباشد که با صحت مزاج و اجتماع حواس در هر سه
نماز لاعلی التعیین شک بکند مجملا همینکه شک مصلی در صلوة عرفا بسیار شود

واگر نماز احتیاط ص ح

واز حد

و از حد اعتدال المزاج خارج شود و صدق کند بر او کثیر الشک از برای او
در شریعت حکم خاصی است غیر احکام سابقه چنانکه بیان خواهد شد و فرق
نمیکند در اینجا ما بین اینکه شک کند در موارد مختلفه یا در مورد واحد پس
اگر کسی با اجتماع حواس در سه نماز مثلا شک کند ما بین دو و سه باید بحکم
کثیر الشک عمل نماید بلی اگر از استقراء در حال او معلوم شود اختصاص کثرت
شک او بیک مورد چنانچه گاهی اتفاق میافتد شخص مصلی در یک مورد خاص
مدتهای مدید شک میکند و در سایر موارد اصلا شک نمیکند بنحویکه فهمیده
میشود که ملکه کثرت شک او مختص است بمورد خاص این شخص اگر اتفاقا در
مورد دیگر شک نماید در آن بحکم کثیر الشک عمل نمودن مشکل است توضیح
مقام اینست که حالت کثیر الشک متصور میشود بدو صورت صورت اولی
اینستکه کثرت شک او اختصاص بمورد خاص نداشته باشد در این صورت بلا
اشکال کثیر الشک است و حکم کثیر الشک مترتب خواهد شد صورت ثانیه
اینستکه کثرت شک او در یک مورد اتفاق افتاده باشد این فرض متصور میشود
بسه صورت صورت اولی اینستکه اگر بالفعل کثرت شک او در مورد
خاص اتفاق افتاده باشد لکن از حالت خود بفهمد که قلب او در مرحله اعتقاد
در افعال و اقوالها از حالت اعتدال و اوساط ناس خارج است و در ملکه
تحصیل اعتقاد نقصی در قلب او وسوسه حادث شده صورت ثانیه اینست
که معلوم باشد از برای او که حالت قلب او در تحصیل اعتقاد در سایر افعال
و اقوال نماز مثل سایر ناس است و اصلا نقصی در ملکه اعتقاد او حاصل
نشده مگر در مورد مخصوص صورت ثالثه اینست که حالت مکلف بالنسبه
بسایر موارد مشتبه باشد در صورت اولی و ثالثه مصلی کثیر الشک است
و اشکال معتد به ندارد اما صورت ثانیه محل اشکال است لکن احتمال بودن اینهم
از اقسام کثیر الشک خالی از رجحان نیست پس اگر کسی در نماز کثیر الشک باشد

اما

اما در وضو چنین نباشد ظاهر این است که حکم کثیر الشک در رجوع مختص بنماز
است در وضو باید بقاعده شک عمل نماید و اینهم در جائیست که از برای مصلی
مظنه حاصل نشود اما اگر بسیار شک کند لکن غالبا شک او منتهی بظن شود و
شک باقی نماند و با قطع نظر از این شکوک که منتهی بمظنه میشوند کثیر الشک
نباشد ظاهر این است که چنین کس کثیر الشک نیست و احکام بر آن مترتب نیست
بلکه اگر بسیار شک کند اما بعد از دخول در فعل دیگر باشد که شک معتبر نباشد
که کثیر الشک او منحصر در جهت باشد اجرای حکم کثیر الشک بر آن مشکل است بلکه ظاهر
اینست که نتوانیم حکم کثیر الشک بر آن جاری کنیم بعد از اینکه موضوع کثیر الشک معلوم
شد بدانکه حکم کثیر الشک این است که اعتباری بشک او نیست بلکه باید بنا بگذارد
بر اینکه مشکوک فیه بعمل آورده شد اگرچه هنوز از محلش تجاوز ننموده باشد و
داخل در فعل دیگر نشده باشد مگر در جائیکه انفعل مشکوک فیه باعث بطلان
نماز باشد که در این صورت باید بنا بگذارد بر اینکه بجا آورده نشده پس اگر شک
کند ما بین سه و چهار باید بنا را بر چهار بگذارد و حاجت بنماز احتیاط نیست
و اگر شک کند ما بین چهار و پنج باید بنا را بر چهار بگذارد و حاجت بسجده
سهو نیست مجملا کثیر الشک در جمیع موارد شکوک باید بنا بگذارد بر اینکه مشکوک
فیه را بعمل آورده است مگر در جائیکه بجا آوردن آن موجب بطلان باشد در
این صورت باید بنا بگذارد بر عدم آن پس اگر در سجود با بقاء محل شک کند در اینکه
یکی بجا آورده شده یا دو باید بنا بگذارد بر اینکه هر دو سجده را بعمل آورده و اگر در
رکوع شک کند که آیا یک مرتبه رکوع کرده یا دو دفعه باید بنا بگذارد که یک رکوع
بجا آورده و بر این قیاس است سایر مواضع و این حکم از برای کثیر الشک باقی است
تا وقتیکه از کثیر الشک بودن بیرون برود و اگر بعد از اینکه شخص کثیر الشک
شد شک نماید در اینکه آیا از کثیر الشک بودن بیرون رفته یا نه باید حکم
کثیر الشک را جاری نماید چنانکه اگر اولا شک کند در اینکه آیا کثیر الشک شده یا نه

باید احکام شکوک را مترتب بنماید و این اشتباه بسیار متعارف میشود باین نحو
که شک کند در عدد شکوک خود یا شک کند در حالت خود باعتبار اینکه آیا او
پریشانی حواس است یا واقعا حالات او از اعتدال خارج شده چون گاهی اتفاق
میافتد که در سه شک متوالی میکند مثلا و معلوم میشود که از پریشانی حواس
که چنین اتفاق افتاد اینمعنی باعث کثرت شک نمیشود بلکه باید بقاعده شک
عمل نماید و گاهی باعتبار وقوع شکوک در چنین حال مشتبه میشود دوران
که آیا لازم باشد عمل نمودن باحکام شکوک که سابقا ذکر نمودیم و جایز نباشد
مترتب ساختن حکم کثیر الشک و اگر بعد از حصول شک مظنه حاصل شود باحد
طرفین آیا لازم است متابعت مظنه یا ظن او مانند شک غیر معتبر است اشکال
در مسئله هست لکن آنچه مستفاد از بعضی از نصوص معتبره است ~~اشکال در مسئله~~
~~هست لکن آنچه مستفاد از بعضی از نصوص معتبره است~~ اینست که مظنه او نیز اعتبار
نیست پس اگر مصلی شک کند در حالتیکه نشسته است که آیا یک سجده را بجا آورده
یا دو سجده و بعد ملاحظه کند که یک سجده بعمل آورده است اعتنا بآن نمیکند و
بنا میگذارد بر اینکه دو سجده را بعمل آورده مجملا کثیر الشک اعتنا بشک خود
نمیکند و بنا میگذارد بر اینکه مشکوک فیه بعمل آورده شد مگر در صورتیکه معلوم
شود بجا نیاوردن آن

مطلب [illegible] در بیان حکم شک امام و مأموم است

بدانکه شک در اینمقام یا مختص بامام است باینمعنی که امام شاک است دون مأموم
یا مختص بمأموم است که مأموم شاک است دون امام یا هر دو شاکند بنابر اینکه شک
مختص بامام باشد مأموم یا واحد است یا متعدد بر فرض اینکه مأموم متعدد باشند
یا متفقند یا مختلف در صورتیکه امام و مأموم هر دو شاک باشند خالی از این
نیست یا شکهای ایشان موافقند مثل اینکه هر دو شک نمایند ما بین سه و چهار
یا مختلفند مثل اینکه احدهما شک کند ما بین سه و چهار و دیگری شک کند
ما بین دو و چهار و در صورت اختلاف یا قدر مشترکی دارند مانند شک ما بین

دو و سه و چهار یا بالمره متباین باشند مثل شک ما بین دو و سه و چهار و پنج و در
جا هائیکه شک مختص باحدهما باشد خالی از این نیست یا اعتقاد دیگری قطعی است
یا ظنیست و کیفکان بعد از رجوع احدهما بدیگری یا مظنه حاصل میشود بر
وفق معتقد دیگری یا بحالت شک باقی میماند یا مظنه حاصل میشود برخلاف
پس میگوئیم اما در صورتیکه شک مختص باحدهما باشد و از برای شخص شاک
برجوع بدیگری مظنه حاصل شود میتواند بان ظن اعتماد نماید بلکه لازمست
مثل آنکه اشخاص بران و فرقی نیست در این باب ما بین هیچیک از صور مذکوره حتی اگر
ماموم واحد باشد و فاسق باشد و اعتقاد او هم ظنی باشد و برجوع کردن امام
باو مظنه حاصل شود میتوان باو اکتفا کردن و اعتماد کردن و اگر مظنه حاصل
نشود و متحیر و شک باشد پس در این صورت اشکالی هست لکن اقوی اینست که
اعتباری با شک نیست باین معنی که اگر ماموم شک کند دون امام ماموم اعتنا
بشک خود نمیکند و متابعت میکند امام را هر چند معتقد او اگر چه مظنه حاصل نشده
باشد و همچنین اگر امام شک کند دون ماموم امام رجوع میکند بماموم
و متابعت میکند معتقد او را اگر چه ماموم واحد و فاسق باشد و مظنه هم حاصل
نشود و اقوی اینستکه فرقی نیست در رجوع و اعتماد احدهما بدیگری ما بین اینکه
آن دیگری اعتقادی که دارد قطعی باشد یا ظنی پس جایز است رجوع نمودن هر یک
از امام و ماموم بدیگری اگر چه اعتقاد آن دیگری که شاک نیست ظنی باشد
نه قطعی و لکن در ظنی احتیاط در اعاده نماز است بعد از آن خصوصاً با عدم ظن و
خصوصاً با فسق ظان اما اگر اعتقاد احدهما ظنی باشد و اعتقاد دیگری قطعی
باشد مثل اینکه ماموم مظنه داشته باشد که نماز ایشان سه رکعت است و امام
قاطع باشد که چهار رکعت است یا امام مظنه داشته باشد که چهار رکعت است
و ماموم قاطع باشد که سه رکعت است پس در این صورت یا باید ظان رجوع بقاطع نماید
که ظن بدل اینها با قطع دیگری بمنزله شک است یا ظن متبع است مطلقا که ظان باید

بمظنهٔ خود عمل نماید مسئله محل اشکال است اظهر در نظر احقر احتمال اخیر است که ظن
در اینجا مانند ظن در سایر مواضع معتبر است مطلقا و با وجود ظن رجوع بغیر صحیح
نیست و اگر از برای امام شکی حاصل شود و در میان ماموین اختلاف شود باین
معنی که ماموین شاک نباشند بلکه همه قاطع یا ظان باشند و لکن در اعتقاد مختلف
باشند پس اگر از برای امام برجوع بماموین مظنه باحد طرفین حاصل شود عمل
نماید بظن خود اشکالی از برای ماموین که با او موافقند نیست اما ماموینی که
مخالفند و اعتقاد قطعی یا ظنی برخلاف او دارند باید بمعتقد خود عمل نمایند و اگر از
برای امام مظنه حاصل نشود باید امام بقاعده شکوکیکه سابق ذکر نمودیم عمل نماید
و ماموین نیز هر کسی اعتقادیکه دارند بمعتقد خود عمل نمایند و اگر امام و ماموم
هر دو شک کنند خالی از این نیست یا موافقند در شک یا مخالف اگر موافق باشند
عمل مینمایند بقاعده شکوکیکه سابق ذکر نمودیم پس اگر هر دو شک کنند ما بین
سه و چهار بنا میگذارند بر چهار و عمل میکنند بنحویکه در شک ما بین سه و چهار ذکر
شد و اگر شکوک ایشان مختلف باشند خالی از این نیست یا قدر مشترکی در بین
هست که ممکنست رجوع احدهما بدیگری مثل اینکه امام شک کند ما بین سه و چهار
و ماموم شک کند ما بین دو و سه یا عکس این که ماموم بنحو اول شک کند و امام
بنحو ثانی یا چنین قدر مشترکی در بین نیست مثل اینکه احدهما شک کند ما بین دو
و سه و دیگری شک کند ما بین چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین اگر قسم اول باشد
اظهر اینستکه رجوع میکنند احدهما بدیگری در آنچه یقین دیگری و مشکوک فیه
او است مثلا در جائیکه امام شک نماید ما بین دو و سه و ماموم شک کند
ما بین سه و چهار و چون رکعت سیم بودن نماز برای ماموم قطعیست یعنی قطع دارد
که کمتر از سه نیست امام بنا را بگذارد بر سه بودن و چون چهار نبودن نماز برای
امام قطعیست که قطع دارد زیاده از سه نیست ماموم رجوع نماید باو و بنا
بگذارد که چهار نیست پس هر دو بنا را میگذارند بر سه و مقتضای آن عمل نمایند و اگر

قسم ثانی باشد واضح است که رجوع احدهما بدیگری صحیح نیست بلکه هر یک بمعتقد خود
عمل مینمایند مخفی نماند اینکه در جمیع مواردیکه ما بین امام و ماموم اختلاف باشد
بنحویکه صحیح نباشد رجوع احدهما بدیگری متعین است قصد انفراد بنا بر آنچه جمعی
از اجلاء علماء تصریح نموده اند و اینحکم در جمیع موارد بنظر احقر محل نظر است
لکن چون اقوی اینستکه از برای ماموم در حال اختیار جایز است قصد انفراد امر
آسان است و عمل باین **مطلب سابع** در بیان حکم شک و سهو در نماز احتیاط مطلب سابع
و در سجده سهو است بدانکه اگر از برای مصلی شکی حاصل شود در نماز احتیاط
مثل اینکه در شک ما بین دو و چهار بعد از بنا گذاشتن بر چهار و فراغ از نماز
مشغول شود بدو رکعت نماز احتیاط و در اثناء آن شک کند ما بین یک و دو
اعتنائی باین شک نیست یعنی که باید بنا بگذارد بر آنچه مشکوک فیه را بجا
آورده پس در شک اینجا دو در نماز مذکور باید بنا بگذارد بر دو و نماز را تمام
نماید و عمل دیگر ضرور نیست چنانکه اگر در دو سجده سهو سهوی کند و یکی از
موجبات سجده سهو را بعمل بیاورد صاحب سجده سهو نخواهد بود اما اگر در
نماز احتیاط سهوی کند که در نماز موجب و سجده سهو باشد و در دو سجده
سهو شکی نماید آیا حکم نیز چنین است که اثری بر این شک و سهو مترتب نمیشود
یا نه مسئله محل اشکال است توضیح مرام این استکه در این مقام چند مسئله
است **مسئله اولی** اینستکه مصلی در نماز احتیاط شک نماید در عدد
رکعات در اینصورت تکلیفش اینستکه بنا بگذارد بر اکثر مگر در صورتیکه
احد طرفی شک زیاده باشد باید بنا بگذارد بر اقل **مسئله ثانیه** اینستکه
شک کند در فعلی از افعال نماز احتیاط بعد از داخل شدن در فعل دیگر
در اینصورت نیز بلا اشکال اعتباری باین شک نیست **مسئله ثالثه** اینستکه
شک کند در فعلی از افعال قبل از داخل شدن در فعل دیگر در اینجا اندک
اشکال هست لکن اظهر این استکه باز اعتباری باین شک نیست مثل کثیر الشک

بنا میگذارد بر اینکه مشکوک فیه را بعمل آورده باشد **مسئله رابعه** اینستکه
در دو سجده سهو شکی کند در عدد سجده ما بین یک و دو و در اینجا نیز ظاهر این
استکه باید بنا بگذارد بر اکثر **مسئله خامسه** اینست که در دو سجده
سهو سهوی کند مثل اینکه تکلم کند سهواً یا بکلامیکه در نماز موجب سجده سهو
شود بلا اشکال در اینجا سجده سهوی نخواهد بود **مسئله سادسه**
اینستکه در نماز احتیاط سهوی کند که موجب و سجده سهو باشد در اینجا اگرچه
حکم بوجوب سجده سهو اشکالی دارد لکن احتیاط شدید در مراعات است
مطلب ثامن در بیان حکم شک در نماز نافله است بدانکه آنچه گفتیم در باب شکوک
مختص بفرایض بود اما نوافل پس میگوئیم اگر کسی شک کند در عدد رکعات نافله خواه
در نافله دو رکعتی باشد یا غیر آن و خواه شک در نقیصه باشد مثل اینکه شک
کند ما بین یک و دو یا در زیاده باشد مثل اینکه شک کند در نافله دو رکعتی
ما بین دو و سه در هیچ حال این شک موجب بطلان نماز نمیشود بلکه در جائیکه
شک متعلق برکعت زیاده نباشد مکلف مخیر است ما بین بنا بر اکثر و بنا بر اقل
شاید افضل بنا بر اقل گذاشتن باشد پس اگر بنا بر اقل گذاشت مشکوک فیه را
بعمل میاورد و اگر بنا بر اکثر گذاشت لازم نیست بجا آوردن نماز احتیاط
و در جائیکه احتمال رکعت زیاده میرود بنا میگذارد بر اقل و جواز بنا بر اکثر در
اینجا مشکل است و اگر شک کند در فعلی از افعال صلوة نافله پس اگر بعد از داخل
شدن در فعل دیگر باشد اعتنائی باین شک نیست و اگر قبل از دخول در فعل دیگر باشد
باز محتمل استکه میتواند ترک نماید و بنا بر این بگذارد که بجا آورده باشد و اگر موجبی
از موجبات سجده سهو در نماز نافله اتفاق بیفتد باعث سجده سهو نمیشود و
الله العالم **مطلب تاسع** در احکام مظنه است در نماز پس میگوئیم این ظن
یا متعلق بنفس نماز است یا متعلق بجزء نماز است یا متعلق بشرط نماز است پس کلام
در اینمطلب واقع میشود در سه مقام **مقام اول** در بیان ظن متعلق بنفس

نماز است پس میگوئیم اینمظنه یا با بقاء وقت است یا بعد از خروج وقت است و کیفیت
یا مظنون بجا آوردن نماز است یا مظنون ترک آن پس اینمطلب منحل میشود بچهار
مسئله **مسئله اولی** اینست که با بقاء وقت مظنه کند ترک صلوة را
معلوم است با شک در آن لازم بود بجا آوردن با مظنه ترک بطریق اولی لازم
خواهد بود **مسئله ثانیه** اینست که با بقاء وقت مظنه نماید بجا آورده است
پس این ظن اگر مستند بسبب شرعی نباشد اعتباری بآن ظن نیست و لازم است اتیان
بصلوة و اگر مستند باشد بسبب شرعی مثل شهادت عدلین ظاهر اینست که بتواند با
اعتماد نماید یا بخبر عادل واحد پس در آن اشکال است اظهر عدم جواز اعتماد بآن
است **مسئله ثالثه** اینست که بعد از خروج وقت مظنه نماید که در وقت
اتیان بنماز نموده است در اینصورت ظاهر اینست که قضاء آن لازم نیست خواه ظن
او مستند بسبب شرعی باشد یا نباشد اگرچه احوط مراعات قضا است خصوصا در
فرض ثانی که ظن مستند بسبب شرعی نباشد **مسئله رابعه** اینست که بعد
از خروج وقت مظنه نماید که در وقت نماز را اتیان بآن ننموده پس اگر آن ظن مستند
بسبب شرعی باشد مثل اینکه دو عادل شهادت بدهند که ذمه تو مشغول بقضا است
در اینصورت اظهر وجوب قضا است و اگر شهادت بدهند که تو امروز اتیان
بنماز ننمودی شاید اشکالی در حکم بوجوب نباشد لکن احتیاط شدید در مراعات
آنست و اگر ظن مستند بسبب شرعی نباشد حکم در مسئله خالی از اشکال نیست
لکن عدم وجوب قضا اظهر است **مقصد ثانی** در بیان ظن متعلق بجزء نماز است
میگوئیم این ظن یا متعلق بعدد رکعات نماز است یا متعلق بافعال غیر عدد رکعات
است و در صورتیکه متعلق بعدد رکعات باشد یا متعلق بدو رکعت اخیره از نماز
چهار رکعتی است یا متعلق بدو رکعت اولی از چهار رکعتی نماز واجب
یا سه رکعتی است ما در صورتیکه ظن متعلق بعدد دو رکعت اخیره از نماز چهار
رکعتی بوده باشد بلا اشکال ظن او معتبر است لازم است بنا گذاشتن بمقتضای ظن

و واجب نیست نماز احتیاطی بعد از آن مطلقا و اگر متعلق بدو رکعت اولی و غیره
آن از نمازهای غیر چهار رکعتی بوده باشد اشکالی دارد اقوی اعتبار مظنه است
در آنها نیز پس در جمیع صور ظنون متعلقه بعدد رکعات بنا میگذارد بر اینکه
آن مظنون بجا آورده شده خواه موجب بطلان نماز باشد یا نه پس در شک میان
چهار و پنج اگر مظنه نماید که نماز او چهار رکعت است باید نماز خود را چهار رکعتی
بداند و صحیح بداند و اگر مظنه کند که نماز او پنج رکعت است باید نماز خود را
باطل بداند و احوط اینستکه بجهت علاج عدد و سجده سهو نماید باینمعنی که با
مظنه ظن نماز را تمام کند و دو سجده سهو کند و بعد از آن اعاده کند و بر همین
قیاس است سایر موارد و اگر ظن متعلق بافعال نماز باشد پس اگر قبل از داخل
شدن در فعل دیگر مظنه کند که مشکوک فیه را بعمل نیاورده بلا اشکال لازم است
بجا آوردن آن و اگر بعد از دخول در فعل دیگر مظنه کند بجا آوردن مشکوک
فیه را بلا اشکال باید بنا بگذارد بر اینکه بعمل آورده شد و اگر بعد از دخول
در فعل دیگر مظنه نماید ترک فعل سابق را فی الجمله اشکالی در حکم بوجوب
برگشتن و بجا آوردن فعل سابق هست لکن اقوی وجوب آنست پس واجب است
که برگردد و آن جزء مشکوک فیه را بعمل بیاورد مگر در صورتیکه این مظنه
بعد از داخل شدن در رکن دیگر باشد که در اینصورت عود نمودن صحیح نیست بلکه
اگر آن جزء فراموش شده رکن باشد نماز فاسد است و اگر غیر رکن باشد نماز
بلا اشکال صحیح است لکن در حکم بوجوب قضاء اجزائیکه قضاء آنها لازم است
و وجوب سجده سهو در مواردیکه سجده سهو لازم است در اینصورت که ترک
مظنون است فی الجمله اشکالی هست احتیاط شدید در اتیان بآنست و اگر قبل از
داخل شدن در فعل دیگر مظنه نماید بجا آوردن مشکوک فیه را حکم در مسئله خالی
از اشکال نیست لکن احتمال اعتبار مظنه خیلی در این فرض خالی از رجحان نیست
مجملا ظاهر اینست که مظنه در جمیع افعال و اقوال نماز معتبر باشد خواه متعلق بعدد

دکتمان باشد یا غیر آن خواه مظنون از ارکان باشد یا غیر ارکان خواه مقتضای ظن صحت صلوة باشد یا بطلان آن در جمیع فروض باید مصلی بمقتضای مظنه عمل نماید اینهم در صورتی بود که مظنه در اثناء نماز باشد اما اگر بعد از فراغ از نماز مظنه نماید ترک جزئی از اجزاء واجبه نماز را خالی از این نیست یا فصل معتد به ما بین فراغ و حصول ظن متحقق شده یا نه اگر فصل معتد به شده باشد اعتنائی بآن ظن نیست و نماز محکوم بصحت است و اگر بلا فاصله باشد مسئله محل اشکال احتیاط در دین مقتضی آنست که احکام علم را بران مترتب نماید مانند ظن در اثناء نماز مخفی نماند که اگر ظن بترک جزء بعد از فراغ از نماز مستند بشهادت عدلین باشد باید بمقتضای آن عمل نماید مطلقا علی الاحوط **مقام ثالث** در بیان ظن متعلق بشرط نماز است میگوئیم این ظن یا قبل از دخول در نماز است یا در اثنا نماز است یا بعد از فراغ از نماز و کیف کان یا مظنون تحقق شرط است یا انتفا آن بود در اینمقام نیز چند مسئله است **مسئله اولی** اینستکه قبل از دخول در نماز مظنون باشد عدم تحقق شرط ~~بدانکه اگر قبل از دخول در نماز مظنون باشد عدم تحقق شرط~~ بدانکه اگر قبل از دخول در نماز مظنون باشد عدم تحقق شرط بی اشکال اتیان بآن شرط لازم است و با عدم آن داخل در نماز نمیتوان شد پس اگر قبل از دخول در نماز مظنون باشد عدم طهارت از حدث یا عدم طهارت از خبث نمیتوان داخل در نماز شد مگر بعد از پاک نمودن خود از حدث و خبث ولکن وجوب وضو در صورتیست که پیش از این محدث بوده باشد و شک کند در اینکه وضو ساخته است یا نه و مظنون باشد که وضو نساخته است و همچنین در مسئله خبث آنچه گفتیم در صورتیست که پیش از آن معلوم باشد نجس بودن لباس یا بدن یا محل جبهه از مواضع سجود و شک کند در اینکه آیا تطهیر کرده است یا نه و مظنه کند که تطهیر ننموده اما اگر معلوم باشد که پیش از این با وضو بوده و شک کند در اینکه وضوء او باقی است یا ناقضی بعمل

آورده و مظنون او این باشد که ناقضی بعمل آمده یا معلوم باشد که لباس او مثلا پاک بوده و مظنه داشته باشد که نجس شده پس خالی از این نیست این ظن یا مستند بسند شرعی است مثل اینکه دو عادل شهادت بدهند بر تحقق ناقض وضو یا نجس شدن ثوب یا بدن در این صورت آن ظن معتبر است و لازم است تطهیر از حدث و خبث اما اگر ظن مستند بسبب شرعی نباشد مثل اینکه شخص با وضو از برای او نعاسی اتفاق افتد و شک نماید در اینکه خواب ناقض وضو متحقق شد یا نه و مظنه نماید که متحقق شد یا اینکه شخص طاهر از خبث مظنه کند که ترشح بول باو رسیده و جامه اش نجس شده در اینگونه موارد را اعتباری بآن مظنه نیست بلکه باید خود را متطهر از حدث و خبث بداند اینهم در طهارت از حدث و خبث بود و اما در سایر شرایط پس میگوئیم با ظن بعدم دخول وقت البته مشروع نیست دخول در صلوة و همچنین با ظن ببودن چیزی از جنس ما یصح السجود علیه صحیح نیست غالبا بآن سجده نمودن و در باب لباس گاهی میتوان با ظن بخلاف عمل نمودن مثل لباس معمول از پوست حیوان مأکول اللحم که از بازار مسلمین اخذ کرده شده باشد با ظن باینکه فی الواقع تذکیه شرعیه نشده و مانند این از موارد دیگر که باید حمل بر صحت نمود زیرا که اقوی اینست که در اینگونه موارد حمل بر صحت متعین است اگر چه ظن بر خلاف باشد مادامیکه بمرتبه ثبوت نرسیده باشد ولکن در اینفروض گفته که شرط معلوم التحقق است زیرا که علم وجدانی در اینموارد حاصل نیست و علم شرعی کافی نیست و در لباس مشتبه که آیا حریر محض است یا نه اگر مظنه شود که حریر محض است و ظن مستند بسبب شرعی نباشد نیز حکم بوجوب اجتناب مشکل است والله العالم **مسئله ثانیه** اینستکه اگر قبل از دخول در نماز مظنون تحقق شرایط باشد پس میگوئیم اگر مظنون تحقق طهارت از حدث یا خبث باشد خالی از این نیست یا سابقا متطهر بوده و مظنون بقاء آن مثل اینکه معلوم بوده باشد که پیش از این با وضو بوده و بدنش پاک بوده بعد از آن شک کند در اینکه آیا ناقض وضو بعمل آمده یا نه و یا ملاقات بنجاست

اتفاق افتاده باشد و مظنون شود بقاء وضو و بقاء طهارت در اینصورت بلا اشکال
میتوان اعتماد باین ظن نمود و اتیان بصلوة کرد و اگر اصل طهارت از حدث یا خبث
معلوم نباشد یا بمعنی که معلوم باشد که سابقا بی طهارت بوده و نداند که آیا یکی
از طهارات ثلث را اگر تکلیفا و بوده بعمل آورده یا نه و مظنه کند که عمل آورده
یا معلوم باشد که سابقا متنجس بوده و شک کند در اینکه آیا تطهیر کرده یا نه و مظنون
باشد که تطهیر نموده پس اگر این ظن مستند بسبب شرعی مثل شهادت عدلین باشد
معتبر است والا معتبر نخواهد بود **مسئله ثالثه** اینست که بعد از فراغ از نماز
مظنون شود تحقق شرائط اشکالی نیست در حکم بصحت نماز بجا آورده شده در
اینصورت چنانچه از ملاحظه شک بعد از فراغ معلوم میشود **مسئله رابعه**
اینست که بعد از فراغ از نماز مظنون شود انتفاء بعضی از شرائط نماز مثل اینکه
باعتقاد اینکه با وضو است اتیان بنماز نمود و تا حین فراغ نیز جازم بر این بوده
بعد از فراغ از نماز تزلزل حاصل شود و مظنه نماید انتفاء آنرا پس اگر این تزلزل
بعد از فصل معتدبه باشد اعتنا بآن نیست و فعل او محمول بر صحت است ولی
اگر بعد از آن بخواهد عبادتی بعمل آورد که مشروط بآن شرط باشد باید آن
شرط را بعمل بیاورد و اگر بلا فاصله بعد از فراغ از نماز و انتقال از هیئات
نماز بحالت دیگر این تزلزل و مظنه حاصل شود اشکال عظیم دارد اگرچه احتمال
صحت نماز بجا آورده شده در نظر خالی از رجحان نیست لکن مهما امکن ترک
احتیاط ننماید **مسئله خامسه** اینست که در اثناء نماز مظنون باشد
عدم تحقق بعضی از شرائط یا علم بانتفاء آن در سابق دارد اینجا اقوی اینست که
این ظن بمنزله علم است و باید حکم علم را مترتب بدارد پس اگر در اثناء نماز
مظنون شود که متطهر از حدث نیست با اینکه سابقا محدث بوده نماز محکوم
ببطلان است مطلقا و اگر مظنون شود که طاهر از خبث نیست با اینکه معلوم
باشد که سابقا متنجس بوده محکوم بنجاست است و باید ملاحظه نمود که آیا زمان

نماز موسع است یا مضیق و آیا پیش از دخول در نماز عالم بوده و فراموش نموده یا جاهل
بوده و آیا در اثناء نماز متمکن از تطهیر هست بدون فعل منافی یا نه بجهة اطلاع
بر احکام این تفصیلات رجوع نماید بمبحث طهارت بدن و لباس مصلی در مقدمات
صلوة ولی اگر معلوم باشد که پیش از این متطهر از حدث و خبث بوده و در اثناء نماز
مظنون شود که ناقض وضو متحقق شده یا ملاقات نجاست اتفاق افتاده اعتنا
بآن تزلزل نیست و نماز محکوم بصحت است مگر اینکه این ظن مستند بسبب شرعی باشد
چنانکه نادرا اتفاق میافتد **مسئله سادسه** اینست که در اثناء نماز مظنون
شود تحقق شرطی مثل اینکه در اثناء نماز شک نماید در اینکه با وضو است یا نه و
مظنون شود تحقق آن پس اگر معلوم شود تحقق وضو در سابق و شک کند در
حصول ناقض و مظنون باشد عدم تحقق آن البته اشکالی در عمل نخواهد بود و اگر اصل
بعمل آوردن وضو مثلا مظنون باشد مسئله محل اشکال است پس مهما امکن مراعات
احتیاط شود مثل اینکه در سعه وقت بهمان حالت تمام کند و بعد از تحصیل
طهارت نماز را اعاده نماید مخفی نماند که آنچه در مسئله رابعه و خامسه و سادسه
ذکر کردیم بالنسبه بطهارت از حدث و خبث بود اما سایر شرائط مانند وقت
و قبله و ما یصح السجود علیه پس محتاج بتفصیل زیادی که مناسب این رساله نیست
و حکم اکثر مسائل متعلقه بآنها از رجوع بهمان باب معلوم میشود والله العالم
مطلب ثالث در بیان احکام سهو است پس میگوئیم سهو متعلق بنماز یا به
متعلقات شرائط آن یا متعلق است باجزاء آن و کیفیات آن این سهو
یا در اثناء نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس در اینجا چند مبحث است **مبحث اول**
سهو در شرائط نماز است که ملتفت شود بآن بعد از فراغ از نماز و این قسم
منقسم میشود بچند قسم **اول** سهو در طهارت از حدث است که مکلف سهو نماید
و بدون غسل و وضو و تیمم مشغول بنماز شود و بعد از فراغ از نماز ملتفت
شود در اینصورت بلا اشکال لازم است اعاده نماز در وقت و قضاء آن در خارج

وقت **دویم** سهو در لباس غصبی است بانمعنی که عالم بغصبیت لباس بابدن
بوده باشد و فراموش نموده مشغول بنماز شود و بعد از فراغ از نماز ملتفت شود
در اینصورت نیز اقوی اینست که نماز محکوم به بطلان است و واجبست اعاده آن در وقت
و قضاء آن در خارج وقت **سیم** سهو در وقت است بانمعنی که با علم باینکه وقت
داخل نشده سهو نموده داخل در نماز شد بعد از فراغ از نماز ملتفت شد که تمام
نماز او در خارج وقت شد البته چنین نماز فاسد خواهد بود بلکه با اتحاد
اگر بعضی از نماز در وقت نیز واقع شود حکم بصحت مشکل است البته عمل باحتیاط
احتیاط نماید **چهارم** سهو در قبله است بانمعنی که عالم بقبله باشد و در
حین شروع در نماز توجه بسمتی نماید باعتقاد اینکه آن سمت سمت قبله است
و بعد از فراغ از نماز ملتفت شود که این سمتیکه او توجه نموده سمت قبله نبوده
است پس میگوئیم خالی از این نیست یا نماز او واقع شده ما بین یمین و یسار قبله
یا واقع شده بعین یمین یا یسار قبله یا واقع شده بر خلاف قبله پس اگر نماز واقع شود
بسمت ما بین یمین و یسار قبله حکم کرده میشود بصحت صلوة و اگر واقع شود بسمت
یمین یا یسار یا بر خلاف قبله خالی از این نیست این التفات یا در بقاء وقت است یا بعد
خروج وقت اگر با بقاء وقت باشد لازم است اعاده نمودن و اگر ملتفت شد بعد
بعد از خروج وقت پس در صورتیکه نماز واقع شده باشد بسمت یمین و یسار
قضاء آن لازم نیست و اگر واقع شده باشد بسمت خلف قبله که استدبار باشد بعید
لازم باشد احوط مراعات نمودن قضا است **پنجم** سهو در مکانست بان
معنی که مصلی عالم بغصب بودن مکان بود و لکن فراموش نمود باعتقاد اینکه
مباح است مشغول بنماز شد بعد از فراغ از نماز متذکر شد که این مکان مباح
نبود پس میگوئیم خالی از این نیست یا وقت داخل شدن در مکان نیز ملتفت غصبیت
نبوده و باعتقاد مباح بودن داخل در آن شده مثل اینکه مسلمانی در مکان
غصبی منزل نموده و مکلف عالم بآن بوده زمانی فراموش نموده و باعتقاد اینکه

انمنزل مملوک غاصب است باذن غاصب داخل در آن مکان شده و باعتبار اذن او
مشغول بنماز شد و بعد از فراغ از نماز ملتفت شد بغصبی بودن آن مکان در
اینصورت بلا اشکال نماز صحیح است نه اعاده آن در وقت ضرور است نه قضاء آن در
خارج وقت و اگر داخل شده در آن مکان با اعتقاد غصبی بودن و با التفات باین
باشد لکن در حین نماز فراموش نموده اتیان بنماز نموده باشد این فرض دو قسم است
قسم اول آنستکه از راه بی مبالاتی در دین اصلاً در مقام احتراز نبوده باشد
و ناوی این نبوده باشد که نماز را در مکان مباح بجا بیاورد که اگر این فراموشی
هم نمیشد اتیان بنماز در آنجا مینمود چنانکه غاصبین غالباً بالنسبه بمنازل غصبی
چنین اند در اینصورت بلا اشکال نماز باطل است صورت ثانیه اینست که
در وقت داخل شدن در آن مکان اگر چه بی مبالاتی نموده باشد اما در باب نماز قصد
این بوده که مسامحه ننماید و نماز را در مکان مباح بجا بیاورد لکن در وقت نماز
غافل شد و اتیان بنماز نمود بعد از فراغ از نماز متذکر شد ظاهر اینست که در این
فرض نیز نماز باطل است **هفتم** سهو نمودن در لباس است بهمان معنی که در
مکان مذکور شد این نیز بهمان تفصیل است که مذکور شد حکم آن نیز بهمان تفصیلی
که مذکور شد اگر چه بعضی از اقسام لباس مغصوب حکم ببطلان نمودن مشکل است
لکن احتیاط شدید در مراعات حکم مکان است در لباس سیم و اگر سهو نموده باشد
و اتیان بصلوة در جزء حیوان غیر ماکول اللحم نموده باشد و بعد از فراغ از نماز
ملتفت شده باشد نماز او باطل است و اگر سهو در حریر کرده باشد یعنی اگر مرد اصل
پوشیدن آنرا عالما پوشیده باشد و مسامحه کرده باشد و در وقت نماز فراموش کرده
باشد نماز باطل است و اگر از اصل عالم نبوده عیبی ندارد و اما از مسئله سهو خارج
است و اگر عالم بوده و سهو کرده در اصل پوشیدن که پوشیدن آن تقصیر واقع
و ملتفت نشد تا از نماز فارغ شد نماز صحیح است و بجهت تفصیل این مطالب
رجوع بمحل مکان و لباس نمائید **نهم و دهم** در بیان سهو در شرائط است

کرمند که شود بان در اثناء نماز و آن نیز چند قسم است **اول** سهو در طهارت
از حدث است در اثناء نماز باینمعنی که باعتقاد اینکه با وضو است مثلا داخل در نماز
شود و در اثناء نماز معلوم شود که بی وضو بوده البته در این صورت نماز محکوم ببطلان
است هم چنین است کلام در غسل و تیمم **دوم** سهو است در طهارت از خبث
باینمعنی که غافل بود بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر آن قبل از نماز
و در اثناء نماز متذکر شد که ثوب او نجس بود یا عدم ازاله آن نجاست شروع بنماز
نموده در این صورت نیز ظاهر اینستکه نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است
بعد از ازاله نجاست یا نزع آن لباس نجس **سیم** سهو در قبله است یعنی اختیار
اتیان بنماز نمود بسمتی باعتقاد اینکه این سمت قبله است و در اثناء نماز فساد
اعتقاد او منکشف شود و مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این متصور
میشود بچند صورت **اول** اینست که در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز اتیان
نموده پشت بقبله بود **دوم** اینستکه در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز
که اتیان نموده بسوی یمین یا یسار بوده باینمعنی که سمت قبله سمتی بود که اگر متوجه
بآن سمت میشد نسبتیکه بعضی از نماز را اتیان بآن سمت نموده در جانب یمین او
یا یسار او واقع میشد ظاهر اینست که در این دو قسم نماز باطل است و استیناف نماز
لازم است **سیم** اینستکه در اثناء نماز مشخص شد که آنچه از نماز که اتیان نمود
واقع شد ما بین یمین و یسار یعنی که مذکور شد در این صورت نیز ظاهر اینست که نماز صحیح
بوده باشد لکن لازم است که بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود و در
حین توجه قطع اشتغال بافعال واجبه نماز نماید ملکه افعال مستحبه نیز چنین است
چهارم سهو در وقت است باینمعنی که با علم باینکه وقت داخل نشد سهوا شروع
نماز و در اثناء ملتفت شد پس اگر بعد از التفات هنوز داخل نشده باشد البته نماز
فاسد و اعاده آن لازم است و اگر این وقتیکه او ملتفت شد ~~پس اگر بعد از التفات هنوز~~
~~وقت داخل نشده باشد البته نماز فاسد و اعاده آن لازم است و اگر این وقتیکه او ملتفت~~

شد

~~شد پس اگر بعد از التفات هنوز وقت داخل نشده باشد البته نماز فاسد و اعاده آن~~
لازم است و اگر این وقتیکه او ملتفت شد بعد از دخول وقت باشد اشکال عظیم دارد و احتیاط
شدید باشد وقت در اتمام و اعاده است **پنجم** سهو در مکان است باینمعنی که
باعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نموده مثل اینکه در خانه کسی شروع بنماز نموده
در اثناء نماز مطلع شد که خانه مغصوب بوده در این صورت قطع نماز معین و استیناف
نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد در این صورت
آنچه از نماز که اتیان نموده قبل از ظهور فساد اعتقاد محکوم بصحت است و تتمه نماز را
در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل بیاورد مخفی نماند که از آنچه در سابق ذکر
کردیم معلوم میشود که حکم بصحت صلوة واقعه در مکان مغصوب مخصوص
صورتیست که مصلی خود را بآن مکان با غفلت و ذهول از غصبیت واقع شده باشد
نه اینکه عالما و عصیانا داخل شود و در حال نماز غافل شود **ششم** سهو در لباس
است باینمعنی که پیش از شروع در نماز عالم بود باینکه این لباس لباسی است که نماز
در آن صحیح نیست بعد از آن غافل شد یا فراموش کرد و داخل نماز شد و در اثناء
نماز ملتفت یا متذکر شد پس اگر وقت موسع است و قدرت بر تحصیل لباس صحیح و
ازاله نماز در وقت هست اگر چه بادراک یک رکعت باشد واجب است قطع نماز
و تحصیل یا تصحیح و استیناف نماز و اگر وقت مضیق باشد و ممکن شود احتیاطا
با تمام یعنی امر دائر بین المحذورین نباشد مثل اینکه لباس متنجس باشد یا از حیوان
مذکی باشد و غیر ماکول اللحم احتیاط کند با تمام و اعاده که اقرب بنجاست در دیباره
از تفاصیل در مباحث مقدمات صلوة مذکور شد **هفتم** سهو در اجزاء
نماز است و آن چند قسم است قسم **اول** اینست که موجب بطلان نماز و وجوب
اعاده است و آن چند چیز است **اول** سهو نمودن در رکعتی از رکعات نماز
بزیاده باینمعنی که سهوا یک رکعت یا زیاده از آن را زیاد بعمل آورد مثل اینکه نماز
نماز چهار رکعتی را پنج رکعت بعمل بیاورد یا سه رکعتی را چهار رکعت بعمل بیاورد یا در نماز

فاسد است

فاسد است و واجب است اعادهٔ آن خواه ملتفت شود در وقت یا ملتفت شود بعد از
خارج شدن وقت مگر مسافری که سهوا نماز عصر را تمام بجا آورد و ملتفت
نشود مگر بعد از خروج وقت که قضاء آن لازم نیست چنانکه در محلش ذکر نمودیم
و فرق نیست در صورت زیاد نمودن رکعت ما بین اینکه بعد از رکعت اخیره بقدر تشهد
نشسته باشد یا نه تشهد خوانده باشد و قبل از سلام برخواسته باشد یا نه که در
جمیع صور باطل میشود نماز بزیادتی رکعت لکن در جائیکه بعد از تشهد یا بعد از گذشتن
بقدر اقل واجب از تشهد باشد احتیاط شدید در اینست که آن نماز را تمام نماید
و ثانیا اعاده نماید یعنی اگر قبل از فراغ از نماز ملتفت شود احوط اینست که قطع
نماز ننماید بلکه نماز را تمام کند بعد از آن اعاده نماید مگر اینکه احتیاط باعتبار تنگ
بودن وقت یا غیر آن ممکن نباشد دویم سهو نمودنست در کم کردنی از نماز بنقیصه
با عدم التفات بآن مگر بعد از صدور مبطل عمدی توضیح مطلب اینست که اگر کسی سهو
کند در نماز و بنابرین ترک کند رکعتی یا زیاده از آن کند رکعتی را و ملتفت نشود تا اینکه
فارغ شود از نماز باتیان بسلام واجب خالی از این نیست یا ملتفت میشود بآن
قبل از صادر شدن مبطلی از مبطلات نماز در اینصورت بلا اشکال نماز صحیح است پس
میخیزد و آن یک رکعت یا زیاده را بجا میاورد بدون تکبیرة الاحرام بلکه بهمان نحوی که
قبل از سهو مأمور بآن بود و اتیان بسجدهٔ سهو میباید نمود چنانکه در مبحث آن مذکور
خواهد شد یا ملتفت میشود بعد از صادر شدن چیزیکه باطل کنندهٔ نماز باشد عمدا
نه سهوا مثل تکلم قلیل و مانند آن در اینصورت نیز اقوی اینست که نماز صحیح است لازم
است که برخیزد و نماز را تمام نماید با سجدهٔ سهو یا ملتفت نمیشود مگر بعد از صادر
شدن چیزیکه مبطل باشد عمدا و سهوا مثل حدث و استدبار قبله در اینصورت اقوی
اینست که نماز باطل است و واجب است اعادهٔ آن و اگر مبطل عمدی و سهوی فعل کثیر باشد
که محو کنندهٔ صورت نماز باشد و غیر از آن مبطل دیگری بعمل نیامده باشد محل اشکالست
احتیاط شدید با امکان احتیاط در اینست که بعد از التفات نماز را تمام نماید

و سهوی من

و مراعات سجدهٔ سهو در جائیکه موجب آن بعمل آمده باشد نماید بعد از آن مثل نماز را
اعاده نماید سیم سهو نمودنست بزیادتی رکنی از ارکان نماز خواه رکوع
باشد یا غیر رکوع ملتفت بآن شود در صورتیکه در رکوع باشد قبل از رفع
رأس یا ملتفت شود بعد از رفع رأس در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است لکن در
صورت اولی احوط اینست که رفع رأس نموده سر از پر شود اتیان بسجده نماید و نماز
تمام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید بجهة زیاد نمودن رکن باعث بطلان نماز است
مطلقا چه تکبیرة الاحرام باشد چه رکوع باشد چه سجدتین معا باشد نه سجدهٔ واحده
که زیادتی آن سهوا باعث بطلان نماز نیست بنا بر اقوی اما قیام رکنی پس زیادتی
آن با انفراد ظاهرا متصور نمیشود بلی استثناء شده از حکم مذکور زیادتی در نماز
جماعت در بعضی از موارد چنانکه در محل آن ذکر نمودیم چهارم سهو نمودنست
بترک نمودن رکنی از ارکان نماز با عدم التفات بآن مگر بعد از داخل شدن در رکن دیگر
و سهو نمودن در تکبیرة الاحرام یا قیام در حال تکبیرة الاحرام است اگرچه ملتفت
شود بآن قبل از دخول در رکن دیگر پس اگر سهو نماید بترک نمودن تکبیرة الاحرام
یا قیام در حال تکبیرة الاحرام نماز محکوم ببطلان است اگرچه ملتفت شود
بآن قبل از داخل شدن در رکوع و اگر سهو کند در ارکان دیگر پس اگر ملتفت
شود قبل از دخول در رکن دیگر لازمست بجا آوردن آن و اعادهٔ آنچه بجا آورده
شد که جای آنها بعد از بجا آوردن آن رکن بود و اگر بعد از داخل شدن در رکن
دیگر باشد نماز باطل و اعادهٔ آن لازمست پس اگر فراموش نماید رکوع را و
ملتفت نشود مگر بعد از داخل شدن در سجود یا فراموش نماید سجدتین را
و ملتفت بآن نشود مگر بعد از داخل شدن در رکوع بعد از آن نماز محکوم ببطلانست
اما اگر سهوا ترک نماید دو سجدهٔ اخیره را و ملتفت بآن نشود مگر بعد از فراغ از
نماز پس اگر التفات بآن بعد از صادر شدن چیزی باشد که باطل کنندهٔ نماز باشد

عمداً و سهواً نماز باطل و اعاده آن لازم است و اگر قبل از صادر شدن مبطلی از مبطلات
نماز باشد اظهر این است که نماز صحیح است و لازم است عود نموده اتیان بسجده نماید
بعد از آن اعاده تشهد و تسلیم نماید و لکن احوط اعاده نماز است بعد از آن و
همچنین است اگر التفات بان بعد از صادر شدن چیزی باشد که باطل کننده باشد
عمداً نه سهواً بنا بر اقوی و حکم سجده سهو در امثال اینها وارد در مبحث آن مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی **پنجم** سهو نمودن در سلام واجب است در بعضی از
صور توضیح مطلب آنست که اگر مصلی فراموش نماید سلام واجب را و بعد از تشهد
اتیان بسلام واجب ننماید بر خیالی و این نیست یا ملتفت میشود بان قبل از صادر
شدن باطل کننده عمدی و سهوی یا ملتفت میشود بعد از آن پس اگر قبل از صدور
چنین مبطل متذکر شود واجب است اتیان بسلام بعد از التفات بان و نماز
محکوم بصحت خواهد بود و اگر ملتفت نشود مگر بعد از صدور چنین مبطلی
مسئله محل اشکال است احتیاط شدید در قول ببطلان و وجوب اعاده است
قسم ثانی از اقسام سهو در نماز قسمی است که باعث بطلان نماز نیست
ولکن واجب است اتیان بان اگر متذکر شود بان قبل از داخل شدن در رکن
بعد از آن و واجب است قضا نمودن آن بعد از نماز اگر ملتفت شود بان بعد
از داخل شدن در رکن بعد از آن و آن فراموش نمودن سجده واحده است
و تشهد اول که اگر فراموش نماید یکی از این دو را و ملتفت نشود مگر بعد از داخل
شدن در رکن بعد از آن نماز صحیح است و لازم است قضاء آن بعد از فراغ از نماز
بنا بر اقوی و همچنین است سجده واحده از رکعت اخیره و تشهد آخر که ملتفت بان
نشود مگر بعد از سلام واجب که در اینجا نیز اظهر صحت صلوة و وجوب قضاء آن
است مطلقا و احوط وجوب قضاء هر یک از تشهد و صلوات است اگر فراموش شود
یکی از آنها بلکه احتمال وجوب خالی از رجحان نیست و تفصیل سجده سهو در
مبحث آن مذکور خواهد شد انشاء الله **قسم ثالث** از اقسام سهو در نماز قسمی

مخفی نماند که در اینجا اگرچه کتاب صحیح است لکن در این مسئله احتمال بطلان بنظر مرحوم راجح میاید بطلان صلاة مصلی بعلت ترک سجدتین در رکعت اخیره و عدم التفات بان مگر بعد از سلام احتیاط واجب است عملا بنحو مذکور در متن بعمل احتیاط مذکور در آن نماز اعاده صلوة است بعد از آن مگر در صورتی که متذکر بعد از صدور مبطل عمدی و سهوی باشد که بلا اشکال نماز باطل خواهد بود منه

که اگر ملتفت شود قبل از داخل شدن در رکن بعد از آن واجب است عود نمودن
و بجا آوردن آن و ما بعد آن و اگر ملتفت شود بعد از داخل شدن در رکن بعد
از آن واجب نیست اعاده آن و نه قضاء آن مانند سهو از قرائت حمد یا سوره یا
یا طمانینه بعد از رکوع یا طمانینه بین السجدتین که اگر متذکر با تنها پیش از
داخل شدن در رکن دیگر باشد لازم است عود نمودن و بجا آوردن
آنها و اگر بعد از داخل شدن در رکن دیگر باشد چیزی بر مصلی نیست **قسم رابع**
از اقسام سهو در نماز قسمی است که اگر با بقاء محل آن متذکر شود لازم است
اتیان بان و اگر بعد از تجاوز نمودن از محل متذکر شود عود بان لازم نیست
اگرچه قبل از دخول در رکن بعد از آن باشد و مثال آن ذکر رکوع و سجود است
که اگر ملتفت شود بان مادامیکه از حد رکوع و سجود تجاوز نکرده لازم
است اتیان بان و اگر بعد از تجاوز نمودن از حد رکوع و سجود ملتفت شود جایز نیست
عود بجهة ذکر آن و همچنین است وضع هر یک از اعضاء سبعه غیر جبهه
بر زمین و هم چنین است طمانینه در رکوع و سجود **قسم خامس** از اقسام
سهو در نماز قسمی است که لازم نیست عود بان مطلقا و آن مانند جهر و اخفات
که اگر مکلف ترک نماید جهر را در مواضعیکه معتبر است در آن جهر نمودن یا
اخفات را در مواضعیکه معتبر است اخفات نمودن سهواً لازم نیست عود
نمودن باتیان بان بلکه بعد از تذکر اتیان مینماید بکیفیت معتبره
در ما بقی و همچنین طمانینه در حال قرائت و تشهد بنا بر آنچه تصریح نموده اند
بان جمعی از اصحاب والله **مبحث چهارم** در بیان اسباب سجده سهو و کیفیت آن
سهو است و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان اسباب سجده سهو است
بدانکه واجب است سجده سهو از برای جبران نقص نماز و واجب در پنج موضع
اول تکلم بیجا است و مراد از کلام بیجا سخنی است که مشتمل بر دو حرف باشد
و از دعا و قرآن و ذکر نباشد که تکلم بچنین کلام عمداً موجب بطلان و سهواً موجب

دو سجدهٔ سهو است و همچنین حرف واحدیکه فهماننده مطلبی باشد مثل فِ و قِ که فعل امر هستند و باعتبار اشتمال بر ضمیر فاعل کلام‌اند که این نیز مانند دو حرف کلام است و یا باداء دو حرف بنحویکه باشد عرفاً صدق نماید تکلم نه مانند تعداد افراد تنحنح که مصداق تکلم نیست عرفاً اگرچه بدقت عقلیه بتوان استفادهٔ دو حرف از آن نمود که چنین چیزی نه عمداً مضر است و نه سهواً و اگر مصلّی گمان کند که از نماز فارغ شده است لهذا تکلم نماید و بعد از تکلم ملتفت شود این در حکم سهو است و موجب سجدهٔ سهو است و لکن اگر بعد از سلام بیجا باشد در حکم دو سجدهٔ سهو است یا تعدد اسباب و تداخل مسببات است که اشاره بآن خواهد آمد انشاءالله

دوم از اسباب سجدهٔ سهو سلام واجب است که در غیر محل واقع شود باین معنی که اگر مصلّی باعتقاد اینکه نماز را کامل نموده اتیان بسلام واجب نماید و بعد از فراغ از سلام فساد اعتقاد او منکشف شود لازم است برخیزد و نماز را تمام نماید و بعد از فراغ از نماز بجهت زیادتی سلام دو سجدهٔ سهو بعمل آورد بلکه چنین است امر اگرچه تذکر و التفات در اثناء سلام واجب باشد همینکه بعض حروف از آن تکلم نموده باشد واجب است بعد از فراغ از نماز دو سجدهٔ سهو نماید اما سلام مستحب که عبارت از السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه باشد پس باعث سجدهٔ سهو نخواهد بود بنابر اقوی و همچنین است تشهد کلاً و بعضاً بنابر اظهر اگرچه احتیاط شدید در مراعات سجدهٔ سهو است از برای هر زیادتی که در نماز بقصد جزئیت اتیان شود اگرچه قنوت باشد و همچنین نقیصه و اگر مصلّی در مواضعی از شکوک که بایست بنا را بر اکثر بگذارد بنا را بر اکثر گذاشته باشد و اتیان بسلام نموده باشد بعد از سلام معلوم شود که نماز ناقص بوده سلام بی موقع اتفاق افتاده است احتمال وجوب دو سجدهٔ سهو قائم است لهذا احتیاط در مراعات است

سیم از موارد یکه باعث دو سجدهٔ سهو میشود فراموش نمودن یک سجده است که آن نیز باعث دو سجدهٔ سهو میشود با قضا نمودن سجده

منسیه چنانکه مذکور شد و فرقی نیست در این سجده ما بین اینکه از غیر رکعت اخیره باشد یا اگر مصلّی در رکعت اخیره سجدهٔ واحده را فراموش نماید و ملتفت بآن نشود مگر بعد از سلام واجب است قضا نمودن آن سجده و سهو

چهارم از اسباب سجدهٔ سهو تشهد فراموش شده است که اگر کسی فراموش نماید تشهد اول را و ملتفت بآن نشود مگر بعد از داخل شدن در رکوع واجب است قضاء آن با اتیان بدو سجدهٔ سهو و همچنین واجب است قضاء تشهد اخیر بعد از سلام در صورتیکه سهو نماید باعتقاد اینکه اتیان بتشهد نموده سلام واجب را بگوید و بعد از آن ملتفت شود و در وجوب دو سجدهٔ سهو از برای تشهد اخیر اشکال و اختلاف است و احوط اگر نه اقوی قول بوجوب است که اتیان بدو سجدهٔ سهو شود قربةً الی الله و همچنین احوط اتیان بدو سجده است از برای صلوات فراموش شده و هر یک از شهادت بر وحدانیت و شهادت بر رسالت اگرچه در حکم بوجوب اشکال است

پنجم از امور یکه باعث دو سجدهٔ سهو میشود شک ما بین چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین باین معنی که اگر مصلّی بعد از رفع رأس از سجدهٔ اخیره شک کند در اینکه نماز بجا آورده شده چهار داشته یا پنج واجب است تمام نماز را و اتیان بدو سجدهٔ سهو بعد از فراغ از نماز بلکه چنین است حکم اگرچه شک بعد از رسیدن بحد رکوع باشد خواه در حال رکوع باشد یا بعد از رفع رأس از آن باشد یا در سجدهٔ ثانیه باشد در جمیع فروض مذکوره واجب است اتیان بدو سجده بعد از فراغ از نماز بنابر احوط بلکه اقوی و اگر اسباب متعدده از برای سجدهٔ سهو در نماز واحد واقع شود باید از برای هر زیادتی و نقصان علیحده بجا آورد خصوصاً اگر از جنس واحد باشند لکن با تحقق اجزاء منفصله مثل اینکه در رکعت اولی سهواً تکلم نماید و در رکعت ثانیه نیز سهواً تکلم نماید در اینجا نیز دو دو سجده باید بعمل آورد ولی اگر اجزاء سهو باعتبار اتصال سهو واحد محسوب شود مثل اینکه یک کلام تکلم نماید سهواً بدون فاصله شدن تذکر در بجا آوردن بعضی از اجزاء صلوة در اثنای آن در این صورت دو سجده

نقصانی میکند و اگر در اثناء تکلم متذکر شود ولکن بعد از تذکر و ترک تکلم نکند اینکه
مشغول بجزئی از اجزاء صلوة یا غیر آن بشود یا غافل شود و تکلم نماید در وجوب
مراعات تعدد و عدم آن اشکالست و همچنین در بودن سلام بیجا و کلام بیجا
از جنس واحد یا دو جنس اشکال است مهما امکن احتیاط نماید **مطلب ثانی**
در بیان واجبات سجدهٔ سهو و کیفیت آنست بدانکه شرط است در سجدهٔ سهو طهارت
از حدث بلکه جمیع آنچه معتبر است در سجدهٔ نماز بنا بر احوط اگرچه حکم بوجوب
همه آنها مشکل است بلکه اقوی عدم وجوب ذکر است در این سجدتین مطلقا و
بفرض وجوب اظهر کفایت بودن مطلق ذکر است و احوط مراعات ذکر مخصوص وارد است
و واجب است بعد از سجدتین بجا آوردن تشهد خفیف و همچنین واجب است
سلام و کفایت میکند در آن هر یک از دو صیغهٔ واجبه در نماز لکن احوط
جمع ما بین هر دو است ترتیب معتبر در آن چنانچه در نماز چنین است و واجب است
بجا آوردن دو سجدهٔ سهو بعد از فراغ از نماز فوراً ولکن اگر فراموش کند
و فوراً بجا نیاورد باعث بطلان نماز نمیشود و واجب است اتیان بآن بعد از
تذکر بآن بلکه چنین است امر اگرچه تأخیر آن عمداً شده باشد اگرچه احتیاط در
مراعات اعادهٔ نماز است مجملا کیفیت سجدهٔ سهو بنحو احتیاط اینست که بعد از
فراغ از نماز بلا فاصله با اجتماع جمیع شرائط صحت صلوة در حال جلوس نیت
کند که دو سجدهٔ سهو بجا میآورم بجهت فلان سهو در نماز قربة الی الله بعد
از آن سجود نماید و در سجده بگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد
یا بگوید بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یا والسلام
یا واو بگوید الخ و بعد از آن رفع رأس نماید و آرام بگیرد و باز سجود کند بهمان
نحو و بعد از رفع رأس بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله
اللهم صل علی محمد وآل محمد السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته **باب چهارم** در صوم است بدانکه صوم عبارت

از امساک از اشیاء مخصوصه در زمان مخصوص چنانکه بیاید منقسم میشود بواجب
و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یک اقسام چندیست که مذکور خواهد شد
و مطالب متعلقه بصوم مذکور میشود در ضمن چند مبحث **مبحث اول** در شرایط
و منافیات و کیفیت صوم و احکام آنهاست و در آن چند فصل است **فصل اول**
در شرائط وجوب صوم و صحت آنست بدانکه شرط است در وجوب صوم پنج امر **اول**
بلوغ یعنی بالغ بودن پیش از طلوع صبح پس اگر بالغ شود بعد از طلوع صبح در
آن روز لازم نیست روزه اگرچه قبل از زوال حاصل شود بلوغ و مفطری بعمل
نیاورده باشد لکن در این صورت احوط اینست که نیت روزه کند و اگر نکرد احوط
قضا کردن آنست **دوم** عاقل بودن است در تمام روز پس اگر در تمام روز
یا بعضی از آن مجنون یا مغمی علیه باشد اگرچه در قلیلی از روز باشد و قبل از
زوال رفع شود نه ادا لازم است نه قضا و احتیاط در آن مانند سابق است بلی اگر
سبب بیهوشی خود شده باشد مانند سکران یا زوال عقل اگرچه روزه باطل میشود
مطلقا لکن لازم میشود قضا حتی در مسکر بلکه باختیار خود مرتکب نشده باشد
علی الاحوط **سیم** مسافر نبودن بسفری که باعث قصر کردن نماز شود اگر
چه قصر را بنحو تخییر قائل شویم پس در هشت فرسخ ملفق از ذهاب و ایاب
در جائیکه قصر قائل شدیم روزه ساقط است مطلقا بلی اگر مسافر حاضر شود
پیش از ظهر و مفطری بعمل نیاورده باشد واجب میشود روزه بتفصیلی که
میاید و همچنین است در مرض و همچنین صحیح است روزه از مسافری که بیرون
برود با روزه بعد از زوال و همچنین در بعضی از صور دیگر چنانکه میاید
بعد از این **چهارم** سلامتی از مرض بلکه جمیع مضار بلکه ترسد شخص
بسبب آن بر نفس محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد
یا از مشقت شدیده که نتوان متحمل آن شد عادة **پنجم** طاهر بودن از
حیض یا نفاس اگرچه بقدر یک دقیقه بعد از طلوع فجر منقطع شود یا یک دقیقه

خواه بداند که آن فعل
سبب اغما میشود یا نه
وخواه ملتفت باشد
که صائم است یا نه و
ملتفت باشد که اغما
مضر است بصوم یا
نه در جمیع صور صوم
باطل و قضاء آن لازم
است علی الاحوط منه

قبل از غروب آفتاب حادث شود بخلاف سفر و مرض که در آنها تفصیلی است که گذشت
بیان شد و بعد نیز بیان آن میآید و شرط است در صحت روزه چند امر **اول**
اینکه جمیع آنچه شرط بوده است در وجوب الا بلوغ که ظاهر صحت روزه است
از صبی ممیز چه دختر باشد و چه پسر و لکن واجب نیست بلکه محتمل است صحت
روزه از طفل در صورتیکه استقلال شعور داشته باشد که خداوند را بشناسد
و امر و نهی را ادراک کند و قصد امتثال امر خدا کند اگر فرض شود انفکاک اینمعنی
از تمیز **دوم** ایمان خاص یعنی اثنی عشری بودن پس باطل است عبادت
با فساد اعتقاد در امر امامت چنانکه شرط است اسلام نیز در اینها بلکه در جمیع
عبادات اینقدر است که اگر کافر اسلام بیاورد در ماه رمضان پس اگر پیش از
طلوع صبح باشد لازم میشود روزهٔ آنروز و اگر بعد از طلوع صبح باشد روزهٔ
آنروز لازم نیست نه اداءً و نه قضاءً لکن اگر پیش از ظهر باشد و مفطری بعمل
نیاورده باشد احوط امساک است بقصد احتمال و سنی که قبول تشیع کند آنچه را
که در مذهب خود بنحو صحیح بعمل آورده باشد قضاء آن لازم نیست همچنین
مانند سنی از اهل مذاهب فاسده از مسلمین و این حکم مطرد است در جمیع
عبادات مگر در زکوة که لازم است اعاده و سنی اثنا عشری و همچنین است
خمس علی الاحوط **سیم** اینکه آن زمان قابل باشد از برای روزه یعنی
که روز عید فطر نباشد و روز عید اضحی نباشد زیرا که در این دو روز حرام
است روزه چنانکه خواهد آمد و همچنین زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز را
نداشته باشد نباشد از برای کسیکه بخواهد روزهٔ غیر رمضان را بگیرد زیرا
که در ماه رمضان واقع نمیشود روزه غیر ماه رمضان پس اگر کسی در ماه رمضان
قصد روزهٔ دیگر کند خالی از این نیست یا از روی جهل است یعنی نمیداند که
ماه رمضان است لهذا چنین قصد میکند در اینصورت آن روزه صحیح است و لکن
از ماه رمضان محسوب میشود و یا از روی عمد است پس اگر عمدا یعنی با علم باینکه ماه

از برای کسیکه نداند که ماه رمضان است روزهٔ دیگر ... از ماه رمضان محسوب است

رمضان است قصد روزهٔ دیگر کند باطل است نه از ماه رمضان محسوب میشود و نه از غیر
آن و فرقی نیست در بطلان مذکور ما بین اینکه شخص مکلف بتکلیف روزهٔ ماه رمضان
داشته باشد یا نداشته باشد پس در سفر هم که قصر است اگر روزهٔ مندوب یا غیر آن
بدانیم در ماه رمضان نمیشود گرفت **چهارم** اینکه کسیکه روزهٔ مندوب بخواهد
بگیرد روزهٔ قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز از روزهای واجبه مثل کفاره و نحو آن
در ذمه نداشته باشد و اگر وجوب بسبب استیجار و مانند آن باشد مضر نیست
بلی اگر سبب وجوب نذر باشد فی الجمله اشکالی دارد و همچنین کسیکه روزهٔ
واجب از خود در ذمه دارد بخواهد روزهٔ واجب قضاء دیگری را متحمل شود بدون
اینکه بر خود واجب کند عیبی ندارد در صورتیکه آن واجب خود مضیق نباشد و
همچنین اگر روزهٔ واجب در ذمه باشد لکن مکلف قادر بر اتیان آن واجب نباشد
و در آن زمان امر به بجا آوردن آن نداشته باشد مثل اینکه شهرین متتابعین بر
او واجب شده و باقی نمانده باشد بشهر رمضان بیست روز یا کمتر یا زیاده لکن کمتر
از یکماه و یکروز ظاهر این است که در چنین صورت اتیان بصوم مندوب عیبی ندارد
لکن اجتناب از آن احوط است **پنجم** اذن گرفتن زن و غلام و کنیز است
در روزهٔ مندوب از شوهر و آقا که بدون اذن ایشان روزه باطل است
علی الاحوط و همچنین روزهٔ فرزند بدون اذن پدر و روزهٔ مهمان بدون
اذن صاحبخانه بنا بر احوط اگرچه قول بکراهت در اینها وجها خالی از قوت نیست
خصوصا در مهمان بلی با منع والدین صحت صوم مندوب از ولد خالی از اشکال نیست
خصوصا در صورتیکه باعث ملال و رنجش ایشان شود و افضل اعتبار اذن مهمان
است اما در صوم واجب پس شرط نیست اذن احدی از مذکورین پس صحیح است صوم
واجب موسع از زوجه بدون اذن زوج و همچنین از بنده بدون اذن مولی
ششم اجتهاد یا تقلید مجتهد جامع در روزه که میخواهد بعمل بیاورد در
اجزاء و شرایط و کیفیات آن اگر از ضروریات نباشد مثل وجوب روزهٔ ماه

رمضان بلکه اگر از قطعیات باشد تقلید ضرور نیست و همچنین اگر از روی اجتهاد یا
تقلید بداند که فلان شیء عمل احوط و قدر متیقن است و بهمان نحو عمل نماید
باز محکوم بصحت است چنانکه صحیح است عمل جاهل مطابق واقع بآن تفصیلی که
در مباحث تقلید همین کتاب و در جواب و سؤال متعرض آن شدم بلکه امر در صوم
اوسع است توضیح مطلب اینست که اگر کسی اصل صوم را اجمالا بداند و لکن تفصیل
جمیع مبطلات را نداند مثل اینکه نداند کذب بر خدا و رسول صلعم مبطل است یا بقاء
بر جنابت در نوم ثانی یا ثالث مفطر است و بسبب جهل و غفلت حین عمل متزلزل و نشاط
نباشد و قصد کند بعمل آوردن صوم واقعی را و مرتکب هم نشده باشد هیچ مفطری را
دور نیست که صوم او محکوم بصحت باشد بلکه همینکه ترک اکل و شرب و جماع را
بداند و تفصیلات ما بقی را نداند و قصد نکند که صوم محض همین قدر است نه زیاده
بلکه قصد صوم واقعی نماید و مرتکب هیچ مفطری نشود احتیاطا و بسبب غفلت متزلزل
در عمل نباشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود بدانکه در دانستن اجزاء و شرایط
فرق نیست مابین صوم واجب و مندوب لکن اعتبار تقلید مجتهد حی در صوم واجب
است اما در صوم مستحب بلکه مطلق مستحبات چه روزه و چه نماز و چه غیر آنها
همین که بداند حرام نیست و مطلع شود بر روایتی یا فتوای فقیهی بر استحباب یا قول
بوجوبی یا شد که منشأ احتیاط استحبابی بشود و او اجتهادا یا تقلیدا بداند عدم
حرمت را کفایت میکند همین قدر در رجحان آن عمل و بجا آوردن آن بقصد امتثال
امر الهی احتیاج بتقلید در خصوص اینها نیست اما باید این مسئله را که تقلید در اینها
ضرور نیست یا اجتهادا یا تقلید مجتهد جامع الشرایط بداند چنانکه واضح است مقدمه
نیت روزه است تفصیلی که همه احکام آن در فصل دوم مذکور میشود **فصل دوم**
در نیت روزه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه شرط است در روزه
مانند سایر عبادات نیت و بدون آن روزه باطل است و کافی است در اینجا مانند
سایر جاها داعی و حاجت بتصور تفصیلی نیست پس همینکه سحر برخیزد و سحر میخورد

بجهت روزه داشتن فردا یا غسل جنابت میکند بجهت اینکه فردا روزه داشته باشد
همین قدر کافی است از برای نیت لکن احوط آنست که بخصوص انشاء نیت کند
بتصور تفصیلی بایمعنی که روزه میگیرم فردا بجهت فرمان برداری خدا یا روزه
میگیرم فردا قربة الی الله یا نحو ذلک و حاجت نیست بسوی تصور کردن تفصیل
مفطرات در حال نیت بلکه لازم نیست دانستن جمیع مفطرات را از روی اجتهاد یا
تقلید بایمعنی که شرط صحت روزه نیست اگرچه تعلیم گرفتن و فهمیدن مفطرات را
مانند سایر مسائل ضروریه واجب است پس اگر تفصیل مفطرات را اجتهادا یا تقلیدا
نداند و لکن بسبب اطلاع بر اقوال فقها قادر بر احتیاط باشد امساک از مفطرات
واقعی را احتیاطا ترک نکند هر چیزی را که محتمل است مبطل بودن آن صحیح است روزه
بلکه اگر بعضی از مفطرات غیر ضروریه را مفطر نداند لکن آن مفطر را بجهل بجا نیاورد
در نیت قصد نکند امساک از ما بقی را بلکه قصد کند امساک از هر چیز را که
مفطر است روزه صحیح است چنانکه گذشت و کافیست در نیت قصد قربت
بایمعنی که لازم نیست قصد وجوب در واجب و قصد استحباب در مستحب و قصد
ادا در ادا و قصد قضا در قضا یعنی اینکه لازم نیست تعیین اینکه صوم از
خود است یا از غیر است لکن باید قسمی نیت کند که در واقع شامل نیابت بشود
بلی اگر انواع متعدده در ذمه داشته باشد لازم است تعیین منوی مثلا اگر
صوم قضا از خود و از غیر خود در ذمه داشته باشد باید تعیین نماید در نیت و همچنین اگر قضا
و نذر هر دو در ذمه باشد و ~~همچنین اگر قضا و نذر هر دو در ذمه باشد~~ و هم
چنین اگر قضا و کفاره هر دو در ذمه باشد بلی اگر روزه قضا از دو ماه رمضان
مثلا در ذمه باشد لازم نیست در مقام قضا تعیین کردن اینکه این روزه
بخصوص از کدام است بلکه مانند قضا از یکماه رمضان خواهد بود و معتبر
نیست در روزه کف نفس کردن بلکه حقیقت روزه ترک اشیاء مخصوصه است
با نیت لکن دانستن اینکه روزه محض ترک کردن است یا باز داشتن نفس ضرر ندارد و نیست

مطلب سیوم در آنکه واقع نمیشود در ماه رمضان روزهٔ غیر ماه رمضان هر گاه
میکند در روزهٔ رمضان قصد قربت و عصر و [illegible] قصد کند که روزهٔ ماه رمضان
میگیرم حتی در حق کسیکه نداند که ماه رمضان داخل شده مانند شخص محبوس یا شخصی
که اگر شخص محبوس شاک باشد و نداند که ماهی که در آن هست چه ماه هست و همچنین
چون این شخص روز را نداند که چه ماه باشد لا محاله روزه در آن مطلوب است یا وجوبا یا
استحبابا لهذا روزه بگیرد قربة الی الله و بعد منکشف شود که ماه رمضان بود
روزه محکوم بصحت است بلکه اگر با اعتقاد اینکه غیر ماه رمضان است روزه بگیرد
بگیرد بعد منکشف شود که ماه رمضان بود صحیح است و از رمضان محسوب میشود چنانکه اگر
در روز آخر شعبان باعتقاد آخر شعبان بقصد استحباب روزه بگیرد بعد از آن منکشف
شود که اول ماه رمضان بود از رمضان محسوب میشود و همچنین اگر بقصد روزهٔ قضا
یا روزهٔ واجب دیگر بگیرد باشد صحیح است از رمضان واقع میشود بلی اگر عمدا و عالما
در ماه رمضان قصد روزهٔ دیگر کند باطل خواهد بود و مجزی از هیچ یک نخواهد
بود مجملا در ماه رمضان همینکه اینقدر ملتفت شود که در نزد خدا مطلوب
و محبوب است در شب همینقدر ملتفت شود نیت باشد و اصلا ماه مبارک بودن
بخاطر نرسد و قصد کند که روزه میگیرم فردا بجهت خدا کافی است حتی کسیکه
که اصلا ملتفت نباشد که در ماه رمضان روزهٔ غیر ماه رمضان واقع نمیشود و حتی
او نیز قصد قربت مطلق در ماه رمضان روزهٔ غیر آن ماه واقع نمیشود و ملتفت شود
تعدد انواع صوم را شرعا و اعتقاد داشته باشد یا احتمال بدهد که در این روز
میتواند صوم بگیرد هم بگیرد مع ذلک نیت را تخصیص بماه رمضان ندهد بلکه قصد
نیت کند که مردد باشد ما بین روزهٔ رمضان و غیر آن در روز نیست که صوم مذکور
باطل باشد لکن اگر شخص جاهل بمذکور و غافل از آنچه در مطلب [illegible] باشد و همین قدر
ملتفت شود که روزه محبوب خداست و بجهة همین قصد صوم کند کفایت میکند
پس نیکو تامل کن که فرق ما بین این مسائل که در صورت ذکر شد او غیر ماه رمضان

پس لازم است که از تعیین آن بقسمی که ذکر شد باشد یا احتمال ندهد بلکه بداند
بگیرد روزهٔ واجبی در ذمه او هست و قصد کند همان معین را نیت را کفایت میکند
میکند اگر چه در حین نیت نداند یا ملتفت نشود که آن یکی کدام است و کسی
که در ذمهٔ او روزهٔ واجبی باشد نمیتواند روزهٔ مستحبی بگیرد چنانکه مذکور
شد پس مادامیکه مکلف است بگرفتن روزهٔ واجب تکلیف بروزهٔ استحبابی ساقط
است اما کسیکه ذمهٔ او مشغول بروزهٔ واجب نیست اگر همین قدر قصد کند
که فردا روزه میگیرم بجهت خدا و ملتفت همین قدر باشد که روزه من
حیث هو محبوب خداست و لهذا قصد صوم کند و ملتفت اقسام صوم نشود در
نیت که صحیح باشد و امتثال امر مندوب حاصل شود و ملکه این عین قصد صوم
مندوب است مطلب سیم در اینکه وقت نیت در ماه رمضان و هر روزه که
واجب معین باشد شب است تا اول وقت است که نیت در شب واقع شود در هر جزء
از شب که باشد بلی اگر کسی نداند که ماه رمضان داخل شده یا فراموش کند
ماه رمضان را و یا فراموش کند نیت را یا مسافر حاضر شود در روز و
صوم مرتکب مفطری نشده باشد یا مریض شفا یابد یا مرض او تخفیف یابد
قبل از زوال و او مرتکب مفطری و مانع رفع شده باشد پس در این پنج صورت
زمان نیت ممتد است تا ظهر و اما روزهٔ واجب غیر معین مثل قضاء روزهٔ
ماه رمضان و نذر مطلق و صوم مندوب پس زمان نیت آن مطلقا ممتد است تا
ظهر و در صورتیکه مرتکب مفطری نشده باشد بلکه در صوم مندوب در نیت
امتداد زمان نیت تا قلیلی قبل از غروب در نیت صوم مشروع باشد بنقلی
که اگر پیش از ظهر نیت کند ثواب روزهٔ صحیح را دارد و اگر بعد از ظهر قصد کند
شاید ثواب او بقدر همان مابقی باشد مطلب چهارم در اینکه بعد از نیت
کردن ضرر ندارد بجا آوردن مفطری عمدا در شب و نه خوابیدن در تمام روز
یا فراموش کردن روزه در روز لکن واجب است باقی بودن بر حکم نیت بجهة خوشنودی

خداوند از طلوع فجر صادق تا شب بجا آورد و در جزئی از اجزاء صوم قصد بجا نکند
باطل خواهد بود چنانکه در صوم واجب معین اگر عمداً در بامداد صبح را بی نیت باطل
است روزه از روز و لازم است قضاء آن و همچنین اگر در جزئی از اجزاء روز
قصد عدم صوم کند بنحوی که اعراض از روزه کرده باشد و در آن قدر از زمان
از صائم بودن بیرون رفته باشد از روزه محکوم بفساد است اما اگر اراده کرده
باشد که روزه را بعد از آن قطع کند و هنوز قطع نکرده پشیمان شود و روزه را
نگاه بدارد وجوب قضا معلوم نیست لکن مراعات آن احوط است **مطلب پنجم**
این است که لازم نیست در هر شب نیت علیحده از برای صوم فردا و کفایت میکند نیت
شب اول ماه مبارک رمضان نسبت بتمام روزها علی الاقوی بلی بنابر قول کسیکه
نیت را خطور ببال میداند احتمال کفایت بسیار قوی است **فصل سیم** در ماهیت
صوم است و در آن نه مطلب است **مطلب اول** در بیان اجزاء صوم و تروک مخصوصه
است بنحو اجمال بدانکه صوم علی الاحوط عبارتست از ترک کردن نه چیز از طلوع
فجر صادق الی غروب آفتاب و معلوم میشود غروب بگذشتن آفتاب بگذشتن حمره مشرقیه
از سمت سر آدمی با توجه بنقطه جنوب بلد همینکه حمره مشرقیه از سمت سر
گذشت حاصل میشود غروب و آن نه چیز که باعث بطلان روزه میشود اینست
اول خوردن دوم آشامیدن سیم رسانیدن غبار غلیظ و مانند آن بحلق چهارم
قی کردن عمداً پنجم فرو بردن سر است در آب ششم دروغ گفتن بر خدا و رسول
و ائمه علیهم السلام هفتم اماله کردن هشتم جماع کردن نهم استمنا است یعنی
بیرون آوردن منی است از خود باختیار **مطلب دوم** در تفصیل اشیاء
مذکوره است با کمال اختصار پس میگوییم فرقی نیست در خوردن و آشامیدن
ما بین اینکه خوردنی و آشامیدنی متعارف باشد یا غیر متعارف و خوردن و
آشامیدن بنحو متعارف باشد یا بنحو غیر متعارف لکن ضرر ندارد فرو بردن آب دهن
تا مادامیکه خارج نشود از دهن و همچنین بلغم سینه بلکه بلغم دماغ نیز علی

الاظهر اما ریزهای غذا که ما بین دندانها میماند در بیخ دندانها اگر فرو ببرد عمداً مبطل است
و اگر بی اختیار برود بحلق مبطل نیست اگرچه در خلال کردن کوتاهی کرده باشد
و اگر آب در دهن بریزد که مضمضه کند و قصد فرو بردن نداشته باشد و آب
بحلق برود پس اگر مضمضه وضوء واجب باشد ضرری ندارد و اگر بجهة خنک
شدن دهن باعث محض باشد موجب قضا است نه کفاره و در وضوء مندوب
بخوان نیز قضا نماید علی الاحوط و اگر استنشاق کند و بدون قصد آب
دماغ بحلق برود یا در چشم دوا بریزد و نفوذ کند ظاهر نیست که هیچیک
باعث بطلان صوم نمیشود بلکه درد و اریختن بچشم و گوش مثلا اگر بداند
که بتدریج نفوذ خواهد کرد ظاهر نیست که باعث بطلان نشود اگرچه در
همچه دوا ریختن بچشم در بعضی از صور مطلقا مکروه است مجملا عنوان این
دو مفطر صدق اکل و شرب نیست نه مطلق ایصال چیزی بجوف پس اگر پهلوی کسی
سوراخ شود بسبب نیزه یا بخوان ویا نی داخل کرده شود از آن سوراخ در
جوف مفطر نخواهد بود **مطلب سیم** مراد از غبار غلیظ غباریست که
معتد به باشد و در هنگام فرو رفتن بحلق بمرتبه باشد که محسوس شود و
در حلق احساس شود و مراد از ایصال اینست که خود برساند یا در
محل غبار مکث کند و حفظ ننماید خود را پس هرگاه غبار بحلق و بنا بر احوط
و اگر بنحو معتد به حفظ کند و غبار نفوذ کند یا غبار رقیق باشد و کم کم
در سینه بمرتبه غلیظ برسد حرجی نیست و دود و دخان غلیظ مانند غالب
افراد دود غلیان و بخار غلیظ احوط اجتناب است بلکه احتمال مفطر بودن
خالی از رجحان نیست لکن مخفی نماند که لازم نیست احتراز از دخان و بخار
مانند غبار یعنی لازم نیست بر طباخ و خباز و مانند ایشان بستن دهن و
بینی بجهة حفظ رفتن دخان بحلق پس اگر مفطر بدانیم رساندن دخان و بخار
و ادخال آنها است در حلق بخلاف کسیکه اگر داخل شود در حلق بسبب تسامح در حفظ

دهن مفطر است علی الاحوط **مطلب چهارم** در قی است بدانکه مبطل صوم قی عمدی است پس اگر قی بی اختیار شود باطل نمیشود روزه و اگر باختیار آروغ کند بنحویکه مانند ذائقه بر نحو اختیار بالا بیاورد که عرفا مصداق قی نباشد و فرو نبرد حکم ببطلان مشکلست لکن احوط مراعات قضا است اما اگر آروغ کند در حالتیکه ظن بالا آمدن چیزی نداشته هیچ اتفاق افتد چیزی فرو نبرد **مطلب پنجم** در ارتماس است بدانکه معنی ارتماس در اینجا فرو بردن تمام سر است در آب بنحویکه تمام سر در یکزمان در زیر آب بماند اگرچه بتدریج فرو برده باشد و در حکم آب مطلق است آب مضاف علی الاحوط و اگر بی اختیار بیفتد و یا فراموش کند روزه بودن را باطل نمیشود روزه ببعض فرو بردن جمیع منافذ بدون کاشه سر لکن احوط اجتناب از آنست **مطلب ششم** در دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بدانکه دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه مطلقا حرام و موجب بطلان صوم است حتی کذب بر سایر انبیا و حضرت سیدة النساء علی الاحوط و ظاهر اینستکه نوشتن عبارت کاذبه موجب بطلان نمیشود ولکن احوط مراعات قضا و کفاره است در آن نیز **مطلب هفتم** اماله کردن بچیزهای روان باعث بطلان است نه بچیزهای که معتبر بشیافت و همچنین ریختن دوا بسایر منافذ مثل چشم و گوش باعث بطلان نمیشود اگرچه نفوذ بجوف کند چنانکه گذشت و ریختن چیز روان در سوراخ ذکر بنحویکه برسد بشکم محل احتیاط شدید است البته احتیاط کرده شود اگرچه ظاهر آن است که مبطل نباشد و فرق نیست در اماله ما بین آنکه حاجت شود بجهت مداوا و مجوز میشود یا نه اگرچه در صورت نه گناهی و کفاره نیست **مطلب هشتم** در جماع کردنست بدانکه جماع عبارتست از ادخال حشفه یا مقدار حشفه از فاقد الحشفه در قبل یا در دبر و انزال مطلقا موجب

بطلان صوم است چه مفعول زن باشد یا مرد انسان باشند یا حیوان زنده باشد یا مرده فاعل صغیر باشد یا کبیر بلکه اگرچه فاعل حیوان باشد علی الاحوط چنانکه باطل میشود روزه بجماع در روز باطل میشود بباقی ماندن بجنابت عمدا تا صبح از روزه ماه مبارک رمضان و چه در قضاء آن بلکه چه روزه واجب و چه غیر آن علی الاحوط و در حکم بقاء بر جنابت است عمدا در باطل شدن روزه و وجوب قضا در ماه رمضان خوابیدن بعد از بیدار شدن بلکه قضا و در دفعه سیم واجب میشود قضا و کفاره اما خواب اول پس اگر قصد غسل داشته باشد و بظن بیدار شدن بخوابد و اتفاق بیفتد که بیدار نشود ضرری ندارد و چنانکه اگر ناچار باشد از بیدار شدن قضا و کفاره هر دو لازم میشود و فرقی نیست در تفصیل مذکور ما بین محتلم و غیر او در حق محتلم و غیر او لکن در حق محتلم احوط آنست که آن خوابی را که در آن محتلم شد خواب اول حساب کند پس در خواب دوم اگر بیدار نشد قضا کند اگرچه عادت او بیدار شدن باشد و عازم بر غسل باشد اگر ممکن نشود از برای جنب غسل لازم است تیمم کردن و باقی ماندن تا صبح با تیمم و تجدید تیمم بر فرض حصول ناقض قبل از آن کل ذلک علی الاحوط چون از برای حضرت راه اصل وجوب تیمم در اینجا تامل است بلکه از احتمال بنظر ما اظهر است لکن ترک احتیاط ننمایند و اگر شخصی در شب بی اختیار جنب شود یا بکمان وجود آب باختیار جنب شود پس ممکن نشود تحصیل آب و تیمم نشود تیمم ما واقع نمیشود روزه و صحیح است با جنابت در انصورت روزه اما اگر فراموش کند جنب غسل را یا جنابت را باطل میشود روزه مطلقا علی الاحوط چنانکه اگر در اول ماه مثلا جنب شود و غسل را فراموش کند تا آخر ماه و بعد از تمام شدن ماه ملتفت شود یا بعد از گذشتن مدتی ملتفت شود و در اثنای آنها غسلی که رافع جنابت باشد نکرده باشد پس قضاء صلوة بلا اشکال و قضاء صیام نیز علی المشهور المنصور و اگر مطلع نشود جنابت در شب یا حاصل شود جنابت

[illegible] روزه واجب نیست تعجیل در غسل کردن از برای روزه از صبح را
احوط است ولکن در واجب موسع اگر شب جنب شود و مطلع نشود تا صبح آن روز
روزه نگیرد که باطل است مطلقا علی الاحوط و حکم حیض و نفاس از قبیل آنها
حکم جنابت است باین معنی که اگر حایض یا نفساء پاک شوند پیش از صبح واجبست
واجبست غسل کردن قبل از صبح از برای روزه و اگر متمکن از غسل نشود لازم است
تیمم علی الاحوط و لازم نیست بر مستحاضه معتاده داشتن غسل نماز صبح را بر فجر بلی
اگر غسل نماز مغرب و عشا را اگر ترک کرده باشد و خون منقطع شده باشد لازم است
از برای روزه مقدم داشتن آن بر فجر یوم بعد علی الاحوط بلکه هرگاه دم
استحاضه قبل از فجر منقطع شده باشد و موجب غسل شده باشد بر اتیان آن قبل از فجر لازم
تقدیم بر فجر علی الاحوط **مطلب ششم** استمنا است یعنی اخراج منی
از خود نمودن بغیر جماع خواه حاصل شود بدست مالیدن یا بملاعبه کردن
بملاعبه یا نظر در صورتیکه قصد انزال داشته باشد یا عادتا و باشد انزال
بلکه در ملاعبه و ملامسه دور نیست فاسد شدن روزه اگر چه نه قصد
انزال داشته باشد و نه عادت او چنین باشد بلی اگر جازم باشد بر عدم یا ظن
بعدم انزال داشته باشد و اتفاقا انزال شود حکم ببطلان مشکل است لکن
احوط مراعات کردن آنست و اما نظر کردن بزن یا گوش دادن بسخن او یا
خیال کردن پس اگر عادت مقتضی انزال باشد یا قصد انزال کرده باشد فاسد
میشود روزه اما اگر هیچ یک نباشد و برخلاف عادت اتفاقا
بعمل انزال ظاهر آنست که صوم او صحیح باشد خصوصا نسبت بزوجه
و کنیز **فصل چهارم** در بیان اسباب قضا و کفاره
و اسبابیکه تنها قضا فقط و مقدار کفاره و کیفیت آنست بنحو ایجاز بدان و لابد آنکه آنچه
مذکور شد که مبطل روزه است در صورتیست که صادر شود عمدا و اختیارا
پس اگر سهوا و از روی نسیان و فراموشی باعث بطلان نمیشود مگر فراموش

کردن غسل جنابت که اشاره بان شده بود و اگر با اکراه وادار شود بافطار
فسد شود که مباشر باراده مباشر فعل نشود مثل اینکه باکراه طعام داخل حلقش
در حلق مباشر یافته برده شود سبب مباشر رد فرار بتهدید چنین چیزی منشأ
روزه نمیشود اما اگر اکراه و افطار نماید و از ترس خود فعل مفطر را بعمل بیاورد
باطل میشود روزه علی الاحوط بلی اگر مکلف در بلاد سنیان باشد و از
تقیه مجبور شده باشد قدرت بر افطار نماید یا بعضی از مفطرات را که اکل است
مفطر نمیدانند تقیه لازم میشود و مرتکب آنها شود احتمال تعلیق وجوب قضا
قوی است و اگر مکلف مفطر را بعمل آورد بان راه نداشتن مسئله باطل میشود
روزه بلی اگر جاهل قاصر یا طرف باشد که از شیخ مفطر نیست یا بالمرة غافل باشد از
راه شد جهل چه نادان نیست که کفاره لازم نباشد و تنها باید آنکه واجب است قضا
و کفاره بر کسیکه فاسد کند روزه ماه رمضان را بخوردن یا آشامیدن یا رساندن
غبار غلیظ بحلق یا جماع کردن یا استمنا کردن یا باقی ماندن بر جنابت عمدا تا
فجر یا باقی ماندن بر خواب سیم و هم چنین در کتب مجلسی و [illegible] و امثال آنها و حقنه
و ارتماس علی الاحوط و واجب نیست کفاره بلکه لازم است قضا فقط در
قی کردن و در [illegible] بدون [illegible] دربر وضو نماز واجب بان
بتفصیلیکه گذشت و همچنین کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و گذشته
باشد تمام ماه رمضان یا روزهای چندی از آن و بعد متذکر شده باشد چنانکه
گذشت اما اگر غافل از بودن شب ماه رمضان باشد مثل اینکه ترک غسل
نموده باشد ظاهر آنست که قضا لازم نباشد و همچنین کسیکه ترک نیت
روزه واجب کند عمدا یا سهوا یا جهلا تا بگذرد ظهر یا بدون نیت در خواب
بماند تا ظهر بگذرد و همچنین بر حایض و نفساء لازم است قضاء روزه اگر
حایض و نفساء بعد از پاک شدن در شب باقی بمانند بدون غسل
تا صبح عمدا ظاهر آنست که لازم باشد قضا فقط نه کفاره و همچنین بر مریض

و مسافر قضا فقط لازم است نه کفاره از امکان و مرض و سفر و عذر مذکور مستمر شود و اگر
مکلف در ماه مبارک رمضان روزه را ترک کند بعمد یا بسبب فطر لازم شد تا بعد [illegible]
شب مرتکب مفطر شود اگر چه حصر مکروه باشد یا ممکن بودن فحص و قضا لازم است
میشود نه کفاره و اگر بواسطه خطا و غفلت یا بعد وطلب شود بنای بودن شب باقی
بران نداشته و مفطر داشته باشد که شب باقی است اشکالی باشد و بعد معلوم
شود که صبح بود نه قضا لازم است نه کفاره و نه معصیت است حکم معین است در تقلید
فحص بودن خود شهر رمضان و نذر معین اما قضاء رمضان و غیر آن از واجبات موسع
پس همین که دانسته شد افطار در روز واقع الکفاره ثابت روزه نمیتوان خورد پس
ماننداینکه عمدا است روزه واجب معین را افطار کرد بلکه در بعضی از اینها کفاره
لازم میشود مانند شهر رمضان و نذر معین و قضا رمضان روزه واجب غیر معین
افطار نمودن تا ظهر اگر چه جایز است و با احتیاط لازم است باشد علی الاشکال
و در قضا شهر رمضان حرام است افطار نمودن بعد از زوال موجب وجوب کفاره است
لکن کفاره مختص است بر کفاره چنانکه مذکور خواهد شد و در غیر قضا
حرام نیست قطع معه و در سایر قضاها هر چند موسع احوط ترک ابطال
انها است بعد از زوال بلکه مطلقا و کسی که فوت شود از او روزه بسبب مرض
در ماه رمضان اگر بمیرد بهمان مرض در ماه رمضان اشکالی نیست در اینکه قضا
در آن ثابت نیست حتی استحباب آن معلوم نیست اگر وفات حاصل نشود
قادر بر قضا لازم نیست بر ولی قضاء آن و نه کفاره و اگر آن مرض تا سنه بعد
طول بکشد که داخل شود رمضان دیگر ساقط میشود تکلیف بقضاء ولازم میشود
کفاره از برای هر روزی یک مد از طعام و اگر قبل از رمضان ثانی قادر بر قضا
شد لازم است اتیان بقضا و اگر تاخیر از راه تسامح واقع نشود و قبل از رمضان
عذر دیگر عارض شود مثل اینکه در تمام یا بعض ماه متصل قبل از رمضان ثانی مریض شود
و قادر بر قضا نشود لازم است قضا بدون کفاره و اگر بتسامح تاخیر بیندازد

تا ماه رمضان ثانی واجب است بر او کفاره مذکوره مطلقا علی الاحوط و مکرر نمیشود
این کفاره بتعدد رمضانها و اگر حایض یا نفسا قبل از بیرون رفتن شهر رمضان
فوت شوند قضای آن روزها لازم است علی الاحوط و اگر مسافر اصلا بکوتاهی
اوبر نخورده باشد وجوب افطار در سفر لهذا روزه گرفته باشد صحیح است
روزه او و لازم نیست قضا اما اگر نوعا بداند لکن در محل اشتباه کرده باشد
احوط مراعات قضا است بدانکه مریض اگر ظن ضرر کند لازم است بر او افطار
اگر چه بعد از ظهر باشد لکن سفر اگر انشاء کرده شود بعد از ظهر و در شب
هم قصد سفر نکرده باشد آن روزه صحیح است بلا اشکال و اگر پیش از ظهر انشا
سفر کند و در شب قصد سفر نموده باشد لازم است افطار و بلا اشکال بعد
تجاوز از حد ترخص و اگر بعد از ظهر سفر کند لکن در شب قصد سفر نموده
و عازم بر مسافرت شده باشد یا پیش از ظهر انشاء سفر کند و در شب انشا
سفر نموده نباشد هر دو مسئله محل اشکال است و احتیاط در آن بنگاه داشتن
روزه و قضا کردن است لکن اظهر در اول صحت صوم و عدم وجوب قضا است
و در ثانی اظهر بطلان صوم و وجوب قضا است پس از آنچه مذکور شد
معلوم شد که مناط در افطار و عدم آن انشاء سفر است قبل از زوال
و بعد از زوال اگر قبل از زوال است لازم است افطار و اگر بعد از زوال است
روزه صحیح است و افطار جایز نیست بدانکه سفر موجب افطار روزه همان
سفریست که موجب قصر کردن نماز میشود و اما مقدار کفاره و کیفیت آن پس
بدانکه کفاره ماه مبارک رمضان یکی از سه امر است یا روزه دو ماه متوالی
یا اطعام شصت مسکین یا آزاد کردن یک بنده و در افطار بحرام احوط
کفاره جمع است و کفاره افطار روزه قضا ماه رمضان عمدا بعد از زوال
اعاده آن اینست که اطعام کند ده مسکین را بدادن یک مد گندم یا مثل آن
کردن فقیر بنحوی که در شصت مسکین مذکور میشود و اگر عاجز شود باید

... روزه ... بدهد ... کفاره تاخیر روزه قضاء ماه رمضان تا رمضان سال آینده
نگذاشته ... هرجا که ذکر شود از یک مد طعام یک من تبریز قلیلی کمتر است یعنی
بدادن ... نیم من تبریز حاصل میشود امتثال بلکه با قدری علاوه و دادن یک مد
کند کافیست لکن لازم نیست خصوص گندم چنانکه میاید و زن حامله زائیدن نزدیک که
بترسد از ضرر بخود یا بطفل و زن مرضعه که بترسد بر بچه خود افطار کنند با کفاره مذکوره
که مدی از طعام باشد و مرد پیر و زن پیر که دشوار باشد بر ایشان روزه
گرفتن و ذو العطاش نیز مثل ایشان است افطار کنند و احتیاطا این کفاره را
بدهند و اگر قادر شوند قضا کنند و ولد اکبر قضا کند روزه را که فوت شده
باشد از پدر بسبب سفر یا مرض و بجز اینها نیز ... ترک کرده باشد عمدا و در
خصال اگر کفاره اختیار کند صوم یکماه و یکروز باید متوالی باشد یعنی بدون عذر فاصله
ندهد فصل بجهت عذر مثل حیض و مرض مضر نیست و زیاده از یکماه و یکروز بلکه
احتیاط در زیاده از سی و یکروز هم مختار است و اطعام شصت مسکین اگر
ایشان مجتمع نباشند باید مدی بدهد که سیر شوند و اگر بدان کنند هم باشد
نقص یا یکجا دادن ... تبریز نیز باید داد چنانکه مذکور شد و کفایت میکند اگر
کسان ... داد لازم نیست لکن راجح است باید بجهت فقیر داد
اگرچه متفرق باشند و صغیر اگر تنها اطعام شود دو تا یکی محسوب میشود
لکن ظاهر اینست که اگر طعام تسلیم باشد صغیر بخورانند یکی یکی محسوب میشود اگرچه صغیر باشد
و منضم بکبیر نباشد و اگر بخوراندن باشد پس اگر منضم بکبار نباشد بلا اشکال دو تا
دو تا یکی محسوب میشوند و اگر منضم بکبار شوند مشهور اینست که یکی یکی محسوب
میشود لکن احوط اینست دو تا یکی محسوب نمایند مطلقا و بنده با بلوغ عشر باشد
علی الاحوط و سائر مصوبه که باعث کفاره میشوند و اگر مرد زن در ماه رمضان
اکراه کند بجماع روزه او بجماع واجب میشود بر مرد دو کفاره و اگر زن تمکین
کند بعد از آن ... زن بیک کفاره لازم است مبحث سیم در ... اثبات دخول

ماه

ماه رمضان و خروج آنست بدانکه ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان
بچند چیز اول دیدن ماه پس هر که دیده باشد ماه رمضان را ثابت میشود در حق
او ماه رمضان و واجبست بر او گرفتن روزه اگرچه احدی غیر از او ندیده
باشد بلکه اگرچه شهادت داده باشد در نزد حاکم شرع و شهادت او را رد
نموده باشد و در حق هیچکس ثابت میشود ماه شوال بگذشتن سی روز از دیدن
دیدن او و اگرچه احدی ماه شوال را ندیده باشد و همچنین کسیکه دیده باشد ماه شوال را
ثابت میشود در حق او تمام شدن ماه رمضان و حرام است بر او روزه در روز
اول ماه شوال اگرچه ماه رمضان بیست و نه روز و یا بیست شده باشد دوم
گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان که در این صورت واجب میشود روزه ماه رمضان
اگرچه ماه رمضان دیده نشود سیم شهادت عدلین که بشهادت عدلین
ثابت میشود نو شدن ماه اگرچه در نزد حاکم شرعی نشده باشد و حکم حاکمی
تفاوتی نیفتاده باشد بلکه اگر عدلین در نزد حاکم شرع شهادت بدهند حاکم
بسبب نشناختن ایشان رد نموده باشد شهادت ایشان را حاضرین که ایشان
را برای کسانیکه ایشان را عادل بدانند پس اگر با این حال شهادت بدهند
در نزد کسانیکه ایشان را عادل میدانند ثابت میشود برایشان و لازم
میشود روزه و همچنین ثابت میشود خارج شدن رمضان و نو شدن شوال
اگرچه این شهادت نسبت بماه شوال بدهند و ثابت نمیشود بشهادت
زنها تنها و نه بضم یمین و شرط است در اعتبار شهادت عدلین اینکه
موافق باشند در شهادت یا شهادت بدهند برؤیت بنحو اطلاق یا هر دو صفتی ذکر
کنند دیگری منافی او وصف نکند ضرر ندارد اختلاف در زمان با بودن هر دو
در شب واحد چهارم شیاع است یعنی شهادت جمع کثیری که باعث
حصول علم شود و در شیاع ظنی که ظن متاخم علم باشد اشکالست پنجم
مثل علم از هر چه حاصل شود حتی اگر فرض شود که بقواعد نجومیه یا مانند آن

از برای

بهم رسد یعنی قطع حاصل شود آن قطع در حق آن شخص معتبر خواهد بود پنجم
حکم حاکم است پس اگر ثابت شود در نزد حاکم اول ماه تنها و بعد از آن یا به سبب
قطع یا غیر آن و صادر شود حکم از حاکم واجب است بر دیگران متابعت حکم او هر چند
اگر چه یقین نباشد آن دیگری از جمله علما مشروع ملی اگر معلوم باشد که منشا
حکم حاکم امریست که در نزد مجتهد دیگر و مقلدین او معتبر نباشد مثل اینکه منشا
آن شیاع ظنی حکم نموده باشد و مجتهد دیگر معتبر نداند شیاع ظنی را از برای
آن مجتهد و مقلدین او متابعت چنین حکم مشکل است لکن ضرر ندارد احتمال
اینکه منشا حکم چنین چیز باشد پس در صورت معلوم نبودن مستند حکم باز
حکم حاکم معتبر و نافذ خواهد بود و اگر در روز سی ام دیده شود ماه پیش از
ظهر ثابت نمیشود بودن آن روز اول ماه بلکه لازم است روزه را تمام کردن
و اگر روز آخر ماه شعبان و اول رمضان مشتبه شود شرعا باید آن روز را آخر ماه
شعبان بداند و مستحب است روزه آن روز به نیت شعبان و صحیح است بقصد قربت
مطلقه یعنی قصد کند امر بخوری که حسب الشرع امر دارد و این حقیقة همان قصد
استحباب است صحیح نیست روزه آن روز بقصد روزه ماه رمضان و نیز تردد در نیت مکروه
نکرده که اگر در واقع آخر ماه شعبان است روزه مستحب باشد و اگر اول رمضان است واجب
باشد پس اگر چنین نیت کند باطل خواهد بود اگر چه در واقع اول رمضان باشد
و اگر آن روز را بقصد استحباب روزه بدارد و در اثنا روز معلوم شود که اول
ماه بود قصد وجوب کند و اگر روزه نگرفته باشد پس اگر پیش از ظهر معلوم
شود اول ماه بودن و هنوز مفطری بعمل نیاورده باشد قصد روزه کند
بنحو وجوب و اگر بعد از ظهر باشد زمان روزه گذشت و قضا کند لکن واجب
است امساک علی الاحوط و اگر پیش از ظهر معلوم شود و مفطر بعمل
آورده باشد لازم است قضا لکن بقیه روز را امساک کند احتیاطا و کسیکه
محبوس باشد و نداند ماه مبارک رمضان را سعی کند در تحصیل مظنه و مقتضای

ظن خود عمل نماید و اگر مظنه نشود مخیر است ما بین ماهها پس اگر باقی ماند اشتباه
یا معلوم شود مطابق واقع شد یا معلوم شود که ماه رمضان گذشته بوده
و ماه دیگر را روزه گرفته هم بهر صورت روزه گرفته او صحیح است و اگر معلوم
شود که هنوز ماه مبارک رمضان نیامده بود روزه که پیش واقع شده بود باطل
خواهد بود و الله العالم **باب چهارم** در بیان مسائل زکوة است و در آن
چند فصل است **فصل اول** آنکه معتبر است در زکوة دهنده از جهت وجوب
زکوة پنج امر اول بلوغ دوم عقل سیم حریت چهارم مالک نصاب بودن پنجم
قدرت بر تصرف داشتن **فصل دوم** در بیان اموال زکوی است و آن
نه چیز است اول طلا دوم نقره سیم گندم چهارم جو پنجم خرما ششم مویز
هفتم شتر هشتم گاو و از جمله آنست گاومیش نهم گوسفند و از جمله آنست
بز **فصل سیم** در بیان نصاب اینها است بدانکه از برای طلا دو
نصاب است اول بیست دینار است که هر دیناری هیجده نخود است و زکوتش نصف دینار
است دوم چهار دینار است بعد از بیست دینار و زکوتش عشر دینار است
و هکذا تا هر چهار دینار که یک دینار درست زکوة آن میشود و بهمین منوال است
تا از دو از برای نقره نیز دو نصاب است اول دویست درهم است که صد و پنج مثقال
است و بحساب دو واجی امروز که بیست و هشت نخود است نیز یوما میشود و
زکوة این پنج درهم است دوم چهل درهم است که بیست و یک مثقال صیرفی است
و بحساب امروز بیست و هشت هزار میشود و زکوة آن بمقدار یک درهم است علاوه
بر پنج درهم که از برای مقدار اول است و بعد از این بهمین نحو است و بدین
نحو است سایر مراتب و باید دانست که شرط است در واجب شدن زکوة در
طلا و نقره علاوه بر شرطیکه در جمیع تکالیف ضرور دانسته اینکه مسکوک
باشد یعنی که بآن معامله میشود و مثل شمش و زیور نباشد و باید سال بر آن
بگذرد که بعینه بدون معامله باقی بماند و اما نصاب جو و گندم و خرما و مویز

پس اینست که برسند بمقدار دویست و هشتاد و هشت من بسنگ تبریز هشت
عباسی الا چهل و پنج مثقال صیرفی و زکوة آن ده یک است اگر بآب دستی از قبیل
چرخ آب ندهند بلکه از باران و مثل آن عمل نماید و الا نصف عشر باید داد و اگر
گاهی بدست آب بدهند و گاهی از باران مثلاً مناط اغلب و اکثر است و اگر مساوی
باشند بتساوی عرفی در نصف عشر بدهند و در نصف نصف عشر و زمان تعلق
زکوة در گندم وجود داشتن و گندم و جو بستن است اگرچه خشک نشده باشد
و در مویز غوره شدن است و در خرما تر شدن است که حاصل شدن بمعنی زرد شدن
یا سرخ شدن و زمان وجوب اخراج بعد از جمع کردن و صاف کردن است و شرط آن
در وجوب زکوة در غلات اربع اینکه مملوک باشد بزراعت کردن یا بخرید
و مثل آن قبل از تعلق زکوة و خارج کرده میشود جمیع اخراجاتی که در آن سنه
از برای آن زراعت شده از قبیل اجرت زمین و کرایه گاو و کرایه اسب و اجرت
حفظ و بذر و مثل آنها یا بمعنی که بعد از رسیدن بحد نصاب تمام اخراجات
متعلقه باب زراعت را خارج کنند و ما بقی را زکوة بدهند اگرچه قلیل باشد
که این قسم احوط و اقرب بنجات است تا ممکن است احتیاط همین نحو باحتیاط
عمل نمایند و اما نصاب حیوانات پس بدانکه از برای شتر دوازده نصاب است
نصاب اول پنج است و همین نحو پنج پنج بالا میرود تا نصاب پنجم و زکوة
در نصاب اول یک گوسفند یکساله یا بز دو ساله است علی الاحوط و در دویم نصاب
بحساب افزوده میشود تا نصاب پنجم که پنج گوسفند بنحو مذکور یا بز مذکور زکوة
او میشود نصاب ششم بیست و شش است و در آن یک بچه شتر ماده
یکساله پا در دوم باید داد و اگر نداشته باشد نر دو ساله پا در سوم بدهند
نصاب هفتم سی و شش نفر شتر است و زکوة آن یکماده شتر دو ساله پا
در سوم است نصاب هشتم چهل و شش است و در آن یکماده شتر سه ساله پا
در چهارم باید داد نهم شصت و یک است و در آن یکماده شتر چهار ساله پا در

پنجم باید داد دهم هفتاد و شش است و در آن دو بچه شتر ماده دو ساله پا در
سوم باید داد یازدهم نود و یک است و در آن دو بچه شتر ماده سه ساله پا
در چهارم باید داد دوازدهم صد و بیست و یک نفر است و در اینصورت
از برای هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله پا در چهارم باید داد و از برای هر
چهل یک بچه شتر ماده دو ساله پا در سوم باید داد و همین نحو است تا بر
مراتب و اما نصاب گاو پس دو نوع است اول اینکه سی راس باشد و در آن
صورت یک گوساله پا در دوم باید داد خواه ماده باشد خواه نر دویم
اینست که چهل راس باشد و در اینصورت یک گوساله پا در سوم ماده باید داد و بدین دوساله
منوال است آنچه زیاد شود پس از برای هر سی یک گوساله مذکوره بدهند و از برای هر
چهل یک گوساله مذکوره در چهل و از برای یک سی و یک چهل یکی از این دو یکی
از آن بدهند که استیعاب قدر متیقن است و طریق نجات است و شرط است در
گاوها و شترها که خود سر چرنده باشند و صاف نباید عرفاً که بدست علف
میخورند چنانکه در گوسفند نیز همین شرط است و باید بارکش و عوامل نباشند
اما گوسفند پس نصاب آن پنج است اول اینست که چهل راس باشد و زکوة
آن یک گوسفند است دوم اینست که صد و بیست و یک راس باشد و زکوة آن
دو گوسفند است سیم اینست که دویست و یک راس باشد و زکوة آن سه گوسفند
چهارم اینست که سیصد و یک راس باشد و زکوة آن چهار گوسفند است
پنجم اینست که چهارصد راس باشد که زکوة اینها هر صد راس یک راس
است و همچنین هر قدر زیاد شود و شرط است در گوسفند و گاو و شتر که
بماند مره خود مقدار نصاب بعینه باقی تا یک سال و واجب میشود زکوة نیز بشکم مادر بوده
لکن مال دوازده ماه از سال اول محسوب میشود بدانکه از برای دادن زکوة اگر
گوسفند میدهند احوط این است که یکسال را کامل کرده باشد و داخل سال
دوم شده باشد و اگر بز میدهند احوط این است که دو سال باشد و داخل شده

باشد در سر ابتدا بدانکه ابتداء سنه در زکوة بچههای گوسفند که معتبر در حال الحول
زمان تولد و زائیدن است در صورتیکه مادر معلوفه نباشد بلکه سائمه باشد
و اگر مادر رها معلوفه باشد محل اشکالست و احتیاط خوبست در گوسفند بعد
از حمل زکوة نیست تا مالک نصاب دوم شود و همچنین در سایر نصابها و
خواه حمل گوسفند دیگر مالک شود بتوالد یا خریدن یا غیر اینها و اگر در اثنای
سنه برسد بنصاب بعد از آن باید در سر سال زکوة نصاب سابق را بدهند و بعد از
اعتبار کنند ابتداء سال بعد را **فصل دوم** در بیان مستحق زکوة است
بدانکه مستحق زکوة کسیست که فقیر شرعی امامی باشد و قوت سال خود
و عیال واجب النفقه خود را نداشته باشد و کسب لایق بحال نتواند عمل یا دکه
و واجب النفقه قادر و متمکن نداشته باشد و دیگر کسی است که مسکین امامی باشد
و مسکین همان فقیر است لکن بیچارهتر از آنست و از جمله مستحقین زکوة کسانی
هستند که از جانب امام یا نایب امام جمع آوری زکوة مینمایند و دیگر کسانی هستند
که باید ایشان را بجهاد میل داد و دیگر بنده هائی هستند که آقاهای ایشان
بر ایشان تنگ میگیرند پس جایز است بنگه از زکوة آنها را خرید و آزاد شوند و
دیگر کسانی هستند که در غیر معصیت قرض کرده باشند و نتوانند ادا و دیگر
فی سبیل الله است یعنی راه خدا چون بنای مسجد و پل و مانند آن و دیگر ابن سبیل است
یعنی کسیکه در بین راه بسبب تلف شدن اموال یا مانند آن در مانده باشد اگر
چه در ولایت صاحب مال باشد و سزاوار است در اینمقام تنبیه بر چند امر اول اینکه
لازم نیست تقسیم زکوة ما بین اصناف مذکورین بلکه جایز است دادن بیک نفر و
صرف در یک صرف ولکن با بودن فقیر و حاجت داشتن او احوط مقدم داشتن
مصرف فقراست بر سایر مصارف امر دوم اینکه شرط است بودن فقیر شیعه
اثنا عشری و شرط نیست در او عدالت لکن با بودن فقیر عادل احوط دادن
بعادل است و اگر کسی ادعای فقر کند و متهم در دعوی نباشد ملتزم شود اعتماد بقول

او نمود اگرچه مسبوق بغنی باشد و همچنین در ابن سبیل منه وقوع استدعای او
و محتاج و ابن سبیل با عدالتها معتبا اتهام محل تامل است و اگر بادعای فقر
بدهد و بعد معلوم شود غنی بودن دهنده ضامن خواهد بود علی الاحوط
امر سیم اینستکه اگر نبوده باشد فقیر و مستحق زکوة در بلد جایز است دفع
زکوة از بلد ببلد دیگری که بوده باشد فقیر در آنجا و ضامن است نقل کننده
با عدم تعدی و تفریط و اظهر جواز نقل است با بودن فقیر در بلد و امکان رسانیدن
باو لکن در اینصورت اگر تلف شود در بین راه ضامن خواهد بود اگرچه تعدی و تفریط
نکرده باشد **امر چهارم** اینکه احوط و افضل آنست که بفقیر واحد کمتر از
مقدار یک نصاب زکوة که نصاب اول نقره است یا ده نشود مگر در صورتی که
اصل زکوة کمتر باشد یا فقرا بسیار باشند و نخواهد هیچیک را محروم نکند
و اظهر اینست که این امر مستحب است نه واجب و جایز است کمتر دادن با امکان
نیز **امر پنجم** اینستکه آنچه حرام است به بنی هاشم زکوة مال و فطره غیر
بنی هاشم است در حال اختیار پس جایز است اخذ زکوة بنی هاشم از برای بنی هاشم
و جایز است اخذ صدقات مندوبه از غیر بنی هاشم بلکه جایز است اخذ سایر صدقات
واجبه از نذورات و مظالم و کفارات و غیر اینها علی الاحوط و افضل ترک اکل از
صدقه غیر هاشمی است بلکه اولی ترک صدقات است مطلقا و جایز است اخذ از صدقه
واجبه غیر بنی هاشم یعنی از زکوة و فطره ایشان در حال اضطرار یعنی در صورت
نبودن خمس و مال دیگر و شدت حاجت و اضطرار عرفی و عادی پس اقتصار نماید
بقدر یکه رفع حاجت و اضطرار عرفی شود بنا بر احوط بلکه احوط اقتصار بقدر
قوت لا یموت است مسئله **امر ششم** اینست که جایز است احتساب زکوة کسیکه
از فقیر طلب دارد تقاص کند احتیاطا اینوجه را که در ذمه فقیر است زکوة
خود محسوب بدارد و زکوة را هم بعنوان تقاص و اخذ طلب خود قبول کند اگر
چه همان فقیر او را در صورتیکه دین از غیر نقدین باشد محل اشکال است و فرق

نیست و اما اعطاء زکوة بواجب النفقه که دین از راه غیر نفقه باشد و غیر واجب النفقه
بلکه ما بین حی و میتی که نماند از او مالی که اداء دین شود علی الاحوط امر هفتم
اینستکه آنچه گفتیم که دادن زکوة بکسانیکه واجب است نفقه دادن
بایشان مانند پدر و جد پدری و مادر و جده مادری و اولاد و اولاد اولاد و زوجه
دائمه غیر ناشزه و غلام و کنیز و مطلقا جایز است که خود آنکسیکه واجب است براو
انفاق نمیتواند زکوة خود را باین اشخاص که واجب النفقه او هستند بدهد
پس ضرر ندارد دادن دیگران زکوة خود را بپسر فقیر شخص غنی یا پدر فقیر او
اگرچه حاصل شود بسبب دادن زکوة غنی و مستغنی شود از وجوب انفاق
بلکه جایز است دادن خود واجب الانفاق از غیر جهت انفاق مثل اینکه پسر
اراده عروسی داشته باشد پدر بجهت اخراجات عروسی بدهد خصوصا
بعنوان فی سبیل الله که بلااشکال است یا آن ولد غلام و کنیز و زوجه داشته باشد
یا اهل علم باشد و محتاج بکتب علمیه باشد یا اراده اسفار طاعات داشته
باشد و قادر نباشد دادن زکوة در اینجا احتیاطا بعنوان فی سبیل الله بی عیب است
و اگر پدر یا پسر یا مانند ایشان غیر را مدیون باشند و قادر بر اداء
نباشند جایز است اداء دیون ایشان از زکوة و بعضی گفته اند دادن از
باب توسعه در نفس انفاق نیز خوبست و آن بی اشکال نیست امر هشتم
اینستکه بعد از حلول حول در چیزهائیکه شرط است در آنها حلول حول و
بعد از تصفیه غلات در اول زمان امکان یعنی با تعجیل در تصفیه بنحو متوسط
واجب است اخراج زکوة و صرف نمودن در مصارف آن و احوط تعجیل کردن
و اداست در اول زمان امکان بنحو متوسط عرفی و بهتر آنست که همینکه
زمان وجوب رسید عزل کند یعنی زکوة را تعیین نماید و جدا کند خصوصا
در صورتیکه در آن زمان ممکن نباشد رساندن باهل استحقاق و اظهر در
نظر احقر اینست که تا آخر دو ماه بجهت انتظار شخصی که عادة از جاهای دیگر می آید

یا متمکن نشدن از صرف در مصرف مهمی مثل خرید اسیر مضطری از شیعیان و نحو آن
بی عیب است بلکه بنظر بسیار قوی میآید جواز این نحو از تأخیر زیاده از دو ماه
نیز خصوصا با عزل و جدا کردن و نیکو محافظت کردن که احتمال جواز در کمال
قوتست پس اگر بخواهند بجهت غرض مهم معتابه شرعی تأخیر بیندازند عزل
نمایند و مهیا نمایند از برای صرف بنحویکه از تسامح و تهاون خارج شود
که این نحو ها انشاء الله بی عیب خواهد بود امر نهم اینستکه وجوب
زکوة منافات ندارد با بودن مکلف مدیون پس اگر کسی مدیون باشد و مالی
بمقدار نصاب بشود واجب است براو دادن زکوة و اگر بمیرد مقدم است امر زکوة
بر سایر دیون پس اگر دین مستغرق داشته باشد باید زکوة را بدهند مزاحم
نمیشود طلب طلبکاران امر دهم اینکه سابق مذکور شد که در زکوة غلات
مستثنی است مؤنه و تفصیل آن زراعت بنحویکه اجمالا اشاره شد و گفته
بودم که احوط اینستکه اعتبار کرده شود نصاب قبل از اخراجات و بعد
از بیرون رفتن جمیع اخراجات متعلقه بآن زراعت در آن سنه اخراج زکوة نماید
از مابقی اگرچه قلیل باشد حتی اگر هیچ نماند زکوتی نخواهد بود و اگرچه مهما
امکن دوست دارم که همین بنحو عمل شود لکن اظهر در نظر اینست که اعتبار
کرده میشود نصاب بعد از آن لکن مراد چیزهائیست که صدق کند بر آنها
خرج کردن پس حساب کرده نمیشود اجرت خود زارع که مالک باشد و کرایه
گاو او و اجرة المثل زمین خودش و کرایه اسباب او و امثال اینکه پسر و برادر و
مانند ایشان نموده باشند امر یازدهم اینستکه زکوة اگرچه متعلق است
بعین حقیقة یا حکما لکن جایز است از برای مالک دادن عین و دادن قیمت
حتی با امکان دادن از عین مطلقا علی الاقوی امر دوازدهم اینکه
مستحب است دادن بامام و نایب خاص بلکه رساندن بنایب عام در زمان
با عدم امر مطالبه احوط و افضل اینستکه مجتهد بعد اخذ دعا نماید از برای مالک

کرده می شود مؤنه او در زراعت و اعتبار

والله العالم **مقصد دوم** در زکوة بدانکه تعبیر میشود از آن بزکوة فطره
ودر آن چند مبحث است **مبحث اول** در مکلفین بآن وشرایط متعلق بآن و
کسانیکه واجب است دادن زکوة از برای ایشان ودر آن دو فصل است **فصل
اول** در بیان مکلفین بآن وشرایط تعلق بیشتر بدانکه واجب است زکوة
فطره بشرط بلوغ وعقل وعدم اغماء وآزاد بودن وغنی بودن واحوط بود
شرط وجوبست نه صحت چنانکه اسلام شرط صحت است نه وجوب ومتحقق میشود
غنی بودن باینکه شخص مکلف مالک باشد مؤنه واخراجات سالیانه خود وعیال
واجب النفقه خود را اگرچه بکسب لایق بحال باشد ومعتبر نیست مالک بودن
مقدار زکوة فطره علاوه بر قوت سالیانه ومستحب است از برای فقیر دادن
فطره از برای خود وعیال خود حتی کسی که زکوة مال بگیرد مستحب مؤکد است
که فطره بدهد اگرچه از آن مال باشد که از زکوة گرفته باشد بلکه در حق کسی
که فطره میگیرد ومال دیگری ندارد وباز مستحب است که از فطره ماخوذه فطره خود
وعیال خود را بدهد مجملاً هرکه مالک باشد قوت یکشبانه روز خود وعیال
واجب النفقه خود را ومالک باشد زاید بر آن قدری که بتواند اداء زکوة
فطره نماید در حق او مستحب است دادن زکوة فطره بلکه احوط عدم ترک است
بلکه کسیکه قادر باشد بر قرض کردن که ظن بتمکن اداء داشته باشد دور نیست
مستحب بودن بعد از قرض کردن بلکه محتمل است رجحان اصل اقراض از برای
این مطلب واگر فقیر قادر نباشد بر مقدار زکوة زیاده از یکنفر سنت آنست که
اول از برای خود بدهد بعضی از عیال خود وهمچنین هریک بدهند بدیگری
واخری بدهد بغیر که عمل باین نحو قدر مستحق است وهمه ثواب وثمره فطره را
دریابند اگر همه مکلف باشند واگر کافر قبول اسلام کند پس اگر بعد از
نوشدن ماه شوال باشد ساقط میشود وجوب فطره از او واگر قبل از آن باشد
واجب خواهد بود وهمچنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود یا مجنون عاقل

شود یا مملوک آزاد شود یا فقیر غنی شود لکن اگر حصول غنی یا حریت یا بلوغ یا
عقل یا اسلام در شب عید باشد تا قبل از اداء صلوة عید مستحب است دادن
بلکه تا قبل از زوال اگر باشد ترک ننمایند ومعتبر است در زکوة فطره نیت قربت
مثل سایر عبادات واحوط قصد وجوبست در واجب وندبست در مندوب
اگرچه لازم نیست واگر متعدد در ذمه باشد لازم است تعیین **فصل دوم**
در بیان اینستکه زکوة از برای که واجبست بدانکه واجب است دادن زکوة
فطره از برای خود وهرکه عیال او باشد باختیار او خواه واجب النفقه باشد
یا نه بالغ باشد یا نه آزاد باشد یا بنده بلکه اگرچه کافر باشد علی الاحوط وهم
چنین واجبست دادن فطره مهمانی که وارد شود بر کسی وبوده باشد
در تحت کفالت انفاق او بعنوان مهمانی اگرچه وارد شده باشد در آخر جزء
از ماه رمضان که نو شده باشد ماه شوال در حال بودن او مهمان بلکه اگرچه هنوز
غذاء او را نخورده باشد اما مهمانیهائی که مثلا در نفس بلد یکدیگر را مهمان مینمایند
پس اگر از برای شب عید کسی را بضیافت بخواهند که بیاید شام بخورد وبرود
در خانه خود مثلا وباذن صاحب خانه قبل از غروب بیاید یا جماعتی را چنین
مهمانی نمایند حکم بوجوب مشکل است بلکه ظاهر اینست که مهمان مراد نباشد
لکن احوط اینست که هر دو بدهند وفرق نیست در صورت وجوب فطره
بر صاحب عیال وصاحب خانه مابین اینکه عیال ومهمان غنی باشند یا فقیر بلکه
در صورتیکه معیل ومیزبان فقیر باشند اما بعنوان استحباب بدهند ساقط
میشود از عیال ومهمان بلکه اگر عیال ومهمان غنی باشند ومعیل ومضیف
با ثبوت تکلیف بعنوان استحباب یا وجوب بدهند احتیاط اینست که ایشان
خود بدهند اگرچه احتمال سقوط وجوب در اینصورت خالی از رجحان نیست واگر
کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از غروب آفتاب
از آخر ماه رمضان واجب است دادن زکوة از برای ایشان واگر بعد از غروب

باشد ساقط میشود و وجوبش مستحب است اگر تولد یا خریدن یا قبل از نماز عید
باشد بلکه اگر تا ظهر باشد نیز ترک ننماید که امید ازدیاد ثواب فطره هست و زن
و غلام اگر در اخراجات و عیال غیر زوج و مالک باشند بر صاحبی که در عیالست
دادن فطره از زوج و مالک ساقط میشود و اگر زن عیال زوج نباشد
بلکه متکفل امور خود خود باشد ظاهر اینست که زکوة او با خود شوهرست بلکه اگر عکس
باشد که شوهر عیال زن باشد لازم میشود فطرهٔ شوهر بر زن لکن احتیاط ترک
نکردن شوهر است با غنی بودن و بعد غنا در صورتیکه عیال غیر باشد اشکال
است احوط دادن فاقد است با تحقق شرایط دیگر و اگر مهمان عیال و نگاهدارنده
مهمان همچو جهر قدرت نداشته باشد و تکلیفش از او ساقط باشد و جوب او استحبابا
باغیر مکلف باشد مثل آنکه مکلف مهمان طفل ممیزی شود باذن ولی یا ممیز غنی
شرعا راجح یا جایز باشد و خود ضیف یا عیال واجد شرایط باشند بر خود ایشان
واجب خواهد بود و فرقی نیست در وجوب دادن فطره از برای عیال حاضر
بودن در نزد ایشان یا غایب بودن از ایشان **مبحث سیم** در جنس
زکوة فطره و قدر آن و وقت بیرون کردن و مصرف آنست پس در آن چند فصل است

فصل اول در جنس آن و قدر آنست بدانکه جنس فطره منحصر است در قوت
غالب نوع انسان از گندم و جو و خرما و مویز و برنج و کشک و شیر و عدس
و نخود و مانند اینها و لازم نیست دادن از خصوص قوت غالب خود و عیال
خود یا قوت غالب بلد بلی افضل اخراج زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب
بلد و جمعی تفصیل را به همین نحو مرتب ذکر کرده‌اند و باکی با آن نیست و اگر از برای فقیر
چیزی از این اجناس انفع باشد دادن او اختیار نماید که شاید اولی باشد و
کفایت میکند قیمت دادن اگر چه ممکن باشد دادن از قوت غالب بلکه غالبا
بسبب انفع بودن ارجح است و احوط آنست که قیمت را از نقره بدهند اگر چه ظاهر
جواز دادن از طلا بلکه از پول سیاه است و در جواز دادن از اجناس دیگر مثل

کرباس و نحو آن تأمل است احوط آنست که قیمت کنند بنقد غالب و بفقیر به بیع یا
بعنوان منتقل نمایند و آن قیمت را فطره محسوب دارند بلکه احوط از آن آنست که
اخذ نماید قیمت را از یکی از طلا یا نقره یا پول سیاه و بعد از آن بدهند
اگر خود قوت غالب را بخواهند بسبب بالا بودن قیمت نسبت بقوت غالب دیگر
کمتر بدهند مشکل است البته احتیاط نماید باینکه قوت غالب از هر یک از اجناس
درست بدهند و غذا از این در صورت تعدد عیال از برای هر یک از جنسی دادن
و مناط در قیمت وقت دادنست نه وقت وجوب و قدری که لازم است دادن
از هر جنسی مقدار یک صاع است و صاع از یکمن تبریز قلیلی کمتر است پس دادن
یکمن تبریز یعنی چهل سیر عمل بقدر متیقن بلکه قدری علاوه خواهد بود **فصل
دویم** در وقت وجوب زکوة فطره و وقت دادن آنست اشکالی نیست
در وجوب دادن فطره بعد از غروب کردن آفتاب روز آخر ماه رمضان
و در کفایت و صحت دادن آن در روز عید قبل از ادای نماز عید از برای
کسیکه نماز کند و قبل از زوال بقدر ادای اقل ما یقع از نماز عید از برای
کسیکه نماز نکند و همچنین اشکالی نیست در اینکه در صورتیکه قبل از نماز
یا در شب بعد از غروب عزل نماید یعنی زکوة را تعیین در عین مخصوصه
نماید و جدا کند دیگر زکوة فطره خواهد بود هر وقت بدهد و اظهر آنست
که بعد از غروب شرعی آفتاب روز آخر ماه رمضان دادن زکوة فطره صحیح
است اگر چه افضل تأخیر است و دادن در روز عید است و اقوی جواز دادن
فطره است در تمام ماه مبارک رمضان بقصد فطره و بهتر آنست که متعرض
این مطلب نشوند که آیا حقیقة وقت فطره موقع بیست یا تقدیم فطره است نظیر تقدیم
غسل جمعه در روز پنجشنبه و اگر عزل و تعیین نکرده باشد احوط در روز عید
دادنست بقصد قربت مطلقه بلکه در غیر از روز عید نیز بدهند قربة الی الله که امید
استحقاق شود اگر چه در واقع فطره نباشد و آنقدر از ترددند که اگر در واقع ذمه

رمضان

شرعا فطره هست فطره باشد والا صدقهٔ مندوبهٔ مطلقه باشد مسئله مصحح عزل یعنی
و در عزل و تعیین اگر از خود جنس زکوة یعنی قوت غالب نوع یا قیمت آن نقد
آن باشد اشکالی نیست در صحت عزل و تعیین شدن آن عین از برای فطره اما اگر
آن عین زیاده باشد از قدر فطره لکن قصد کند تعیین فطره را در جزء مشاع
آن تعیین و قسمی باشد که عرفا صدق کند عزل و تعیین و نیست که مصداق عزل
باشد اگرچه اندک تاملی در این هست و احوط تعیین بقدر لازم است و اگر بجز عینا
در عین مخصوصه تعیین شده احتیاط نمایند بدادن بقصد قربت مطلقا اگر
وقت گذشته باشد و الا اشکالی در تعیین نخواهد بود و اگر غفلت کرد و نرسانیدن
فطره بمصرف آن باشد احتیاط نمایند بعزل نمودن که هر وقت برسانند ادا یا در
حکم ادا خواهد بود **فصل سیم** در مصرف زکوة فطره و بعضی از احکام
آنست بدانکه مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است لکن احوط آنست
بفقیر شرعی و احوط آنست که بهر فقیر کمتر از یک صاع ندهند مگر در صورتیکه
فقرا بقدری جمع شوند که کفایت ننماید و جایز است بیک نفر بقدری دادن که حاصل
شود از برای او غنی و اولی تقدیم اقارب است بر دیگران و بعد از آن تقدیم همسایه
اولی است و بعد از ایشان اهل علم و فضل را مقدم داشتن اولی است و شرط
نیست در مستحق زکوة عدالت لکن با امکان عادل در بلد احتیاط در دادن بآن و
صحیح است دادن بایتام و صغار شیعیان لکن برسانند بولی شرعی یا ماذون از
ولی شرعی یا خود صرف نمایند باذن ولی شرعی که اینقسم طریق بجا آنست و جایز
نیست دادن زکوة غیر هاشمی بهاشمی مگر در صورت اضطرار و احوط اقتصار باقل
در حین اضطرار و قوت لا یموت است اگرچه اظهر جواز زیاده است و شدت عرفیه
نحویکه در زکوة مال گذشت و جایز است دادن فطره هاشمی بهاشمی و غیر
هاشمی و احوط صرف نمودن فطره بلد است در بلد با امکان و بودن فقیر در آن
و اگر نقل کند ببلد دیگر با بودن فقیر در بلد پس اگر در بین راه تلف شود

ضامن خواهد بود و اگر برساند بفقیر بری الذمه خواهد شد و اگر فقیر خود
از بلد دیگر بیاید پس داده شود در بلد بفقیر خارج بلد یا محسوب شود از طلبی
در ذمه شخص خارج بلد است کفایت میکند و داخل در نقل نیست بلکه اگر
کسی از جانب فقیر وکیل شود و از خارج بیاید و تسلیم بگیرد کفایت مینماید
اظهر جواز نقلست در فطره نیز از بلدی ببلد دیگر لکن در اینجا اشکال از آن
زیاده از نقل زکوة مال و احتیاط در ترک آن شدید است ولا اقل مرجوح
بهر صورت شدید و احوط و افضل آنست در زمان غیبت امام برسانند بفقیه
مامون از جمیل شرعی است **باب پنجم** در خمس است و در آن دو مبحث
مبحث اول در بیان تعداد چیزهایی است که واجب است خمس در آنها با شرایط
مقرره آن بنحو اجمال و اختصار بدانکه واجب است خمس در هفت چیز **اول**
غنائم دار الحرب و مراد ما از غنایم در اینجا اموالی است که در جهاد با کفار حربی بیاید
بدست مسلمانان و مراد از کافر حربی در اینجا کافر اصلی است که اهل ذمه
معتبره شرعیه نباشد و بسبب صلح یا پناه دادن امام یا یکی از مسلمانان
در پناه اهل اسلام نباشد و مراد از جهاد جنگیست که واقع شود باذن نبی
یا امام صلوات الله علیه و علیهم خواه واقع شود بجهاد یا از طرفین یا بسبب عدم
مقاومت کفار و ورود ناگهانی و مستولی شده باشند عسکر اسلام و تحصیل
کرده باشند اموال ایشان را بقهر و غلبه بدون تحقیق مجادله و اگر حرب و
جنگ بعنوان جهاد و دعوت باسلام واقع شود بدون اذن امام پس آنچه
تحصیل کردند تمام آن مختص بامام علیه السلام است علی المشهور و اگر جنگ بجهة
دعوت باسلام نباشد بلکه بجهة غارت کردن اموال و اسیر کردن نسوان و
اطفال ایشان باشد یا بجهة محض استیلاء بر مملکت ایشان و تحصیل مملکت
باشد مانند جنگهای سلاطین اسلام در این زمان یا تحصیل شود اموال ایشان
بسرقت یا گول زدن در معاملات یا بخوانیهای ظاهر است که از برای شیعیان

در آن زمان حلال است میکرده مال ایشان و واجب است اداء خمس آنها بعنوان
غنائم علی الاحوط و وجوب در غنائم بعد از بیرون کردن مؤن یعنی اخراجاتیست
که از برای تحصیل غنیمت و جمع آن و حفظ آن شده و بعد از اخراج اشیاء مختصه
پادشاه کفار و اشیاء نفیسه که امام اختیار نماید از برای خود مانند کنیز خوب و
شمشیر خوب و اسب خوب خواهد بود **دویم** معادنست و مراد از معدن چیزیست
که حاصل شود در زمین از زمین بسبب استحاله و بوده باشد در وی عرفا
قیمت معتدبه مثل طلا و نقره و مس و آهن و یاقوت و فیروزج و عقیق و روی
و نفط و نمک و مانند اینها و احوط دادن خمس است از مانند گل سرشوی و
سنگ گچ و آهک و سنگ آسیا از باب معدن نیست در صورت رسیدن بنصاب و در صورت
نرسیدن بحد نصاب احوط دادن خمس است از باب ارباح تجارات در صورت بودن
آن زائد بر مؤنه سنه و معتبر است در معدن نصاب و آن رسیدن به بیست مثقال
شرعی طلای مسکوک است بحسب قیمت و در زائد خمس لازم است مطلقا و در کمتر
خمس لازم نیست مطلقا یعنی هیچ نیست که کمتر از نصاب از ارباح تجارات خمس داشته
باشد و اخراج خمس بعد از اخراجاتیست که از برای تحصیل معدن میشود نه مؤنه
سنه و شرط نیست در معدن اینکه بیکدفعه تحصیل شود پس اگر بدفعات تحصیل
کرده شود و برسد مجموع بمرتبه نصاب واجب میشود خمس ولی اگر کمتر از نصاب
تحصیل کرده شود و اعراض کرده شود و تلف کرده شود فی الجمله اشکالی
دارد لکن اظهر بنظر حقیر وجوب خمس است با رسیدن مجموع بحد نصاب و ظاهر
اینست که شرط نیست اتحاد معدن پس اگر تحصیل کرده شود مقدار نصاب
از معادن متعدده واجب میشود خمس و اگر شرکاء متعدد بوده باشند باید نصیب
هر یک برسد بحد نصاب کفایت نمیکند رسیدن مجموع بحد نصاب **سیم** کنز است
و مراد ما از کنز در اینجا مطلق مالیست که ذخیره کرده شده باشد در تحت
ارض و مخفی کرده شده باشد در آن اگرچه معلوم نباشد که باراده کرده اند

یا بسبب

یا بسبب غیر آن که چنین شده خواه بوده باشد از طلا و نقره مسکوک یا غیر مسکوک
یا بوده باشد از غیر طلا و نقره از جواهرات یا غیر اینها و وجوب خمس در کنز در
صورتیست که برسد بحسب القیمه بحد نصاب طلا یا نقره اگر بوده باشد از غیر طلا
و نقره و نصاب طلا یعنی بیست دینار و اگر بوده باشد طلا و نصاب نقره یعنی
دویست درهم اگر بوده باشد نقره و اگر مرکب باشد از طلا و نقره و برسد هر یک
بحد نصاب پس اگر برسد احدهما بحد نصاب اشکالی نیست در لزوم خمس در آن
و اگر هیچ یک بحد نصاب نرسند لکن مجموع برسند بحد نصاب احدهما ظاهر
اینست که لازم میشود خمس و اگر احدهما برسد بحد نصاب مقرر از برای او و دیگری
نرسد ظاهر اینست که لازم میشود خمس در هر دو اگر طلا بحد نصاب خود
نرسد لکن بنصاب نقره برسد یا نقره حسب القیمه بسبب ترقی کردن قیمت برسد
بحد نصاب طلا و نرسد بحد نصاب خود محل اشکال است مهما امکن احتیاط نماید
بدانکه کنز خالی از این نیست یا پیدا کرده میشود در زمین دار الحرب یا یافت
میشود در زمین دار الاسلام پس اگر یافت شود در زمین دار الحرب میکرده
مال یابنده و بیرون آورنده و لازم میشود خمس با تحقق شرط وجوب خواه مسکوک
باشد بسکه سلطان کفر یا مسکوک باشد بسکه سلطان اسلام یا مسکوک باشد
بسکه مجهوله یا اصلا مسکوک نباشد و اگر یافت شود در دار الاسلام پس یا
یافت میشود در زمین خرابه بلا مالک یا مجهول المالک از قبیل جبال و بطون
اودیه و آجام و بیابانها و کنار دریاها و غیر اینها یا یافت میشود در مانند
قبرستان و خرابهها و مساجد و تکایا و مزارهای معموره و دهات و اراضی معموره
مفتوحه عنوة که همه مسلمین در آنها استحقاق دارند یا یافت میشود در زمین
معموره مجهول المالک یا یافت میشود در معموره معروف المالک که مالک
مخصوص دارد پس اگر یافت شود در اراضی که مالک خاص و حاضر معین ندارد
و معموره باشد در آن سکه سلطان اسلام میکرده مال یابنده و لازم میشود

اخراج

اخراج خمس با تحقق شرایط و همچنین اگر مسکوک نباشد یا مسکوک باشد
لیکن مجهول و اگر مسکوک باشد بسکهٔ اسلام پس اگر معلوم باشد از قرائن که
مال اهالی زمان یافتن نیست و مال اهل از زمان قدیم است مثل پولهائیکه
بسکهای خلفای بنی عباس مسکوک اند و حسب القرائن دفن کرده شده اهل
آن زمانند یا مانند آن از ازمان قدیمه بلا اشکال مال یابنده خواهد بود و لازم
خواهد شد اخراج خمس با تحقق نصاب و اگر احتمال برود و یا معلوم باشد که
از اهل زمان یافتن است پس اگر محتمل باشد باحتمال معتدبه که از کافر غیر محترم
باشد یا از قوی آنست که مال واجد است بالزوم خمس و اگر معلوم باشد که از
اهل اسلام است محل تامل است لکن اظهر در نظر احقر اینستکه مال یابنده است
لازم میشود اخراج خمس و اگر یافت شود در ارض معموره مجهول المالک در
در جمیع صور مال واجد خواهد بود مگر در صورت غیره که احتیاط شدید در آن
مراعات حکم لقطه است اگر ممکن شود والا احتیاط اینست که مراعات حکم مجهول
المالک نموده از برای مالک بشخص فقیر صدقه نمایند و اگر یافت شود در ملک
مالک معین پس اگر بوده باشد مالک خود پیدا کنند و آن ملک را تحصیل کرده
باشد از جهت مباحه مثل اینکه خرابه مجهول المالک را احیا کرده پس در آن یافته باشد
کنز یکه معلوم باشد بودن آن در آن زمین در حال بودن آن ارض مباح اتکالی
نیست در رد کردن آن کنز مال پیدا کننده و اگر از مالک دیگر باو رسیده باشد
مثل اینکه خریده باشد از شخص معینی یا در ملک دیگری که مالک معین دارد
یافته باشد پس اگر بقرائن معلوم باشد که مال این اشخاص نیست بلکه از دفن
کردهای از زمان قدیم است که جز خداوند کسی نمیداند مال کیست در همچنا
بلا اشکال مال واجد است و اگر بحد نصاب رسید بعد از دادن خمس حلال
میشود ما بقی و اگر احتمال میدهد که مال فروشنده باشد یا مال شخص معین
نباشد بلکه مال یکی از فروشندگان پیش باشد پس لازم است تفحص کردن

وسؤال

و سؤال از مالک یا مالکین سابقین یا تفصیلیکه مذکور است در لقطه
مثل اینکه اگر بایع بلاواسطه مدعی شود که از من است و محتمل باشد صدق قول
او معتبر و مسموع است پس اگر از جهت مالکین و صاحبان ید سابقه یأس حاصل
شود پس اگر نباشد در آن سکه اسلام اشکالی نیست در رد کردن آن مال
یابنده و اگر در آن اثر اسلام باشد احتیاط از اینست که مراعات حکم مجهول المالک در آن
کرده شود مجملا هر جا که مذکور شد کنز مال واجد است لازم میشود خمس بعد از رسیدن
بحد نصاب بعد اخراج مؤنه تحصیل آن و اگر مالی یافت شود در شکم ماهی
که از آب مباحی گرفته شود یا شکار صحرائی میکرده مال یابنده بدون تفحص
اگرچه بوده باشد در آن اثر اسلام و احوط اخراج خمس است تا رسیدن
بحد نصاب چهارم از چیزهائیکه واجب است خمس در آنها غوص است یعنی
چیزهائیکه بیرون آورده شود از دریا بغوص کردن در آن و وجوب خمس آن بعد
صورتیستکه برسد قیمت آن بیک دینار یعنی یکمثقال شرعی طلای مسکوک و
اگر چیزی اخذ کرده شود از روی دریا یا کنار دریا داخل در غوص نیست بلکه
از مطلق مکاسب است مگر عنبر که احوط دادن خمس آنست حتی در صورت نرسیدن
بحد نصاب غوص اگرچه از باب مکاسب خمس بآن تعلق نگرفته باشد و اگر غوص
کمتر از نصاب باشد یا کنز کمتر از نصاب باشد خمس ندارد بدو اینکه از باب ارباح
مکاسب خمس لازم باشد مگر عنبر که در آن احتیاط نمایند و اخراج خمس در معدن
و کنز و غوص بعد از اخراجات است لکن نصاب معتبر است قبل از آن علی الاحوط
پنجم از چیزهائیکه لازم است دادن خمس در آنها زمینی است که بخرد آنرا
ذمی از مسلمان خواه بوده باشد ارض مزروعه یا ارض معد از برای بنای
خانه یا دکان بلکه اگرچه بوده باشد ارض خانه یا دکان و ارضیکه بوده باشد
مقر دکان و بعنوان که جزء مقر باشد و جزو آن اراضی نباشد اشکالست ششم
از چیزهائیکه لازم است خمس در آنها حلال مختلط بحرام است در صورتیکه

معلوم

معلوم نباشد مقدار حرام و معلوم نباشد مالک آن و عادة کمافی پیدا شدن مالک
نباشد خواه مقدار حرام اصلا معلوم نباشد یا معلوم باشد که زیاده از خمس نیست
بلکه یا بقدر خمس است یا کمتر از آن یا معلوم باشد که کمتر از خمس نیست بلکه یا
بقدر خمس است یا زیاده از آن و اگر معلوم نباشد مالک و مقدار حرام لازم است
ایصال مال او باو بلکه اگر بوده باشد در جمعی محصورین لازم است استرضا از ایشان
با امکان اگرچه بوده باشد بصلح یا بخوان و اگر مالک معلوم باشد دون مقدار
حق او پس اگر ممکن شود تحصیل رضای او اگرچه بصلح باشد آنرا مقدم بدانند
که طریق نجات است و اگر ممکن نشود احوط در حق مالک دادن قدریست که حاصل
شود علم ببرائت خصوصا در جائیکه خلط مال غیر و جهل بقدر آن ناشی شده باشد
از سوء اختیار و بیباکی در دین و اگر قدر حرام معلوم باشد و مالک معلوم نباشد
پس میباشد قدر حرام مال مجهول المالک و باید بعد از فحص و یأس صدقه کرده
شود از برای مالک خواه ممیز باشد عین حرام یا معلوم باشد بوجه اشاعه مثل
اینکه معلوم باشد که بقدر ربع یا خمس یا عشر آن حرام است یا معلوم باشد بوجه
اشتباه و اختلاط مثل اینکه معلوم باشد که در اموال مختلفه او مقدار
ربع از کل که در واقع ممیز است و در ظاهر مشتبه حرام است و همچنین اگر معلوم
باشد که خمس است لکن معلوم نباشد که چه قدر کمتر است یا معلوم باشد که زیاده
از خمس است لکن معلوم نباشد که چه قدر علاوه است در این دو صورت تا ممکن است
که تحصیل کرده شود یقین ببرائت ذمه باید احتیاط کنند خصوصا اگر تصرف
در مال غیر و مخلوط کردن حاصل شده باشد بسوء اختیار و بیباکی هفتم از چیزهائی
که واجب است خمس در آن ارباح مکاسب و تجارات و فاضل زراعات و اقوات است
پس میگوئیم مالیکه حاصل میشود از برای انسان اگر حاصل شود بغیر اکتساب مثل
ارث که موروث خمس آنرا داده باشد اگرچه از باب حمل بر صحت باشد بسبب گذشتن
زمان و جود و معلوم شدن کیفیت یا اصلا معلوم نشده باشد تعلق خمس بآن

و مثل مالیکه ببخشش یا هدیه یا صدقه یا وقف یا صداق یا عوض خلع یا نها
باو رسیده باشد مثل اینکه کسی از برای او نذر کرده باشد یا وصیت کرده باشد یا از
زکوة یا خمس یا زیاده باشند اینگونه اموال خمس ندارند اگرچه مستحبست خمس دادن در
جایزه عظیمه و میراث من حیث لا یحتسب و محتمل است استحباب در مطلق ارث و هبات
و صداق بلکه از باب احتیاط استحباب ثابت است و بالجمله در اکتساب داخلست
مثل تملک کردن و صید کردن و هیمه و پوشش کندن و قاصدی کردن و معلمی اطفال
کردن و اجیر در عبادات شدن و زراعت کردن و فلاحت کردن اگرچه غرض بجز
گذراندن امر معیشت خود و عیال و حیوان واجب النفقه باشد نه تحصیل دولت و
جمع مال و از جمله آنها است نماء منفصل چه ثمرات اشجار و بچههای حیوانات که
حاصل شوند با استنتاج و اکتساب اگرچه بنگاه داری گله و تربیت کردن و متوقف
شده باشد بلکه اگر حاصل شود نتاج بدون اکتساب و بجهتی از مالک احوط
دادن خمس است و از جمله مکاسبست زیادتی حاصله از نماء متصله یا از زیادتی قیمت
سوقیه و لکن اگر اصل مالیکه حاصل میشود در آن تفاوت قیمت یا نماء متصل با
نه بقصد اکتساب تحصیل نشده باشد مثل مالیکه بارث برسد یا کسی بخشیده
باشد و شخص مالک قصد اکتساب بآنها نداشته باشد بلکه بخواهد نگاه بدارد
یا زمینی از برای نگاه داشتن مانند مزرعی که میخرند بجهة نگاه داشتن و منتفع
شدن از آن بزراعت کردن یا دهی که از برای نگاه داشتن میخرند اگر قیمت آنها
زیاد شود لازم نمیشود دادن خمس آنها بجمله جمیع آنچه اعیانیکه خریده میشوند
از برای نگاه داشتن اگرچه بقصد اکتساب و انتفاع بمنافع آنها باشد و نسبت
بعین مقصود نگاه داشتن باشد مثل دکان یا حمام یا کاروانسرا یا اسباب کار و بکه
مقصود نگاه داشتن آنها است اگر خمس آنها داده باشد یا اصلا خمس بآنها تعلق
نگرفته باشد و حاصل شود ارتفاع در قیمت سوقیه آنها لازم نمیشود دادن
خمس آن زیادتی که حاصل شد بسبب زیادتی قیمت و اگر حاصل شود در همچه

اعیان نماء متصل مانند درختها و انار و بادنجان یا توت که بسیار کوچک و کم قیمت اند
غرس میکنند بجهة اینکه بعد از بزرگ شدن منتفع شوند از ثمرات آنها یا بنا
اعیان آنها و مانند اینکه صد رأس گوسفند بخرد از پولی که خمس داده بجهة اینکه منتفع
شود از حاصل و نتاج آن یا بجهة حاجت داشتن به پشم و روغن آن از برای مؤنه
پس در زیادتی آنها اشکالست لکن اظهر در نظر احقر اینست که تعلق نمیگیرد خمس باعیان آنها
مطلقا یعنی این نماهای متصله مانند زیادتی قیمت سوقیه در همچه اعیان معتبر
نیستند و منشأ تعلق خمس نمیشوند بلکه تعلق میگیرد خمس بمنافع و حاصل و نتاج
آنها اما اعیانی که غرض از اکتساب باعیان آنها استربح بفروختن و بحو آن مثل اجناس
تجار و حیواناتی که بجهة فروش و انتفاع و اکتساب باعیان آنها خریده میشوند
پس زیاد شود قیمت در آنها بسبب تفاوت نرخ بازار و یا حاصل شود نماء متصل پس
زیاد شود بسبب آن قیمت آنها پس تعلق میگیرد خمس بقدر زیاده فی الجمله لکن اظهر
در نظر احقر اینست که محض ارتفاع قیمت منشأ نمیشود که واجب شود دادن
خمس بالفعل هرقدری که فروخته شد و حاصل شد ربح در آن بالفعل لازم میشود
دادن خمس آن مثلا شخص بقدر صد تومان اجناس خریداری میکند از بلدی بعید
و بعد از آوردن ببلد قیمت سوقیه آن میگردد فرضا دویست تومان لکن
باید حاصل شود این صد تومان بتدریج و فروش و بسا میشود که بسبب تنزل
نرخ حاصل نمیشود آن قیمت بلکه بسا میشود که باندک زمانی حاصل میشود زیان
و خسارت مجملا هرجا که بسبب فروش شد یا عین بعین بدل و بحو آن حاصل
حاصل شد بالفعل ربح لازم میشود دادن خمس باینمعنی که تعلق میگیرد خمس
بآن ربح حاصل شده و مستقر میشود بگذشتن سنه چنانکه میآید و اما نماء
متصل پس اگر زیاده شود خمس اصل مثل اینکه صاحب گله ماده یا باستنتاج تحصیل
کند ده کره از برای اکتساب بفروش و بحو آن پس در سنه اولی در سر سال
مثلا بدهد دو کره یکسال را بعنوان خمس و پاک شود اصل این ده کره از خمس

پس حاصل شود تربیت و خدمت تا سال دیگر نماء و زیاد شود بسبب این نماهای متصله
حاصله قیمت آنها پس اشکالی نیست در تعلق خمس بآن قیمتهای زائده در صورتیکه فروخته
شود و حاصل شود ربح و یکی دیگر مثلا نماء متصل و منفصل در وجوب بودن زاید در خمس
ارباح حاصله بسبب زیادتی و نماء کردن در بنا بر سنوات در همچه جاها که خمس اصل
در سنه اولی داده شد قبل از فروختن و بحو آن اشکالاست اظهر در نظر اینست
که حال نماء متصل از این جهت مثل حال زیادتی قیمت سوقیه است تا بفروش نرسید
و ربح حاصل نشد بالفعل واجب نیست دادن خمس آنها لکن احتیاط شدید در ادای
نماها آنکه ممکن احتیاط نمایند بدادن خمس نماء متصل در هر سنه مخفی نماند اینکه تعلق
خمس را بقسم بعد از اخراج مؤنه سنه شخص مالک است یعنی اخراجات سال لایق
آن شخص از لباس و مسکن و ظروف و فرش و رختخواب و اسب سواری و غلام و کنیز
و کتب علمیه از برای علماء و اسباب زرگری از برای زرگر و هکذا و معتبر است در
جمیع حاجت بودن آن بقدر لایق بحال پس اگر زیاده روی و اسراف کند باید
خمس مطلب زاید بدهد و اگر تقتیر و امساک کند پس اگر امساک در اموری
باشد که شرعا یا عرفا لازم بوده باشد مثل کسانیکه بسبب فقر و فاقه از طعام
و ادام خود میدزدند و قناعت و امساک مینمایند بجهة اینکه بماند در سنه
آتیه و از این قبیل است کج و ابریشم و نخ و بحو آنها که با کمال حاجت نگاه میدارند
که کم کم جمع کنند و بجهة لباس خود و عیال خود در سنوات بعد مصرف نمایند
این بحوها از تقتیر و امساک کرده شد و لهذا از این رهگذر مانند خمس ندارد
و از این قبیل است آنکه اشخاص مدیونین از اموال زاید بر اخراجات زکات باید
صرف در دین شود و مأمورند بدادن و مطالبه فرد دارند مع ذلک از زیاد
بمحض اعسات و صرفه میشمارند و مطالبه مینمایند که تمام از مؤنه حساب شود
آنها خمس ندارند و بعضی از اخراجاتند که اگر خرج نشود داخل در اخراجات
لایق بحال میباشند و اگر … در قسم نیست مثل صدقات مندوبه

یا بعضی از مهمانیهای عرفیه که لایق بحال او است فقط زیارات و نحو اینها که بنابر اینکه اینها مستثنی
باشند چنانکه اقوی است در صورتیکه نشد لهذا دادن خمس اینها لازم است پس کسیکه
ابتدای زیارت امام حسین ع یا مثلا نکرده و زائد بر مؤنه بقدر سفر زیارت داشته باشد نه
زیاده که عرفا و عادة بجهة زیارت محتاج باشد بصرف کردن این وجه پس اگر در
در اثناء سنه وجه را صرف نماید از جمله مؤنه محسوب میشود و اگر نرود دادن
خمس آن وجه لازم میشود و بالجمله اخراجات لایق بحال شخص از قبیل صدقات مندوبه
و مهمانیهای لایق بحال و متداول ما بین امثال و اقران و نحو اینها داخل در مؤنه اند
و همچنین مثل خرج عروسی پسر از برای پدر یا غیر او و همچنین اداء دینی که کرده و غیر
معصیت شده باشد خواه از آن سنه باشد و خواه از سنوات ماضیه و خسارت
تجارت آن سنه از برای تاجر اگر بوده باشد از تجارت واحده داخل در مؤنه است
و اگر از تجارات مختلفه باشد پس اگر از سنوات مختلفه باشد محسوب نمیشود و اگر
از یک سنه باشد احوط عدم اعتبار است و از جمله مؤنه است مال التجاره از برای مکاسب
و عوامل از برای زارع و دکان از برای کاسب محتاج بآن بلکه کسیکه محتاج
به سرمایه از برای اکتساب و گذراندن امر معیشت و در نداشتن آن پریشانی و ذلت
است بقدر سرمایه مستثنی است پس اگر به مجرد دکانی یا حمامی یا زمینی و مزرعه یا باغ
بقدری که امر معاش او از منافع آن دائر شود داخل است در مؤنه و همچنین گله
گوسفندیکه امر معاش مالک از پشم و روغن و پنیر و کشک آن و مثلا بگذرد و اگر
اصل گوسفندها را بفروشد قدری مر کسیکه لایق بحال او بگردد نداشته باشد یا معسر
بعسرت و محنت و شوخی شود همچه گوسفند خمس ندارد و مراد اینستکه اگر اصل
همچه گوسفند از ارباح مکاسب خریده شود بجهة رأس المال مانند دکان یا
کارخوا نیز یا مثل آن خمس ندارد اما گله گاو یا گوسفند یا نحو اینها که خمس اصل
داده باشد و نماء بقدر حاجت و مصارف مالک باشد بلا اشکال خمس در نما
نیست و همچنین کتابیکه بجهت گرفتاری در خریدن و غیر یا بجهت حاجت داشتن

بماست و دوغ و شیر از برای عیال و اطفال محتاج باشند نگاه داشتن گاو دوشا در
در خانه لهذا در خانه نگاه داشته باشند ظاهر اینست که اینها نیز داخل در
مؤنه اند و همچنین مستثنی است اموالیکه میخرند از کفار و مخالفین از غنائم و مال
و از ارباح تجارات و نحو اینها از اغنیائیکه تعلق گرفته باشد خمس باینها پس لازم
نیست دادن خمس آنها و نظر و نحو اینها که خریده میشوند از کفار و مخالفین و
آنچه خریده شود از شیعه که معتقد بخمس باشد و خمس نمیدهد پس اگر بخصوص معلوم
باشد بودن آن در خصوص عین مخصوصه محل اشکالست و احتیاط شامل نجات
اگر چه قول بمعفو بودن خمس بسبب مباح نشدن و معامله کردن با اشخاصیکه خمس نمیدهند اگر چه
بوده باشد از شیعیان بنظر اظهر میاید لکن چون احتیاط شدید دارد مهما امکن ترک
احتیاط ننمایند **مبحث دویم** در کیفیت دادن خمس و مستحق آن و شرایط
ارباب استحقاق است پس در اینجا چند مطلب است **مطلب اول** اینستکه شرط
است در خمس نیت قربت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی یا
ولی یا وکیل ولی هیئی و در زمی احوط اینست که خود حاکم شرع یا شخص اخذ کنند
از جانب حاکم شرع نیت کند و بنابر امور معتبره در نیت همان بنحویست که در
زکوة و غیر آن گذشت **مطلب دویم** اینستکه قسمت میشود خمس بالاصاله
بشش قسم سه سهم سهم خداوند تبارک و تعالی و سهم پیغمبر ص و سهم ذوی القربی
و در این زمان متعلق است بحضرت صاحب الزمان ع و سه سهم دیگر مال ایتام و مساکین
و ابن سبیل است **مطلب سیم** اینکه مستحق سه سهم غیر امام ع بنی هاشم و اولاد
عبد المطلب اند خواه بوده باشند از اولاد رسول الله ص یا بوده باشند از اولاد عباس
و ابو طالب و دیگران و شرط است در ایشان فقیر بودن بلکه جایز نیست بایشان
زیاده از کفایت مؤنه سنه بنحو لایق بحال دادن علی الاحوط و در سیادت مسموع
میشود محض ادعاء در صورتیکه متهم نباشد و همچنین مسموع میشود دعوی
فقر در چنین صورت و با اتهام مینیفی ظهور امارات کذب در بی وجه تأمل است

در ایشان اسلام بلکه ایمان یعنی اثنا عشری بودن علی الاحوط وشرط نیست در
ایشان یعنی در رساندن عدالت **مطلب چهارم** اینستکه لازم نیست قسمت در سه سهم
غیر امام یعنی ایتام و مساکین و ابن سبیل لکن با امکان احوط مراعات تقسیم است
و بر فرض تقسیم لازم نیست بالسویه قسمت کردن بلا اشکال بلکه منوط است بنظر
امام یا نائب امام و اگر داده شود با ایشان و اگر خود بخواهد تقسیم نماید مراعات شدت
حاجت وضعف آن وکثرت وقلت اولاد حوائج نماید علی الاحوط وجایز است دادن
مالک این سه سهم را خود ولازم نیست رساندن بمجتهد عادل لکن با امکان احوط
رساندن باوست خصوصا در صورتیکه متضمن نقل از بلد با امکان دادن در بلد باشد
ولکن خصوص این نقل بجهت رساندن بمجتهد عادل جایز است اگرچه نقل را با بودن
مستحق جایز ندانیم وجایز است نقل از بلد با امکان دادن در بلد ولکن احوط عدم
نقل است و اگر متعذر در بلد باشد اما یتیم و ابن سبیل یا احدهما نباشند و بمجتهد رساندن
با ایشان در سهام ایشان نقل فاید که مراعات تقسیم بشود میتوان گفت خلاف احتیاط
است **مطلب پنجم** اینستکه خمس تعلق میگیرد بنفس اعیان لکن جایز است
از برای مالک دادن از قیمت حتی با امکان دادن از عین لکن با امکان احوط
دادن از عین است و در صورتیکه از قیمت میدهد احوط دادن از نقد غالب است
و اگر از چیز دیگر میدهد احوط اینست که با مراعات رضای فقیر قیمت کنند و منتقل
نمایند بفقیر بقیمت قبول کند و آن قیمت را خمس محسوب بدارند وجایز است محسوب
داشتن ما فی الذمه را بعنوان خمس مطلقا مانند زکوة و در مدتیکه جایز است
صبر مثل مدت سنه در ارباح تجارات اگر تلف شود خمس بدون تعدی و تفریط مالک
ضامن نیست و با تعدی یا تفریط ضامن است بلکه در صورت نقل از بلد با بودن فقیر در
بلد مطلقا ضامن است علی الاحوط **مطلب ششم** اینستکه در سه سهم امام ع
در این زمان جایز نیست از برای مالک رساندن خود بمستحق بلکه واجب است رساندن
بمجتهد جامع الشرائط تا عمل نماید بمقتضای فتوای او است علی الاحوط بلی اگر

مقلد تقلید مجتهد دیگری نموده باشد که لازم میداند بخصوص صرف کردن مال امام را
در ساداتی از باب تتمه مؤنه مثلا ومجتهد که میخواهد باو بدهد رای او غیر این
باشد پس تا ممکن است احتیاط کند بدادن بمجتهدیکه فتوای او موافق باشد با فتوی
مفتی او یا بمجتهدی که عمل نماید بقسمیکه عمل مطابق شود با فتوای مفتی او و اگرچه بعنوان
احتیاط باشد و با سید تا خمس دهنده باشد **مطلب هفتم** اینستکه شرط
نیست در غالب افراد خمس تکلیف پس در معدن وکنز وغوص وحلال مختلط بحرام
در صورتیکه بوده باشند مال غیر مکلف لازم است اخراج خمس بر ولی و در
ارباح تجارات و دور نیست که شرط باشد تکلیف ولازم نباشد بر غیر مکلف لکن
احوط در حق مکلف اخراج خمس است بعد از رسیدن بحد بلوغ و قادر شدن
بر آن والله العالم **مطلب هشتم** اینستکه اگر مالی که شخص کاسب میخواهد
از برای مؤنه سنه خود صرف نماید منحصر باشد باصل راس المال او و از ارباح
آن در این صورت اشکالی هست در اینکه آیا تمام مؤنه را باید از ارباح گرفت یا تمام را
باید از راس المال اخذ کرد یا مراعات شود بالنسبه اظهر و اقوی اینستکه جایز است
تمام مخارج سنه را از ارباح اخراج نماید که راس المال محفوظ بماند و بالجمله در
همچه صورت اعتبار کرده میشود تمام مؤنه از ارباح و اگر شخص مکلف غیر مال التجاره
مال دیگری داشته باشد که خمس آن داده باشد یا از اصل خمس بان تعلق نگرفته
باشد مثل اینکه کسی هزار تومان راس المال و سرمایه داشته باشد و بان تجارت میکند
و حاصل میشود از آن ارباحی و در سنه حاصل شود از آن صد تومان ربح که
اگر صرف مؤنه نشود تمام صرف میشود لکن بقدر صد من روغن نیز بارث باو رسیده
که خمس ندارد و فرض میشود که از برای مؤنه روغن بقدر صد من ضرور
داشته باشد در همچه جا اگر عین مالی که خمس ندارد صرف در مؤنه شود مثل
اینکه در صورت مذکوره چون روغن بقدر حاجت و کفایت اخراجات مالک
بوده و مالک همین قدر روغن داشته و عین آن روغن را در مصارف مقرره مصروف

داشته باشد که اگر ارث نرسیده بود پانصد تومان از منافع مال التجاره در ازمنه صرف
شود و چون روغن ندارد اگر خمس بود صرف در مؤنه کرد صد تومان از ربح سال او تمام
زیرا که مفروض اینست که محل حاجت منحصر در روغن بوده ظاهر آنست که در صحه
ادادن خمس صد تومان ربح مال التجاره لازم میشود و همچنین اگر عین آن مال
بی خمس از مؤنه نباشد اما مکلف آنرا صرف در مؤنه نموده باشد و ارباح مال
التجاره سال او مانده باشد مثل اینکه مال موروث صد تومان وجه نقد باشد و بخمس
مکلف این صد تومان را در مؤنه سنه صرف نموده باشد و تمام ربح زائد بر مؤنه
واقع شده باشد دور نیست که باز لازم باشد دادن خمس تمام آن ربح چنانکه
اگر عکس باشد یعنی عین ارباح حاصله از رأس المال از مؤنه باشد مثل اینکه تهیه
صد تومان از برای مؤنه روغن صرف شود در حالتیکه اصل رأس المال کونهند
باشد و روغن حاصل از آن تماما مال صرف در مضاف روغنی بشود میتوان
گفت که قطعا آنقدر از ربح خمس ندارد اگر چه مال دیگر نداشته باشد که
اگر روغن مجرها نیز روغن زائد بر مؤنه نمیماند اما اگر منقسم باشد که مثلا
هزار تومان رأس المال باشد و از آن حاصل شود پانصد تومان ربح و بوده تومان
باشد مخارج سنه نیز معادل پانصد تومان و شخص مکلف بقدر پانصد تومان
خواه خمس آن را علیحده داشته باشد و آنرا صرف در مؤنه ننموده باشد بلکه
مؤنه را از ارباح مال التجاره صرف نموده باشد یعنی مخیرها گرو نخوان بسبب بودن
ارباح از غیر جنس مؤنه یا مؤنه را از قرض گذرانده باشد و بخواهد از ربح بدهد
که تمام ربح صرف میشود با اینکه معادل مخارج را تماما ندارد و هیچ وجه حاجت
بصرف ارباح و اصل مال التجاره ندارد و هیچ جا ندادن خمس بسیار مشکل است
البته احتیاط نمایند بدادن خمس و ملخص مقال اینست که اگر تمام مؤنه منحصر باشد
در رأس المال و ارباح آن محسوب میشود مخارج سنه از منافع و اگر چنین
نباشد و مال دیگر علیحده که خمس نیز داشته باشد پس اگر آنرا صرف کرده در مؤنه

وگرد

وگرد بدار ارباح زائد بر مؤنه لازم است دادن خمس ارباح چنانکه
اگر ارباح بعینها محتاج الیه در مؤنه باشند و مصروف شوند مثل آنکه ارباب
مکاسب از شالی و برنج و روغن و امثال اینها بوده باشد و صرف شده باشد خمس
ندارد اگر چه آن شخص مثلا وجه نقد مخارج داشته که اگر این شالی حاصل نکرد
خود را میفروخت و از آن وجه نقد مؤنه اش میخرید مقدور بود در این صورت
آن ارباح مصروفه در مؤنه بعینها خمس ندارند و اگر نسبت آن مال بخمس و
و ارباح تجارت باعتباری که باید صرف در مؤنه شوند علی السواء باشد مثل اینکه
مال موروث مثلا صد تومان اشرفی است و ربح تجارت نیز صد تومان اشرفی است
و مؤنه برنج و روغن و گوشت سنه مکلف پانصد تومان موزون که حاجت
بآن ندارد صرف نموده جنس نماید و ربح را صرف کند یا از خارج مثلا قرض
کند و صرف کند که از خصوص ارباح بدهد بنظر بسیار مشکل مینماید بلکه
دور نیست لازم باشد دادن خمس ارباح در این صورت بلکه احوط این است
که در جمیع صور دیگر از غیر ارباح و قدرت بر گذراندن امر معاش حاصل باشد
ترک دادن خمس ننمایند بلکه در جمیع صور تفتیش یعنی جاهائی که ماندن مال
مکتسب بسبب تنگ گرفتن باشد احتیاط مطلوب است مطلب بصیر آنست که
اعتبار سال در اشیاء تلف شدنی است مانند ظروف و فروش و البسه و کتب
علمیه و خانه و غلام و کنیز و اسب سواری و نحو اینها که بقدر لایق بحال باشند
اختصاص بیک سنه ندارند و اعتبار نمیشود در اینها سنه چنانکه واضح است
مطلب هم بیکر زمان تعلق خمس در ارباح زمان ظهور ربح و حاصل
شدن مال است و صبر تا یکسال بجهت ارفاق بمالک و احتمال تجدد مؤنه است پس ضرر
ندارد تعجیل در دادن بمحض ظهور ربح با ظهور بودن آن عائده زائد بر مؤنه سنه

کتاب الحج

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی رسول الله و علی آله امناء الله ثم علی رواة احکام الله

وبعد

در بعد این جزوه ایست مشتمل بر اقل ما یقنع از مسائل حج و عمره که نوشته شد
در کمال استعجال و مشتملست چند باب باب اول در بیان عمره و بعضی از مسائل
مهمه است و آن چند فصل است **فصل اول** در شرائط وجوب حج و عمره
و اشاره اجمالیه بسوی اعمال حج و عمره پس بدانکه واجب میشود بر ما ها که دوریم
از مکه معظمه زیاده از شانزده فرسخ بلا اشکال در صورت تحقق استطاعت
حج تمتع و حاصل میشود استطاعت باینکه شخص بالغ عاقل از زاد قادر باشد بر رفتن
بمکه و بجا آوردن اعمال مخصوصه در محال آنها و حاصل میشود قدرت باینکه دارا
باشد صحت بدن را و مرض مانع نداشته باشد و راه امن باشد و زاد و راحله را
دارا باشد عینا یا قیمتا اگرچه ببذل کردن دیگری باشد از برای حج کردن و علاوه
بر زاد و راحله نیز باید مالک نفقه عیال واجب النفقه باشد در مدت اشتغال بحج
و مقدمات و لواحق آن بلکه اقوی آنستکه باید قسمی نشود که بعد از مراجعت از مکه
محتاج بسؤال و بخوان کم موجب عسر و حرج و خروج از اختیار میشود نشود پس شخص
معتبر مثلیکه یک بستان دارد و امر معاش او در پهلوی آن میگذرد و اگر بفروشد
کفایت حج و مقدمات آن بکند لکن بعد فقیر و مضطر و پریشان شود مستطیع
نیست و همچنین واجب میشود حج بنذر و عهد و یمین و استیجار و افساد و حج و عمره
عبارتست از جمیعه عمره آن مقدم است بر حج و بعبارت اخری حج تمتع مشتمل
است بر دو عمل **عمل اول** اسمش عمره است و **عمل دویم** اسمش حج است و هر یک
از عمره و حج مشتمل اند بر اعمال چندی و این بیت مشتمل است بر جمیع آنها
اطرتست للعمره اجعل بحج — اووم ذحطرسطرمر تج — مصرع اول اعمال عمره را
پس ا اشاره است بسوی احرام ط بسوی طواف ر بسوی دو رکعت نماز طواف
س سعی مابین صفا و مروه ت بسوی تقصیر پس عمره مشتملست بر پنج عمل احرام
از میقات و طواف خانه و نماز طواف در مقام ابرهیم و سعی مابین صفا و مروه
و تقصیر یعنی کم کردن موی یا ناخن باین پنج عمل تمام میشود عمره و بعد مصرع ثانی

ا اشاره بسوی احرام و اول بسوی وقوف در عرفات و ثانی بسوی وقوف در مشعر
م اشاره است بسوی رفتن در منی ر بسوی رمی جمره عقبه یعنی زدن جمره عقبه را به
هفت سنگ ریزه ذ اشاره است بسوی قربانی کردن بنحر شتر یا ذبح گاو یا گوسفند
ح اشاره است بسوی حلق یعنی سر تراشیدن ط بسوی طواف خانه کعبه ر بسوی
دو رکعت نماز طواف س اشاره است بسوی سعی مابین صفا و مروه ط بسوی
طواف نساء ر بسوی دو رکعت نماز طواف نساء م اشاره است بسوی مبیت
بمنی یعنی ماندن شب یازدهم و دوازدهم در منی ر اشاره است بسوی رمی
جمره در روز یازدهم و دوازدهم بنا براین اعمال حج چهارده است **اول** احرام
از مکه **دویم** وقوف در عرفات روز عرفه **سیم** وقوف در مشعر در شب عید
چهارم رفتن در منی بعد از مشعر **پنجم** رمی جمره عقبه در روز عید
منی **ششم** قربانی کردن از آنجا **هفتم** سر تراشیدن بعد از آنها **هشتم**
طواف کردن خانه کعبه در همان روز بعد از اعمال منی **نهم** دو رکعت نماز
طواف در مقام ابرهیم **دهم** سعی مابین صفا و مروه **یازدهم** طواف نساء
دوازدهم دو رکعت نماز طواف نساء **سیزدهم** عود بسوی منی
و شب یازدهم و دوازدهم در منی ماندن **چهاردهم** رمی جمرهای سه گانه کردن
در روز یازدهم و دوازدهم یعنی هر یک از سه جمره هفت سنگ ریزه زدن
و گاهی لازم میشود زیاده بر ماندن شب سیزدهم و رمی جمرات در روز سیزدهم
فصل دویم در احرام عمره تمتع است و دانستی که آن مشتمل است بر پنج عمل
اول احرام بستن از یکی از میقاتهای پنجگانه است یا مکان یعنی ذو الحلیفه
که قدری عقب از مسجد شجره است و جحفه و یلملم و قرن المنازل و وادی
عقیق و مقدمات احرام هم سنت میباشند پس مستحب است گذاشتن موی از برای اراده
دارنده احرام در اول ذیقعده و مؤکد میشود استحباب در اول ذی حجه و سنت است
از برای احرام شارب گرفتن و ناخن چیدن و نوره کردن و غسل کردن بلکه

بلکه در غسل احرام قوی بجواز بیاورند لهذا احوط همه ترک است پس از برای احرام
در میقات در روز احرام غسل کند بلکه اگر بعد از غسل محدث شود یا بپوشد یا بخورد
یا بو کند چیزی که از برای محرم جایز نیست غسل را اعاده نماید که احوط و اولی
خواهد بود و شش رکعت نماز مستحب است از برای احرام و پست تر از آن چهار رکعت
است و پست تر از آن دو رکعت پس اگر وقت نماز نباشد و نماز واجب قضا هم نداشته
باشد شش رکعت یعنی سه دو رکعتی یا چهار رکعت یعنی دو دو رکعتی یا دو رکعت نماز
کند و احرام ببندد و اگر در وقت فریضه باشد و بعد از فریضه محرم شود عمل به
مستحب نمود خصوصا بعد از بجا آوردن نماز ظهر در اول وقت لکن اگر شش رکعت
نماز مستحبی احرام را بکند و بعد از آن فریضه را بعمل آورد و بعد از آن محرم شود
بی غیبت بلکه شاید عمل با فضل نموده باشد و اگر وقت نماز نباشد لکن نماز
قضا در ذمه داشته باشد نماز قضا بکند و بعد از آن محرم شود و لکن جمع کند
ما بین نماز مستحب و قضا و اجب بنحوی که گفته شد نیز خوب است بلکه حاصل میشود اصل
استحباب با حرام بستن بعد از نماز اگر چه نماز مستحب دیگر باشد و در دو رکعت
نماز احرام مانند نماز طواف در رکعت اولی حمد و توحید و در ثانی حمد و قل یا ایها
الکافرون بخوانند اگر چه حاصل میشود استحباب بهر سوره بلکه در دو نسبت کفایت
حمد تنها بدون سوره نیز و بهتر آنست که بعد از غسل جامه های احرام را بپوشد و لکن
نیت محرم شدن و تلبیه گفتن را تاخیر بیندازد تا بعد از نماز و واجبات در احرام
سه امر است **اول** پوشیدن دو جامهٔ احرام که یکی را لنگ کند و احوط آنست
که در بستن لنگ قسمی ببندد که صدق گره زدن نکند مثل آنکه جمع کند سر
دو طرف را و بپیچد و در یکسمت لنگ فرو برد و محکم کند و جامهٔ دیگر را
ردا کند و بدوش بیندازد و اگر قسمی ببندد از دو که مانند عبا هر دو دوش را
بپوشاند این قدر متیقن است و باید لنگ بپوشاند از ناف تا زانو را علی الاحوط
و تا ساق بهتر است و معتبر است در هر دو جامه آنچه معتبر است در جامهٔ نماز علی

و اگر نماز را مستحب زیاده از شش رکعت کند دو رکعت آخر را بخواند که دو بعمل آورد که آنهم قدر متیقن است والله العالم

المشهور الاحوط بلکه در اینجا از خون معفو در صلوة نیز هر جا ممکن احتیاط
نمایند و باید جامهٔ احرام از برای مردان دوخته نباشد و شبیه بدوخته
نباشد و افضل آنست که از پنبه سفید باشد این در حق مردان است اما زنان
پس از برای ایشان پوشیدن لباس دوخته ضرر ندارد بلی در پوشیدن حریر در
اینجا احوط اجتناب است و ضرر ندارد از برای محرم پوشیدن زیاده از دو جامه
و همچنین ضرر ندارد بدل کردن جامه که در آن محرم شده لکن بهتر آنست که
همان دو جامه را پوشیده باشد پس اگر تا هیچ را از مثلا برد یا دزد عیب ندارد
دویم نیت است یعنی در هنگام بستن لباس نیت کند و اگر پیش از نماز و
بعد از غسل جامها را پوشیدند احوط آنست که بعد از نماز لنگ را باز کند
و نیت کند و ببندد و ردا هم از دوش بردارد و دو مرتبه بیندازد و احوط
آنست که در هنگام بستن لنگ این نحو نیت کند که دو جامه میپوشم بجهة
احرام عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله و بعد از آنکه جامه را پوشید یعنی لنگ را
بست و دیگری را بدوش انداخت آنوقت نیت احرام عمرهٔ تمتع کند پس قصد
میکند باین نحو مثلا که خداوندا من محرم میشوم بعمرهٔ تمتع حجة الاسلام
واجب قربة الی الله پس بلافاصله تلبیه بگوید و بمحض گفتن تلبیه محرم
میشود و محرم شدن مثل صائم شدن است چنانکه انسان نیت میکند که روزه
میگیرم فردا قربة الی الله و معنی روزه آنست که ترک میکنم آن اشیاء مخصوصه را
بجهة فرمان برداری خدا و همینکه در شب مثلا بقصد نیت کرد میگردد
در روز روزه دار و حرام میشود بر او آن اشیاء و احرام هم مثل روزه است
در اینجا هم چند چیز است که باید محرم مانند صائم آنها را ترک کند پس آنکه
قصد میکند که محرم میشوم یعنی خود را مهیا کردم از برای ترک کردن آن اشیاء
مخصوصه که بعد ذکر میشود بجهة فرمان برداری خداوند تبارک و تعالی و همینکه
این نیت را کرد و تلبیه گفت میگردد محرم و بر او حرام میشود آن اشیائیکه میاید

پس تلبیه مثل تکبیرة الاحرام است در نماز چنانکه در نماز بعد از نیت بمحض گفتن
تکبیرة الاحرام محرم میشود سخن گفتن وکارهای دیگر انجام چنین است تلبیه از
برای محرم شدن ولازم نیست در هنگام نیت تمام محرمات احرام را تفصیل تصور
کند بلکه احتیاطا همه را ضبط وحفظ کند لکن در حین نیت اجمالا تصور کند
همین قدر کفایت میکند ودر صورتیکه بعد از نیت احرام بلا فاصله تلبیه بگوید
چنانکه احوط است از برای تلبیه نیت دیگر ضرور نیست در اینجا وسایر جاها
عمره وحج گفتن نیت بزبان هم خوبست عبادت نیست وهر قسم بگوید همینکه
مطلب رسانیده باشد خوبست وهم چنین اگر در دل قصد کند عبارات مخصوصه
ضرور نیست **سیم** از واجبات احرام تلبیه است وصورت تلبیه بنابر احوط اینست
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک
لک لبیک ظاهر اینست که قدر واجب همان چهار تلبیه است لبیک اللهم
لبیک لبیک لا شریک لک لبیک لکن در عمل بقصد احتیاط همه را بگویند وبهتر از این
زیاد کردن عبارتهائیست که در کتب مناسک مبسوطه مذکورند ومستحب است
تکرار تلبیه در هنگام بیدار شدن از خواب وبر بلندی بالا رفتن وسوار شدن وپیاده
شدن ونحو اینها ومستحب است از برای مردان که صدا را بلند کنند به تلبیه ولی کسیکه
از مسجد شجره محرم شود صدا را بعد از بالا رفتن بیداء که بقدر یک میل از
مسجد مذکور دور است بلند کند خصوصا اگر سواره باشد که اینقدر متیقن
است واینقدر بگوید تلبیه را تا وقتیکه خانهای مکه نمودار شود وبعد از آنکه
خانهای مکه نمودار شد دیگر تلبیه نگویند **فصل سیم** در بیان اعمال
عمره تمتع است ودانستی که از جمله اعمال عمره طواف است پس بدانکه واجب است
بر معتمر طواف کردن خانه کعبه هفت شوط بدین کیفیت که مذکور میشود وشرط است
در طواف واجب طهارت از حدث وپاک بودن از خبث بلکه احوط در اینجا
پاک بودن است از مطلق نجاسات حتی مانند خون کمتر از درهم که در نماز معفو بود ومستو

بودن عورتست مانند نماز وواجب است در طواف مراعات هشت امر **اول** اینکه
نیت کند پس قصد میکند بعد از ایستادن در مقابل حجر الاسود که هفت شوط
طواف عمره تمتع میکنم واجب قربة الی الله بلکه کفایت میکند در همه جا قصد قربت
مطلقه مگر اینکه از برای تمیز حاجت بزیاده شود **دوم** اینکه ابتدا کند
از حجر الاسود وختم کند بان که اینقدر یک شوط است وهمینکه بایستد مقابل
حجر الاسود بنحویکه صدق کند که ایستاده مقابل حجر الاسود وابتدا کند وختم کند
بان بنحویکه وصل شود شوط او بان جائیکه شروع کرده بود از آن کفایت میکند و
دقت زیاده ووسوسه در هنگام شروع ضرور نیست واگر قدری از حجر عقب تر
بایستد وبانیت روانه شود ولکن آن علاوه را قصد طواف نکند بلکه مقصود
ابتدا کردن از اول حجر باشد که قدر متیقن است وهمچنین اگر در آخر شوط آخر
قدری پیشتر برود که یقین بختم کند لکن آن زیاده را در واقع جزء شوط سابق
محسوب نکند عیب ندارد وبهتر اینست که اول رو کند بحجر ونیت کند وبعد
از آن بر گردد وجانب چپ را محاذی آن کند وشروع در طواف کند واگر در اول
جانب چپ را مقابل حجر نگاه بدارد بهتر است **سیم** اینکه قرار بدهد خانه را
در جانب چپ در جمیع احوال الطواف پس در جمیع احوال طواف باید بنحوی باشد
که صدق کند که جانب چپ او سمت خانه است واگر بخواهد در اثناء طواف
رو بخانه کند ودعائی بکند مثلا بایستد ودعا کند پس برگردد وجانب چپ را
سمت خانه کند وبرود ودر جائی بود که جانب چپ سمت خانه صدق عرفی کافیست
پس انحراف فی الجمله مضر نیست ودقت زیاد در هنگام وسوسه که منشاء
پریشانی حواس واستهزاء ناس شود بیمعنی است بلی اشکالی میشود در دو وقتی که
از خانه بگذرد وبمحاذی حجر اسمعیل شود در اوائل دوش چپ از خانه میگذرد
واز رکن لا محاله میگذرد واگر بخواهد احتیاط کند بسا میشود از راه
دیگر که باید جانب چپ سمت خانه باشد خلاف احتیاط میشود لهذا اکثر محتاطین

اندکی منحرف حرکت میکنند که دوش از رکن و نزدیکیهای آن بخانه زده نشود دوم آنکه
بودن جانب چپ بسمت خانه هم نشود ولیکن اظهر در نظر احقر آنست که این تکلفات
لازم نیست خود حجر اسمعیل بمنزله خانه است همینکه دوش چپ بسمت حجر اسمعیل
کافیست و دقت زیاد لازم نیست چهارم آنکه واقع نسازد جمیع شوطهای
هفتگانه را ما بین خانه و مقام ابرهیم ع و در جمیع اطراف مراعات آن نقدر از بعد
بشود و هر قدر احتیاط کند که قدر متیقن معمول شود پنجم آنکه جمیع بدن
در جمیع احوال طواف خارج باشد از خانه کعبه حتی از شاذروان که در دور
خانه هر جا قدری بلندتر و معلوم است پس اگر در اثناء طواف بخواهد دست
بدیوار برساند مثلا مکث کند و بعد از برگردانیدن دست مشغول طواف شود
ششم آنکه حجر اسمعیل را که در جنب خانه است داخل خانه کند مانند اجزاء
خانه و طواف را در خارج حجر واقع نسازد هفتم آنکه هفت شوط بجا
بیاورد نه کم و نه زیاد بلی اگر در آخر شوط قدری بیشتر شود بجهة یقین رسیدن
بحجر الاسود لکن در زیاده قصد طواف نکند عیب ندارد و همچنین در اول چنانکه
مذکور شد و در طواف مندوب تفصیلی است و اگر شک کند در عدد شوطهای
طواف واجب پس اگر بعد از فارغ شدن باشد اعتباری باین شک نیست و اگر پیش
از تمام شدن باشد باطل میشود طواف واجب و لازم میشود اعاده بخلاف
طواف مندوب و احوط آنست بنابر اقل بگذارد و اگر در طواف واجب بداند
کم هفت شوط کرده و شک کند در اینکه زیاده هم کرده یا نه ضرر ندارد هشتم
از واجبات طواف موالاتست یعنی پی هم عرفی بجا آوردن و موالات در چهار
شوط اول لازم است مطلقا علی الاحوط و در سه شوط آخر در صورت عذر ضرر
ندارد بهم خوردن موالات مثلا اگر ضعیفه در اثناء طواف حائض شود پس اگر
پیش از کامل کردن چهار شوط باشد باطل میشود طواف و اگر بعد از کامل شدن
شوط چهارم باشد ضرر ندارد پس سعی ما بین صفا و مروه را بجا میاورد و آن

بقیه طواف را بعد از پاک شدن بجا میاورد و مستحبات طواف در کتب مفصله
مبسوطه مذکورند از جمله آنهاست بوسیدن حجر الاسود و بوکردن آن و اقلا
دست بآن مالیدن و بر گرفتن جمیع رکنها و بوسیدن رکن یمانی و [illegible]
گرفتن مستجار در شوط هفتم و هکذا سیم از اعمال عمره بجا آوردن دو رکعت
نماز طواف است در مقام ابرهیم ع و نماز در خود مقام که سنگی است که اثر قدم
حضرت ابرهیم در آنست نمیشود و احوط آنستکه نماز را بجا آورده شود در پشت
مقام که اقرب قدر متیقن خواهد بود پس نیت کند که دو رکعت نماز طواف عمره
تمتع میکنم واجب قربة الی الله و مخیر است ما بین جهر و اخفات و هر سوره که بخواند
امتثال حاصل میشود لکن بهتر آنست که در رکعت اولی قل هو الله احد بخواند
و در ثانیه قل یا ایها الکافرون چنانچه سابقا اشاره شد چهارم از اعمال
عمره تمتع سعی ما بین کوه صفا و مروه یعنی از صفا بسوی مروه که این یک شوط است
آمدن از مروه بصفا یک شوط دیگر است تا کامل شود هفت شوط و واجب است در سعی
چند امر اول نیت است پس نیت میکند که هفت شوط سعی میکنم ما بین
صفا و مروه بجهة عمره تمتع قربة الی الله دوم آنکه ابتدا کند از صفا باین
نحو که بچسباند پاشنه پای خود را بکوه صفا و ختم کند باینکه بچسباند سر انگشت
پا را بمروه و اینرا یک شوط حساب کند و برگردد بهمین نحو شوط دیگر محسوب دارد
و اگر در ابتدا بصفا بالا رود از صفا تا درجه چهارم و از آنجا نیت کند و یا نیت
سرازیر شود و از محل نیت سابقه بگذرد شاید اقرب بنجات باشد و در انصراف
چسباندن پاشنه پا بکوه صفا در موضع سابق لازم نیست سیم آنکه هفت
شوط بجا بیاورد بدون زیاده و کم چهارم آنکه برود از راه متعارف معهود
پنجم آنکه راه برود بنحو متعارف نه اینکه جستن کند بلی تند رفتن و کند
رفتن هر دو صحیح است بلکه مستحب است ما بین مناره اول و دوم هروله نماید
یعنی تند برود مانند شتر که انقسام قدر متیقن از هروله است ششم آنکه

در رفتن از صفا پشت به صفا باشد و رو به مروه و در برگشتن
بعکس این و متوجه شود که بجانب راست و چپ میل مفرط ننماید **هفتم** آنکه عمداً
زیاده از هفت شوط نکند که موجب بطلان است و اگر شک کند در عدد اشواط غالباً
در اینجا بتامل رفع شک میشود لکن اگر رفع شک نشود و شک قبلی باشد که حاصل
شدن نفر هفت شوط معلوم نباشد مثل اینکه نداند این شوط شوط سیم است یا پنجم یا
نداند شوط پنجم است یا هفتم باطل میشود و لازم میشود از سر گرفتن سعی **ششم**
از واجبات عمره تقصیر است بدانکه واجب است بر معتمر بعد از فارغ شدن از سعی
تقصیر و احوط آن است که نیت کند باین نحو که تقصیر میکنم بجهة محل شدن از عمره
تمتع واجب قربة الی الله پس جدا کند از ناخن چیزی از موی سر یا ریش یا شارب را
که عمل بقدر متیقن است یا بگیرد بعضی از ناخنها را و گرفتن ناخن جمیع انگشتان
نیز مستحب است و در کم کردن مو احوط آنست که بمقراض و بدندان کم کند مو نیز را
بعض و در عمره هر یک از احرام و طواف و سعی رکن اند و بفارغ شدن از عمره و
عمل آوردن تقصیر میکرد شخص معتمر محل و حلال میشود بر او جمیع چیزهایی
که حرام شده بود بسبب احرام **باب دویم** در اعمال حج است و در آن چند
فصل است **فصل اول** در طریقه بجا آوردن اعمال حج است بنحو اجمال بدانکه
بدانکه طریقه حج تمتع آنستکه محرم شود از برای حج بنابر افضل در روز هشتم
در مکه بلکه در مسجد الحرام خصوصاً تحت میزاب چنانکه میاید و طریق احرام
بعینه همان نحو است که گذشت الا اینکه تلبیه را قطع کند وقت زوال عرفه پس
میروند شب نهم استحباباً در منی میمانند بجهة عبادت خصوصاً در مسجد خیف
و روز نهم میروند در عرفات و همینکه ظهر شد در اول ظهر نیت میکنند که وقوف
در عرفات میکنم بجهة حجة الاسلام واجب قربة الی الله و توقف میکنند بنحو وجوب
از ظهر تا غروب در عرفات و مشغول میشوند بنحو استحباب بدعا و ثنا و تضرع و
ابتهال و همینکه حاصل شد غروب شرعی بیرون میروند از عرفات بسمت مشعر

پس توقف میکنند در مشعر با مراعات نیت بنحو مذکور و احتیاطاً اگر چه داعی کافیست
آنچه را آورده مانند بنا بر عبادات و در مشعر میمانند تا طلوع آفتاب و از آنجا بنا بر افضل
سنگ ریزهای نقطه دار برمیدارند از برای رمی جمرات و بعد از طلوع آفتاب روز
عید میروند در منی و در آنجا سه عمل میکنند **اول** هفت سنگ ریزه میزنند بجمرهٔ
عقبه که اسم مکانی است و حالا شبیه ستونی در آنجا دیوار مانند بلند کرده اند که
میزنند سنگها را بر آن **دویم** قربانی میکنند بذبح یا نحر **سیم** مردان
سر میتراشند علی الاحوط و زنان تقصیر میکنند و نیت میکنند در هر یک از
اعمال ثلثه یعنی در هر یک از سنگ زدن و قربانی کردن و سر تراشیدن نیت میکنند
احتیاطاً بنحو سابق اگر چه داعی کافیست بعد از آن میروند در مکه و بعد از نیت
هفت شوط طواف میکنند طواف حجة الاسلام بهمان تفصیلی که مذکور
شد بعد از آن دو رکعت نماز میکنند در مقام ابراهیم علیه السلام بنحوی که سابق
گذشت بعد از آن سعی میکنند ما بین صفا و مروه هفت شوط بنحوی که سابقا
مذکور شد بعد از آن نیت میکنند و هفت شوط طواف نسا میکنند بهمان نحو
بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکنند در مقام ابراهیم ع بنحو مسطور بعد از آن
برمیگردند بسوی منی بجهة ماندن شب در منی و همچنین بروند که وقت غروب
احتیاطاً در منی باشد پس شب یازدهم میمانند در منی با مراعات نیت بعد از غروب
شرعی احتیاطاً و در روز یازدهم بهر یک از سه جمره هفت سنگ میزنند که مجموع
بیست و یک سنگ میشود با مراعات نیت و ترتیب رجمها و همچنین میمانند
شب دوازدهم و سنگ میزنند در روز دوازدهم و کوچ میکنند بعد از ظهر و این
که تمام میشود اعمال حج از برای کسیکه در احرام اجتناب از صید و نساء نموده
باشد و الا باید بماند شب سیزدهم و رمی جمرات ثلث در روز سیزدهم نیز و
کوچ کند اگر چه قبل از زوال باشد و همچنین کسیکه شب سیزدهم بعد از
غروب در منی مانده باشد و روز دوازدهم از منی نگذشته باشد واجب میشود

براو ماندن در شب یازدهم و دوازدهم و روز آن بیتوته کند پس تمام میشود اعمال حج بر حجرات ثلث از روز دوازدهم یا سیزدهم این است طریق اعمال حج بنحو اجمال

فصل سیّم در ذکر تفاصیل اعمال مذکوره با مراعات اختصار بقدر امکان پس در اینجا چند مطلب است **مطلب اول** در احرام حج است بدانکه واجب است که احرام حج تمتع واقع شود در مکه و افضل مسجد الحرام است و افضل از آن خصوص تحت ناودان طلا و مقام ابرهیم است و بحسب زمان باید واقع شود این احرام بعد از تقصیر عمره تمتع در وقتیکه بتوان بعد از احرام وقوف در عرفات را از اول زوال نمود پس اگر در روز ترویه صبح محرم شود بوجهیکه مقارن زوال بعرفات برسد ضرر ندارد لکن سنت است که محرم شود در روز هشتم بعد از نماز ظهر یا ظهر و عصر را بجا آوردن شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز احرام بیان تفصیلیکه گذشت و کیفیات احرام و مستحبات آن بنحویست که در عمره گذشت پس بیرون روند بعد از محرم شدن بسوی منی و شب بمانند در منی و مشغول عبادت شوند خصوصا در مسجد خیف و تلبیه را تکرار کنند تا وقت ظهر روز عرفه پس قطع کنند و دیگر نگویند **مطلب دوم** در بیان محرمات احرام است پس بدانکه حرام نمیشود بر محرم هیچ یک از محرمات احرام مگر بعد از تلبیه و محرمات احرام بنا بر احوط یازده نوع است **نوع اول** چیزهائیکه متعلق است بحیوان صحرائی پس حرام است بر محرم صید کردن حیوان صحرائی و کشتن آن اگرچه بسبب یکی دیگری باشد و راه نمائی کردن صیاد بسوی صید یا اشاره کردن یا نوشتن یا نحو اینها که باعث صید کردن شود هر چند صید کننده محرم نباشد و حرام نیست صید کردن حیوان دریائی و نه خوردن گوشت آن و همچنین حیوان اهلی مانند گوسفند اهلی و مرغ خانگی و حیوان دریائی حیوانی که تخم بگذارد در دریا و بچه بعمل بیاورد در آنجا جوجه و تخم در حلال بودن و حرام بودن تابع حیوانست **دوم** چیزهائیست که متعلق باستمتاعات است پس حرام

بر محرم تمتع از زنان بجماع و بوسه زدن و دست کردن بشهوت و نظر کردن بشهوت نیز علی الاحوط و همچنین حرام است عقد کردن زن چه از برای خود و چه از برای دیگری و شاهد شدن بر عقد و شهادت بر عقد دادن در غیر صورت ضرورت نیز بنا بر مشهور و همچنین حرامست استمنا یعنی اخراج منی از خود نمودن باختیار

سیم چیزهائیکه متعلق است ببوئیدن پس حرام است از برای محرم استعمال بوی خوش چون مشک و عنبر و زعفران بلکه مطلق آنچه صاحب بوی خوش باشد و عادة اخذ کرده شده باشد از برای بوئیدن تخمیر یا حین بنا بر احوط و خوردن میوه‌های خوشبو جایز است لکن احوط گرفتن بینی است در حین خوردن و گرفتن بینی بجهت خلوق خانه کعبه لازم نیست و همچنین استثنا نموده اند بوی خوش موجود در نزد عطارها ما بین صفا و مروه را و حرام است علی الاحوط گرفتن بینی از بوی بد **چهارم** امور چندیست که شمرده میشوند از زینت یا از مقدمات آن پس حرام است بر محرم سرمه سیاه و سرمه خوشبو بچشم کشیدن و استعمال حنا از برای زینت و انگشتر بدست کردن از برای زینت و پوشیدن زنان زیور که عادت ایشان نبوده و ظاهر کردن زنان زیور عادی خود را از برای شوهرها و همچنین حرام است نگاه کردن در آینه اگر چه بجهت زینت نباشد **پنجم** امور است که از تنظیف بدن است و آن ناخن گرفتن و ازاله کردن موی سر و ریش و سایر بدن است اختیارا اگر چه قلیل باشد بلکه احوط اجتناب از مالیدن بدن است بجهت چرک کردن **ششم** اقوال مخصوصه چندی است و آن قسم خوردن به لا والله و بلی والله است در مقام مجادله بلکه مطلق قسم یاد نمودن است بدون ضرورت بنا بر احوط و دروغ گفتن و دشنام دادن است و فخر بهم گفتن است **هفتم** پوشیدن لباس دوخته یا شبیه بدوخته از برای مردان در حال اختیار و ضرر ندارد بستن همیان بکمر مطلقا خصوصا در غالب صور که ترک آن محل خطر است و جایز نیست گره زدن ردا بلکه لنگ نیز علی الاحوط و از برای زنان پوشیدن

لباس دوخته مطلقا جایز و بی عیب است مگر در قفازین که حرام است برای زنان
بپوشند که احوط اجتناب از آنست هشتم راه رفتن در زیر سایبان
از برای مردان در حال امکان اگرچه پیاده باشند علی الاحوط بلی ضرر ندارد
راه رفتن در سایه محمل بنحوی که داخل نشود در زیر محمل والا اشکال است و
این در راه است اما بعد از قرار گرفتن در منزل پس ضرر ندارد نشستن در
خیمه یا خانه یا سایه دیوار یا درخت یا نحو اینها و از برای زنان مطلقا سایه
بر سر انداختن عیب ندارد پس جایز است از برای ایشان نشستن در زیر کجاوه و
یا شاتر و نحو اینها نهم پوشیدن سر است از برای مردان حتی گوش بنا
بر احوط هر چند بغیر لباس بلکه هر چند با تماس نمودن در آب و مانند آن باشد
پس جایز نیست از برای محرم ارتماس در آب و مثل آن در غیر آب و گذاشتن دست بر سر
جایز است لکن احوط اولی در غیر مانند مسح اجتناب است اما زنان پس حرام
نیست بر ایشان پوشاندن سر لکن حرام است بر ایشان پوشاندن رو و در وقت
حاجت بسبب وجود نامحرم جایز است که گوشه مقنعه را از سر بیاویزد برو
لکن احوط اینست که بنحوی کند که برو برنخورد و دور دارد از تماس از برای
زنان حال تامل دارم عملا اجتناب نمایند دهم پوشیدن مردان چیزی را
که بپوشاند تمام پشت پا را مانند چکمه بلکه احوط اجتناب کردنست از چیزهائیکه
میپوشاند بعضی از پشت پا را بلی پوشیدن نعلین عربی که مشتمل است بر بند و مثل آن
است پوشاندن قلیلی از پشت پا را بسبب بند نعلین جایز است یازدهم
مالیدن روغن است ببدن خود اگرچه مشتمل نباشد بر بوی خوش علی الاحوط
دوازدهم بیرون آوردن خون است از بدن بسبب فصد کردن یا حجامت کردن
یا نحو اینها در حال اختیار و از کشیدن دندان نیز احوط اجتناب است سیزدهم پوشیدن
اسلحه است بدون ضرورت چهاردهم کشتن شپش بدن و انداختن آن
بلکه کشتن و انداختن مطلق حیوانات بدن است علی الاحوط لکن ضرر ندارد

انداختن کنه بدن که بقول مانند ذوالجیبا میگویند و حرام است انداختن کنه شتر
خواه کوچک و خواه بزرگ پانزدهم قطع کردن گیاه و درخت حرم شریف
است مگر آنکه از غرس کرده های خود محرم باشد یا در منزل مملوک او روییده
شده باشد بعد از مالک شدن او و اگر در ملک او روییده شده باشد لکن در
غیر منزل مسکونه باشد احوط اجتناب است و ضرر ندارد قطع کردن شجره اذخر
و درخت میوه دار و همچنین نخاله یعنی چوبی که ضرور میشود از برای ارکشیدن
شتر بنا بر قولی و همچنین استثنا نمودند درخت و گیاهی را که خشک شده باشد
لکن چون حال التحریم در اینها یعنی چوب نخاله و درخت خشک شده تاملی دارم
عملا احتیاط نمایند مطلب سیم آنست که در وقوف عرفات احوط آنست
که قصد کند که از اول زوال تا غروب شرعی در عرفات باشد و از حد عرفات
خارج نشود خواه ایستاده باشد و خواه نشسته باشد و خواه راه برود و اما
اصل بودن در عرفات است و رکن مقدار مسمی و صدق عرفی وقوف در عرفات
است و کسیکه روز عرفه بی اختیار بعرفات نرسد وقوف شب هم کفایت میکند
و در حال وقوف بالای کوه نرود که خوب نیست و از حدود عرفه که بطن عرنه
و اراک و ذی المجاز است تجاوز نکند بلکه نرسیده بانحدود توقف کند که عمد
بقدر متیقن شود و آن مکان که شیعیان وقوف میکنند معلوم است و متوجه
باشند و گول حاجیان را نخورند و بمستحبات مشغول شوند و در جمیع احوال
بدعا و ذکر و از برای برادران ایمانی از احیا و اموات دعا کنند و اقلا چهل
مؤمن را دعا کنند که باعث اجابت دعای خود ایشان و برآمدن حوایج
دنیا و آخرت خواهد شد مطلب چهارم آنست که بعد از رسیدن بمشعر
احتیاطا نیت کند که وقوف در مشعر میکنم بجهت حجة الاسلام قربة الی الله
و در وقت صبح نیز احتیاطا تجدید نیت کند و بماند تا طلوع آفتاب و از مشعر
بیرون نرود و ضرر ندارد خوابیدن بعد از نیت اگرچه مرجوح است و رکن وقوف

صبح طلوع فجر است و اضطراری عرفات شب عید است و اضطراری مشعر بعد از طلوع
آفتاب است تا ظهر روز عید و مستحب است که در هنگام آمدن از منی بسوی مشعر را
دعا بخواند و استغفار نماید و وقتی که رسید بکثیب احمر که تل سرخ است از
جانب راست راه دعا بخواند پس بگوید اللّهم ارحم موقفی و زد فی علمی وسلّم لی
دینی وتقبّل مناسکی اللّهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابداً
ما ابقیتنی واگر اقتصار کند بچهار فقره اولی تا مناسکی بی عیب است و مستحب است
تأخیر نماز مغرب تا رسیدن بمزدلفه اگرچه بگذرد ثلث شب و جمع بین الصلوتین
باذان واحد و فی الروایة لا تجاوز الحیاض لیلة المزدلفة وتقول اللّهم هذه
جمع اللّهم انی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللّهم لا تؤیسنی من
الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی واسئلک ان تعرّفنی ما عرّفت اولیائک
فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشرّ و مستحب است احیا شب در مشعر و ذکر و
خواندن قرآن پس هر که احیا کند شب را در مشعر نمیرد قلبش روزی که بمیرند دلها
و مستحب است از برای صرورة یعنی اول کسی که اول بار بحج رفته گام بزند و راه
برود در مشعر یعنی مسجد معروف آنجا بنا بر آنچه بعضی فرموده اند و قدر متیقن
پیاده است یعنی راه رفتن قطعاً حاصل میشود استحباب و محتمل حاصل شود بمحض
گذاشتن پا در مشعر مذکور و مستحب است که بالا رود بر قزح که اسم کوهی است
در آنجا و در آنجا بخواند و سنت است دعا خواندن در مشعر خصوصاً در بین
الطلوعین بعد از نماز و بگوید اللّهم ربّ المشعر الحرام فکّ رقبتی من النار
واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرأ عنی شرّ فسقة الجنّ والانس اللّهم
انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعوّ وخیر مسئول ولکل وافد جائزة فاجعل جائزتی
فی موقفی هذا ان تقیلنی عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی
ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی و صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او و حمد
کند خداوند را و در وقت گذشتن از وادی محسّر بعد از طلوع آفتاب هروله

تقبّل

قزح بفتح قاف و زاء نقطه دار و حاء حطی

مرغوب

نماید و دعا بخواند و بگوید اللّهم سلّم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی و
اخلفنی فیمن ترکت بعدی و مستحب است برداشتن هفتاد سنگ ریزه در شب از زمین
مشعر غیر مسجد از برای رمی جمرات و کیفیت سنگها در واجبات رمی مذکور میشود
و چون آفتاب بر کوه ثبیر بتابد از آنجا روان شود و کنار خود نماید و هفت نوبت استغفار
نماید مطلب پنجم این است که سابق مذکور شد که بعد از آمدن از مشعر
بمنی در روز عید سه عمل واجب است با ترتیب اوّل زدن جمره عقبه را که آخر
جمرات است از سمت منی و اول جمرات است از سمت مکه بهفت سنگ و در این روز
زدن همین یک جمره لازم است و جمرات دیگر در روز دوم قربانی کردن سیّم
سر تراشیدن مردان و تقصیر یعنی کم کردن زنان از موی یا ناخن پس در اینجا باید
متعرض بیان این سه امر شویم امر اوّل در بیان مسائل رمی است بدانکه شرط است
که سنگ رمی مأخوذ از حرم باشد و حقیقة سنگ باشد نه چیز دیگر بلکه
باید صدق کند عرفاً سنگ ریزه یعنی درشت نباشد بقدری که از صدق حصا
خارج شود و بسیار ریز غیر معتدّ به نیز نباشد علی الاحوط و بکر باشد یعنی
مستعمل حاجی دیگر یا خود آن شخص در رمی صحیح شرعی نباشد و مأخوذ از مسجد
نباشد هر مسجدی که باشد علی الاحوط و با لبا نباشد بنا بر احوط و مستحب است که
مأخوذ از مشعر باشد چنانکه مذکور شد و نرم باشد و از زمین برداشته
شده باشد نه اینکه از سنگ شکسته اخذ شود و سیاه محض و سفید محض و سرخ
محض نباشد بلکه سرخ رنگ نقطه دار که بخصوص در زمین مشعر این قسم سنگ
ریزه بسیار است باشد و بقدر سر انگشت باشد و مستحب است که مکلف در وقت
انداختن سنگ با طهارت باشد و پیاده باشد و بقدر یازده ذراع تا ده
ذراع دور باشد و سنگ را بنحو معروف یعنی بباطن انگشت ابهام و ناخن
انگشت سبابه بیندازد و سنگ ریزه را بدست چپ نگاه بدارد و بدست راست
بیندازد و در وقت رمی جمره عقبه پشت بقبله باشند و در رمی دو جمره دیگر رو

بقبله باشد واگر یکی بر نخورد آنرا محسوب ندارد واگر بچیز دیگر بر خورد و از آن
بگذرد و بجمره بر خورد کفایت میکند پس نیت میکند در هنگامیکه مهیا شد
از برای رمی احتیاطا باین نحو که میزنم این جمره را هفت سنگ ریزه که در
حجة الاسلام حج تمتع واجب قربة الی الله ومستحب است که دعاء ماثور را بخواند
پس بگوید در هنگامیکه سنگ در دست اوست اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی
وارفعهن فی عملی بعد از آن بیندازد و با هر سنگی بگوید الله اکبر اللهم ادحر
عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم
اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا و بعد از آنکه
برگشت از رمی بمنزل بگوید اللهم بک وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم
المولی ونعم النصیر **امر دوم** بیان مسائل ذبح ونحر است پس بدانکه واجب
بر متمتع بعد از رمی جمره قربانی کردن بکشتن گوسفند یا بز یا گاو یا ماده یا
شتر بانفراده یعنی هر یک نفر یک قربانی بکند مستقلا وجایز نیست در آن شرکت
کردن پس نیت میکند که ذبح میکنم یا نحر میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة
الی الله واگر نایب گرفته در کشتن احوط آنست که هر دو نیت کنند پس اگر گوسفند
باشد باید هفت ماه را تمام کرده باشد و داخل در ماه هشتم شده باشد علی الاحوط
و در بز و گاو باید داخل شده باشند در سال دوم و شتر باید داخل شده باشد
در سال ششم و باید که معیوب نباشد پس کور اگر چه سفید بودن یک
چشم باشد ولنگ و گوش بریده و دم بریده و دندان افتاده و شاخ شکسته
که شاخ اصلی یعنی آنکه در توی شاخ ظاهر است شکسته باشد و پیر بسیار پیر کفایت
نمیکند و در بعضی از قیود فی الجمله تاملی هست لکن عمل باین نحو قدر متیقن است
و همچنین باید لاغر نباشد یعنی بنحوی باشد که گرده اش قدری پیه داشته باشد
و کفایت میکند در لاغری مظنه پس اگر بظن چاقی بخرد و بعد از کشتن ظاهر شود که لاغر
بوده کفایت میکند و اگر قبل از کشتن معلوم شود تبدیل نماید با امکان بنا

بر احوط و بهتر آنستکه خود مباشر ذبح شود اگر بتواند والا دیگری را وکیل کند
واحتیاطا آن وکیل بقصد نیابت نیت کند و او نیز نیت کند و مستحب است که دست
خود را بر بالای دست ذبح کننده بگذارد و قوت کند رو وجها فانت و مستحب
خواندن دعاء توجه با چند فقره دیگر پس میگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم
منک ولک بسم الله والله اکبر اللهم تقبل منی پس کارد را میکشد و احتیاطا آنرا
که از گوشت قربانی واجب چیزی بخورد و چیزی از آنرا صدقه نماید بفقراء
و ثلثی را هدیه کند از برای مؤمنین واحوط آنست که گوشت را از منی بیرون
نبرند و خوردن و صدقه بفقیر کردن بر فرض وجوب شرط صحت قربانی تمتع نیست
بلکه واجبیست مستقل بدانکه مستحب است قربانی کردن در روز عید از برای
هر مکلفی ولکن بجهة تمتع حاصل میشود استحباب و جمع افضل است و زمان قربانی
در منی و بلاد در روز عید و یازدهم و دوازدهم است و در منی تا روز سیزدهم
و در قربانی مستحب است تقسیم اثلاثا که ثلث را بدهند بهمسایگان بعنوان هدیه
و ثلثی را بدهند بفقراء صدقه و ثلثی را صرف خود و اهل بیت نماید قربانی
مستحب جایز است که جمعی در یکی شراکت نمایند **امر سیم** چون فارغ شد از
قربانی واجبست بر مردان سر تراشیدن یا کم کردن مو یا ناخن واحوط در حق
صروره یعنی نو حاجی که اول حج او باشد و ملبد یعنی کسیکه از عسل و صمغ
دوا درست کرده باشد و بسر مالیده باشد بجهة محفوظ ماندن از شپش سر تراشیدن
بلکه اکتفاء ایشان بتقصیر بی اشکال نیست و بر زنان حلق نیست بلکه تقصیر
است و جمع گرفتن ما بین ناخن و کم کردن مو اولی است و باید حاجی بجهة حلق
و تقصیر نیت کند که سر میتراشم یا تقصیر میکنم از جهة محل شدن از احرام حج
اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله بلکه هر گاه دلاک نیز نیت کند شاید اولی و احوط

باشد و سنت است و بقبله باشد و ابتدا بجانب پیش سر کند و بگوید اللهم اعطنی
بکل شعرة نورا یوم القیمة و موی سر را در منی دفن کند و احوط آنست که در صورت
اختیار تراشیدن تمام سر را بتراشد و در صورت تقصیر از اطراف سر و ریش و شارب
مو بگیرد و ناخنها بگیرد و چون سر تراشید یا تقصیر کرد حلال میشود بر او همه چیز که
بسبب احرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش و صید حرم **مطلب ششم**
چون فارغ شد از اعمال منی در روز دهم میرود در مکه بجهت طواف زیارت
تا زان و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نساء و نماز آن پس اول هفت شوط
طواف میکند بقصد طواف حج اسلام بهمان نحو که در عمره مذکور شد و هیچ فرق
نیست الا اینکه در اینجا نیت میکند که طواف حج است و در آنجا طواف عمره
بود پس در محاذی حجر الاسود نیت میکند که هفت شوط طواف میکنم طواف
حجة الاسلام واجب قربة الی الله و بعد از فراغ از آن دو رکعت نماز میکند در
پشت مقام ابرهیم بهمان نحو مذکور در سابق و بعد از آن سعی میکند ما بین صفا
و مروه هفت شوط بهمان تفصیل الا اینکه در اینجا نیت میکند که هفت شوط سعی
میکنم ما بین صفا و مروه بجهة حجة الاسلام واجب قربة الی الله و بعد
از فراغ از سعی هفت شوط طواف میکند بقصد طواف نساء پس نیت میکند مثلا
که هفت شوط طواف نساء میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد
از فراغ از هفت شوط دو رکعت نماز میکند در پشت مقام ابرهیم بتفصیل سابق
پس در اینوقت محل میشود حاجی و بر او حلال میشود زنان نیز اگر مرد باشد چنانکه
حلال میشود مرد اگر زن باشد و فرقی نیست در وجوب طواف نساء ما بین مرد
و زن و پیر و جوان و قادر بر جماع و عاجز از آن **مطلب هفتم** بدانکه حاجی
بعد از فارغ شدن از اعمال مکه باید عود کند بمنی بجهت ماندن در منی در شب
یازدهم و دوازدهم و کسیکه از صید و زنان اجتناب نکرده باشد و کسیکه روز
دوازدهم از منی خارج نشده باشد تا غروب آفتاب واجب میشود بر ایشان ماندن

شب سیزدهم نیز و واجب است که ماندن در شب با نیت باشد پس در اول شب نیت میکند
که میمانم در این شب در منی بجهت حج تمتع حج اسلام واجب قربة الی الله و واجب است
که در هر روز از شبهائیکه در منی باشد سه جمره را بهفت سنگ رمی کند بهمان
نحو که در رمی جمره عقبه مذکور شد و باید مراعات ترتیب نماید پس اول رمی نماید
جمره اولی را که بسمت عرفات است بعد از آن جمره وسطی را و رمی نماید بعد از آن
جمره عقبه را و وقت تمام روز است و قبل از زوال افضل است و احوط آنست که
شب دوم قبل از زوال از منی بالمره از منی خارج نشود و سنت است که در ایام سه روز از
منی بیرون نرود و در جمره اولی و وسطی رو بقبله کند و رمی کند و در جمره عقبه
پشت بقبله کند و دعاهای وارده را بخواند و سنت است که در ایام منی نمازها را
در مسجد خیف بجا آورد و تکبیرات معروفه را مستحب است که در مکه و منی بعد
از پانزده نماز که اول آن ظهر روز عید است و آخرش صبح روز سیزدهم است
و در سایر جاها در عقب ده نماز که اول آن ظهر روز عید است بخواند و احوط
اینست که این تکبیرات را ترک ننماید خصوصا نوحاجی و با نیت قربت بخواند
وصورت تکبیرات مختلف وارد شده و همه خوبست یکی از آنها این است الله اکبر الله اکبر و
الله لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و در اضحی
بگوید الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و مستحب است که حاجی بعد از
فراغ از مناسک منی داخل مکه شود بجهت طواف وداع و وقت آن حین
اراده بیرون رفتن است و مستحب است که حاجی داخل شود در خانه کعبه پس وارد
شده در حدیث که داخل شدن در خانه داخل شدن در رحمت است و خارج شدن
از آن بیرون رفتن از گناهانست و سبب محفوظ ماندن در تتمه عمر از گناهان
است و مخصوص از برای نوحاجی فایده مؤکد است و مستحب است که داخل شود
با آداب و شرائط وارده و مستحب است سیصد و شصت طواف کند بعدد ایام سنه و اگر
نتواند سیصد و شصت شوط کند و در وقت اراده کوچ کردن طواف وداع کند

نماز را بجا آورد والله العالم مطلب ششم در بیان کفارات محرمات احرام
است و در اینجا چند فصل است فصل اول بدانکه محرمات احرام یعنی
چیزهائیکه بر محرم حرام است چند قسم است اول آنست که حرام است و باعث کفاره
و باطل شدن حج و عمره و سبب اعاده میشود دوم آن قسمی است که حرام است
و باعث کفاره میشود و سبب باطل شدن و اعاده نمیشود سیم آن قسمی است
که حرام است و باعث بطلان نیست و سبب کفاره نیست چهارم آن قسمی است
که حرام است و باعث بطلان و کفاره هیچیک نیست فصل دوم
جماع کردن و وطی کردن در قبل و دبر حرام است و باعث بطلان حج است اگر
چه در دبر غلام یا حیوان باشد علی الاحوط اگر پیش از وقوف در مشعر
الحرام اتفاق افتد سبب واجب شدن قضا است در سال دیگر لکن واجب است
تمام کردن آن حج و سبب وجوب کفاره است و آن یک شتر پنجساله قربانی کردن است
و جدا شوند مرد و زن که با او جماع کرده از محل فعل حرام تا آخر با محرم دیگر یا امکن
حتی در حج قضا اگر حج فاسد بود در سال دیگر علی الاحوط فصل سیم آنچه که
حرام است و باعث کفاره میشود و سبب بطلان نمیشود چند امر است اول
صید کردن است چون صید کردن شترمرغ که کفاره آن یک شتر پنجساله است
و اگر ممکن نشود قیمت آنرا بدهد گندم بخرد و بشصت مسکین اطعام کند بهر
مسکین نصف صاع بدهد علی المشهور و اکمال ناقص لازم نیست و زیاده مال
خود او است و با عدم امکان شصت روز روزه بگیرد مطلقا علی الاحوط و صید
کردن گاو وحشی و الاغ وحشی و کفاره آن یک گاو است با امکان یعنی
ماده گاوی که دو سال را تمام کرده داخل شده باشد در سه مطلقا علی الاحوط
و با عدم امکان قیمت آنرا گندم بخرد و بسی مسکین اطعام کند و با عدم امکان
سی روز روزه بگیرد و با عدم امکان آن نه روز و کفاره آهو و روباه و خرگوش
یک گوسفند است با امکان و با عدم امکان قیمت آنرا بدهد گندم بخرد و ده

مسکین

و ده مسکین را اطعام کند و با عدم امکان آن ده روز روزه بگیرد و با عدم
امکان سه روز روزه بگیرد و کفاره شکستن تخم شترمرغ که جوجه متحرک در آن
بوده باشد این است که یک بچه شتر که صلاحیت حمل برداشتن داشته باشد
بدهد و اگر جوجه حرکت نکرده باشد باید یک شتر نر با ماده در میان شترهای
ماده رها بکند و نتاج آنرا بکعبه بفرستد که قربانی کنند در مکه و بدهند
بمساکین مکه علی الاحوط و با عجز از این ده مسکین را اطعام کند و با عجز سه روز
روزه بگیرد و کفاره شکستن تخم دراج و قطا و تیهو گوسفند کوچک ماده است
اگر بچه حرکت کننده در آن باشد و اگر حرکت نکند باید گوسفند نر را در میان
گوسفند ماده رها بکند و نتاج آنرا قربانی کند و با عجز اطعام ده مسکین
کند و با عجز سه روز روزه بگیرد و کفاره کبوتر که طوق داشته باشد یا مرغی
که آب را بیاشامد بدون مکیدن و در غیر حرم صید کرده شود یک گوسفند
و اگر در حرم صید شود یک گوسفند و یک درهم است چنانکه اگر محل در حرم صید
کبوتر کند یک درهم باید بدهد و کفاره دراج و قطا و تیهو بره از شیر جدا
شده است و کفاره سوسمار و موش بزرگ دشتی و خارپشت بزغاله است
و کفاره گنجشک و قبره یک مد طعام است و کفاره ملخ یک خرما است یا یک کف
طعام علی الاختلاف و کفاره ملخ بسیار یک گوسفند و کفاره شپش یک
کف گندم است و کفاره فراری دادن کبوتران حرم که برگردند یک گوسفند است
و اگر برنگردند از برای هر یک یک گوسفند است و کفاره شکستن دو شاخ
آهو نصف قیمت او است و از برای کور کردن هر دو چشم و یا شکستن دو دست
یا دو پای او بقدر قیمت او است دوم تمتع بردن از زنان است پس اگر
جماع کند با زنان بعد از وقوع در مشعر الحرام و قبل از چهار شوط یا پنج
شوط علی الاحوط از طواف نساء کفاره آن یک شتر پنجساله است و اگر بعد
از آن باشد کفاره ندارد و اگر قبل از طواف حج باشد و عاجز از شتر باشد یک

کاو

کاو ویا گوسفند قربانی باید بکند با تعذر گاو و با امکان علی الاحوط و کفاره
دست مالیدن بزوجه بشهوت یک گوسفند است و کفاره بوسیدن ایشان با شهوت یک
جزور است و بغیر شهوت یک گوسفند است و کفاره عقد کردن در حال احرام با دخول
یک شتر بجماله است و کسیکه جماع کند در احرام عمره پیش از سعی باطل میشود عمره او و بر
او است شتر ماده بجماله علی الاحوط اگر موسر باشد و اگر نظر کند با جنبیه و منی بیاید
منی بر او واجب است بدنه یعنی شتر مذکوره علی الاحوط اگر موسر باشد و اگر متوسط
باشد گاو ماده و اگر معسر باشد یک گوسفند لازم است **سیم** استمناء است و
و کفاره آن نیز یک شتر است **چهارم** استعمال کردن طیب است و کفاره آن یک گو(سفند)
است **پنجم** پوشیدن مخیط است حتی چکمه و چمشک علی الاحوط و کفاره آن
یک گوسفند است **ششم** تراشیدن موی سر است و کفاره آن نیز یک گوسفند (است)
هفتم ناخن گرفتن است در یک مجلس و کفاره آن نیز یک گوسفند است و اگر در
مجلسهای مختلفه بگیرد از برای هر ناخن یک مد طعام است **هشتم** کندن دندان است
و کفاره آن نیز یک گوسفند است **نهم** کندن موی زیر بغل است و کفا(ره) (دم)
آن یک گوسفند است و از برای کندن موی زیر یک بغل طعام سه مسکین است **دهم**
استعمال کردن و مالیدن روغن خوشبو است و کفاره آن یک گوسفند است **یازدهم** سه قسم
خوردن در حال مجادله است یک قسم دروغ و کفاره آن نیز یک گوسفند است و اگر
دو قسم دروغ در حال جدال بخورد یک گاو باید قربانی کند و اگر سه قسم دروغ بخورد
یک شتر بجماله باید قربانی کند **دوازدهم** کندن درخت حرم است کفاره
کندن درخت بزرگ حرم یک گاو است و درخت کوچک یک گوسفند است
سیزدهم سر پوشیدن از جهت اذیت یا غیر آن مخیر است میان قربانی کردن گوسفند
و اطعام کردن شش مسکین و روزه گرفتن سه روز **چهاردهم** سایه قرار دادن بر خود است
در غیر وضو و کفاره هر مرتبه یک گوسفند است **پانزدهم** راه رفتن در زیر سایه بنحویکه
در احرام گذشت باعث یک گوسفند است و همچنین پوشیدن سر اگرچه بوده باشد

و در کفاره آن ٤

باز تماس **فصل چهارم** چیزهائیکه باعث بطلان نسک و کفاره ندارد و نیز
چند امر است چون با حلال برگشتن قبل از تقصیر و توقف در عرفات و مشعر عمدا و جمع میان
حج و عمره در نیت علی المشهور و داخل کردن حج را در عمره پیش از سعی عمدا و پیش
از میقات احرام بستن بدون نذر و بعد از میقات نگاه احرام بستن عمدا یا علی سهو
اگرچه ممکن نشود **فصل پنجم** چیزهائیکه حرام است و باعث کفاره و بطلان
نمیشود بنابر محرمات احرام است که در مقام انها مذکور شده اند مخفی نماند که هر ذبح
یا نحری که از باب کفاره احرام بر حاجی لازم شود مکان آن در منی است و بر معتمر
لازم شود مکان آن در مکه است علی الاحوط و مذبوح باید تصدق شود در مساکین
موجودین در محل علی الاحوط یعنی در مکه و منی بدانکه در این باب اکتفا کرده شد
با قل ما یقنع و اقتصار با حتیاط با مشهور چون در زمان تحریر مجال زیاده نبود امید دارم
که در نوع کفارات رساله منفرده نوشته شود ان شاء الله **خاتمه** در بیان
مجملی از احکام متعلقه بمدینه منوره و زیارات آن مکان شریف است بدانکه
کیفیت زیارت خاتم الانبیاء آنستکه بعد از وارد شدن در مدینه بقصد سنت غسل
برای زیارت آنحضرت بکند پس بروند بدرگاه بایستند و از برای اذن دخول این
دعا را بخوانند اللهم انی وقفت علی باب بیت من بیوت نبیک و آل نبیک صلی الله علیه
و علیهم و قد منعت الناس الدخول الی بیوته الا باذن نبیک فقلت یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم اللهم وانی اعتقد حرمة نبیک
فی غیبته کما اعتقد فی حضرته واعلم ان رسلک وخلفائک احیاء عندک یرزقون
یرون مکانی فی وقتی هذا ویردون علی سلامی وانک حجبت عن سمعی کلامهم
وفتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم فانی استاذنک یا رب اولا واستاذن رسولک
صلواتک علیه ثانیا واستاذن خلیفتک المفروض علی طاعته فی الدخول فی
ساعتی هذه الی بیته واستاذن ملائکتک الموکلین بهذه المشاهد
المبارکة ورحمة الله وبرکاته باذن الله واذن رسوله واذن خلفائه واذنکم

بهذه البقعة المبارکة المطیعة لله السامعة السلام علیکم ایها الملائکة الموکلین

صلوات الله عليهم اجمعين ادخل هذا البيت متقربا الى الله بالله وبرسوله
محمد وآله الطاهرين فكونوا ملائكة الله اعوانى وكونوا انصارى حتى
ادخل هذا البيت وادعو الله بفنون الدعوات واعترف لله بالعبودية و
للرسول ولابنائه صلوات الله عليهم بالطاعة پس هرگاه خضوع حاصل شد داخل
شوند و در حال داخل شدن پای راست را مقدم بدارند و بگویند بسم الله وبالله
وفى سبيل الله وعلى ملة رسول الله رب ادخلنى مدخل صدق واخرجنى مخرج
صدق واجعل لى من لدنك سلطانا نصيرا پس صد مرتبه تکبیر بگویند و دو
رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورند پس بروند بنزد حجره طیبه و بگویند السلام
عليك يا رسول الله السلام عليك يا نبى الله السلام عليك يا محمد بن
عبد الله السلام عليك يا خاتم النبيين اشهد انك قد بلغت الرسالة
واقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين فصلوات الله عليك ورحمته و
على اهل بيتك الطاهرين پس بایستد در نزد ستونیکه در جانب راست قبر
در نزد سر آنحضرت است و دوش راست را جانب منبر قرار دهد و دوش چپ را جانب
قبر چنانکه در حدیث صحیح مذکور است پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
واشهد انك رسول الله واشهد انك محمد بن عبد الله واشهد انك
قد بلغت رسالات ربك ونصحت لامتك وجاهدت فى سبيل الله وعبدت
الله مخلصا حتى اتيك اليقين ودعوت الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة
الحسنة واديت الذى عليك من الحق وقد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على
الكافرين فبلغ الله بك اشرف محل المكرمين الحمد لله الذى استنقذنا
بك من الشرك والضلالة اللهم فاجعل صلواتك وصلوات ملائكتك
المقربين وعبادك الصالحين وانبيائك المرسلين واهل السموات و

الارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والآخرين على محمد
عبدك ورسولك ونبيك وامينك ونجيك وصفيك وخاصتك وصفوتك
وخيرتك من خلقك اللهم واعطه الدرجة والوسيلة فى الجنة وابعثه مقاما
محمودا يغبطه به الاولون والآخرون اللهم انك قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم
جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما وانى
اتيتك نبيك تائبا مستغفرا من ذنوبى وانى اتوجه بك الى الله ربى و
ربك ليغفر ذنوبى و از جمله زیارات آنحضرت زیارتیست که از حضرت امام
رضا علیه السلام مرویست و آن این است که السلام عليك يا رسول الله السلام
عليك يا حبيب الله السلام عليك يا امين الله اشهد انك قد نصحت لامتك
وجاهدت فى سبيل ربك وعبدته حتى اتيك اليقين فجزاك الله افضل
ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على محمد وآل محمد افضل ما صليت على
ابرهيم وآل ابرهيم انك حميد مجيد و در وداع آنحضرت بگوید اللهم لا
تجعله آخر العهد من زيارة قبر نبيك وان توفيتنى قبل ذلك فانى
اشهد فى مماتى على ما شهدت عليه فى حيوتى ان لا اله الا الله وان محمدا
عبدك ورسولك پس بگوید صلى الله عليك والسلام عليك ولا جعله
الله آخر تسليمى عليك **و اما زیارت** جناب فاطمه زهرا ع از جناب امام محمد باقر ع که
باین طریق زیارت بکن يا ممتحنة امتحنك الله الذى خلقك قبل ان يخلقك
فوجدك لما امتحنك صابرة وزعمنا انا لك اولياء مصدقون وصابرون
لكل ما اتانا به ابوك صلى الله عليه وآله واتى به وصيه فانا نسئلك
ان كنا صدقناك الا الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك
و اما زیارت ائمه بقیع پس در قسم مذکور میشود اما اول آن زیارتیست که از
حضرت امام رضا ع مرویست و در همه مواضع میتوان خواند و آن این است السلام
على اولياء الله واصفيائه السلام على امناء الله واحبائه السلام على انصار الله

وَظُلُمَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللهِ السَّلَامُ عَلَى مَسَاكِنِ ذِكْرِ اللهِ السَّلَامُ عَلَى مُظْهِرِي
أَمْرِ اللهِ وَنَهْيِهِ السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُسْتَقِرِّينَ فِي مَرْضَاتِ اللهِ السَّلَامُ
عَلَى الْمُمَحِّصِينَ فِي طَاعَةِ اللهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَدِلَّاءِ عَلَى اللهِ السَّلَامُ عَلَى الَّذِينَ مَنْ
وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللهَ وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللهَ وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللهَ
وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللهَ وَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللهِ وَمَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ
فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللهِ أُشْهِدُ اللهَ أَنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُؤْمِنٌ
بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ لَعَنَ اللهُ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِنْهُمْ وَصَلَّى اللهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ و بسیار صلوات بفرستد و نام هر یک از ائمه را ببرند و بیزاری
از دشمنان ایشان بجویند و دعا کنند برای خود و مؤمنین و مؤمنات و در
حال وداع ائمه بقیع بگویند السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدَى وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
أَسْتَوْدِعُكُمُ اللهَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ
وَدَلَلْتُمْ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس دعا بسیار بکن و سؤال کن که آخر
زیارت تو نباشد و از برای هر یک از ائمه دو رکعت نماز زیارت بکن اما دو زیارت دیگر
زیارتی است که از برای خصوص ائمه بقیع بر وجه اطلاق از یکی از ائمه معصومین
روایت شده و آن این است که در روضه و نزد قبور ائمه بقیع زائر با بستد رو بروی
ایشان و قبر را پشت سر خود قرار دهد پس بگو السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَئِمَّةَ الْهُدَى
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوَى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ الْحُجَجَ اللهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقُوَّامُ فِي الْبَرِيَّةِ بِالْقِسْطِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوَى أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ
وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللهِ وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِيءَ إِلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ
الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ وَأَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ وَأَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ وَأَنَّكُمْ
دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَأَنَّكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ

لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللهِ يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلَابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ وَيَنْقُلُكُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ
لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الْأَهْوَاءِ طِبْتُمْ وَطَابَ مَنْبَتُكُمْ
مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنَا دَيَّانُ الدِّينِ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا إِذِ اخْتَارَكُمُ اللهُ لَنَا
وَطَيَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَيْنَا مِنْ وِلَايَتِكُمْ وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ لِكُنَّا عِنْدَهُ بِفَضْلِكُمْ
مُعْتَرِفِينَ وَبِتَصْدِيقِنَا إِيَّاكُمْ مُقِرِّينَ بِعِلْمِكُمْ مُعْتَرِفِينَ بِتَصْدِيقِنَا إِيَّاكُمْ وَهَذَا
مَكَانُ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكَانَ وَأَقَرَّ بِمَا جَنَى وَرَجَا بِمَقَامِهِ الْخَلَاصَ وَأَنْ
يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكَى مِنَ الرَّدَى فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ
إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللهِ هُزُوًا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا يَا مَنْ
هُوَ قَائِمٌ لَا يَسْهُو وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ لَكَ الْمَنُّ بِمَا وَفَّقْتَنِي
وَعَرَّفْتَنِي بِمَا أَقَمْتَنِي إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبَادُكَ وَجَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ وَ
مَالُوا إِلَى سِوَاهُ فَكَانَتِ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَيَّ مَعَ أَقْوَامٍ خَصَصْتَنِي بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ
إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مَقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا
تُخَيِّبْنِي فِيمَا دَعَوْتُ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
پس دعا کن از برای هر چه خواهی و چون وداع کنی بخوان آنچه پیش از این ذکر شد ان شاء الله تعالی

كتاب بسم الله الرحمن الرحيم المعاملات

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ
و بعد پس این جزء ایست مشتمل بر صیغ عقود و ایقاعات که نوشته شد با مداد
خداوند متعال در کمال استعجال و اختلال احوال با اشاره بسوی شروط صحت
آنها بنحو اختصار و اجمال و آن مشتمل است بر چند مبحث **مبحث اول** در بیان مسائل
متعلقه به بیع است و در آن چند فصل است **فصل اول** در صیغه های بیع است بدانکه
در جمیع اقسام بیع کفایت میکند اینکه بگوید فروشنده بعت با ذکر مثمن و ثمن
و بگوید مشتری قبلت با ذکر ثمن و مثمن هر دو و عین خارجی میگوید بعتک

بمنصلاتها ... ان است که ... مشهور ... بوده یا شنیده ... و ثمن

هذا الفرس مثلاً بهذه الدراهم یا بعتک الفرس المعهود بالدراهم المعهودة
یا بعتک ما علم بما علم و مانند اینها بلکه این عبارت اخری در هر قسم و هر جا صحیح
و اگر یکطرف یا هر دو طرف کلی ذمّی باشد یا مالی باشد که پیشتر در ذمه بوده یا عین
باشد لکن غایب باشد هذا نگوید بلکه بدو نحو دیگر که مذکور شد یا مانند اینها
بخواند و اگر بخواهد آن عین بخصوص را ذکر کند بجای الفرس المعلوم آن عین
معلوم را مثل الدار المعلومة میگوید و بجای الدراهم المعلومة آن عوض معلوم را
مثل الدنانیر المعلومة میگوید مجملا یا باید بعد از بعت ذکر کند مثمن و ثمن را بنحوی که
در نزد بایع و مشتری معین شود پس قبول میکند مشتری و در قبول کفایت
میکند محض قبلت و اگر بگوید قبلت هکذا بهتر است و صحیح است در قبول بگوید
ابتعت و اشتریت و رضیت و تقبلت و نحو اینها و جایز است در ایجاب لفظ
شریت که مرادفست در بلد بمعنی با بعت بلکه صحیح است نقلت و خلّت و ملکتک
خصوصا اگر بگوید ملکتک بیعا و اگر وکیل باشد بایع یا مشتری یا هر دو شرط
نیست در صحت بیع ذکر موکل و نه ذکر وکالت بلکه در اینجا رکنان در عوضند پس
پس اگر بایع در ایجاب اصلا مشتری را ذکر نکند بلکه بگوید بعت هذا بهذا یا قصد
مشتری معین مشتری قبول کند صحیح است و اگر بفروشد زید مالی را بعمرو و
بگوید بعتک هذا بهذا مثلا و مشتری قبول نماید یا اینکه در واقع نه مثمن
مال بایع باشد و نه ثمن مال مشتری بلکه هر دو وکیل باشند و اصلا یکدیگر را
اعلام نکنند ضرری بصحت مبایعه ندارد بلی اگر خصوصیتی در بین باشد از احد
جانبین یا هر دو جانب که منظور تملیک بشخص خاص باشد و رضا مقید باو
مثل اینکه زید غلام خانه خود را بخواهد بعمرو غلام بفروشد و غرضش تملک
او نباشد و راضی بانتقال بغیر نباشد پس قصد کند تملیک او را مقید در این
صورت باید واقع بیان شود پس اگر مشتری قصد کند خریدن از برای غیر را غالبا
این بیع فاسد میشود زیرا که ایجاب و قبول مختلف میشوند و گاهی خیار ثابت میشود

اگر

اگر خصوصیت اعتبار کرده شود بعنوان شرطیت مانند غالب شرطها نه اینکه
اصل انشاء مقید واقع شود و اگر بیع مشتمل باشد بر شرطی یا شروطی پس اگر
قدرت دارد که شرط و شروط را بتفصیل ذکر کند و ذکر کند بسیار خوبست
لکن لازم نیست بلکه بعد از قرار دادن خارج میگوید بعتک کذا بکذا علی الشرط
المذکور یا علی الشروط المذکورة یعنی مثمن و ثمن را ذکر میکند و این نحو
میگوید و اگر بگوید بالشرط المذکور یا مع الشرط المذکور یا شارطا علیک
کذا و کذا صحیح است بلکه ظاهر اینست که صحیح است بگوید و شرطت علیک
ان تفعل کذا لکن در هر حال مقصود آن باشد که الزام کند مشتری را یا خود
ملتزم شود بان شرط در ضمن این عقد و واقع شود عقد مقید او با این شرط
نه اینکه تعلیق کند و هیچ قصد کند که اگر فلان شرط را بعمل آوری فروختم والا
نفروختم که اگر چنین قصد کند بیع باطل است و صحیح است خواندن صیغه بیع نسیه
که ثمن با مدت است یا سلما که مثمن با مدت است بهمین نحو یعنی بعد از قرار دادن خارج
میگوید بعتک ما علم بما علم علی الشرط الشرط المذکور یعنی قرار اجل معلوم در ثمن
یا مثمن و قرار اجل در هر دو غلط است بلکه موجب فساد بیع است و اگر بخصوص
اجل را ذکر کند پس بگوید بعتک کذا بکذا نسیئة الی کذا یا الی المدة المذکورة یا
سلما الی المدة المعلومة بهتر است و آنچه ذکر کردیم تا حالا با تقدیم ایجاب بود
که قدر متیقن و احوط است و ظاهر اینست که در همه اقسام بیع تقدیم قبول
بر ایجاب بغیر لفظ قبلت نیز صحیح است پس اگر اول مشتری بگوید اشتریت منک
هذا بهذا بعد بایع بگوید بعتک هذا بهذا صحیح است بلکه بعد از گفتن مشتری
بتفصیل اگر بایع بگوید بعتک کذلک یا هکذا یا نحو ذلک صحیح است بلکه تقدیم
قبول بلفظ قبلت نیز دور نیست که صحیح باشد لکن قصد میکند قبول کردن
این معوض را بان عوض نه قبول ایجابی را که هنوز نشده تا بمعنی باشد پس میگوید
مشتری قبلت هذا بهذا یا قبلت ابتیاع هذا بهذا بایع میگوید بعتک هذا

بهذا

و اگر
شرط التزامی شد
در ضمن عقد مستقلا
که عقد مقید بان نشد باز
شرط صحیح و لازم
چنین شرط
نظر است

بهمین ملکه در تسلیم بهتر اینست که ایجاب را مشتری بخواند و بایع قبول کند پس میکوید کسیکه میخواهد ده تومان اشرفی بدهد بزید و از او ده خروار برنج بخرد و برنج در ذمه بایع باشد که تا سه ماه مثلا تسلیم کند اسلمت الیک هذه الدنانیر فی الارز المعلوم الی الاجل المعلوم یا الی المدة المعلومة یا الی الیوم المعلوم یا مانند اینها و بایع بکوید قبلت یا مشتری بجای اسلمت بکوید اسلفتک و میتوان مشتری بکوید اسلمت الیک ما علم فیما علم الی ما علم و بایع بکوید قبلت و اکر همان بنحو سابق خوانده شود که ایجاب را بایع بخواند به بعتک و نحو اینها با ذکر مدة و مشتری قبول کند نیز بی اشکالست و ایضا بدانکه بیع باعتبار خبر دادن براس المال و ندادن نیز چهار قسم میشود **قسم اول** آنست که اصلا متعرض راس المال در آن بیع نشوند از اقسام مینامند و بهتر از اقسام بیع است و صیغه همان بنحویست که کذشت **قسم دویم** آنست که با اخبار براس المال بهمان قدر بفروشد بدون زیاده و نقصان و صیغه آن نیز همان قسم که کذشت صحیح است و ممکن است خواندن صیغه بنحو دیکر نیز مثلا اینکه بایع بکوید ولیتک ذلک البیع در صورتیکه ثمن مثلی باشد و چون این نحو از برای غالب ناس مشکل است پس همان بنحوهای سابق بخوانند و اکر مرابحه منظور باشد باز میشود بعد از تعیین راس المال و ربح مجموع را یکی شمرده بکوید بایع بعتک ما علم بما علم یا بنحو که سابق مذکور شد و جایز است جدا کنند ربح را پس بکوید بعتک العین المعلومة بکذا و ربح کذا مثلا بکوید بعتک هذا المتاع بعشرة دراهم و ربح درهمین یا ربح ذلک المتاع درهمین و مشتری قبول کند همچنین بیع را بیع مرابحه میکویند و باید بایع دروغ نکوید و اکر علاوه بر اصل ثمن اخراجاتی کرده باشد نکوید فلان نقد خریدم بلکه بکوید از برای من فلان نقد تمام شد و اکر بعنوان مرابحه بیع کند و در راس المال دروغ کفته باشد بیع ایشان باطل نیست لکن ثابت میشود از برای مشتری خیار ما بین فسخ بیع و قبول بهمان ثمن **قسم سیم**

بدانکه عدم اخبار براس المال یا صدقا یا کذبا منشا نمیشود که مبنا مساومه باشد هرکه ملاحظه در راس المال و ربح اینها یا انفعا ذکر دارد بلکه کفتن از مرد این مال را باین قیمت میفروشم و مشتری قبول کند همین نحو که حتی راس المال در نفس معامله ملحوظ نشده باشد مساومه خواهد بود منه

مواضعه است یعنی بعد از تعیین راس المال بفروشد بوضیعه یعنی با نقص مقدار مخصوص از ثمن و صیغه آن از قسم است که بکوید بعتک بکذا مع وضیعة کذا لکن اکر مقدار نقص را خارج کند و ما بقی را ثمن قرار بدهد و بخوانند بهمان نحو که در سابق ذکر کردیم یعنی بنحو متعارف صحیح و بی عیب و جایز است در جمیع موارد از برای کسانیکه عربیت ندارند و معانی الفاظ عربی را نمیدانند صیغه را بلغت دیکر از فارسی یا ترکی یا غیر اینها خواندن و لازم نیست اغلاط ترجمه عربی بعین بلکه آن مضمون و مطلب باید ادا شود بنحو معتد به عرفی در آن زبانیکه بآن زبان صیغه میخوانند بلکه چنین است امر در عربی نیز یعنی اقوی آنست که امر معاملات در کمال توسعه است همینکه واقع شود معاقده بنحو معتد به عرفی و عقلائی که متحقق شود عرفا موضوع آن معامله و معاقده کفایت میکند و ظاهر آنست که از برای کسانیکه قدرت بر عربی ندارند لازم نیست وکیل کرفتن شخص قادر بر عربی را اکرچه ممکن باشد بلکه اقوی آنست که صحیح است جمیع معاملات مالیه از بیع و اجاره و صلح و غیر اینها بفارسی و ترکی و مازندرانی و سمنانی و غیر اینها از لغتهای غیر عربیه و بلغت اعرابی کرد و اینهم آن در عراق عرب تکلم میکنند که عرف ایشان مستقر شده با آنها با اینکه نسبت بلغت عربی اصلی غالب آنها غلط محض میباشند و همچنین مانند ایشان از اعراب اهل بوادی و نحو اینها و اما اکر اصلا صیغه نخوانند بلکه معامله واقع شود بمحض داد و ستد که تعبیر میشود از آن به بیع معاطات پس اولا بدانکه مراد از بیع معاطاتی اینست که جمیع شرائط صحت بیع موجود باشد الا اینکه رضای طرفین باین نحو واقع شود که معاوضه نمایند بداد و ستد بدون صیغه پس بایع دفع کند مبیع را بسوی مشتری بازاء ثمن مخصوص و واکذار نماید باو بنحو مخصوص و کذشت از ملکیت خود بعبارة اخری واکذارد باو که مال خودش باشد ~~و مشتری ثمن را واکذارد باو که مال خودش باشد~~ و مشتری ثمن را واکذارد با مع همین نحو پس هر یک از

مالکین از آن عین مخصوصه بکذرند و بدیکری واکذارند بازاء عینی بکری که دیکری
واکذاشتن مالک ایشان در معاوضه مانند همان انحاء صیغه که صیغه میخوانند
بلکه در این مقام تسامح و کذشتن و اعراض و قطع نظر کردن غالبا زیاده است
پس اکر مختل شود شرطی از شروط مبایعه مندرج در معاوضه باطله است و اکر
در بعضی از صور تصرف جایز باشد بجهت رضای طرفین مطلقا مترتب خواهد شد غالبا
احکام بیع فاسد پس بعد از تلف احدهما در مثلیات قرار میکیرد در ذمه مثل و
در قیمیات قرار میکیرد قیمت آن عوضیکه قرار داده اند و بتصرف و تغییر و نحو آن
حاصل نمیشود ملکیت و اکر حاصل شود ربحی و نمائی از احد عوضین خواه
بوده باشد نماء متصل یا منفصل میباشد آن ربح و نماء مال مالک آن عین
یعنی ربح و نماء عین مبیعه مال بایع میشود و ربح و نماء ثمن مال مشتری میشود
و حرام است تصرفاتی که موقوف باشند بر ملکیت شرعیه یا اسباب خاصه مثل وطی
امه و حاصل نمیشود عتق عبد و امه پس همینکه شرطی از شرایط بیع موجود نباشد
مبایعه شده معامله باطله و فاسده و مترتب میشود بر آن هر مفسده که مترتب میشود
بر بیع فاسد و میکردد عین مبیعه مال مشتری و میکردد ثمن مال بایع بلکه
حرام خواهد بود غالبا از برای هر یک از طرفین تصرف در آن عین مخصوصه
و ید هر یک ید ضمان خواهد بود مانند ید غاصب چنانکه در جمیع معاوضات
فاسده امر چنین است و تصرف هر یک داخل در اکل مال بباطل است و ثانیا
آنکه فرقی نیست در صحت معاطات ما بین نقد و نسیه و سلم اکر چه خلاف ظاهر
لفظ معاطات است پس چنانکه بمقتضای سیره قطعیه معامله نقدیه که از هر دو طرف
نقدا اعطا واقع شود صحیح است همچنین اکر نسیه باشد مثل اینکه اول در حاج
قرار بدهند که این اسب معلوم را بفروشد به پنجاه تومان که داده شود تا شش ماه
و بعد از تحقق رضای طرفین و تمام شدن قرار بدهد بایع بمشتری عین مبیعه را
باین قصد و باین عنوان و مشتری قبول کند همین نحو پس میباشد نسیه معاطاتی

یا بخواهند بفروشند ده خروار شالی موصوف معلوم را به ده تومان مثلا و قرار بدهند
که وجه ثمن نقدا داده شود و شالی تا شش ماه داده شود و بعد از تمام شدن قرار داد
تسلیم کند مشتری ثمن را بنا بایع باین قصد و باین عنوان که سلم معاطاتی بشود
بی عیب خواهد بود و همچنین در صورتیکه احدهما کلی باشد و دیکری عین خارجی
عینی مثلا در مثل اینکه خانه معلومه خود را میفروشد به بیع معاطاتی بصد تومان
اشرفی کلی زمینی که معامله نقدی باشد و بایع هر وقتی تسلط مطالبه داشته باشد
پس مثمن عین خارجی معلوم است و ثمن صد تومان اشرفی کلی که در ذمه مشتری است
یا میفروشد صد خروار شالی زردک کلی بی مدت به پنجاه تومان وجه نقد موجود
خارجی یا وجه دینی کلی نقدا که بنحو معاطات واقع شود پس جمیع اقسام مذکوره
صحیحند و حکم همه از جهت صحت و لزوم یکی است و اختصاص صور اولی چنانکه
بعضی توهم کردند بی معنی است و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه بوده باشد بیع
معاطاتی مسبوق بقولی از طرفین مثل اینکه هر یک در مقام قیمت و تعیین
مقدار مثمن و ثمن با هم کفتکو کرده باشند و قرار داده باشند که غالب چنین است
بلکه غالبا بدون قول صحیح نمیشود و شرایط صحت حاصل نمیشود خصوصا در
جائیکه معامله متضمن شروطی و قیودی باشد یا صادر شود قولی از احدهما و بوده
باشد از دیکری فعل محض یا از هر دو جانب فعل محض باشد و اصلا قولی در بین
نباشد لکن بعد از این معلوم شود که منظور مبایعه و فروش است نه محض اذن
در تصرف و مثلا پس همه این اقسام مندرج در معاطاتند و حکم همه شرعا یکی است
اکر چه احتمال صحت در بعضی قوی تر از بعضی باشد و ثالثا اشکالی نیست
در نظر از قبل انام در اینکه مبایعه بنحو معاطات شرعا جایز است و افاده
ملک میکند و تجارت معتبره شرعیه است و جایز است جمیع تصرفات ملکیه صحیحه مانند
وطی امه و عتق عبد و امه و وقف کردن و میکردد همچنین مال المیراث یعنی عین
خریده شده به بیع معاطات هر کاه بمیرد مشتری ملک ورثه مشتری و بمیرد

مخصوص

بايع ميكرد و ثمن ملك ورثه بايع و تعلق ميكيرد خمس و زكوة نسبت بثمن بنابيع و
نسبت بمثمن بمشترى و بالجمله ميكرد و چنين مال خريده شده به بيع معاطات مال
مال و ملك شرعى و مترتب ميشود بران جميع احكام و آثار ان و همين نحو است كلا
در قرض معاطاتى و هبه فعلى و از اين قبيل است هدايا يعنى چيزها كه ميبرند
بعنوان تحف بزرك و جوائز يعنى عطاها كه از بزركان ميشود نزد سلاطين يجمع
بر جميع انها ميكردند مال و ملك و جائز است از براى كسيكه داده ميشود با و جميع تصرفات
مالكانه و از براى اوست جميع منافع و ارباح و نماهاى متصله و منفصله و رابعاً
اينكه اقل تا مرز شصت و يك و بعد از انكه اكر حالا اكثر سنم از پنجاه تجاوز نموده
قابل استنباط احكام فرعيه از مدارك شرعيه باشم در ان زمان هم بودم در ان مدكه
زياده از سى سالست هميشه در نظرم راجح اين بود كه معاملات معاطاتيه لازم
نيستند بلكه شرعا بيع معاطاتى بعنوان بيع صحت ندارد و بيع صحيح شرعى نيست
بلكه بيع صحيح شرعى نوع واحد و معامله لازمه مورد خيارات معهوده و نحو
انها است و ان بيع عقدى مشتمل بر ايجاب و قبول قولى و قائم مقام ان مانند اشارة
اخرس است و صحت و مشروعيت معامله معاطاتيه بعنوان اباحه و تراضى طرفين است
و اكر افاده ملك كند ملكيه متزلزله است كه لازم ميشود بتصرف مغيره عين مثل
آرد كندم و نان كردن آرد و بريدن جامه و نحو ان بلكه بمطلق تصرف مالكانه
مانند سكنى نمودن در خانه و سوار شدن اسب و پوشيدن لباس و نحو انها مثلا
بر اقوى لكن درين زمان كه ماه شعبان از سنه ١٢٨١ هزار و دويست و هشتاد و يك ميباشد
كه عقد فعلى مثمر ثمر عقد قولى است و بيع معاطات با تحقق جميع شرائط شرعيه
ميباشد شرعا بيع صحيح لازم بلكه صحيح بودن ان شرعا بعنوان مبايعه بنظرم در كمال
وضوح است و اشكالى كه هست در لزوم است يعنى اكر بيع معاطات را لازم ندانيم
لااقل از اينكه بيع صحيح بدانيم و همچنين است صحت قرض فعلى و هبه و امثالها
از هديه و جائزه و صدقه و نحو انها مجملا هر جا كه حاصل شود عنوان ان معامله

اعتقادم اين شد

حقيقة و معلوم شود بسبب بنا گذاشتن قبل از ان و نحو ان بودن مقصود
از ان فعل انشاء ان معامله و متحقق باشد سائر شرائط شرعيه حكم كرده
شود بصحت و لزوم و ترتب جميع احكام و آثار شرعيه مانند صحت و تحقق
صيغه بلى اكر عنوان ان معامله حاصل نشود بفعل مثل عقد ضمان و حواله كه
موضوع انها حاصل نميشود بفعل و داد و ستد و همچنين است نظائر انها
وصيت بدو رهبه موضوعها متصور نميشود عقد فعلى و حاصل نميشود در انها
اين كفتكوها و اين واضح است **وخامساً** اينكه كتابت نميكند از براى تحقق معاطاة
محض نوشتن با قدرت بر تكلم و نه اشاره در چنين حالت يعنى محض نوشتن
ايجاب و قبول بيع نيست نه بيع عقد است و نه بيع معاطاتى و همچنين است
اشاره در صورت قدرت نه عقد بيع است و نه داخل در معاطات لكن
اكر بكتابت يا اشاره تعيين ثمن و مثمن و شروط و بيان مراد بشود و بيع حاصل
شود بداد و ستد مسبوق بچنين كتب يا اشاره داخل در معاطات است كه معاطاة
حاصل شد بفعل دادن و كرفتن نه با اشاره كردن و نوشتن بلى هرگاه باشد كتابت
و اشاره از براى لال و عاجز از تكلم بمنزله عقد قولى و مثمر ثمره ان و صحيح و لازم است
در جميع عقود و ايقاعات و حاجت نيست بسوى توكيل اكرچه بوده باشد قادر
بر ان و اكر يكطرف اخرس باشد و طرف ديكر غير اخرس خواهد بود از براى هر يك
حكم او و الله العالم **فصل دويم** در شرائط بيع است بنحو اجمال و
كمال ايجاز و اختصار پس بدانكه شرط است در صحت بيع بودن هر يك از
بايع و مشترى عاقل و بالغ و رشيد و غير محجور عليه و مختار پس صحيح نيست
بيع مجنون و غير بالغ مكر اينكه الت باشند از براى عمل ولى مثل اينكه حواله را
الت اخذ كند از براى دادن و كرفتن و جواز داد و ستد با طفلى كه مميز باشد
و بوده باشد عين مبيعه يا ثمن در دست او با جهل بواقع و حمل فعل او بر صحيح نظر
بسيره ثابته بنظر قوى ميايد لكن از براى احتراز اطمينان كامل نيست اكر از براى

کسی مثل ... شود اطمینان و متحقق شود در نزد او سیره کاشفه عملها بدین معنا
ان و همچنین است بیع سفیه در مال خود بدون اذن ولی یا امضا او باطل
اما با اذن ولی پس صحیح و معتبر است و همچنین صیغه خواندن بوکالت از برای
غیر عیبی ندارد و محجور علیه مثل مفلس و راهن بیع آنها موقوف است باذن
و امضاء صاحبان حق یا زایل شدن سبب حجر مثل ادا شدن دین در رهن بدون
تنخواه و شخص مجبور اگر اصلا قصد معنی نکرده بود بیع او باطل است و اگر لفظ را
با معنی ذکر کرده بود و لکن راضی بمقتضای ان نبود پس اگر بعد از زوال اکراه معنی
بدارد صحیح میشود و احوط تجدید معامله است مطلقا و شرط است در مبیع اینکه
مملوک باشد یعنی از مباحات نباشد و مملوک بایع باشد یا مالک یا ولی شرعی اذن
داده باشند یا امضا کنند و قابلیت داشته باشد و مانند مکاتبه نکرده نباشد
وطلق باشد یعنی وقف نباشد و مقدور التسلیم باشد یعنی عادة از برای بایع
قدرت بر تسلیم باشد یا مشتری قادر بر اخذ کردن باشد و هر یک از مثمن و ثمن
باید معین باشند و معلوم باشند بنحویکه عرفا رفع جهالت از طرفین شود و
اگر شرطی یا مدتی ذکر شود باید مردد و مجهول نباشد پس صحیح نیست بیع مباحات
نا ملک کسی نشده و نه بیع مال غیر مگر باذن مالک یا ولی شرعی یا امضاء ایشان
و امضا مالک یا ولی کافی است پس نماء و منافع عین مبیعه بعد از بیع مال مشتری است
و نماء و منافع ثمن مال بایع و همچنین صحیح نیست بیع عین موقوفه الا نادرا و نه بیع
عبد آبق بدون ضمیمه و نه چیزهای گمشده و نه اغنام مغصوبه که عادة بایع و
مشتری هر دو عاجز از تصرف باشند و نه بیع احد الامرین بنحو تردید اگر چه هر دو
در قیمت مساوی باشند و نه بیع چیزیکه درست بنحو معتبر عرفی در آن رفع جهل
نشده باشد پس باید تعیین بشود موزون بوزن و مکیل بکیل یا وزن و معدود
بعد و در چیزها اینکه باید دیده شوند مثل خانهها و حیوانات و مانند اینها باید
دیده شوند یا ذکر کرده شود اوصاف بقدریکه رفع شود جهالت و اگر چیزی رفع جهل

در آن موقوف باشد بچشیدن بجهة مطلوب بودن طعم آن یا موقوف باشد ببوئیدن
بجهة مطلوب بودن بوی آن یا موقوف باشد بزرع کردن یا نحو آن باید بهمان نحو
رفع جهل نمایند یا بیان اوصاف کنند اگر چه در زمینها و کرباسها و چیتها و مانند آنها
اکتفا کرده میشود بمشاهده مقدار آنها نیز یعنی زمین یا اینکه تعیین آن بمساحت
است و کرباس و نحو آن یا اینکه ذرعی است همچه نیست که عرفا طریق رفع جهل در
آنها منحصر باشد بمساحت کردن و ذرع کردن بلکه اکتفا کرده میشود بمشاهده
مقدار و نحو آن محل المناط تعیین موضوع است که مردد نباشد و رفع شدن
جهالت است که عرفا تسامح نشده باشد و این بتفاوت اعیان و بلاد متفاوت
میشود و عیبی ندارد که بکشند روغن با خیک یا ظرف دیگر در صورتیکه با خیک
بخرند یا بیرون بریزند نقد روز که عادت جاری شده از برای آن و همچنین خریدن
اعیان دیگر با ظرف و همچنین چیزیکه بحسب قاعده عدی و معیاری دارد جایز است
بهمان قاعده اعتماد کنند و بخرند مثل اینکه فلان جنس بقاعده تجار توپی
ده ذرع است و شیره انگور بحسب قاعده و اصل شیرین است بنحو معهود در آن
یا متفاوت است تفاوتی که در آنها تسامح میشود عرفا یا در مال مسکوک وزن آن
بحسب متعارف فلان قدر است و همچنینها بقاعده خریدن صحیح است یعنی میتوان
باصل و ظاهر اعتماد کرد و خرید و اگر بعد خلاف ظاهر شود ثابت میشود خیار
یا نحو آن چنانکه میاید و شرط است در بیع صرف یعنی بیع طلا و نقره یا مثمن که
هر دو طرف طلا باشد یا هر دو نقره باشد یا احدهما طلا باشد و دیگری نقره
اینکه در مجلس مبایعه حاصل شود قبض هر دو عوض پس اگر اصلا قبض نشود معامله
باطل است و اگر بعض قبض بشود دون بعض بالنسبه باطل است و شرط است
در بیع سلم یعنی جائیکه مبیع کلی باشد و در ذمه باشد با مدت اگر چه مدتش
کم باشد اینکه ثمن در مجلس بیع تسلیم شود پس اگر اصلا تسلیم نشود تا متفرق
شوند باطل میشود بیع مطلقا و اگر بعضی تسلیم شود و بعضی نشود باطل میشود

بالنسبة و باید در سلم مبیع چیزی باشد که بتوان در ذمه تعیین کرد بنحوی که عرفا
دفع جهالت شود پس چیزها یکه عرفا بنحو کلی نمیتوان از انها دفع جهالت کرد
مثل گوشتها و نانها و پوستها و جواهرها بزرگ غالبا در امثال انها بیع
سلم صحیح نیست بلی اگر ممکن شود دفع جهل بنحوی محتمل است حکم بصحت لکن احتیاط
نما یند و باید قادر در وقت ادا و قضا نشود بنحوی که عادة نتوان با نا و قضا پیدا
کرد و از این جهت کار ربا ملازم نشود و در سر موعد نا بدنا زه ان مبیع متنع الوجود
نباشد بلکه نادر الوجود هم نباشد علی الاحوط مخفی نماند که فروختن امر ش
عرفا وسع است و وسع است از فروختن اعیان خارجیه مناط تعیین بنحو معتد
عرفا است و صحیح است بیع حیوانات در ذمه حتی مانند عبد و امه با نبابان و صفات
بلی فروختن حیوان با حمل یا با بچه بنحو سلم مشکل است بلکه غالبا قطعا باطل است
و شرط است در فروختن چیزهای مکیل و موزون در صورتیکه از جنس واحد
باشند مساوی بفروشند که اگر از یکطرف زیاده واقع شود ربا خواهد بود خواه زیاده
حقیقی باشد یا حکمی پس صحیح نیست فروختن به پیمانه کندم موجود بده پیمانه
کندم نسیه بسبب زیادی حکمی و همچنین فروختن رطب بتمر صحیح نیست و همچنین
فروختن انگور بمویز و مانند انها علی الاحوط بلکه هر چه حاصل میشود از یک
جنس و مکیل و موزون باشد مثل نان و آرد و کشک و پنیر و روغن و شیر
و سرکه که از یک موضوع باشند هر جا که اصل یکی باشد و فروع اصناف مختلفه
باشند و مکیل یا موزون باشند باید در انها مراعات حکم ربا نمود علی الاحوط
بلی اگر نقره بیست را با نقره بسیار خوب بفروشند باید با یدو دنا نقد هم باشند
و همچنین در امثال ان و ربا در غیر مکیل و موزون نیست یعنی در بیع غیر
مکیل و موزون ربا نیست بخلاف قرض که در ان ربا حاصل میشود با شرط
نفع مطلقا و همچنین نیست ربا ما بین پدر و پسر مطلقا و ما بین مسلم و ذمی که مسلم
بگیرد نه مطلقا علی الاحوط و همچنین ما بین زوجه و زوج و میتوان در مورد

ربا حیله کرد بضمیمه کردن غیر جنس بقیمت ناقص با این علاوه را بعنوان دیگر قصد
کنند یا هر یک ان عوض را بر بخشند بدیگری یا صلح کنند بجهت دیگر یا مانند ان
از حیلهای شرعیه بلکه بنظر احقر اقوی میاید صحت صلح ربوی که در حقیقت ربا
در صلح خصوصا در مباحث که منظور اخذ عوض معتد به نباشد و خصوصا در
جائیکه معامله عین بعین نباشد بلکه بمنزله دو بخشش باشد اگرچه هر یک بازا
دیگری باشد پس اگر از زید کندمی باشد در نزد عمرو و از عمرو کندمی باشد در نزد
زید و هر یک مقدار انرا ندانند پس احدهما بدیگری بگوید بعنوان صلح و سازش که کندم
که از من در نزد تست مال تو باشد و کندمی که از تو در نزد من است مال من باشد
دیگری هم قبول کند صحیح است چنانکه مستفاد از نصوص مستفیضه است
و ظاهر این است که صلح معاطاتی نیز صحیح باشد و بالجمله اظهر در نزد احقر صحت صلح ربوی
و مغتفر بودن ربا است در صلح مخفی نماند که در باب ربا کندم و جو از یک جنس
و فروختن احدهما بدیگری بزیاده جایز نیست و در غیر ربا دو جنس میباشند و صحیح است
فروختن ثمرات درختان که بر اشجار هستند بدون شمردن و کشیدن پس اگر بخواهد
مالک بستان تمام ثمره اشجار را مثل انگور یا انار یا نخواز ا بنظر و تخمین قیمت کند
و بفروشد صحیح است خواه یا درخت بفروشد یا بی درخت بفروشد لکن شرط است
که ثمر بالفعل موجود یا ضمیمه شود به ثمره موجوده مطلقا بنا بر احوط پس جایز
فروختن ثمره موجوده امساله مثلا با ثمره معدومه سال دیگر لکن با تحقق ثمره
و بدو صلاح در خرما یعنی زرد شدن یا سرخ شدن و در سایر اعیان کفایت میکند
ظاهر شدن آن ثمره بلکه احتمال دارد کفایت نزول ازان و همچنین اگر بعضی از ثمره بستان
ظاهر شود و قابل فروختن شود و بعضی معدوم باشند جایز است بیع معدومه
بضمیمه موجود بلی در ضم موجود بستانی بمعدوم بستان دیگر و فروختن با هم
اشکال است و شرط است در بیع در صورتیکه اجل و مدتی در بین باشد اینکه اعتبار
مدت از هر دو طرف نشود بنحویکه بکر دد بیع نسیه بنسیه که بیع نسیه بنسیه باطل

اگرچه فاصل شود قبض احد عوضین در مجلس یعنی اگر بوده باشد مبیع عین خارجی
که صدق نکند لبیان بیع نسیئه نسبت عرفا مثل اینکه خانه معلومه را بفروشد
بچند تومان اشرفی که تا یکسال داده شود و شرط شود که بایع ننشیند در این یکسال
در خانه و بوده باشد در بلاد و در این مدت ظاهر این است که این داخل در کالی بکالی
نباشد و صحیح باشد و عکس اینهم جایز نیست از باب شرط بودن قبض در مجلس در
سلم مخفی نماند که مراد از مجلس عقد آن هیئت اجتماعیه حال اجراء عقد است پس
اگر بعد از عقد از آن مقدار بعد یا نزدیکتر شدند بهم یا راه بروند بهم بنحوی
مجلس عقد و این معنی معتبر است در بیع صرف و سلم و خیار مجلس و اگر مبیع دین
باشد در ذمه کسی و حین اجل باشد پس جایز نیست فروختن پیش از حلول اجل مطلق
بنابر احوط خصوص در سلم و لکن ضرر ندارد مستقل ساختن بصلح و بعد از انقضا
اجل و کردن این حال جایز است فروختن بغیر مدیون و بدیگران لکن اگر فروخته
شود بعین خارجی اشکالی ندارد و همچنین صحیح است فروختن بکلی ذمی بدون
و باعتبار مدت در ثمن که بگردد نسیه اشکال دارد و اگر بوده باشد ثمن دین دیگر
که بالفعل با مدت باشد باطل است و اگر پیش از آن با مدت بوده و لکن بالفعل حال
شده باشد ظاهر این است که باطل باشد و جایز است بیع کلی ذمی بکلی ذمی نقدا
و نسیه بدون شرط قبض و سلما بشرط قبض ثمن فی المجلس چنانکه گذشت **فصل پنجم**
در اشاره بسوی خیارات فی الجمله بدانکه ثابت میشود خیار در بیع در چند موضع
و ما اشاره میکنیم از آنها بهشت موضع **اول** خیار مجلس است که ثابت میشود
از برای مالک ثمن و مثمن هر دو در صورتیکه شرط سقوط نکرده باشند و
بعد از عقد ساقط نکرده باشند تا مادامیکه از هم جدا نشوند باراده و اختیار
پس اگر باراده از هم جدا شوند اگرچه برفتن یکی و نشستن دیگری باشد ساقط میشود
خیار هر دو و اگر رفتن باراده مختص باحدهما باشد مثل اینکه احدهما خوابیده باشد
و دیگری برود سقوط مختص آنست که با اختیار رفت و همچنین ساقط میشود

خیار

خیار بتصرف در عین خریده شده اگرچه بمانند نعل کردن و بار کردن و سوار شدن
باشد و مناط تفرق متعاقدین است اگرچه وکیلین باشند نه خصوص مالکین و با وحدت
عاقد اشکال است لکن ثبوت خیار در همچه بیع معلوم نیست والله العالم **دوم**
خیار حیوان است که ثابت میشود در فروختن حیوانات از برای مشتری با عدم
شرط سقوط در ضمن عقد و با عدم اسقاط بعد از عقد و با عدم تصرف و مگر
نگاه داشتن و محافظت و خوراندن اما با تصرف بعنوان اینکه مال او است تصرف معتد
به مثل نعل کردن و بار کردن و مانند اینها پس ساقط میشود خیار و اگرچه مقصود
او اختبار و امتحان باشد مخفی نماند که ثبوت خیار حیوان در مانند مگس عسل و
کرم ابریشم مشکل است بلکه در ظهور محل اشکال است و احتیاط بلیا خوبست
والله العالم **سیم** خیار شرط است پس اگر شرط کند خیار را تا مدت معلومه
از برای بایع یا مشتری یا هر دو یا ثالثی از جانب بایع یا مشتری یا هر دو صحیح است
و ثابت میشود خیار بحسب آنچه قرار داده اند خواه بدون شرط باشد که با تعیین نزد
کنند ثبوت خیار را تا وقت معین و از برای خیار شرطی قرار دهند یا معین
کنند شرطی مثل اینکه شرط کنند هر دو یا احدهما تا زمان معین مشورت با
کسی را و ثبوت خیار را با مصلحت دانستن یا نتحضر و مثل اینهم متعارف شده
این زمان که اگر تا فلان زمان رد مثل ثمن نماید قادر بر فسخ باشد خواه زمان خیار
متصل باشد بعقد یا منفصل و خواه خیار قرار داده شود در کل مبیع یا قرار
داده شود در بعض آن و این خیار نیز ساقط میشود بجمیع آنچه مذکور شد سابقا
و لکن سقوط این خیار بتصرفات در صورتیکه تصریح بر خلاف آن نشود یا
بقرینه خاصه یا بعرف و عادت خلاف آنها فهمیده نشود چنانکه نسبت بثمن
در بیع شرطی معروف و معلوم است که منظور خرج کردن و تلف کردن است
پس تلف آن منشاء سقوط خیار نخواهد شد با اینکه غالبا تلف در غیر
زمان خیار نیز هست معلوم بوده باشد که این بیع شرطی متعارف ممکن است

واقع

واقع نساختن آن بجهت نحو یکه قسم اول است که همین شرط منظور این باشد که اگر نفس
ثمن را با بودن آن یا معادل آن نزد او حاضر نبود ثمن آن بعنوان رد فعلی و فسخ فعلی
بدهد قادر باشد و بهمین دادن حاصل شود فسخ بدون رد نماید مشتری مثمن را بعینه
این نحو از شرط صحیح است و با دادن ثمن بعنوان رد و فسخ حاصل میشود فسخ و قرار
میشود بر مشتری رد مبیع قسم دیگر اینست که منظور این باشد که بعد از دادن مثل ثمن
حاصل شود انشاء فسخ پس فسخ کند بفسخ قولی مثلا بنا براین بمحض دادن ثمن
حاصل نمیشود فسخ بلکه موقوف میشود حصول فسخ بفسخ قولی یا فعلی دیگر مثل اینکه
مشتری رد عین کند و بایع اخذ کند بعنوان انشاء فسخ بنا بر صحت فسخ فعلی چنانکه
نظر ما اظهر است مخفی نماند که اگر در این بیع شرطی معهود که عوض ذهن متعارف شده
مشتری در قبول ثمن طفره بزند و تخلف نماید دور نیست که ثابت شود از برای بایع خیار
اشتراط یعنی خیار تخلف شرط و لا اقل بایع تسلط دارد که رجوع کند بحاکم شرع
و احوط این است که حاکم اگر متیسر شود مشتری را اکراه کند بر قبول و الاحوط قبول کند
و بایع فسخ کند و این نظر بهمین اشکال است والله العالم قسم ثالث اینست که منظور
این باشد که اگر بایع مثل ثمن را بدهد بقصد بهم زدن معامله بر مشتری واجب باشد
که او هم مثمن را بدهد بعنوان بهم زدن بیع حاصل شود یا قاله فعلیه همه این اقسام صحیحند
و ظاهر این است که این بیع شرط همان است که در این زمان که قرار داده اند او را بدل رهن از
راهی بمنزله رهن است یعنی جایز نیست از برای مشتری اتلاف عین و نه نقل بسوی
غیر و نه تصرف متغیر عین زیرا که مراد این است که بعد از رد مثل ثمن رد کند مشتری
عین مثمن را بعینها مراد از عقد و شرط این است پس اگر مشتری بفروشد بغیر بدون
اذن بایع اقوی اینست که واقع نمیشود مبایعه بلکه میباشد مثل بیع عین مرهونه از
بایع و از مشتری بدون تسلط براین **چهارم** خیار اشتراط است یعنی جایز است در ضمن
بیع هر شرطی که منافی مقتضای عقد نباشد و منافی کتاب و سنت نباشد و غرض عقلائی
در معاوضه مالی بآن تعلق داشته باشد و مقدور شرعی و عادی باشد مگر شرط

مشتری عین مبیعه را به بایع نرد صحیح نیست بعد از تحقق شرط بیع لازم است عمل بمقتضای
آن پس اگر ممکنست که شرط بر او است و با بدل او بعمل بیاورد و تخلف کند ثابت میشود
خیار فسخ از برای آنکه بوده است شرط از برای نفع او خواه ممکن باشد جبر و اکراه
آن شخص دیگر بر عمل بشرط و وفا نمودن یا نه **پنجم** خیار غبن است که ثابت
میشود از برای مغبون در معامله با ثبوت غبن و با جاهل بودن مغبون بآن بلی
اگر شخص مغبون خود در عین مخصوصه که در آن غبن حاصل شود تصرف نموده
باشد بنحویکه متعذر شود رد عین ثبوت خیار محل اشکال است خصوصا اگر قبل از
تصرف عالم شده باشد و خصوصا با بودن مغبون مشتری و حال آنکه تصرف
کرده باشد در عین مبیعه بتلف کردن یا بخوردن در همه جا مهما امکن احتیاط
نمایند **ششم** از خیارات خیار عیب است پس اگر مشتری عالم بعیب نباشد و
در ضمن عقد بیع تبری از عیوب نشود و بقول عوام با کل عیب فروخته نشود
و بعد از آن نیز اسقاط نشود و معلوم شود که مبیع در سابق معیوب بوده یا بعد
آنرا مختار مختص بمشتری یا مشترک مع تامل فیه حادث شده و مشتری تصرف
مالکانه خاصه مثل وطی امه یا بریدن جامه یا نعل کردن اسب یا امثال آن نکرده
باشد مخیر است مشتری مابین رد و ارش یعنی اخذ بنسبت تفاوت مابین صحیح
و معیب از ثمن و اگر تصرف کرده باشد ساقط میشود خیار رد و متعین میشود ارش
و معنی عیب اینستکه از مقتضای خلقت طبیعی و نوعی زیاده داشته باشد یا ناقص
باشد مگر اینکه در آن موضوع بهمان نحو عرفا مطلوب باشد یا بنحوی شایع شده
باشد که بمنزله طبیعت ثانویه شده باشد و عرفا از عیب بودن خارج شده
باشد مثل اینکه عوامل یعنی گاوهای نر را کوبیده میخرند بخصوص عرفا این قسم
و از آن مطلوب تر است و در این صنف مانند طبیعت ثانیه شده و گویا امرد
کنیزها بسبب کثرت و شیوع انتفای بکارت در آنها چنین باشد یعنی از عیب
نباشد مگر در مانند صغیره بالغه و بعضی از فقها عیب ندانسته اند یا بمنزله عیب اند

مثل اینکه معلوم شود بودن عین مبیعه را جارهٔ غیر یا موضوعی را بوصف بخرد
بعد معلوم شود خلاف آن که تعبیر کرده میشود از آن بخیار رؤیت و از این قبیل است
اینکه بر وفق سابقه خریده شود و بعد معلوم شود حصول تفاوت و مقدار و کسی
که بخرد چیزی را و شرط تأخیر ثمن نشود و مبیع تسلیم نشود و قبض مبیع بعمل نیاید
و ثمن هم داده نشود تا سه روز تمام شود و سبب تأخیر بایع نشده باشد ثابت میشود
از برای بایع خیار و فسخ خیارات دیگر نیز هست که در کتب مبسوطه مذکورند مثل
اینکه اگر معامله بعنوان مرابحه واقع شود و در واقع چنان نباشد یعنی در رأس
المال دروغ گفته باشد ثابت میشود از برای مشتری خیار و اگر نسیه خریده بود
و کتمان کرد بعضی قائلند بثبوت آن مدت از برای مشتری و در آن اگرچه اشکال
است لکن اگر قائل بآن نشویم خیار ثابت خواهد شد و هر خیاری که بخصوص شرعا
مدتی دارد مثل خیار مجلس و خیار حیوان یا قرار خاصی در عقد دارند مثل خیار
شرط پس زمان خیار معین است و هرجا که قرار خاصی نشد ظاهر اینست که خیار
فوریست بفوریت عرفی لکن اگر نداند که خیار دارد هر وقت که فهمید فسخ کند و اگر
بداند که خیار دارد و نداند که این خیار فوریست بلکه باعتقاد اینکه فوری نیست
موسع است تسامح کرده یا خواست از بعضی مشورت نماید اگرچه گویا در حکم ما
جهل بموضوع باشد لکن چون فی الجمله اشکالی بنظر میاید احتیاط نماید و جمیع
خیارات موروث میشوند اما جواز رجوع در هبه و جواز رجوع در معاطات
بنا بر قول بآباحه بودن بیع معاطاتی مثلا و همچنین هبهٔ فعلی پس جواز رجوع
در اینها ارث نمیشود بلکه بعد از فوت مورث و انتقال بوارث لازم میشود و خیار
غبن و خیار شرط و خیار اشتراط ثابت میشوند در اکثر معاملات مثل اجاره و
صلح و همچنین مشروع است اقاله در همهٔ آنها از بیع و اجاره و صلح و نحو آنها بلکه
در بیع و مانند آن از معاوضات اقاله با پشیمانی و طلب اقاله با پشیمانی مطلقا
مستحب است و قدر متیقن از شرع و عتاب در معاوضات مالیه است و مجلس خیار ثابت

که از برای شخص مقیل خیار ثابت باشد و تحقق اقاله موقوف است برضای طرفین
و حاصل میشود بفسخ کردن هر دو یا اقاله کردن احدهما و قبول کردن دیگری
و حاصل میشود اقاله بفعل محض نیز پس اگر احدهما پس بدهد بقصد بهم زدن معامله
و دیگری قبول نماید حاصل میشود اقاله و بهم میخورد معامله و صحیح است اقاله در کل
و در بعض و با اقاله بر میگردد هر عوضی بسوی مالکش و صحیح نیست اقاله بزیاده
یا نقیصه و اگر در حین اقاله احد عینین یا هر دو موجود نباشد در مثلی مثل باید
داد و در قیمی قیمت و الاظهر حال علی الحال اعتبار راجح میباید قیمت یوم الاقاله
نه یوم التلف یا غیر آن البته علاوه در تعیین قیمت احتیاط نمایند و یا صلح
بگذرانند این را و اراده است در اینمقام بیان بعضی از مسائل مهمه و ختم باداب
مسئلهٔ اولی اینکه خیار مجلس مختص است ببیع و همچنین خیار حیوان
و خیار تأخیر ثلثه ایام و اما خیار غبن و خیار شرط و خیار اشتراط و خیار
عیب در اجاره بلکه در صلحی که مقصود معاوضهٔ حقیقیه باشد ثابت میشود
میشود چنانکه سابق اشاره شد مسئلهٔ ثانیه اینکه خیار موروث و اگر ورثه
متعدد باشند ثابت میشود خیار از برای هر یک یعنی بفسخ هر یک عقد مطلقا
منفسخ میشود حتی در بیع شرطی متعارف نیز اگر جمیع ورثه بالنسبه رد ثمن
کردند خیار ثابت میشود از برای هر یک و اگر همچنین ندهند مگر یکی که از عهده
تمام ثمن برآید باز خیار ثابت میشود از برای همه و اگر ورثه متعدد همه امضا
کنند الا یکی آن یکی میتواند فسخ کند نسبت بکل مسئلهٔ ثالثه اینکه
تلف در ایام خیار در عهدهٔ کسیست که خیار ندارد پس حیوان اگر در ایام خیار حیوان
بمیرد از کیسهٔ بایع میرود و باید ثمن را رد کند و این بیع شرطهای متعارف اگر
مبیع تلف شود و بعد در ایام خیار بایع ثمن را رد کند باید مشتری از عهدهٔ
مثل یا قیمت تمام مبیع برآید یعنی در مثلی مثل و در قیمی قیمت بدهد چنانکه
تلف مبیع قبل از قبض در عهدهٔ بایع است و باعث انفساخ عقد میشود و اگر

از جانب یا اجنبی باشد از برای مشتری خیار ثابت میشود و اگر از مشتری باشد بیع
لازم میشود و همچنین عیبی که حادث شود قبل القبض در عهده بایع است و عیب حادث
در زمان خیار در عهده کسی است که خیار ندارد **مسئله رابعه** اینست
که از جمله احکام مختصه به بیع است شفعه که در غیر بیع نیست یعنی در فروختن زمین
با اشجار و ابنیه یا بودن موضوع قابل قسمت در صورتیکه شریک دو نفر باشند
و یکی بفروشد بثمن مثلی بدون اذن و گذشت دیگری پس شریک دیگر بعد از
اطلاع تسلط دارد که بخواهد مشتری را نقدا رد کند با مراعات فوریه عرفیه و مبیع را
از او بگیرد بلکه گاهی ثابت میشود شفعه در مقسوم با بقاء شرکت در راه و آب و
در زیاده از دو نفر شفعه نیست مگر اینکه شفعه موروث شود و ورثه زیاده از
دو باشند و همچنین شفعه در غیر ارض و توابع آن مانند حیوانات و اقمشه نیست
آنقدر که اشاره شد قدر متیقن از ثبوت شفعه است و تفصیل زیاده مناسب این
رساله که غرض اصلی صیغ عقود بود نبود **مسئله خامسه** خیار شرط
در غالب عقود لازمه ثابت میشود لکن ثابت نمیشود در نکاح و نیز در رهن و
نذر و وقف و در بعضی از عقود محل اشکال است و اما آداب پس مستحب است قبل
از تجارت تفقه بجهت بصیرت در مسائل تجارت اگر چه بعنوان تقلید باشد بلکه
تحصیل مسائلی که عادة حاجت میشود واجب است و مستحب است تسویه مابین
معامله کنندگان و سلوک با انصاف و مروت با ایشان و ضرر ندارد ترجیح دادن
نیکان اگر چه مرجوح است قبول کردن ایشان و مستحب است بیان عیب و نیز
و مذموم است قسم یاد کردن بجهت فروختن متاع و ربح گرفتن از مؤمنین
مگر با حاجت پس بگیرد بقدر قوت یوم و لیله خود و عیال خود مگر در خریدیکه
بعنوان تجارت که در روایتی وارد است که در اینصورت نفع بگیرند با مروت و
رفق با ایشان و مستحب است زیاده دادن و کم گرفتن و از برای مشتری مستحب است
بعد از خریدن سه دفعه تکبیر گفتن و شهادتین گفتن و بگوید اللهم انی اشتریته

التمس

[illegible]

التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلا اللهم انی اشتریته التمس فیه رزقا
فاجعل لی فیه رزقا و مرجوح است نفع گرفتن از کسیکه وعده کند با کردن
معامله تو احسان میکنم و مکروه است مشغول بتجارت شدن مابین طلوع صبح
تا طلوع آفتاب و داخل شدن در سوم برادر مؤمن بلکه احوط ترک آنست
و مکروه است وکیل شدن بلدی از برای بدوی در فروش بلکه دور نیست شمول
کراهت نسبت بوکالت شهری از برای فروش اهل قری و دهات و همچنین مکروه
است تلقی یعنی استقبال کردن بندگان بجهت خریدن در خارج یا فروختن
با ایشان تا چهار فرسخ و کمتر از آن و قدر متیقن از کراهت با جهل شخص وارد و بودن
استقبال از خارج بلد و مکروه است خریدن هیچ چیزی که در تلقی خریده شد بلکه خبر ندادن
رفتن زیاده از چهار فرسخ و همچنین مکروه است احتکار یعنی حبس کندم و جو
تمر و زبیب و روغن و زیت و نمک با انتظار اینکه قیمت زیاده شود و بعد از
زیاد شدن قیمت بفروشد و با اضطرار مسلمانان واجب است فروختن و
حرام است حبس کردن بلکه اگر امتناع کند لازم است حاکم اکراه کردن و گاهی
لازم میشود تسعیر نیز مثل جائیکه بخواهد ظلم و اجحاف کند و مکروه است
فروختن مالیکه خرید و قبض نکرفته با بودن مبیع از مکیل و موزون بلکه
محتمل است کراهت مطلقا با تفاوت در مراتب و مشهور ما بین اصحاب ظاهرا کراهت
نسبت دادن ربح است براس المال مثل اینکه بگوید راس المال ده تومان است
و دو تومان نفع میگیرم پس بگوید فروختم بده تومان و نفع ده تومان دو تومان
بلکه یا همه را جمع کند که از صورت مرابحه بیرون رود بگوید فروختم بدوازده
تومان یا بگوید بده تومان و دو تومان ربح یا ربح که دو تومان است یا ربح فلان
مال و اسم مبیع را ببرد و همچنین گفتند در وضیعه یعنی در فروختن بکمتر
از راس المال یعنی نسبت ندهد نقص را براس المال پس بگوید فروختم بده تومان
با وضیعه ده تومان دو تومان یعنی هشت تومان بلکه بگوید فروختم فلان

عین را

عین را به ده تومان یا وصیفه دو تومان از قرار خرید یا وضیعه دو تومان و بهتر از همه بیع مساومه است که اصلا اخبار برأس المال نکند این بیع مساومه است اگر برأس المال بکند پس اگر بفروشد بهمان رأس المال این بیع را تولیه میگویند و اگر بفروشد و زیاده از او را بچه میگویند و اگر بفروشد بنقیصه آن را مواضعه میگویند و بهتر از همه بیع مساومه است و اگر اخبار برأس المال کرد و قرار ربح داد باز اگر جمیعا بفروشد ظاهر این است که اولی باشد والله العالم **مبحث ثالث** در اجاره است بدانکه اجاره یا در اعیان خارجه است و متعلق بآنها است مثل اجاره دادن خانه و کاروانسرا و دکان و حمام و نحو اینها یا متعلق بشغل و عمل است پس اگر متعلق باعیان است صیغه این نحو بخوانند آجرتك هذه الدار من هذا اليوم الى سنة فرضا یا الى ستة اشهر یا نحو ذلك بكذا دينارا یا درهما یا غیر اینها یا بگوید ملّکتك منفعة هذه الدار سنة بكذا و كذا و اگر متعلق اجاره عمل باشد میگوید آجرتك نفسي على ان اعمل لك العمل المعلوم في المدة المعلومة بكذا یا الى المدة المعلومة بكذا یا الا ان اعمل لك العمل الخ یا لاعمل الخ یا بتحصيل العمل المعلوم اگر منظور این باشد که از برای آن شخص تحصیل آن عمل نماید اگر چه بدادن دیگری باشد و صحیح است گفته شود در اجاره عملی آجرتك نفسي للعمل المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و هکذا بدون واگر بدون مدت است مدت نگوید و اگر وکیل یا ولی باشد بگوید عن قبل موكلي یا آجرت فلانا و لابنه یا عن قبل موكلي آجرت هذه الدار و نحو اینها و جایز است ترک ذکر ولایت غالبا چنانکه سابقا مذکور شد و فارسی و سایر لغات یا بغیر عربی کفایت میکند بلکه اظهر صحت سایر لغات است با امکان عربی در اینجا و در جمیع عقود و ایقاعات غالبا از صلح و ضمان و حواله و کفاله و مانند اینها و ابراء و نحو آن و مشروع است نیز در اجاره و مزارعه و مساقات نیز معاطات و مترتب میشود بر آن جمیع احکام و آثار اجاره و نحو آن پس بعد از آنکه قرار دادند که منفعت یکساله این خانه معلومه اجرتش پنج تومان اشرفی باشد

وکالة

و واگذارد مالک خانه مثلا خانه را بهمین عنوان بمستأجر و او هم متصرف شود بهمین نحو خواهد بود در حکم اجاره بلی در اینجا چون تسلیم منفعت ممکن نیست مگر باستیفا و آن ممتد است تا آخر مدت اشکالی در لزوم بمجرد تسلیم عین موجره هست لکن در صحت و ترتیب سایر آثار تا ملی و اشکالی نیست و همچنین است کلام در مزارعه و نحو آن و اشکالی نیست در لازم شدن اجاره معاطاتیه بدادن اجرت بعد از قرار و در تلف شدن آن بلکه اقوی لازم شدن آنست بمطلق تصرف مالکانه در اجرت مانند بریدن جامه و دوختن و رنگ کردن و نحو اینها بلکه مانند سوار اسب یا وکردن آن و ممکن است لازم شدن بمحض تسلیم عین موجره بعد از قرار صحیح چنانکه بعد از تمام شدن عمل در اجاره عملی و تمام شدن مدت استیفاء منافع با تسلیم عین موجره در اجاره اعیان اشکالی نیست در لازم شدن عمل بمقتضای اجاره و باطل میشود اجاره بموت مستأجر بلکه بموت موجر بنا بر اقوی و شرط است در صحت اجاره تعیین منفعت و اجرت خواه تعیین شود منفعت بزمان یا عمل یا هر دو و شرط است در اجاره اعیان تعیین عین موجره و شرط است بودن منفعت مباح و قابل اجرت معتد بها عرفیه و بودن انتفاع بآن عین مقدور و ممکن شرعا و عرفا پس زمینی که اجاره میشود از برای زراعت باید ممکن باشد زراعت در آن بوجود آب و نحو آن و کنیز یکه اجاره کرده میشود از برای جاروب کردن مسجد مثلا باید مسلمه باشد و طاهر باشد از حیض و نحو آن و اگر اول ممکن باشد انتفاع و بعد از آن متعذر شود پس گاهی باطل میشود و گاهی ثابت میشود خیار و شرط است بودن متعلق اجاره منفعت محضه پس صحیح نیست اجاره دادن گاو بجهت شیر آن و همچنین گوسفند و سایر حیوانات بلی شرعا صحیح است اجاره دادن ضعیفه خود را یا اجاره دادن مالک کنیز شیرده ضعیفه خود را بجهت شیر دادن طفل با تعیین زمان و فی الحقیقه در اینجا متعلق اجاره عمل ضعیفه است که دادن آن فعل عین را یا تملیک عین را نیز و صحیح است اجاره دادن خانها با مجموعها

١ حیاط انها با اشجار موجوده و شرط صریح یا ضمنی بانتقال ثمرات موجوده و ما یتجدد
بسوی مستاجر پس متعلق اجاره در همه اینها بالاصاله منافع است و متضمن انتقال
اعیان نیز خواه بصریح باشد یا بفهم عرفی و در اجاره کاتب بجهت کتابت
و نقاش بجهت نقش در جاهائیکه مداد و مائیکه بآن نقش میشود از موجر باشد
بشرط در ضمن عقد یا بسبب متعارف بودن در آن ولایت متعلق اجاره بالاصاله
آن عمل است و لکن متضمن و مستتبع است تملیک عین را بسوی مستاجر و این قسمها
مطلقا عیبی ندارد و گاهی اتلاف عین مزبور بمقصد رسانیدن نفع است بسوی
مستاجر و عین مملوک مستاجر نمیشود مثل آنکه اجیر او برای شستن جامه تلف
مینماید صابون خود را و متعلق اجاره فعل او است محلا و در اجارات چند
نحو اتلاف عین میشود و گاهی اجاره دائر است علاوه بر تملیک منفعت تملیک عین را
هم یا بسبب تبعیت عرفیه یا بسبب شرط صریح یا شرط ضمنی بقرینه پس در اجاره
کردن ده داخل میشود عرفا در بلاد ما ها ثمرات اشجار و علفهای مزارع و
مراتع بلکه در استیجار مزارع باجاره مطلقه که زمین را مثلا پنج ساله اجاره
میکنند که در تحت ید مستاجر باشد غالبا داخل میشود علف و مانند اینها اما
اجاره درخت توت بخصوص توت یا برگ و اجاره مرتع از برای علف که قصد
کرده شود بخصوص تملیک علف باطل است اما اجاره زمین بنحویکه جمیع منافع
آن ارض مثلا مال مستاجر شود حتی با علفی که موجود یا علفیکه بعد موجود میشود که
متعلق اجاره بالاصاله منافع و انتفاع باشد مثل ماندن در آنجا و چرانیدن
در آن و خوابیدن گوسفندان در آن و مانند اینها و متضمن باشد تملیک اعیان
نیز مانند تملیک مداد در کتابت اگر چه در واقع مقصود اصلی همان علف باشد باکی
بآن نیست و عین موجره امانت است در ید مستاجر ضامن نمیشود مستاجر مگر با تعدی
یا تفریط و اگر شرط کنند در ضمن عقد اجاره یا بنای معامله اجاره که مستاجر
ضامن باشد اگر چه تعدی و تفریط نکرده باشد این شرط غلط و باطل است بلی اگر شرط

کرده

کرده شود که بر فرض تلف بدون تعدی و تفریط مثلا قیمت آنرا که تعیین شود در
زمان صیغه بخصوص بدهد مثلا یا نه یعنی ملتزم میشود که اگر عین تلف شود فلان
مبلغ بدهد عیبی ندارد و لکن بهتر آنست که این شرط در ضمن عقد دیگر لازم
شود چون بتلف عین مستاجره باطل میشود اجاره و محتمل است باطل شدن شرط
نیز و بهتر اینست که بجهت اشکالاتی که در اجارات واقع میشود بسبب تتمات
یا اعیان و مانند آن صیغه صلح خوانده شود بلکه در مانند توت و اشجار مثمره
که بالاصاله مقصود تملیک ثمرات باشد در صورتیکه صحیح نیست فروختن و در
گاوها و گوسفندها و سایر حیوانات بجهت شیر و روغن و نحو آن و پشم غیر مجزو
منحصر است طریق نقل و انتقال بعقد صلح و همچنین در علف و مانند آن که
بالاصاله متعلق معامله عین باشد موجود باشد و در صلح این موارد قصد
کنند تفویض و واگذار کردن را بقدریکه مقدور است آنان در حین معامله بودن
ثمرات و نحو اینها هست نه تملیک بالفعل حقیقی که بسبب معدوم بودن آن اعیان ممکن
نمیشود و ظاهر اینست که همین قدر از بذل کردن و واگذاشتن و گذاشتن منافع
میشود که اعیان معدومه مهیا میشود از برای مصالح و هر چه موجود میشود
بتدریج میگردد مال بالفعل او و ممکن است صلح با علم بموضوع بنحویکه
معتبر بود در بیع و اجاره و با جهل بآن با عدم امکان تحصیل علم و با امکان تحصیل
علم و با امکان تحصیل آن بدانکه صلح عبارتست از سازش دو نفر یا بیشتر با یکدیگر
در امری و این عقد لیست که مشروع شده از برای دفع نزاع فعلی یا شانی و جاری
و صحیح است با اقرار مدعی و انکار او و صحیح است صلح عین بعین و دین بدین و کلی
بکلی و حق بحق و ملفق بعضی از اینها ببعض دیگر و در و عادی صحیح است صلح بر سقوط
دعوی و بر مدعی به بعوض و باسقاط بعض از مدعی به و اثبات بعض دیگر و صحیح
صلح کنند با کسی که تلف کرده باشد جامه را مثلا که با رزو بدو درهم بیکدرهم که
که بمنزله ابراء او یکدرهم است و لیست درهم که بمنزله بخشش یکدرهم است و صحیح است

صلح

صلح کردن چیزیکه مبادرت بصلح کند تو ما بین کنند مثلا که بمنزله هبه و بخشش است
بلکه صحیح است صلح بلا عوض بلا عوض نیز بلکه صحیح است صلح مال دیوی تیقاو
حصول ما اگر صیغه را همچه بخواند که صلح کردم با تو باین نحو که فلان کندم که ازمن
در نزد تو است مال تو باشد و فلان کندم که از تو در نزد من است مال من باشد
که بمنزله دو بخشش باشد با فایده یکدیگر نه مبادله عین بعین و در چیزیکه در
تجارتی در وقت اراده قیمت میتوانند صلح کنند که رأس المال یکی بهر دو و نفع
مال دیگری باشد خواه نفع کند خواه ضرر کند صحیح نیست و رطلاق رجعی ساقط
کردن حق رجوع بصلح بنحوی که اگر رجوع کند رجوع بی اثر شود و با عدم
امکان علم در متعلق صلح بلا اشکال صلح صحیح است و با امکان در جائیکه عوض
معتد به منظور نیست باز اشکال معتد به ندارد و در جائیکه منظور تحصیل
عوض معتد به است احوط اینست که قیمی شود که معظم غرر مندفع شود مثل
خیک روغن که احتمال چهار من یا پنج من برود یا کندم مشاهد توی فلان ظرف
که قابل ده پیمانه و دوازده پیمانه باشد احوط اینست که اینقسمها باشد نه صلح
ما فی الکیس که معلوم نباشد کمی یا زیادتی یا اشرفی یا پول سیاه و صلح عقد لازم
است باطل نمیشود مگر با قاله یا فسخ با تحقق موجب خیار و جائز است در صلح خیار
فسخ قرار دادن حتی مادام العمر و بصلح سقوط دعوی ساقط میشود دعوی
ظاهرا ولکن حلال نمیشود در واقع مال غیر بمحض همین قدر حلال نمیشود
بصلح حرام و حرام نمیشود حلال و صیغه صلح با اشتمال بر عوضین باین نحو است
که بگوید صالحتک علی ما علم بما علم یا عما علم بما علم یا مانند اینها و اگر بعد از
تمام شدن قرار بگوید صالحتک هکذا نیز کافی است و در هر جا در ست قبول
کفایت میکند قبلت هکذا والله العالم

در بیان مضاربت

مضاربه عبارتست از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین طریق که
در نفع با هم شریک باشند بحصه معینی چون نصف و پنج یا ثلث آن یا مانند اینها

خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معین و باید که آن مال عین طلا
مسکوک یا نقره مسکوک باشد و دین نباشد پس اگر غیر نقدین از اجناس را سرمایه
قرار بدهند بعنوان مضاربه باطل است و نفع تماما مال صاحب مال میشود و
عامل مستحق اجرة المثل میشود و احوط آنست که قدر آن و وزن آن معلوم باشد
و لهذا اینست که ایجاب و قبول لفظی واقع بسازند و باهم متصل باشند و مثل
بحیثیتی باشد اینست صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی با ینطور
که نصف نفع آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس از شخص
عمل کننده بگوید قبول کردم و هر گاه بخواهد عربی بگوید مالک بگوید بعد از
تمام شدن قرار ضاربتک هذا المال هکذا یا قارضتک هذا المال هکذا یا
عامل بگوید قبلت هکذا اگر چه کفایت میکند محض قرار دادن لفظی بنحویکه
متعارف ما بین اهل عرف بهر نحو و بهر عبارت باشد که افاده این مطلب بشود حتی
اگر سابق قرار داده باشد بعد از آن تنخواه را تسلیم کند بهمان عنوان کفایت میکند و در جانب قبول کفایت
فعلی محض نیز مثل که فتن تنخواه بهمان عنوان و در حق اخرس کفایت میکند اشاره

فصل

جائز است از برای هر یک از طرفین مضاربه فسخ کردن و بهم زدن
آن هر چند مال نقد نشده باشد بلی هر گاه فسخ از عامل باشد و هیچ نفعی ظاهر نشده
باشد از برای او چیزی نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل تا زمان فسخ
از برای عامل هست با احتمال اینکه هیچ چیز در اینصورت نباشد و اگر نفعی ظاهر
شده باشد بطور قرار داد عمل باید کرد و هر گاه فسخ نکرده باشند باید عامل
بنوعیکه مالک تعیین کرده عمل میکند پس هر گاه مالک تعیین سفر بسمتی کرده باشد
و عامل بسمت دیگر رفته باشد ضامن مال است اگر تلف بشود و همچنین اگر تعیین جنسی
کرده باشد و عامل جنس دیگر خریده باشد و ضرر بکند ضامن است لکن در هر دو صورت
اگر ربحی ظاهر بشود بهمان قرار یکه داده اند مشترک خواهد بود در صورتیکه
الزام و نهی بعد از عقد مضاربه در خارج واقع شده باشد اما اگر مخصوصا بگوید

مثلا این صد تومان را بتو دادم که تجارت بزازی بکنی و در بیع فلان نحو باشد و او بوی
با نوعیه جنس عطاری بخرد بسیار مشکل است احوط گذراندن باصلاح است هر
وهرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق گفته باشد هر نحو که مصلحت میداند عمل
بکند و لیکن تعیین مال مضاربه جنس را بخرد نه بما فی الذمه علی الاحوط و جایز
از برای عامل که اخراجات سفر خود را که متعلق بمعامله کردن در آن مال است از
اصل مال بردارد مثل مایحتاج ضروریات معامله از قبیل کرایه و اجرت حمال و انبار و
داشتن حمل و نقل بجهت عامله که لایق بحال او **فصل** مضاربه بسبب مردن
هر یک از طرفین باطل میشود و همچنین بسبب دیوانگی و سفاهت و در صورت مردن
اگر مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده باشد آن مال بالتمام مال ورثه
مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد آن نفع را قسمت میکنند و حصه
عامل را بر طلب جمیع طلبکاران مقدم باید داشت و اگر مال نقد نشده باشد در جواز
تصرف عامل هر چند بامید نفع باشد اشکال است و احوط آنست که بدون اذن وارث
یا قائم مقام شرعی ایشان تصرف نکند و اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال نقد شده با
بدون نفع تمام مال مال مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد در نفع
ورثه او شریک بکند و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج باشد بمعامله کردن تا آنکه
نقد بشود پس هرگاه مالک و ورثه عامل با اذن بدهد جایز است والا بعضی فرموده اند
که حاکم شرع اذن خواهد داد امینی را که معامله کند که اگر نفع کند حصه وارث را
تسلیم او کند والا فلا و باید دانست که عامل بمجرد ظاهر شدن نفع مالک حصه
خود میشود هر چند مال نقد نشود بنابر مشهور و اگر ضرر کند بدون تقصیر او
چیزی نیست لکن ملاحظه ربح بعد از حفظ راس المال است پس اگر در راس المال بی
تفریط خسران و زیانی در اثناء تجارت حاصل شود و ربح وفا به جبران راس المال
نخواهد شد و از برای عامل در آن حقی نخواهد بود **فصل** هرگاه
عامل پدر خود را بخرد و نفع کند پدر او بقدر حصه او آزاد میشود و سرایت میکند بباقی

لکن بقیه قیمت خود را بکسب بمالک میدهد و بالتمام آزاد میشود **فصل** هرگاه
در نزد عامل مال مضاربه چند نفر باشد و مال مخصوص خود او در توی آنها نباشد یا باشد و
مشخص و معلوم نباشد و عامل بمیرد پس هرگاه مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم باشد
آن مال مختص بآن مالک خواهد بود والا همه آنها در آن مالها بحساب راس المال
خود شریک خواهند شد هر چند آن مال کمتر از تمام اموال صاحبان مال باشد پس بنسبت
تمام مال هر یک قسمت باید بشود **مطلب هشتم** در بیان بعضی از ملحقات تجارت
و در این مطلب نیز چند فصل است **فصل اول** وکالت نایب کردن شخصی است
دیگری را در مالی یا حالی که تسلط بر آن دارد در حال حیوة در تصرف کردن در آن
و شرط آنست منجز باشد باشد و معلق بچیزی نباشد بلکه جایز است معتبر کردن
تسلط بر تصرف بزمانی و مکانی و حالی و صورتی از صور هر چند اینها مثل تعلیق
باشند و وکالت عقد جایز است و لازم نیست از این جهت هر لفظی که دلالت کند
بر نایب کردن شخصی را در حال حیوة در امری از امور شرعیه کافیست خواه بگوید
ترا وکیل کردم و خواه بگوید تو وکیلی و خواه چنین بکن یا مانند اینها و اختصاص
باول ندارد بلا خلاف ظاهرا و حکایة پس هر وقتی از اوقات موکل بخواهد عزل کند
وکیل را جایز است و وکیل نیز هرگاه بخواهد عزل کند خود را جایز است و عزل میشود
و وکالت بسبب مردن و دیوانگی و بیهوشی باطل میشود و چنانکه بسبب تلف شدن
متعلق نیز وکالت باطل میشود و متصل بودن ایجاب و قبول لازم نیست اجماعا
علی ما حکی **فصل دوم** رهن عبارتست از وثیقه دین که بدهد تا در
اخذ دین از مدیون استیفای حق از مدیون نمایند و لابد است در آن از ایجاب و
قبول مثلا مالک بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک هذا بما علیّ یا خذ هذا بمالک
یا هذا وثیقة عندک پس صاحب طلب بگوید قبلت هکذا و صحیح است فارسی و مانند
آن بلکه رهن معاطاتی نیز مثلا اینکه سابق بنا گذارند که فلان چیز را گرو بگذارد
بعد از آن بیاورد تسلیم کند و شرط است که آن وثیقه عین مملوکه باشد و مقبوض

باشد یا بعد از صیغه قبض شود که قبض شرط صحت است علی الاصح و هر یک از راهن
و مرتهن کامل و جائز التصرف در مال خود باشد و باید دانست که ایجاب و قبول
رهن بعد از قرار گرفتن دین است در ذمه مدیون و در اعیان مضمونه اشکالست و جایز
نیست از برای مالک که تصرف در رهن کند مگر باذن مرتهن بفروختن و وقف کردن
و اجاره دادن و مانند اینها و همچنین وطی کنیز مرهونه و مرتهن اولی است از سایر
طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند مالک مرده باشد پس اگر ماذون
~~باشد از مالک میتواند بفروشد و طلب خود را وصول کند حتی اگر ماذون باشد~~
از مالک میتواند بفروشد و طلب خود را وصول کند حتی اگر ماذون باشد که بخود
نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و اگر اذن خاص نداشته باشد پس در آن
خلافست و احوط استیذانست هرچند بفروشد بخود یا شریک خود بفروشد و اگر
اذن از مالک ممکن نشود و ممکن شود اذن از حاکم باید و اگر متعسر شد باید و ضرر معتد
به احوط انتظارست که با اذن حاکم بفروشد و استیفاء دین خود کند بلی هرگاه اعتراف
برهن نکرده باشد و خوف داشته باشد که راهن یا وارث انکار بکنند و متمکن نباشد
که در نزد حاکم شرع اثبات کنند و راهن اداء دین نمیکند میتواند استیفاء حق خود را
از رهن نماید در صورت حلول اجل و اما قبل از رسیدن زمان طلب پس تصرف مرتهن
نیز در رهن جایز نیست مگر با اذن مالک و خلافی نیست ظاهرا در اینکه در صورت
رسیدن وقت و مطالبه کردن حق و اداء نکردن مدیون و مماطله و مضایقه
کردن او یا وارث او مرتهن میتواند رهن را بغیر بفروشد و استیفاء حق خود نماید
هرچند اذن از مالک یا ورثه یا حاکم شرع نداشته باشد و ممکن باشد اذن گرفتن از
حاکم بلی هرگاه بنحو عزا و معلوم باشد که مال مال غیر است و مالک منکر دین باشد
و مرتهن بینه نداشته باشد بحسب ظاهر شرع مال را باید رد بکند و بیش از تسلط
نیست از برای مرتهن حقی نیست **فصل سیم** حواله عبارتست از نقل کردن مال
از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بحسب جنس و وصف

هرچند غیر نقد باشد یا بر شخصی که بری الذمه باشد علی الاصح بلی حواله از شخصی که
بری الذمه باشد صحیح نیست و حواله صحیح است بشرط راضی بودن حواله کننده و حواله
کرده شده و همچنین شخصی که حواله برا و میشود علی الاحوط و بلا شبهه در صورتیکه
آن شخص بری الذمه باشد و لکن واجب نیست قبول کردن حواله بر طلبکار و بلا خلاف
ظاهر و محکی هرچند آن شخص محال علیه مالدار باشد و شرط است در لزوم حواله
که محال علیه مالدار باشد در وقت حواله کردن یا اینکه طلبکار بداند که آن
شخص بی چیز است پس هرگاه شخصی حواله کند شخصی را بشخص دیگر و آن شخص طلبکار
گمان کند که آن محال علیه مالدار است پس از آن ظاهر شود که بی چیز بود جایز است
که بر گردد بلی هرگاه در حال حواله کردن مالدار باشد و بعد از آن فقیر بشود جایز
نیست که برگردد و بمدیون اول رجوع کند بلکه بمجرد حواله شرعیه مدیون
اول بری الذمه میشود علی الاصح الاشهر **فصل چهارم** در کفالت عبارت
است از التزام نمودن که حاضر کند شخصی را در هر وقتی که طلبکار طلب کند و شرط است
رضای کفیل و طلبکار و در رضا مدیون ضرور نیست و احوط آنست که تعیین
زمان بکنند هرچند علی الظاهر لازم نیست و حاصل میشود کفالت بغیر اذن
و رضا کردن مدیون قادر است از دست طلبکار **فصل پنجم** ضمانت عبارت
از اینکه کسی در ذمه بگیرد مالی را که در ذمه دیگری باشد هرچند آن دیگری راضی
نباشد و شرط است که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مال او جایز باشد باین
طریق که سفیه و مجنون و مانند آن نباشد و شرط است در صحت ضمانت اینکه مضمون
له که طلبکار است راضی باشد چنانکه شرط است در لزوم آن اینکه ضامن مالدار
باشد یا اینکه طلبکار عالم بفقر او باشد چنانکه گذشت در حواله و باید دانست
که بمجرد ضامن شدن مال از ذمه مدیون منتقل میشود بذمه ضامن و تعلق میگیرد
و مدیون بری الذمه میشود از طلب طلبکار پس هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع
نشود ضامن رجوع باو میتواند بکند و الا فلا مگر در صورتیکه خواهش کند که

اگر احسانا و بلا رجوع ضامن شود کرده را میشود و نیز رجوع جایز نیست و در صورت
جواز رجوع هر قدر خسارت کشیده بهمان قدر رجوع میکند نه بعلاوه و پس اگر ضامن دیگری را
بطلبکار بنصف مطالبه بنصف میکند و هکذا و صیغه ضمان اینست ضمنت لک بما
تستحقه من زید یا تحملت لک یا التزمت یا انا ضامن لک ما تستحقه من زید
یا مانند اینها یعنی ضامن شدم و طلبکار میگوید قبلت و بخوانند علی الاحوط و کفایت میکند
فارسی و بنا بر لغات خصوصا از برای غیر قادر بر عربی **فصل** مزارعه معامله ایست
که بر زمین تعلق بگیرد با شرط که زراعت بکنند و حصه معینی از آن حاصل مال
عامل باشد هر چند تمام بذر و گاو و بخوان از عامل باشد یا همه از مالک ارض یا
و از زارع محض عمل باشد یا مختلف باشند یعنی گاو بعضی از زارع باشد و بعضی
از مالک ارض و میشود که در گاو و بذر و مانند اینها مشترک باشند میان عامل و
معامله کننده و شرط است که حاصل مشاع باشد هر چند با تفاوت باشد و زمان
آن معلوم باشد بنا بر مشهور پس اگر تعیین نشود مدت تمام زراعت مال صاحب
بذر میشود و عامل مستحق اجرة المثل عمل میشود اگر بذر از مالک ارض باشد و
از ابراء امر مزارعه بسبب مشکل میشود البته در صورت عدم تعیین مدت احتیاط
کنند باصلاح اگرچه صلح معاطاتی باشد و زمین قابلیت آن زراعت داشته
باشد و آن عقد لازم است که بسبب موت و بیع باطل نمیشود ملی بسبب اقاله باطل
میشود و باید دانست که جایز است از برای عامل که خود مباشر عمل بشود و جایز است
که نایب بگیرد و بغیر بدهد مگر در صورتیکه شرط کند خود مباشر باشد یا آنکه
بذر از مالک باشد زیرا که در صورت اولی تعدی جایز نیست بلا اشکال و همچنین
در صورت ثانیه علی الاحوط و هرگاه تعیین زراعت معینی نکرده باشند عامل
مختار است و اگر تعیین نوعی یا صنفی کرده معین است همان و جایز نیست تعدی از آن
و خراج زمین که حق السلطان است بر مالک است مگر در صورتیکه شرط کرده باشد
که بر عامل باشد کلا یا بعضا و جایز است که مالک حصه عامل را تخمین بکند و از او

قبول بکند بشرط سالم ماندن زراعت و حاصل از آفات الهی و مکروه است اجاره بدهد
بکندم و جو بلکه بعضی حرام دانسته اند در صورتیکه از حاصل آن زمین اجاره بدهد
چنانکه خالی از اشکال نیست و همچنین است اجاره دادن بمال الاجاره که بیشتر
از مال الاجاره موجر ثانی باشد مگر اینکه غیر جنس مال الاجاره اولی باشد و صیغه
مزارعه بعربی این قسم است که بعد از فراغ از قرار بگوید مالک زمین علی الاحوط
زارعتک هکذا و زارع قبول کند و لکن کفایت میکند از برای ترتب آثار
قرار معاطاتی که واجد جمیع شرایط صحت باشد والله العالم **فصل** مساقات
معامله ایست بر درخت که در عوض عمل عامل حصه از حاصل آن از برای عامل
باشد و این عقد لازم است و پیش از ظاهر شدن ثمره صحیح است اجماعا و همچنین
بعد از ظاهر شدن ثمره در صورتیکه از برای عامل عملی باقی مانده باشد و این عقد
باطل نمیشود بسبب موت مگر در صورتیکه تعیین شده باشد که همان عامل عمل کند

مطلب ششم در صیغ عقد دوام و انقطاع است و در آن چند فصل است

فصل اول در عقد دوام است بدانکه حاصل میشود زوجیت دائمه بهر یک از
لفظ نکاح و تزویج و احوط اقتصار بهمین دو لفظ است و هر یک از این دو
لفظ دو مفعولیند کما قال تبارک و تعالی انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین
مفعول اول زوج است مفعول ثانی زوجه خواه مقدم ذکر شود و خواه مؤخر
پس اگر بگوئیم انکحت زینب زیدا علی کذا واضح است که مفعول اول زینب است
و معنی اینست که گردانیدم زینب را زوجه زید و داماد او زید نمی بود و در وقتی
که گفته شود انکحت زیدا زینب نیز همین معنی منظور است و لهذا در هر دو
صورت قبول از جانب زوج میشود و شاید بمعنی در لفظ نکاح بمراعات معنی
لغوی شده باشد و الانکاح بمعنی احداث علاقه زوجیت نسبت بهر دو مساوی است
چنانکه ظاهر آیه مبارکه و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم
اینست که نسبت داده شده انکاح بعباد و اماء علی السواء پس میشود تقدیم ناکح بر

منکوحه باین اعتبار باشد و حقیقتاً ناکح مفعول اول باشد و معنی این باشد که گردانیدم
زید را زوج زینب یعنی جفت او پس باید قبول واقع شود از جانب زوجه چنانکه
در تزویج این معنی در کمال ظهور است و اگر نه این باشد که غیر معهود و غیر مانوس
است بحسب قاعده هیچ عیب ندارد و ظاهر اینها است که زوجناهم بحور عین
بمقتضای ظاهر ترکیب همین معنی است اگر چه بحسب ترکیب ممکن است که ماند نحو
العزیز را زوجه الثبان چنانکه متعارف و معهود در خارج همین است و شرعاً و
عرفاً بذل کننده عوض زوج است و معوض بضع زوجه است و مبنا شد عرفاً زوج
بمنزله مشتری و مهر بمنزله ثمن حتی وارد شد هو مستام باعلی الثمن یا باغلی الثمن
و شاید همین لحاظ باعث شده باشد از برای اخذ کردن زوجه مفعول اول اگرچه
هیچیک از اینها منافات ندارند با اخذ کردن زوج را مفعول اول لکن چون غیر معهود
و عرفاً غیر مناسب است پس احوط و قدر متیقن این است که در هر صورت اعتبار
کرده شود زوج مفعول ثانی و زوجه مفعول اول و قصد کرده شود گردانیدن
زن زوجه حلال کردن بضع او را و استمتاع با وی را از برای زوج که مستمتع
و متمتع و دارا است عکس را نیز متمتع و استتباع [illegible] اگرچه متعدی کرده شود
بسوی احد مفعولین بنا و من و گردانیده شود زوجه مدخول من و یا بر واقع میشود
زوجه مدخول عن و بنا و گفته میشود زوجت زیداً بزینب یا من زینب و اراده
کرده میشود بزینب دادن زینب را بزید پس میباشد زید واقع و محسنه مفعول
ثانی تا معقول باشد وقوع قبول از جانب زید و اگر قصد کرده شود مقتضای
ظاهر ترکیب باید واقع شود قبول از جانب زوجه و این معنی اگرچه غیر متعارف است لکن
محض غیر متعارف بودن منشاء بطلان نمیشود چنانکه در معاطاة فرض میکند هم
با داننا غیر معهود و متعارف نیست که گردانیدن دراهم و دنانیر را مثمن و فرض ثمن
با اینکه هیچ جهت اشکالی در صحت آن نیست پس اگر احتیاط کرده شود بانکه
در بعضی از صورتی که گردانیده میشود زوجه مدخول بها یا قصد کرده شود زوجه مفعول

ثانی و واقع شود قبول از جانب زوجه نیز پس در صورتیکه گفته شود مثلا زوجت زیداً زینب
و قصد کرده شود گردانیدن زید را زوج زینب و قبول کرده شود از جانب زوجه نیز
و گفته شود در جواب قبلت عن قبل زینب التزویج یا بمعنی که بکند فعل ایجاب هم خود
شود از راهی احوط و مناسب خواهد بود و از آنچه گفتیم معلوم شد ضمناً که چنانچه
جایز است متعدی ساختن همه هیئات از نکاح و تزویج را نسبت بمهر و مفعول نفس بدو
بدون حرف جر با مقدم داشتن زوجه بر زوج و با تقدیم زوج بر زوجه همچنین
جایز است متعدی ساختن بسوی مفعول ثانی بمن یا گردانیدن زوج را مدخول من و یا
گردانیدن زوجه را مدخول آن بان نحو که اشاره شد و گاهی ذکر کرده میشود در نکاح
نسبت بزوج با لام پس گفته میشود انکحت موکلتی لموکلک مثلا و مبنا شد لام
تقویة و ظاهر اینجا این است حمل بر معنی انتفاع نیز و لفظ تزویج گاهی متعدی میشود به با با
بودن زوج مدخول با و با بودن زوجه مدخول آن و وارد نشده در لفظ نکاح
تعدیه بنا و شاید این نیز بملاحظه معنی لغوی باشد و الا نسبت بمعنی علاقه زوجیت
رکاکت ندارد و ظاهر این است که در اینجا نیز تعدیه بنا با بودن زوجه مفعول اول
پس گفته شود انکحت زینب بزید غلط نباشد اگرچه مرجوح باشد کیف کان باعث
بطلان عقد نخواهد شد و دائره صحت عقود اوسع از اینها خواهد بود مخفی نماند
اینکه شرط نیست در صحت عقد دوام ذکر مهر جایز است واقع ساختن آن بدون مهر
اگرچه شرعاً بعد از دخول بلا عوض نخواهد شد یعنی راجع بمهر المثل میشود اگر
زوجین قرار مهری در خارج پیش از دخول ندهند و الا همان متعین خواهد بود
و در صورتیکه ذکر مهر شود میشود ذکر کرد بعلی چنانکه شایع و متداول است چنانچه
میشود ذکر کرد بنا و نیز شاید تعدیه بعلی بجهت اشعار باین باشد که عوض حقیقی نیست
و رکنین زوجین میباشند پس مهر در وقتیکه ذکر میشود بصورت شرط ذکر میشود
و از اخبار معلوم میشود که طریق ذکر جمیع شروط در جمیع عقود این نحو بوده است
پس در صورتیکه عقد نکاح متضمن شرطی باشد غیر مهر ذکر میشود بعلی و گفته میشود

انکحت فلانة فلانا علی ان تسکنها فی بلدة کذا و با ذکر مهر در خارج و معهود بودن آن مثل
کفت علی الشرط المذکور یا علی الشرط المعهود و با ذکر مهر و شرط ممکن است قید را بعد
ذکر کردن پس کفته شود بعد از ذکر شرط و مهر در خارج و تعیین آنها مثلا علی
المهر المعهود و علی الشرط المعلوم یا با عاطف و صحیح است بدون عاطف و مبنا شد
علی اول بمنزله عوض بضع و ثانی شرط مجموع نکاح از قبل و مقید و مشروط جمع
کرد ما بین مهر و شرط بدون علی و کفت علی المهر المعهود و الشرط المذکور و مثل کفت
بالمهر علی الشرط کیف کان احوط تاخیر ذکر شرط است از مهر اکرچه ظاهر این است که اکر
کفته شود علی الشرط و المهر بلکه کفته شود علی الشروط و اراده کرده شود مهر
غیر از عقد باطل نباشد اکرچه مرجوح است و خالی از رکاکت نیست بعد از آنکه
این مطالب دانسته شد پس میکوییم کفایت میکند از برای تحقق عقد دوام آنکه یک صیغه
از صیغهای مذکوره خوانده شود بر وجه صحیح پس اکر وکیل زوجه بکوید زوجت
موکلتی موکلک علی المهر المذکور و وکیل زوج بکوید قبلت التزویج لموکلی هکذا
کفایت میکند و اکر یکدفعه بکوید انکحت موکلتی موکلک علی المهر المعلوم و وکیل زوج بکوید قبلت
النکاح لموکلی هکذا مراعات احتیاط نیز نمود و اکر یکدفعه هم زیاد کرد شود من در مفعول ثانی پس بکوید
انکحت موکلتی من موکلک علی المهر و وکیل زوج قبول کند و یکدفعه بکوید زوجت موکلتی من
موکلک علی المهر و وکیل زوج قبول کند و یکدفعه هم در تزویج با زیاد کند پس بکوید زوجت
موکلتی بموکلک و وکیل زوج قبول کند یکدفعه هم عکس کند مثلا اینکه بکوید قد زوجت و انکحت
یا زوجت موکلتی موکلک و زوج یا وکیل او قبول نماید نهایت احتیاط بعمل آمده باشد
احتیاط زاید بکرنیا صیغه موهومه و اکر شخص واحد میخواند میکوید زوجت
موکلتی علی المهر قبلت لموکلی هکذا و همچنین بنا بر اقسام و اکر ولی میخواند بکوید
زوجت ابنتی فلانة ابن ابنی فلان ولی [illegible] علی کذا قبلت لابن ابنی هکذا با اقسام
دیکر که مذکور شد توضیح مرام اینست که بنا کرده شود نفس صیغ بر مبنا اوضح پس میکوییم خالی
از آن نیست متعاقدان یا هر دو وکیلند چنانکه غالب این است یا هر دو ولی اند یا هر دو اصیلند

موکلی
ص

یا فضولی است یا مختلف متعاقدان یا ولی است یا مرکب است از مختلفین مثلا یکی از آنها اصیل یا
دیکری وکیل کان یا مشتمل است عقد بر شرط یا مجرد است از شرط پس اکر وکیلین باشند ممکن
است حصول عقد بچند نحو اول انکحت موکلتی موکلک علی المهر یا بالمهر المعلوم یا علی
الصداق المذکور یا بالصداق المذکور پس میکوید وکیل زوج قبلت النکاح لموکلی علی المهر
و صحیح است اقتصار بقبلت لموکلی هکذا و اکر وکیل زوج بکوید قبلت عن قبل موکلی نیز
عیب ندارد و لکن قدری مستهجن است و لموکلی کفتن اولی است [illegible]
تکلم مثلا که عن قبل فلان کفتن به نحو تفصیل احتیاط است اکرچه ظاهر این است که با
نباشد ثانی انکحت موکلتی من موکلک الخ و قبلت الخ ثالث انکحت موکلتی لموکلک الخ
که لام تعدیه قبلت الخ رابع انکحت موکلتی بموکلک الخ قبلت الخ و بنا بر مذکور شد
تعدیه نکاح بنا بالاصالة وارد نشد لکن ظاهر این است که با تضمین معنی تزویج از نکاح
نباشد و جایز است با رعایت ضمن منزله کیف کان ظاهر این است که این نحو تکلم منشا بطلان عقد
نمیشود بلکه نوع اینکونه تصرفات در عقود منشا بطلان نیست خامس انکحت موکلک المهر الخ
الخ با قصد بودن [illegible] مفعول ثانی سادس انکحت موکلک من موکلتی الخ با همان قصد که
ظاهر صحیح است لکن اقتصار با وخلاف احتیاط و جایز است در جمیع آنها ذکر لفظ موکل
و وکیله مذکور [illegible] باسم مذکور شود و بجای موکله اسم خود زن
مذکور شود و بودن عقد [illegible] که تصریح شود وکیل [illegible] اکر با
تحقق وکالت [illegible] بکوید انکحت [illegible] عقد را بکوید [illegible] المرئة
المعلومة الرجل المعلوم صحیح است خواه بکوید [illegible] بکوید مثلا انکحت
[illegible]
[illegible] با ثبوت وکالت [illegible] عقد
صحیح [illegible] محتاج [illegible]
عقد دوام بدون ذکر مهر شرط صحت نکاح دائم نیست پس اکر زن [illegible] مثلا
بزوج بکوید [illegible] نفسی [illegible] زوج بکوید قبلت [illegible]

و از برای چنین عقد در شرع احکام مخاصه اسمت کرد رحمه الله مذکور است و در صورت ذکر
مهر لازم نیست ذکر مهر بتفصیل بس صحیح است که گفته شود علی المهر المعلوم یا علی الصداق
المعلوم در صورتیکه معلوم طرفین باشد ذکر نمودن بتفصیل شامل ولی یا شلحیا انکه
جایز است تاخیر ذکر مهر چنانکه جایز است تقدیم آن مثل اینکه گفته شود علی المهر المذکور و هو ما
دینارا انکحت موکلتی موکلک پس قابل بگوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر المذکور
یا علی ثمانین دینارا یا علیه یا قبلت النکاح لموکلی هکذا همه این نحوها صحیح و عبید
و اینکه بعضی گفته‌اند احوط تقدیم ذکر مهر است بجهة اتصال ایجاب بقبول بسیار
ضعیف است بلکه صحیح نیست یعنی احوط گفتن صحیح نیست بلکه از دواهی احوط تاخیر است
و هر دو صحیح است و اگر شرطی در ضمن عقد ذکر شود بهتر آنستکه ذکر کرده شود و چه که
بگردد از قیود عقد مثل اینکه گفته شود انکحت موکلتی موکلک علی عشرة دنانیر
و علی ان یسکنها فی هذه البلدة یا و علی الشرط المعهود و اختصار آن آنستکه
بگوید علی المهر المعلوم و الشرط المذکور و اگر ترک عاطف کند یا ذکر علی بهتر است که
مهر را بیا ذکر کند پس بگوید انکحت موکلتی موکلک بالمهر المعلوم علی ان یکون لها
علیه حق الاسکان فی البلد المخصوص یا علی ان یسکنها فی المکان الفلانی علی الامر
المعهود و اگر مهر و شرط را علی ذکر کند بدون عاطف در واقع غلط نیست لکن رکاکت صورت
دارد و دور نیست که صحیح باشد ذکر شرط با اتصال عرفی با عاطف بنحویکه بگردد جمله
و بوده باشد در واقع قید ایجاب پس بگوید بعد از فراغ از ذکر مهر و شرطت علیه ان
یفعل کذا یا لا یفعل کذا و ظاهر آنست که جایز است تقدیم شرط بر مهر ایضا پس
گفته شود انکحت موکلتی موکلک علی الشرط المعهود و المهر المذکور چنانچه سابق اشاره شد
بلی اگر مهر بنحو عوضیت ذکر شود اگر چه خلاف احتیاط است لکن چون ظاهر صحت است ذکر
شرط پیش از آن در اینصورت خلاف احتیاط است بلکه مطلقا احوط علی ما خبر ذکر مهر است و مشو
گفت علی الشرط مثلا و قصد کرد مهر و غیر آن را بنا بر شرط را و اگر گفته شود بجای نکاح
تزویج پس گفته میشود زوجت موکلتی موکلک علی سبعین دینارا مثلا یا علی المهر المذکور

یا مهر

بالدعلیه

یا علی الصداق المعلوم یا زوجت موکلتی موکلک الخ و در قبول گفته میشود قبلت التزویج
لموکلی علی المهر یا قبلت لموکلی هکذا یا قبلت که هکذا و اینکو نه عبارات کفایت میکند کر
چه ایجاب متضمن شرط دیگر غیر مهر نیز باشد و جایز است که گفته شود قبلت التزویج در
قبول انکحت چنانکه صحیح است قبلت لموکلی گفتن بدون ذکر نکاح یا تزویج و زوجت موکلتی
من موکلک الخ و زوجت موکلتی بموکلک الخ و زوجت موکلک بموکلتی علی المهر لکن
قصد نماید این معنی را که موکله را بزنیت داد بموکل نه عکس و اگر آن قسم هم بخوانند پس
قبول از جانبین و چه واقع شود مثل اینکه وکیل مرد بگوید زوجت موکلی بموکلتک و وکیل
زن بگوید قبلت لموکلتی لکن اکتفاء بآن بتنهائی ننماید مجملا صحیح است در اینجا تمام صور
بهمان تفصیل که دانسته شد از تقدیم مفعول ثانی و تبدیل عنوان توکیل بذکر اسم خود زن
یا بلفظ رجل و مرأة و بخوان از تفاصیل گذشته مگر اینکه با لام در اینجا استعمال نشده
اگر چه بنظر احقر اگر گفته شود مثلا زوجت موکلتی لموکلک بقصد کلام تفویت عقد صحیح
بلکه اگر استعمال در معنی اختصاص شود مثلا چه در لفظ تزویج و چه در لفظ نکاح بنظر این نحو
بطلان عقد نیست آن نمیشود و احتیاط واضح است و اگر جمع کرده شود ما بین لفظ نکاح و
تزویج پس گفته میشود انکحت و زوجت موکلتی موکلک علی المهر المعلوم یا زوجت و
انکحت موکلتی موکلک الخ و انکحت و زوجت موکلتی بموکلک علی الصداق یا زوجت
و انکحت الخ ظاهر آنست که این نحو هم اگر خوانده شود غلط نباشد خصوصا اگر قصد کرده
شود از لفظ انکحت معنی زوجت بعینه چنانکه سابق بآن اشاره شد و میشود متعلق تزوجت
باشد و مفعول انکحت محذوف باشد بقرینه مذکور اگر چه در تعدیه مذکور و محذوف متفاوت باشند
و کیف کان اینگونه تعبیر ملتبسا بطلان عقد و فساد آن نخواهد شد و تمام صور از ملاحظه تفصیلات
سابقه معلوم میشود و در قبول میشود گفت قبلت النکاح و التزویج لموکلی علی المهر المذکور
و میشود اکتفا با حدهما نمود و میشود اکتفا نمود بقبلت لموکلی فقط چنانکه سابقا مذکور شد
و اگر عقد بعنوان ولایت باشد پدر دختر میگوید به پدر پسر زوجت بنتی بنتک و لابنک
و لابنک زینب یکذا یا علی مهر کذا قبول کننده میگوید قبلت لولدی فلان و لابنی علی المهر و لکن

یا زوجت موکلتی ... علی المهر المعلوم

لازم نیست ذکر ولایت پس جایز است ترک ذکر ولایت خصوصا در جانب قبول و از نصوص سابقه ۱
صیغ عقد ولایتی نیز معلوم میشود زیرا که کیفیت همه یکیست و اگر طرفین خود مواجب عقد
شوند بالاصاله زن زوجه میگوید زوجتک نفسی علی المهر المعهود زوج میگوید قبلت النکاح لنفسی
علی المهر یا قبلت علی المهر و جایز است اکتفا بقبلت فقط یا میگوید زوجتنی نفسک علی المهر
یا میگوید زوجتک منی همان فصلی که سابق مذکور شد یا میگوید زوجتنی بک یا میگوید
زوجتک نفسی علی ما ذکر فی السابق یا میگوید زوجتکنی یا میگوید زوجنی یا الی علی المهر
کذا یا زوجت نفسی من نفسک یا بنفسک و همچنین انکحت نفسی میگوید انکحتک نفسی
یا انکحتنی یا انکحتنی منک یا انکحتک منی یا انکحتی لک و جمعا میگوید انکحتنی و زوجنی
نفسک یا انکحتنی و زوجتنی منک و نحو اینها که سابق گذشت و اگر از یکطرف اصاله باشد
و از طرفی وکالة یا از یکسمت ولایت باشد و از سمتی وکالة یا از یکسمتی ولایت باشد از سمتی اصاله
شود در هر یک آنچه مناسب است و از ملاحظه ما ذکر معلوم میشود کیفیت صیغه محتاج به
تفصیل و اگر شخص واحد ولایة بخواهد از جانبین نیز بخواند یا وکالة بخواند یا از سمتی ولایة و از
سمتی وکالة یا از سمتی اصالة و از سمتی وکالة یا از سمتی ولایة و از سمتی اصالة چنانکه در بعضی
اوقات ... عامه میشود کیفیت صیغه همه بنصوص صیغ سابقه و تامل در اینها ظاهر میشود
در ولی ... مثلا میگوید زوجت بنتی فلانة ولایة من ابنی فلان ولایة علی مهر
کذا و میگوید قبلت لفلان ولایة علی کذا و معلوم است ولایت کند و صیغه
نیز و وکیل میگوید زوجت موکلتی فلانة موکلی فلان علی مهر کذا قبلت لفلان
علی کذا و وکیل از احدهما و اصیل از یکطرف میگوید زوجتنی فلانة وکالة عنها یا زوجتنی
موکلتی فلانة علی مهر کذا پس میگوید قبلت لنفسی علی المهر یا قبلت علی المهر یا قبلت هکذا
یا اکتفا میکند بمحض قبلت و ظاهر است که متصدی صیغه نکاح از طرفین در هر یک
از اقسام مذکوره صحیح باشد بلکه چنین است در جمیع عقود معاملات اگر چه مراعات تعدد
ممکن در عقد انقطاعی که از برای خود باشد که احتیاط شدید است در عقد ... نیز همان نحو
مذکوره است الا اینکه عنوان وکالة و ولایت در بعضی جاها میگوید ... فلانة علی کذا

و قابل

و قابل میگوید قبلت لفلان علی کذا یا زوجت فلانة فلانا قبلت التزویج لفلان یا
انکحت المرأة المذکورة الرجل المذکور علی المهر المذکور قبلت النکاح للرجل المذکور
علی المهر المسطور یا انکحت المرأة المعهودة منی علی کذا یا زوجت المرأة المعهودة منی علی
کذا قبلت لنفسی هکذا **فصل دوم** در نکاح انقطاعی است و آن حاصل میشود بلفظ انکحت
و زوجت و متعت هر یک از الفاظ ثلثه بلا اشکال صحیح است لکن در اینجا ذکر مهر شرط صحت است
و ذکر مدت و تعیین مدت لازم است و شرط است اگر چه قلیل باشد و در اینجا نیز متصوّر میشود جمیع صور
سابقه بلکه بمقتضای نصوص معتبره مرد در اینجا اوسع است پس زن میگوید زوجتک نفسی بمهر
من هذا الآن الی عشرة ایام بخمسة دراهم یا متعتک نفسی من هذا الآن الی شهر بکذا
یا زوجتنی منک یا بک یا متعتنی منک یا بک مرد میگوید قبلت لنفسی یا الی هکذا
و کفایت میکند محض قبلت نیز و اگر وکیل باشند گفته میشود زوجت موکلتی موکلک
یا من موکلک یا بموکلک یا متعت موکلتی موکلک یا من موکلک یا بموکلک و
قابل میگوید قبلت التزویج یا قبلت المتعة لموکلی هکذا بلکه قبلت لموکلی کافی است و اگر
ولی باشند میگویند زوجت بنتی فلانة ولایة ابنک فلان قابل میگوید قبلت لابنی
فلان ولایة و ترک ذکر ولایت و وکالت معیب خواهد بود خصوصا در نکاح که زوج
و زوجه نابالغ یا بالغ کور و شوند و کفایت میکند از برای تحقق زوجیت انقطاعی یکی از این صیغها و
اگر بخواهد احتیاط کند متعدد بخواند باکی از این نیست بدانکه عقد فضولی در نکاح مطلقا صحیح است
با امضاء و اجازه چه در عقد دوام و چه در عقد انقطاعی حتی اگر مولی علیه را غیر ولی عقد کند
کفایت میکند امضاء ولی و اگر ولی صلاح را در رد بداند و رد کند باطل میشود و اگر
رد کرد باطل میشود و اجازه کاشف است علی الاقوی چه در نکاح دوام و چه در انقطاع
و چه در بیع و اجاره و نحو اینها بلی در صحت صلح فضولی در این اوقات فی الجمله تاملی دارم
و ثابت است ولایت در نکاح صغیر و صغیره از برای پدر و جد پدری بلکه بنظر احقر از برای
کسی که ولایت بر اطفال داشته باشند ثابت است ولایت با مراعات صرفه و غبطه و لازم نیست از برای
پدر و جد پدری در طلاق زوجه صغیره و لکن در عقد انقطاعی ثابت است ولایت در رد آن اگر در زمان

غبطه

مر دو کنند مگر امضا نما سوای علیه مستقل شود و مال ... خود شود و ... مقصد ... نما خود ...

غبطه علی الاحوط و از ولایت اب و جد باب است بخوان تا رفع اولاد محجور به بلوغ و عقل و رشد و همچنین
وصی اگر کالامور در وصیت بولایت مطلق عام باشد بلی رجوع از رها کردن پدر و جد و فقیه منقطعه
بالغ سفیه را اشکالی هست در احتیاط خوبست والله العالم بحقایق الامور **فصل نهم** در بیان
شرایط صحت نکاح و حرمت و اختصاص پس بدان که سبب حلیت زن دو چیز است نکاح است و ملک
یمین و نکاح دو قسم است نکاح دائم و نکاح منقطع و ملک یمین نیز دو قسم است ملک حقیقی
و تحلیل مالک و صحت نکاح مشروط است بچند شرط **اول** آنست که مانع نشود نسب و
باشد آن زن از محارم سبعه یعنی مادرها تا حضرت حوا و دخترها حتی دختر دخترها از برای
حضرت آدم و خواهرها و خواهرزادهها و ان نزلت و دخترهای برادر و کذلک و عمهها و خالهها
نه دخترهای ایشان و بالجمله جمیع زنان اینها محرمند مگر دخترهای عمو و عمه و خالو و خاله و فرقی
نیست در حرام بودن نکاح محارم ما بین اینکه حاصل شود از حلال یا حرام پس حرام است
دختر از زنا بر پدرش که زانی است و هکذا مادر و دیگران **شرط ثانی** آنست که حاصل
نشده باشد ما بین مرد و زن رضاع معتبر شرعی که بگردد بسبب آن رضاع بمنزله یکی
از محارم سبعه مثل مادر و خواهر و مانند اینها پس حرام میشود برضاع آنچه حرام
میشود بنسب خواه متحقق شود رضاع قبل از نکاح یا حاصل شود بعد از نکاح
و چون امر رضاع بسیار مشکل و منشاء اشتباهات عظیمه است ما در اینجا متعرض میشویم مسائل
رضاع را بنحو ایجاز و اختصار بنحویکه کافی و مغنی باشد انشاء الله تعالی پس بدانکه رضاعی
که منشاء حصول محرمیت و حرمت نکاح و انفساخ نکاح میشود موقوفست بچند شرط **شرط اول**
اینکه آن شیر حاصل شده باشد از ولادت معتبر اگرچه بوده باشد از شبهه پس کفایت نمیکند شیر حاصل از زنا
و نه شیریکه حاصل شود بدون حمل و در شیری که حاصل شود از حامل قبل از ولادت اشکالست پس مطلوب
اگرچه ظهور عدم اعتبار است مانند شیر ولد بالحمل و در ولادت حامل از دخول منی زوج بدون وطی
احتیاط کنند **شرط ثانی** اینکه نوشیده شود شیر حاصل میشود بمکیدن طفل از پستان پس حرام
نمیشود بریختن شیر در حلق طفل بدون مکیدن اگرچه حاصل شود نشر در پستان در حلق او
شرط ثالث اینکه طفل یکشکم سیر بخورد که بعد سیر شد هضم شود بردارد یا بخواهد

بنات را بنحویکه کامل شود عرفا یک شیر یا بمعنی که همه شیر در عدد معتبر است نه شیر ناقص **شرط رابع**
اینستکه بوده باشد طفل شیرخوار مدت دو سال پس اعتبار نیست بشیر بعد دو سال اگرچه
شیر بعد از دو سال متصل شود **شرط خامس** اینستکه شیر منتسب باشد بیک مرد پس اگر بعضی از شیرها
از مردی باشد و بعضی از مرد دیگر اگرچه بیشتر باشد کفایت نمیکند چنانکه اگر یک زن دو طفل را شیر بدهد
از دو مرد نمیگردند برادر و خواهر **شرط سادس** اینستکه زن شیر دهنده یکی باشد پس اگر
کسیکه زن مرضعه باشند یک طفل را هر یک پنج شکم شیر بدهند که کامل شود پانزده شیر از یک مرد
با تعدد مادرها کفایت نمیکند **شرط سابع** اینستکه مجموع شیرها از زنده باشد پس اگر چیزی از
شیر از زن مرده یا در حال حیوة بدهد یک شیر را طفل بکند بعد از وفات حرام نمیشود **شرط**
ثامن اینستکه حاصل شود یکی از سه امر **اول** اینستکه شیر بقدر یکشبانه روز کامل بخورد
که هر وقت بخواهد بدهد بنحویکه سیر شود تمام قوت الطفل در یک شبانه روز همان شیر باشد
عرفا پس ضرر ندارد مانند بعضی از چیزهای جزئی که گاهی باطفال میدهند که منافی با صدق عرفی نباشد
ثانی اینستکه پانزده شیر کامل بدهند که ما بین اینها یکشکم شیر کامل از زن دیگر نخورده باشد پس اگر
پنج شکم شیر کامل بخورد از زنی و بعد از آن یک شکم شیر کامل بخورد از زن دیگر و هکذا
تا کامل شود پانزده شیر یا حاصل نشد پانزده شکم شیر کامل در میان اگرچه بعد از چهاردهم باشد
اعتبار نکند از روز و ضرر ندارد غذاء دیگر غیر شیر در صورتی که بنحوی نباشد که منافی
باشد با توالی عرفی پس اگر یک شکم شیر بدهد روزی و بعد از پنج روز دیگر یک
شکم شیر کامل بدهد که ما بین شیر دیگر نخورده باشد بلکه بغذای دیگر گذرانده باشد
با این نحو کامل کند پانزده شیر را در هفتاد و پنج روز کفایت نمیکند پس باید موالات عرفیه
بنحویکه شد عظم و نبت لحم مستند بسوی آن شیر شود متحقق شود چنانکه واضح میشود **ثالث**
اینستکه آنقدر شیر بخورد که استخوان او محکم شود و گوشت روئیده شود اگرچه بگردد بدن او
و چیزی افزوده نشود و لکن باید این شد عظم و نبت لحم مستند شود عرفا بسوی آن شیر بسبب مشروع
بودن آن پس اگر هفته یکدفعه از آن شیر بخورد و بعد پانزده هفته کامل شود پانزده شیر
دیگر شیر دیگری بخورد حاصل نمیشود رضاع محرم و چون شد عظم و نبت لحم متفرع است

شارع مقدس معتبر قرار داده که یک شبانه روز شیر کامل است یا پانزده شیر متوالی که در هر یک شکم شیر کامل
دیگر حائل نشده باشد بدون فاصله شدن یک شکم شیر قبل از کامل شدن پانزده شیر مضر است غذا
اما فاصله شدن غذا هاده یکی با شیر با فصل زن دیگر پس اگر این قدر فاصله شود که شد عظم و نبت
لحم مستند بعنوان پانزده شیر نشود مضر است مثل اینکه انقدر طول بکشد و غذاها داده بگردانند شیر
که اثر شیر بالمره بتحلیل برود و یکدیگر دو این شیر را هو عرفا و عادة در تاثیر با او منضم نشود هیچ پانزده
شیر عبث اند و ملاحظه شیرهای ناقصه خود از زن ما بین شیرهای کامله چنانکه واضح است
پس اگر معلوم نشود متحقق یک شبانه روز شیر کامل یا پانزده شیر کامل بتفصیل مزبور و معلوم نباشد شدن
متحقق شدن عظم و نبت لحم معتبر شرعی و ممکن نیست حکم بحرمت لکن ده شیر کامل متوالی بتفصیل
مسطور احتیاط شدید دارد و اجتناب با تحقق همچه شیر بسیار مطلوب است و تفصیل زیاده از این مقام
وضع این رساله نیست و بعد از تحقق رضاع معتبر میگردد شیر دهنده مادر رضاعی و فحل یعنی مردی که
شیر از جانب او بعمل آمده میگردد پدر رضاعی و همچنین جمیع اجداد و جدات از جانب فحل و مرضعه میگردند
اجداد و جدات مرتضع و میگردند جمیع اولاد فحل و مرضعه برادران و خواهران او و میگردند
خواهر شوهر و مرضعه خواهر مرضعه عمه و خاله او و بالجمله هر عنوانیکه در نسب منشا حرمت میشود ذکر
شد بوده باشد رضاع از رضاع یعنی چنانکه مثلا اولاد نسبی فحل و مرضعه برادر و
خواهر طفل رضیع میشوند اولاد رضاعی آنها نیز برادر و خواهر میشوند مگر اولاد رضاعی
مادر رضاعی که از شوهر دیگر شیر زاده باشد که در رضاع مادری فقط اعتبار ندارد
و در هیچ مقام زیرا که شرط است اتحاد فحل و همچنین خواهر رضاعی مادر خاله رضاعی است و
خواهر رضاعی پدر رضاعی عمه است و هکذا و احتمال عدم اعتبار بجهت اختلاف فحل ضعیف
و بی اعتبار است و چنانکه طفل رضیع باعتبار فحل و مرضعه حاصل میشود از برای او برادر
و خواهر رضاعی حاصل میشود از جانب پدر و مادر حقیقی بسبب شیر دادن مادرش از
شیر پدرش نیز برادر و خواهر رضاعی و همچنین خواهر رضاعی پدر میشود عمه رضاعی
و خواهر رضاعی مادر خاله رضاعی و هکذا و همچنین هر نسبی که بسبب نکاح حرام میشود
در رضاع نیز حرام میشود مادر رضاعی زن و کبیره مثلا نسبی و هم مطلقا و حرام میشود دختر رضاعی

بوده همان عنوان منشا در رضاع محرمیت

رضاعی

پس حرام میشود

زن نسبیه است عمه مادری خواهر و همکذا و نظایرش است بیشمار چند امر اول اینکه بر رضاع
حرام میشود همان عنوانیکه در شرع وارد شده یعنی مادر و دختر و خواهر و خواهرزاده و
برادرزاده و عمه و خاله هر قسمت در رضاع نفس یکی از این هفت عنوان بتفصیلی که سابق
ذکر شد حاصل شود حاصل میشود محرمیت و حرام میشود نکاح و تا حاصل نشود یکی از آنها حاصل
نمیشود حرمت مگر در یکجا و آن این است که حرام است بر پدر طفلی که شیر خورده و شوهر زن خود
نکاح اولاد انرا دو زن مطلقا حتی اولاد رضاعی انها مطلقا و اولاد رضاعی انها از زنی که از شیر همین مرد
خورده باشند و میگردند همه آنها بمنزله اولاد پدر حقیقی آن طفل و در حد یکدیگر اشکال است
پس اگر مادر زن با زن دیگر پدر زن شیر بدهد از شیر پدر زن طفل داماد را بشیر کامل
حرام میشود زن داماد بر او و اعتباری نیست بمنزله که بعضی توهم کردند و آن خطا هم در
پانزده موضع است که اقوی در همه آنها عدم اعتبار است اول اینکه بر پدر رضاعی
حرام نمیشود جده پدری طفل رضیع از باب اینکه بمنزله جده فرزند او است و همچنین خواهرهای
طفل رضیع که خواهرهای فرزند رضاعی میشوند لکن احوط اجتناب است دوم
اینکه هرگاه زنی برادر یا خواهر خود را از شیر شوهر شیر بدهد آن زن بمنزله خواهر
فرزند رضاعی میشود این نیز اعتبار ندارد سیم آنکه زن شیر بدهد برادرزاده
خود را پس میگردد برادرزاده فرزند و زن بمنزله عمه فرزند و عمه فرزند خواهر
این نیز اعتبار ندارد چهارم آنکه زن شیر بدهد خواهرزاده خود را پس میگردد
خاله فرزند و بمنزله جمع بین الاختین این نیز بی اعتبار است پنجم اینست که
شیر بدهد پسرزاده یا دخترزاده خود را که توهم میرود که بگردد در صورت اول بمنزله
زن پسرش و جده فرزندش و در صورت دختر نیز توهم میرود کرد بدن زن بمنزله
دختر و جده فرزند او و این نیز اعتباری ندارد ولکن در صورت ثانیه حرام میشود بر شوهرش
چونکه شوهر مرده باشد یا طلاق داده باشد [illegible] ششم اینکه زن شیر بدهد عمو یا عمه خود را
پس میگردد زن برادرزاده فرزند حقیقتا یا خواهرزاده فرزند رضاعی و بمنزله جده که مادر عمو و عمه است
اینهم بی اعتبار است هفتم اینکه زن شیر بدهد دائی یا خاله خود را پس میگردد زن بمنزله خواهرزاده فرزند

وشوهر زن بمنزلهٔ جد مادری و بمنزلهٔ شوهر جده این شیر نیز اعتبار ندارد هشتم اینکه زن شیر
دهد فرزند عموی خود را یا اینکه زن دیگر شوهر فرزند عموی این زن را پس شوهر میگردد بمنزلهٔ عموی
زن نهم اینکه زن شیر بدهد فرزند خالوی خود را پس شوهر میگردد بمنزلهٔ خالوی زن دهم اینکه
شیر بدهد برادر شوهر یا خواهر شوهر را پس میگردد زن بمنزلهٔ مادر برادر یا خواهر یا زن پدر یازدهم
اینکه زن شیر بدهد فرزند خواهر شوهر را پس میگردد زن بمنزلهٔ خواهر شوهر
اینکه زن شیر بدهد پسرزاده یا دخترزادهٔ شوهر خود را از شیر دیگری پس میشود بمنزلهٔ زن پسر یا بمنزلهٔ
دختر سیزدهم اینکه زن شیر بدهد عموی شوهر یا خالوی شوهر یا خالهٔ شوهر را پس
میگردد زن شیر دهنده بمنزلهٔ جده یا مادر چهاردهم اینکه شیر بدهد کسیکه دو زن
دارد یکی از آنها پسرزاده یا دخترزادهٔ او را از زن دیگر پس خواهر آن زن شیر دهنده بمنزلهٔ دختر او
میشود چنانکه گذشت و زن دیگر بمنزلهٔ جده فرزند رضاعی میشود و جمیع این منزلهای مذکور
ضعیف و بی اعتبارند پانزدهم اینکه نکاح کند برادر طفل شیرخورنده خواهر
رضاعی او را یا برادر رضاعی نکاح کند خواهر نسبی او را و اگر توهم میشود که بمنزلهٔ برادر و خواهر
باشند ظاهر اینست که هیچیک از اینها عیب ندارد لکن احوط اجتناب است خصوص در اول و
آخر که در این دو جا احتیاط شدید است امر ثانی اینکه در رضاع فرق نیست ما بین سابق
و لاحق پس چنانکه رضاع سابق بر نکاح باعث حرمت میشود رضاع حاصل بعد از نکاح نیز
باعث حرمت و فراق میشود پس اگر دختر صغیرهٔ شیرخوار کسی از برای خود عقد کند و زن او را از
شیر او شیر بدهد هر دو حرام میشوند اما صغیره پس میگردد دختر و اما زن بزرگ پس
میگردد مادر زن و اگر شیر دیگری بدهد پس اگر مدخوله باشد هر دو حرام میشوند و اگر مدخوله
نباشد زن بزرگ حرام میشود چون مادر زن میشود اما صغیره پس حرام مؤبد نمیشود لکن عقد
منفسخ میشود چنانکه فرموده اند اما با تجدید عقد بلا اشکال خواهد بود و اگر زن اول زن صغیره
بشود بعد بسبب شرعی فسخ کند مثل اینکه زن دیگری شد زوجه بعد از آن زوجه دیگری شود و از شیر شوهر
ثانی شوهر اول او را شیر بدهد هر دو حرام مؤبد میشوند اما اول بجهت اینکه فرزند او میشود اما ثانی
بجهت اینکه زوجه پسر رضاعی او میشود علی اشکال و بالجمله رضاع لاحق بلا اشکال معتبر است و زوجیت

سابقه نیز در اینجا اعتبار کرده اند اگرچه در آن اشکالی هست لکن خلاف احتیاط نمیباید اگرچه بطلان زوجیت
باشد امر ثالث اینکه باید ثابت شود تحقق رضاع بنحو معتبر شرعی مانند شهادت عدلین بتفصیل
تحقق رضاع بان نحویکه در نزد گوش دهند شهادت معتبر است و کفایت نمیکند محض گفتن مرضعه
یا فحل یا عدلی واحد مگر اینکه باعث حصول علم شود امر رابع اینکه بعد از تحقق رضاع محرمیت
میشود محرمیت حقیقی نسبی مادر زن رضاعی و منکوحهٔ پدر رضاعی و منکوحهٔ پسر رضاعی و مانند
پسر رضاعی چنانکه اشاره شده بود لکن احکام دیگر ثابت نیست پس رحم نمیشوند و نفقه لازم نمیشود
وارث نمیبرند بلی در آزاد شدن بسبب ملک پدر رضاعی و مادر رضاعی یا مانند آنان که در محلش مذکور
اشکال هست احتیاط کردن با آزاد کردن نسبتا خوبست امر خامس اینست که مستحب است اختیار مرضعه
صالحه عفیفه جمیله و بهتر شیرها شیر مادر است و اگر دایهٔ مسلمه ممکن نشود جایز است اختیار
مرضعهٔ یهودیه یا نصرانیه لکن تا ممکن در منزل خود نگاه بدارند احتیاطا متوجه شوند که
گوشت خوک نخورد و شراب نخورد و با عدم امکان یهودیه و نصرانیه جایز است اختیار مجوسیه
علی الاحوط نیز و مکروه است اختیار مرضعه که شیر او حاصل شده باشد از زنا شرط ششم
از شروط صحت نکاح اینست که مانع نشود سبب حرام میشود بمحض عقد دختر بر پدر یا بانقطاع مادر
و جد او و بعقد دائمی یا دخول با آن زن دخترهای او و ان نزلت حرام است منکوحهٔ پدر بر پسر
اولاد او و ان نزلوا و منکوحهٔ اولاد بر آباء و ان علوا و حرام نمیشود حرمت منظورهٔ پدر بنظر شهوت
بر پسر و بالعکس و همچنین ملموسه هر دو را و کنیزی که منظورهٔ بشهوت پدر یا ملموسهٔ او باشد
و بالعکس احوط اجتناب است و بعد دخول با مادر دختر حرام است جمعا یعنی حرام است جمع ما بین
مادر و دختر بعقد منقطع و همچنین حرام است خواهر زن اما جمعا نه منفردا و حرام است زن
زانیه بر زانی که زنا واقع شده باشد در حالیکه شوهر داشته اگرچه جاهل باشند یا شوهر داشته
و همچنین است زنا در عدهٔ رجعیه و حرام است خواهرزادهٔ زوجه و برادرزاده بدون اذن زوجه
بخلاف عکس و همچنین حرام میشود زن بنکاح در عده مطلقا با دخول در آن مطلقا بلکه بمحض
عقد نیز در صورت علم بودن آن حرام و بودن در عده یا بودن زن شوهردار و هرگاه در عده
باشد بدون عقد نیز علی الاحوط اگرچه در زن بسته بمحض زنا حرام نشود و اگر شخص محرم

زادهٔ زوج

احرام زن را عقد کند با علم بحرام بودن آن زن حرام مؤبد میشود اگرچه دخول نکرده باشد
واگر جاهل باشد حرام نمیشود اگرچه دخول کرده باشد و همچنین حرام میشود بسبب زنا آنچه
حرام میشد بعقد محض یا بعقد و دخول در صورتیکه سابق بر عقد باشد مثلا زنای بزن
پیش از عقد دختر او سبب میشود از برای حرام شدن دختر او و بالعکس و همچنین است وطی شبهه
علی الاحوط و حرام میشود بر شخص لاطی دختر ملوط وان نزلت و مادر وان علت و خواهر
نه خواهرزاده ها بلکه در اینجا حرمت حاصل میشود باندک درجه دخول اگرچه حاصل نشود
قدر موجب غسل و لکن زنا و لواط مؤخر باعث حرمت نمیشوند یعنی زنا نمودن بزن شوهردار یا
بزن در عده مثلا بعد از عقد منشاء حرمت نمیشود و حرام حلال را حرام نمیکند و همچنین
حرام است بر شخص آزاد زیاده از چهار زن دائمه نه منقطعه و ملک یمین و بر عبد حرام است
زیاده از دو حره یا یک حره و دو امه و حرام میشود هر زوجه حره مطلقه بعد از طلاق
سیم از برای شوهر تا محلل و بعد از طلاق دوم زوجه کنیز باشد اگرچه شوهر آزاد باشد
این زنان حرام میشوند بر طلاق دهنده مگر بعد از آنکه جای دیگر شوهر اختیار کنند
بعقد دائم و حاصل شود دخول پس بعد از رها شدن از اینجا و انقضاء عده حلال میشوند
و حرام میشود مطلقه بنه طلاق بطلاق عدی مؤبدا چنانکه حرام میشود زوجه دائمه
بلعان و در منقطعه بنفی ولد لعان نیست و در نسبت بزنا اشکال است و حرام میشود
زوجه دائمه لال و کر بنسبت دادن شوهر او بزنا و منقطعه حال محل تامل است
و حرام است داخل کردن امه بر حره بتزویج آمدن مگر باذن حره بلکه حرام است نکاح امه از برای
حر بدون ضرورت بر نداشتن حره و امه مملوکه و نداشتن مهر و نفقه از برای اختیار تزویج حره
و حصول مشقت نداشتن منکوحه علی الاحوط و بر فرض جواز حرام است زیاده بر یکی علی
الاحوط بنابر قول بجواز حرام است البته تزویج زیاده از دو کنیز و دو خواهر مملوکه او باشند پس
وطی کند حرام است وطی دیگری تا اولی را از ملک خود اخراج کند یا بمیرد اما اگر مادر و دختر
مملوکه باشند هر کدام را وطی کند دیگری حرام مؤبد میشود **شرط چهارم** آنست که مرد
و زن کفو یکدیگر باشند پس حرام است از برای زن مسلمه تزویج بمرد کافر و بعکس یعنی مرد

مسلم کافره را ابتداء پس حرام است تزویج میشود دائم و جایز است نکاح اهل کتاب یعنی یهودیه
و نصرانیه بلکه مجوسیه نیز علی المشهور منقطع ابتداء و استمرارا بطریق اولی اما استمرارا
پس اگر مرد و زن هر دو یکدفعه اسلام بیاورند باقی میمانند نکاح ایشان مطلقا و اگر مرد اول اسلام
قبول کند پس اگر زوجه اهل کتاب باشد باقی میماند نکاح مطلقا و اگر اهل کتاب نباشد پس اگر پیش از
دخول باشد باطل میشود نکاح و اگر بعد از دخول باشد پس اگر تا انقضاء عده زن اسلام قبول
کرد معلوم شد که صحیح بوده و الا حاصل میشود بینونت و جدائی و اگر زوجه اول قبول اسلام کند
پس اگر بوده باشد پیش از دخول باطل میشود نکاح مطلقا و اگر بوده باشد بعد از دخول پس موقوف
میشود بانقضاء عده پس اگر تا انقضاء عده شوهر قبول اسلام نکرد باطل میشود نکاح و همچنین
اگر مرد پیش از زن قبول اسلام کند بعد از دخول هر دو غیر اهل کتاب باشند پس انفساخ عقد
موقوف میشود بانقضاء عده و اگر مرتد شوند اهل کتاب و همچنین پیش از دخول منفسخ میشود نکاح
مطلقا و اگر بعد از دخول باشد و شوهر مرتد شود پس اگر فطری باشد منفسخ میشود نکاح
زوجه مطلقا و باید زن عده وفات نگاه میدارد بخلاف عده سایر که همه عده طلاق است و اگر
شوهر مرتد ملی باشد یا مرتد زوجه باشد مطلقا انفساخ عقد موقوف میشود بگذشتن عده یعنی
عده طلاق و مهر اگر انفساخ عقد بسبب اسلام یا کفر زوجه شد پیش از دخول زوجه مهر ندارد و هرجا
بسبب زوج شد لازم میشود نصف مهر و جایز است از برای مسلم غیر شیعه نکاح زن سنیه و عکس در
اشکال است و شرط نیست ذکر مهر در عقد دائم بلی شرط است ذکر مهر در عقد انقطاعی اما اجل
پس اگر ذکر نشود منقلب میشود و میگردد انقطاعی عقد دائم والله العالم **فصل چهارم**
در اقسام طلاق از رجعی و خلع و مبارات است بدانکه میگوئیم که اگر زوج خود مباشر طلاق
شود و طلاق خلع و مبارات نباشد کفایت میکند همین قدر که بگوید زوجتی طالق و اگر
زنان او متعدد باشند بگوید زوجتی فلانه طالق یا مریم طالق یا زوجتی مریم طالق
یا مریم زوجتی طالق و اشخاص عوامی که قادر بر عربیت نیستند اگر متمکن از توکیل دیگری باشند
و ان زمان نیستند جایز است خواندن صیغه طلاق بلغت دیگر مانند فارسی و ترکی و مثل اینها چنین است
امر در نکاح انقطاعی نیز و با امکان توکیل بهتر ند شواری احتیاط شد بعد از وعمل با احتیاط

نموده ترك توكيل نمايد و در عقد يد و امور آن احتياط نمايند پس اگر بخواهد زوج طلاق دهد بزبان
فارسي بخواند ميگويد زن فلانه نام رها است و از براي تخصيص كفايت ميكند در جميع عقود
و ايقاعات اشاره و لازم نيست بر تخصيص لا در توكيل گرفتن اگر چه ممكن باشد توكيل و وكيل در
طلاق ميگويد زوجة موكلي طالق يا فلانة زوجة موكلي طالق يا فلانة طالق يا المرئة
المذكورة طالق محصلا مناط تعيين موضوع است پس بگويد بشاهد كه فلانه زوجه فلان را
ميخواهم طلاق بگويم و احتياطا تعيين كند بنحويكه اگر حاجت باثبات شود عادة ممكن باشد
شهادت دادن ايشان و بعد از هيچ يعني تعيين كفايت ميكند گفتن هي طالق بقصد انشاء
طلاق و حاجت نيست بگويد هي طالق طلقة يا هي طالق مرة اگر چه گفتن آن در صورتيكه طلاق
اول ضعيفه باشد عيبي ندارد و اما در طلاق دوم و سيم پس وجهي ندارد بنا بر اينكه ظاهر
از اين لفظ اراده ميشود بلي اگر اراده كرده شود طلاق مرة مقابل سه طلاق در مجلس
واحد كه بر طريقه عامه است عيبي ندارد و شايد همين بلحاظ عادت جاري شده باشد بر
مذاق متشرعان بان مجملا اين نحو از طلاق كه گفتيم صحيح است در جميع احوال و اين قسم
مبنا مند طلاق رجعي از باب اينكه رجوع در آن جايز است في الجمله يعني محض اين طلاق
منافات ندارد با رجوع در عده نه اينكه هيچ طلاق هر جا هست رجوع جايز باشد زيرا
كه جايز نيست رجوع بلكه حرام ميشود زن در طلاق سيم مطلقا على الاقوى مگر بمحلل و در
طلاق عدي بعد از نهم حرام مؤبد ميشود و در غير مدخوله و يائسه رجوعي نيست اگر
چه حلال ميشود بعقد جديد و ساقط نميشود جواز رجوع بصلح حق رجوع با شرط
سقوط آن در ضمن عقد صلح يا بخوان على الاقوى بلي بنظر بسيار قوي مينمايد صحت
در گذشتن از بقيه مدت در منقطعه اگر چه در اينجا نيز احوط عدم اقتصار بان تنبيهات
و اگر طلاق خلع باشد يعني كراهت از جانب زوجه باشد نه زوج بلكه كراهت شديد باشد
كه مظنه وقوع در معصيت باشد بنا بر احوط و مشتمل بر عوض باشد كه زوجه داده باشد
يعني از مال او باشد على الاحوط خواه تمام مهر باشد يا بعضي از مهر باشد يا مال ديگر باشد يا
مهر و مال ديگر باشد و خواه همه در ذمه زوج باشد يا در ذمه ديگري باشد يا همه عين خارجي باشد

يا بعضي

يا بعضي در ذمه باشد بعضي عين باشد يا بعضي عين و بعضي از حقوق باشد يا نحو ذلك چنين طلاقي
لازم ميشود يعني از جانب زوج رجوع جايز نيست بلكه زوجه ميتواند رجوع كند در ايام عده بعوض
پس ميگردد طلاق نسبت بزوج رجعي اگر مانع نداشته باشد مثل اينكه طلاق سيم نباشد والا رجوع
زوج جايز نخواهد بود بلكه در اين صورت جواز رجوع زوجه نيز مشكل است و اين طلاق صحيح
واقع ميشود آن بنحو يكي اينست كه همان صيغه طلاق كه ذكر شد بخواند شوهر با اخذ كردن عوض
پس بعد از خواهش كردن زوجه كه طلاق دهد شوهر بعوض مخصوص مانند مهر او بگفته شوهر المرأة
المذكورة طالق بمهرها المسمى في العقد مثلا يا على مهرها المسمى في العقد يا بعبارت و نحو از خود
زوج بگويد يا وكيل او كه وكيل او ميگويد مثلا زوجة موكلي طالق بمهرها المسمى في العقد يا على
مهرها الخ پس قبول ميكند خود زوجه ميگويد قبلت يا وكيل او ميگويد قبلت عن قبل موكلتي يا لموكلتي
و اگر وكيل زوجه بگويد فوضت مهر موكلتي المسمى في العقد الى زوجها ليطلقها به يا بگويد بذلت
مهرها لزوجها ليطلقها به و وكيل زوج بگويد هي طالق بالعوض المذكور يا عبارت و اطلاق
بذل نسبت بما في الذمه در صورتيكه مهر در ذمه باشد غلط نيست و منشاء بطلان اين معامله نميشود
و اين كه گفتن در اينجا در صورت ثانيه كه بلفظ خلع ذكر ميشود خالي از اشكال نيست و در
صحت جواز رجوع زوجه در ايام عده محل تامل ميشود و اگر بان لفظ بخوانند اكتفا بان مينمايند
قسم ثاني اينست كه بصيغه خلع بخوانند در صورت توكيل وكيل زن ميگويد مثلا زوجة موكلي مختلعة
على ما في ذمة زوجها من مهرها فهي طالق و اگر بجاي على ما في ذمة زوجها بما ذكر بگويد غلط
نيست و منشاء بطلان طلاق نيست و وكيل زوجه ميگويد قبلت عن قبلها يا لها و جايز است بجاي
فا واو نيز لكن احوط با فا است يا اول وكيل زوجه ميگويد بذلت مهر موكلتي لزوجها ليخلعها
عليه و يطلقها به يا ملكت مهر موكلتي وكيلك ليخلعها عليه و يطلقها به يا وكيل زوجه
ميگويد فوضت مهر موكلتي يا جميع حقوق موكلتي يا حقوقها الى زوجها ليخلعها عليه يا عليها
و يطلقها به يا بها پس وكيل زوج بگويد زوجة موكلي مختلعة على ما بذلت يا على ما ملكت يا على
ما في ذمة زوجها من مهرها يا من حقوقها فهي طالق هر يك از اين نحوها باشد كفايت ميكند بلكه
ظاهر اينست كه اگر وكيل زوج بگويد عن قبل موكلي خلعت زوجته على ما في ذمته من مهرها يا على ما بذلت

يا على

با علی مهرها بذلت فهی طالق پس وکیل زن بگوید قبلت عن قبلها کذا بت صکند و اگر یکنفر وکیل از جانب
هر دو باشد بگوید عن قبل موکلی خلعت موکلتی علی ما فی ذمته موکلی من مهرها یا علی المبلغ المعلوم
بعد میگوید قبلت عن قبل موکلتی یا الموکلتی هکذا یا زوجة موکلتی مختلعة علی ما فی ذمة موکلی
من مهرها یا من حقوقها یا بالمبلغ المعلوم هکذا و اگر در همه جا بجای علی با بگوید غلط و باطل
نیست واضح بوده باشد که مختلعه بکسره لام است نه بفتح آن و در شرط بودن تعقیب بطلاق و عدم آن اگر
چه سخنی هست لکن عمل بان بخوبی عبارت مخفی نماند اینکه در خلع گاهی گردانده میشود عوض خود
عین مخصوصه یا ما فی الذمه معلومه و گاهی گردانده میشود عوض واگذاشتن آن مهر یا تملیک
کردن آن یا ابراء کردن از آن پس تقابل واقع میشود ما بین فعلین نه فعلی و عینی و واضح است
که بنابر این حاصل نمیشود تملک یا برائت تا قطع شود خلع و طلاق یا طلاق فیکه گردانده شد عوض
ظاهر این است که هر دو قسم صحیح باشد لکن شاید اینقسم که نفس مهر یا عین مخصوصه گردانده شود عوض
بهتر باشد در ابراء بجهت شبهه اینکه ابراء قابل معاوضه کردن بان و معلق شدن ان بخصوص
عوض که از لوازم معاوضه است هست یا نه گفتیم احوط آنست که اکتفاء بان نشود اگر چه ظاهر
این است که این قسم نیز صحیح باشد و اگر طلاق مبارات باشد و مبارات آنست که کراهت از
هر دو جانب باشد یعنی هم زوج کاره باشد از زوجه و هم زوجه کاره باشد از زوج پس هر یک
بیزاری میجویند از دیگری و بذل مینماید زوجه مهر یا مثال آنرا نه زیاده از آن پس ممکن نیست بعد
از فراغ از صیغه رجوع در آن مگر در صورتیکه زوجه رجوع نماید بزوج در عوضیکه باو داده
چنانچه در خلع مذکور شد و صیغه آن این نحو است که میگوید زوج بارأتک علی ما فی ذمتی من
مهرک مثلا یا علی عشرة دنانیر فانت طالق و زوجه میگوید قبلت هکذا و اگر وکیل باشند
وکیل زوج میگوید عن قبل موکلی بارأت موکلتک علی کذا و وکیل زوجه میگوید قبلت
عن قبل موکلتی هکذا یا وکیل زوج بگوید زوجة موکلی مبارأة علی کذا فهی طالق و وکیل
زوجه قبول نماید یا وکیل زوجه مقدم بدارد و بذل نماید یکی از انحائیکه سابق مذکور شد یا
انها پس بگوید وکیل زوجه مثلا عن قبل موکلتی بذلت موکلتی بذلت لموکلک یا لموکلی
ما یعلم لیبارئ بها علیه فتطلقها پس وکیل مرد بگوید زوجة موکلی مبارئة علی ما ذکر فهی طالق

مصون واقعی